

حاح آقا محمد علاقبنء

تاریخ مشروطیت

از انتشارات لجنه ملی محفظه آثار و آرشیو امر

شماره ۲

بسمه العالم بماکان ویکون

الحمد لله الذي جعل كتاب حبلاً متيناً للتذكر  
والمحبة بين الاحباب وسلمار فيعالي معراج الصواب  
وردنا صادق للدهاب و الديات و الصلواة والسلام  
على عباده الصادقين الذين نبذوا الاغماض  
و تركوا الاعراض و تمسكو بحبل الصدق و سلكو  
في سبيل الرفق اولئك عباد مكرمون الذين لا يستفونه  
بالقول و هم يامرهم يعملون و بعد خدمت ذي مسرت  
صاحبان هوش و مستمعان سروش معروض ميدارد  
اين احقر عباد و بعيداز مسلك رشاد محمدابن مرحوم مبرور خلد  
قرار حاجي عبد الرحيم وعد رب الكريم يغفرائه كه  
روزي در دريای فکرت فرو رفته و در بحر حسرت غوطه  
خورده با خود گفتي كه محمد خداوند تعالی و تبارك هر شئي  
از اشياء عالم كه اسم شيئييت در او هست يك ثمر  
واثري گذارد و آن اثر از او دیده شده و يك خواص از آن عايد گشته  
غير از وجود نابود تو كه خداوند عالم از حكمت بالغه و علم  
كامله خود تورا مصداق كلمه هيچ خلق فرموده و در روز  
فيروز يوم يفنى الله كلاه من سعته تو را فقير خلق فرمود نه  
علمی داری كه بواسطه آن بتوانی گم گشته را براه نجات

نجات برسانی و نه ثروت و مکنتی که یکی از برادران  
 خود را از پریشانی؟ برهانی یا تاسیس بنای خیری بنمائی  
 نه شوکت و اقتدار که مظلومی را از دست ظالم  
 خلاص نمائی نه خلق و خوی خوشی که یکی را شیفته و فریفته  
 امرالله نمائی در اینصورت که مصدوقه این مصرع هستی  
 دیگر به چه چیز از هستی خود دل بستنی با نهایت یاس  
 و ناامیدی در گوشه نشستنی و چشم از همه چیز بستنی  
 باز خیال مرا راحت نگذاشت و مرا مطمع نار ذات ؟  
 که در این روز فیروز که هر نفسی از نفوس از برای بقای  
 اسم و رسم خود یک تدارکی کرده اند تو که دستت  
 از همه خبرها کوتاه و باحسرت و اسف همراه هستی اگر از  
 هر صفات نیکی عاری و از هر شانی از شئون انسانیت ؟  
 بری هستی و چنان تصور کردی که جمله ؟ ابواب خیر مسدود  
 است کوشکه داری اگر هوش نداری آنچه از حق مطلق  
 حضوراً یا کتباً یا از احباءالله شنیدی و بر صدق او یقین  
 کردی و خیلی ؟ بعقول ناقصه خلق ظهور و بروز آن  
 بعید و دشوار بود و بغتة بروز و ظهور نمود و خلاقیت کلام  
 الله کار خود را نمود آنها را ثبت نما و از برای مابعد  
 ها ذخیره گذار گفتم ایطمع خام مگر نمیدانی مدح خلق از

برای خالق قدح است چرامن چنین جسارتی بنمایم ودراین معامله خسارتی به برم با نهایت عصب ؟ گفت مگر نشنیدی که حکما گفته اند طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد در دل ؟ دوست بهر حيله رهی باید کرد آخر الامر طمع خام و عقل نا تمام مرا معاون و مدد خود ساخته و بحکایت بلبل و گنجشگ مرا متذکر نموده و آیه مبارکه لا ؟

؟ الله را ظهر خود ساختند و بر حصار خیال حقیر تاختند و مرا مجبور ساختند که دو سه فقره؟ واقعه که در این دو ساله که ذکر مشروطیت تحقق یافت و وقایعی که ؟ رخ داد تمامارا بنگارم و از برای احباءالله برسم هدیه بگذارم شاید بعد از این یکی بخواند و تورا بدعای خیر یاد نمایند حقیر سراپا؟ تقصیر باین امید قلم برداشته و تخم امیدی کاشته و انشاءالله تعالی صاحبان قلم و منشیان سلم ناظر بمطلب ؟ شده چشم از مزخرفات و لاطاعات آن بپوشند و در صفت نیکوی ستاری بکوشند و علی لله ؟ و به نستعین و بعد بنای این مختصر تاریخ را به یک واقعه و هشت حادثه گذاردم واقعه در بیانات مبارکی که یابه طریق نص یا بطریق روایت از احباءالله شنیده شده و از برای سقم و صحت آن نهایت دقت و کنج کاوی شده

شده تا بدرجه یقین رسد حادثه اول؟ در چگونگی رفتن  
 علما بحضرت عبدالعظیم باسم آنکه از دست شاهزاده؟  
 عین الدوله که صدر اعظم بود و موسی نور؟ که وزیر گمرکات  
 بود شکایت داشتند و اعلیحضرت سلطان؟  
 استدعای آنها را در ابتدا اجابت نفرمود تا  
 آخر الامر که کار بمشروطیت رسید حادثه دو؟ در دیگر نفوس  
 که خدمت بملت نمودند و با مشروطیت بطریق صدق  
 همراه بودند حادثه سیم ذکر نفوسیکه در ظاهراظهار همراهی  
 نمودند ولی در باطن منافق بودند حادثه چهارم ذکر آن  
 نفوسیکه در ظاهر هم ضدیت نمودند و از برای تخریب  
 مشروطیت کوششها نمودند حادثه پنجم مقدمه اجتماع  
 پاره مردمان مفسد در میدان توپ خانه و پاره  
 حرکات نا صحیح که از آنها ظاهر شد و از آنجا؟ بمدرسه مروی  
 رفتن و کتاب اقدس را روی منبر خواندن با لوح مبارک  
 حضرت من طاف حوله الاسماء در حق آقا پور؟ محمدخان بود حادثه  
 ششم مجازات نمودن پاره از مفسدین چه از نفوسی که  
 در میدان توپ خانه باسم حامی استبداد بودند و چه  
 نفوسی که قاتل فریدون پاریسی بودند و غیرها حادثه هفتم مجازات نمودن

واقعہ در بیان آنچه از منصوصات یا مسلمات وقوع یافته  
کہ محیر عقول است سه خبر است فقرہ اول نص کتاب  
مبارک اقدس و آیه ؟ مقدس از بابت ایہ مبارکہ  
ان یا ارض الطاء سوف ینقلب فیک الامور و یحکم  
علیک جمہور الناس ان ربک لہو العلیم المحیط  
اطمئنی بفضل ربک انه لا منقطع عنک لحظات  
الطاف سوف یاخذک الاطمینان بعد الاضطراب  
کذلک قضی فی کتاب بدیع الی آخر فقرہ دوم حکایت  
رفتن حاجی سیاح است بر حسب ماموریت از جانب

-----  
ظل السلطان بعکاء و در حضور مبارک جمال قدم جل  
-----

ذکرہ الاعظم کہ مشرف شدہ پارہ وعد وانذار کہ؟ نوید کہ دادن  
کہ حضرت والا چنین میکنند و چنان تقویت میکند  
اعانت میکند بمبلغین مواجب مقرر میکنند  
میفرمایند خیلی خوب اگر برای خدا میکند خداوند اجر  
باو میدہد حاجی سیاح عرض میکند خیر حضرت والا

میل دارند که شما اجر بفرمائید که اطاعت امر حضرت والارا واجب و لازم شمردند و فرض عین و عین فرض دانند جواب باو میفرمایند مقصود اورا بگو این قدر شرح وبث؟ نمیخواهد عرض میکنند که اراده حضرت والا این است که اگر وقتی اراده

ص ۶

اگر وقتی امر دایر شد و حضرت والا اراده فرمود که با برادر خود مخاصمه بفرماید مطیعین شما در اطاعت ایشان باشند میفرمایند حاجی سیاح اولاً ما را در ملک مداخله نخواهد بود تا در قلوب تصرف داریم که آنهم وصلی بعالم ملک ندارد و ثانی اگر مظفرالدین سلطان بشود چه عیب دارد که میخواهد سلطنت بکند او بنای تعریف از ظل السلطان میکند تا وقتی که جمال قدم جل ذکره الاعظم با نهایت تغیر میفرمایند حاجی سیاح این ظل زایل که لایق و در خور ذکر نیست که تو این قدر از او توصیف و تعریف میکنی مرام و مقصود همان کلمه مبارکه ظل زایل بود و این قدر طول کلام باعث بعد مقصود و مرام بود ولی از جهت اطلاع احباء الله مرقوم شد و بعد از مراجعت حاج سیاح ویاس از آن دستگاه

که عداوت ها نمود و باعث چه قتل ها شد حضرت اشرف  
را در اصفهان شهید نمود و باعث آن هنگامه یزد شد  
و علاوه چند نفر در اصفهان که تمام این فتنه و فساد ها زیر  
سر او بود باشد؟ مقصود اینها نبود و مراد ظهور و سرور کلمة الله

ص ۷

بود و بس فقره سیم حکایت اعلی حضرت محمد علیشاه است  
که تعجب و حیرت آن عظیم تراز آنکه بتصور هر نفس در آید میباشد  
و اگر حقیر عرض کنم که در تاریخ دنیا کس بگردد چنین امر عظیمی را نخواهد  
یافت و سمنند خیال در چنین امر محالی نخواهد تاخت بالله الذی لا اله  
الا هو العلیم که حقیر با آنکه خود را در نزد خیال خود موحد میدانستم  
و ۳۷ سال بود که کوس ایمان و ایقا و اطمینان بر خفا و عیان  
میزدم و گاه شد بود که از کلمه مبارکه که لو کشف الغطاء و مرددت  
یقینا تعجب میکردم که این کلمه بزرگی؟ نیست منهم دارای  
چنین یقینی هستم و بعد از وقوع حادثه که شرح از بعد عرض  
میشود خودم نزد؟ اغلب احباب اذعان نمودم که یقین یوم  
قبلم نسبت به یقین امروزم شرک محض بوده و توحیدم  
محض شرک و آن مقدمه این است که بعد از آنکه مرحوم مغفور  
جنت مکان؟ کننده اسم انوشیروان مظفرالدین شاه  
رحمته الله علیه مشروطه صرفه برعیت خود مرحمت فرمود و عمارت



بهارستان بامبل و عمارت که اقلأً صد هزار تومان  
ارزش داشت آنرا برعیت بخشود و سرلوحه مجلس مشروطه

ص ۸

مشروطه و عدل مظفري بر سر در آن نصب نمودند و يكصد و  
سی نفر وکیل که ذکر آن بعد می شود در آن مجلس نشستند  
و باب استعلاي؟ و استجلال و استبداد را بروی سلطان  
و کافه حکام و رجال دولت بستند و اقتدار مجلس بجائی  
رسید که شخص سلطان با کافه اعیان از علما و احرار از صاحب  
منصبان فوج حتی خود افواج تمام و کمال بدون استثنا؟  
امیرتومان با وزیر جنگ و سرباز بی پارلہنگ تماماً رفتند در  
مجلس و قسم قرآن خوردند که ما مخالفت قانون مشروطیت رفتار ننمائیم  
و چنان بنیان مجلس استحکام یافت که مثل ظل السلطانی را در اصفهان  
و قوامی را از فارس کردند که از برای ناصرالدین شاه ممکن نبود که  
شرح آن بعد عرض میشود و نفس سلطان را چنان خانه نشین و  
و حالی از وقار و تمکین نمودند که روزی مار سحک؟ بقصد قتل ایشان برای تقویت  
انداختند و سلطان آنقدر قوه و قدرت نداشت که در مقام مجلس یکصد و  
تفحص و جستجو برآید اگر بخواهم شرح حلم و صبر و تسلیم سلطان را بدهم هشتماد  
باید از صبر حضرت ایوب ص چشم بنهم خلاصه از برای اعانت  
و تقویت مجلس یکصد و هشتماد انجمن سرپا بود و در هر انجمنی خدا عالم است

چه قدر عضویت داشتند و چقدر استعداد الت ناریه که اگر  
حقتعالی؟ توفیق عطا فرمود در مقام خود عرض میشود در این اقتدار مجلس

ص ۹

سلطنت در این طرف یکسال نه ماه انعقاد مجلس؟؟  
مشروطیت البته یکصد نود لوح تا دویست لوح از سماء مشیت حضرت  
من طاف حوله الاسماء در حق احبای طهران نازل شد واگر عرض  
کنم که در تمام بدون استثنا شاید خلاف باشد و سرحق افتراء  
زده باشم ولی مسلماً و محققاً با قسم جل جلاله عرض میکنم که در صد لوح  
متجاوز احباء الله رانهی شدید از دخول در انجمن ها و مخالفت با سلطان  
و مداخله در امور سیاسی میفرمودند و در تمام الواح ذکر توفیق و تائید  
در حق اعلی حضرت میفرمودند و آنقدر در حق اهل مجلس ذکر خیری  
نفرمودند باین معنی که میفرمودند که این مجلس آن مجلسی نیست  
که در مقام راحت خلق و رفاهیت خلق باشد چنانچه در  
یکی از الواح مخصوصاً برای تبصر خلق مرقوم فرموده بودند که وضع  
و سبک این مجلس این است که در تبریز یکی در مقام دولت؟  
وازا؟ احباء برادر او یکی از احباب را کشته بعد از  
آنی که به مجلس شکایت بردند در عوض آنکه او بگیرند و کیفر دهند او را  
منصب خباز باشی دادند این شان مجلس است وانصاف اهل  
مجلس خلاصه که در الواح مبارک زیارت شد تمام ذکر توفیق و تائید

و فتح و نصرت و فیروزی و ظفر از برای سلطان است و نهی از خلطه و آمیزش و مراوده در انجمن ها و مجلس و امر باطاعت سلطان و حکام و عقول ناقص خلق متحیر که این چه سریست که حضرت من طاف حوله الاسماء

ص ۱۰

طاف حوله الاسماء اینقدر مبالغه و تاکید میفرمایند در اطاعت این سلطان و دوری از انجمن و مجلسیان در صورتی که ابداء رسم سلطنت برای این شخص بزرگوار باقی نمانده که بفرموده خود سلطان وقتی فرموده بود که ما میخواستیم آب بخوریم یکی برود از مشهدی باقر بقال به پرسد صلاح میداند یا نه دیگر چه سلطنتی و چه اقتداری بقدر یکصد جریده در طهران طبع میشود و در تمام جرائد بد میگویند تهمت میزنند افترا می بندند بلکه فحش میدهند و این سلطان رفع اینهارا مقدوراش نیست حتی شکایت از مدیر روح القدس بعدلیه فرمود جواب بایشان دادند که باید در عدلیه حاضر مقصر و محاکمه کنید دیگر چه سلطانی و چه سلطنتی باز ملاحظه میشد که لوحی نازل میشود میفرمایند این سلطان روح مجسم است و عقل مصور تا حتی شنیده شد که در یکی از الواح فرموده بودند که نباء عظیم است و منصوص کتاب اقدس از رب رحیم باز مزید حیرت و تعجب احباب میشد که این چه سر بزرگ است و این چه حکمت سترگ که تمام افهام عاجز است و کل عقول قاصر از فهم اینکلمات مبارک که ابداء مصداق ندارد و قدرت

واقتماری در این شخص دیده نمیشود و شوکت و اعتباری مشاهده نمیگردد یک فوج سرباز در مسجد شاه متخصص یک فوج توپ چی روی روی مندان مادرناق؟ و یا علی گویان در نظمیة رئیس خودرا حبس میکند و مطالبه حق مینماید

ص ۱۱

یک دسته از غلامهای کشیک خانه در سید اسماعیل نشسته اند و امیر بهادر تملق ها میکند و آنها قبول نمکند بااین مسبب اقتدار بااین شئونات جسورانه رعیت بررفتار؟ کی تأیید حق میرسد ولی توفیق اثر خودرا ظاهر مینماید آن نصرت کووآن فتح و فیروزی چه شد که مجلس این قسم؟ برسلطان سخت گرفته که سلطنت در قلب الاسد میخواهد برود بیلاغ باو اذن نمیده و آن حلیم صبور هم نمیرود واگر شخص حمالی در عدلیه متظلم شود که فلان سرتیبی مرا زده سرتیب را حاضر میکنند و این سلطان متظلم میشود نارینجک بقصد قتل من انداختند ابدأاعتنا نمیکند شکایت میکند که صاحب جریده مساوات یا صاحب جریده روح القدس یا صاحب جریده صور اسرافیل بمن افتراء و تهمت میزنند و شرف سلطنت را می برند ابدأاً متحمل شکایت ایشان نمیشوند بلکه بجهة نارینجک کالسکه چی

مجار؟ سلطنت میگیرند و زنجیر میکنند که تو مطلعی که این  
کار کار خود سلطان بوده وبامر خود سلطان انداخته  
مدیر جرائد جواب میدهند که تا خود سلطان در عدلیه  
حاضر شوند وماهم حاضر میشویم یا اگر ایشان وکیل  
میفرستند ماهم وکیل معین میکنیم اخرالامر نفس

ص ۱۲

نفس سلطان دستخط میفرماید که ما گذشتیم از مرتکب عمل قبیح  
آنها کالسکه چی ما که فرنگی است و زبان نمیداند مرخص کنید  
نمیکند این چه فتح و فیروزیست واین چه نصرت و به روای  
خلاصه عموم احباء الله در این بحر تحیر غرق و آب حیرت همه را ؟  
تافرق گرفته بود و نفسی را نه جرئت نکول بیانات  
مبارک بود و نه تصور صدور تا دو سال متوالی گذشت  
و اگر بخواهم جسارات رعیت و صبر سلطنت شرح دهم  
یک عمر طبیعی که تمام مشغول کتابت باشم کفایت نمیکند  
بهمین قدر محض ظهور قدرت و بروز قوت کلمةالله  
عرض کردم البته مورخین با بصیرت ثبت و ضبط نموده اند  
حقیر بهمین اختصار قناعت نمودم که حر الکلام قل و دل  
حادثه اول در شرح آنکه چه شد که استبداد به  
مشروطیت تبدیل شد آنهم بنحو اختصار این است

که در شهر شوال ۱۳۲ چند نفری از علماء و جمعی از طلاب  
و جمعی از تجار رفتند در حضرت عبدالعظیم متحصن  
شدند هر کدام به یک علتی تجار عرضشان این  
بود که موسی نور ؟ از اهل بلجیک اعلی حضرت  
مظفرالدین شاه از برای گمرک و اداره کردن گمرکات  
آوردند و این شخص فرنگی الحق والانصاف مرد کافی

ص ۱۳

عالم با استعدادی بود که در ابتدا مفتش گمرکات  
بود و درانتهی گمرک صد و هفتاد هزار تومان ایران را  
شش کرور دخل نمود و میرزا علی اصغر خان که صدر  
اعظم بود از ازدیاد رشوه و هر طیل انگشتر گردان خود  
نمود و وقتی که خواستند از او حساب بکشند معلوم  
شد که سالی یک کرور ونیم بمیرزا علی اصغر خان داده بود  
بعد از معزولی او که صدارت بعین الدوله رسید با  
اوهم همین معامله نمود بلکه بیشتر و بهتر و رفته رفته  
علاوه از گمرک و اداره کردن دست روی پست  
انداخت و وزیر پست هم شد بعد از آنها وزیر  
مالیه هم شد خلاصه که تلگراف خانه تمام ادارات  
مالیه ؟ با او شد و از برای مدخل خود بود ولی با اسم

دولت از برای بروات دیوانی تهری بر قرار کرد  
و حقوقی برای صندوق معین نمود که تومانی سی و شاهی ؟  
بلکه سه هزار از تمام حقوق می برد و از خود او  
شنیده شده بود که دارائی او بیست هزار فرنک  
بوده و آخر هم شنیده شد که چهارده کرور جواهر و اسباب  
انتیک در ایران خریده خلاصه علت رفتن تجار  
از سخت گیری موسی نور بود در امورات گمرک و علت

ص ۱۴

شکایت علما و ارباب و صایف و همان کثر  
تومانی دوسه هزار و تمبر چسباندن و علت رفتن  
علما تحریکات میرزا علی اصغر خان که او پولهای  
گزارف در ایام صدارت بانها میداد و توسط ها  
می نمودند و فایده ها می بردند در ایام عین الدوله هم  
تک نبود و بعلاوه میرزا علی اصغر خان محرک هم  
بود و تعارفات خیلی مفصل می نمود این سه  
طبقه خلق از برای این مطالب متحصن شده بودند  
و خیلی رسوائی می نمودند سعدالدوله که اسم او آقامیرزا  
جوادخان و در آنوقت رئیس التجار بود و با موسی نور  
هم عداوت زیادی داشت و علت عداوت

اوهم این بود که وقتی او وزیر مختار بلجیک بوده او  
این فرنگی را کونطرات که ؟ اجیر باشد  
بسته بود و بایران فرستاده بود وقتی طهران آمد  
واورا دارای آنقدر شئون دید حسد ورزید که گفته اند  
بر خیالی صلحشان و جنگشان وان حضرات را  
سرآحرک بودند و پاره عناوین هم او بانها تلقین  
می کرد من جمله بانها گفت که لزوم ندارد که  
شما مدعی اسم بشوید شما خوب است از اسم

ص ۱۵

بگذرید و بگویند ما عدالت میخواهیم بالفرض همین موسی نوررا معزول کردند  
هر کس مصوب شد باز همین قسم سبک با شما رفتار مینماید حضرات  
دیدند حرف متین است لوکه صاحب کلام باغرض باشد سخت ایستادند  
که ما از سلطان یک مجلس عدالت میخواهیم که نفوسی بی غرضانه به نشینند  
و درامورات رسیدگی کرده بنحو عدل وانصاف درامورات برسند  
و آنچه صلاح دیدند سلطان اجری فرماید این مطلب که بگوش سلطان  
رسید حضرات درباری که شرابشان خون دل مصوهان ؟ و کباب  
ایشان قطعات جگرشان دیدند که از طلوع این کوکب  
نجم اقبالشان یعنی کام رانی شان غروب میکند و  
از این شمشیر دست ظلمشان قطع میگردد سلطان باز



داشتند بر قبول نکردن و بر آنها سخت گرفتن  
از اعلی حضرت حکم شد بروند حضرت عبدالعظیم و مراقب  
باشند که دیگر جمعی بر آنها افزوده نشود و هر قدر ممکن شد  
از آنها کاهیده شود مامورین رفتند ولی فایدهء عاید  
نشد و جمعیت آنها باندازهء شد اعلی حضرت مجبور شد  
و دستخط فرمود که شما بیائید شهر مسؤل شما بر آورده و  
مجلس شما داده میشود حضرات که برگشتند باز آن  
درباریان علیه ما علیه نگذاشتند و اعلی حضرت به نقض  
عهده باز داشتند و علاوه از آنکه وفای بعهده نشد

ص ۱۶

بعهد نشد رای مبارک بر سخت گیری آنها شد و رفته رفته  
در مقام گرفتن تازه از مسافرین بر آمدند تا آنکه یک روز  
یکی از واعظین که اسم او شیخ محر؟ بود او را گرفتند  
در محله امام زاده یحیی خواستند او را به برند خلق مانع شدند  
قراول خانه که آنجا بود مامورین آن واعظ را بقراول خانه  
رساندند و به سربازها سپردند و رفتند که معین و معاون  
برای خودشان بیاورند خلق اجتماع نمود که او را بگیرند سربازها لابد  
شده شلیک کردند یک نفر سید کشته شد این خبر که به خلق  
رسید درب خانه آقا سید عبد الله جمع شدند آقا سید عبدالله

هم غنیمت شمرده فرموده بودند کفن کردن کنید و بروید در بازار که مردم بازار را به بندند تا تکلیف معلوم شود ساداتهم ریختند در بازار خلاصه بازارها بستند آقاسید عبدالله و جمعی از علما آمدند در مسجد جمعه و چادر زدند و و شام و نهار و رخت خاب؟ در مسجد حاضر کردند و بازارها هم مردم از شرارت تماماً درها را بستند و در مسجد پیوسته یا علی یا حسین بحیث اجتماع میگفتند و کمتر عالمی بود که در مسجد نیامده باشد و بساط مجلس خیلی گرم شد و جمعیت فراوان و آجیل کوک از آنطرف اعلی حضرت مظفرالدین شاه با آن نا سلامتی وجود که

ص ۱۷

وسلامتی طینت و نیکی ذات و فطرتی که داشتند امورات را بکلی بکف کفایت اتابک اعظم که عین الدوله باشد واگذار بود و عین الدوله هم چنان کار را اداره کرده بود که احدی بدون اذن و اجازه ایشان با اعلی حضرت سلطان نطق نمی نمود و این اخبار بگوش سلطان نمیرسید و صدا بود که از مسجد بلند بود ولی آنکه بایست بشنود نمیشنید و سادات با عمامه های جولیده و کفن های گردن انداخته در بازارها می گشتند و هردکانی که باز بود

می چاپیدند و اگر نمی شد بچاپند بد می گفتند حرزگی؟ زیاد  
می کردند الم؟ وطوقی هم درست کرده بودند و از آنطرف  
عین الدوله بوزیر جنگ که آن اوقات نصر السلطنه  
بود سفارش فرموده بود در بازارها و کوچه ها گذر بگذر چاتمه  
سرباز زدند و قزاق و غلام می گشتند خورده خورده عین  
الدوله بر سختی افزود و قدغن نمود که کسی رو بمسجد اگر رفت  
مانع شوند و اگر از مسجد بیرون آمد متعرض نشوند سادات  
آن پیراهن خون آلود آنسید مقتول درب امام زاده  
یحیی را سر الم؟ کرده و یا خدا گویان از مسجد بیرون آمدند که  
بخیال خود جمعیت اطراف مسجد را بناراند؟ و از هم  
متفرق کند بمحض بیرون آمدن سربازها ی مستحفظ چون حکم

ص ۱۸

حکم زدن داشتند گفتند نیائید والا میزنیم و چند تیر به سقف  
بازار انداختند آنها هم رفتند و قرانهم پهلوی آن پیراهن سید  
آویختند و گمان کردند که سربازها اگر تیر بیندازند جهة آن پیرهن  
با قران گلوله کارگر نمیشود پیش آمدند سربازها شلیک کردند  
مجدد یک سید کشته شد که معلوم گردید در آن شلیک از هفده  
نفر کمتر نگفتند ولی تا دویست و سیصد هم گفتند که کشته  
شدند باری حضرات مسجدی از همان یک شلیک متفرق

شدند ولی روسا که علما باشند و چند نفریهم از تجار و جمعی از تلامیذ علما ماندند اطراف مسجد و سربازها محاصره کردند و اذوقه جهة آنها بردن را منع کردند روز بعد هم نصرالسلطنه رفت در مسجد که یا متفرق شوید یا من مامورم زنجیر بیاورم در مسجد بگردن شماها بگذارم و به برم در انبار حضرات گفتند اگر امنیت داشته باشیم میرویم در عطبات ؟ عالیات و از طهران ترک علاقه میکنیم نصرالسلطنه رفت نزد عین الدوله و آمد که با اطمینان امنیت بروید حضرات روانه شدند و روی بقم کردند و عین الدوله سی نفر قزاق مامور فرمود که باسم مستحفظ همراه آنها باشند که از شر خلق آسوده بروند ولی در سر مامور بودند که آنها را از خاک ایران اخراج

ص ۱۹

نمایند مامورین حضرات را از طهران حرکت داد و رفتند تا وارد قم شدند اهل قم مامورین را جواب کردند و قایعیکه بعد از حرکت حضرات بقم اتفاق افتاد بعد از حرکت حضرات علما عین الدوله بنای سیاست گذارد و نفوسی که با علما راه داشتند و چنان فهمیدند که که آنها محرک بودند و تلقین میکردند آنها را پارهء

اخذ وپاره تبعید کردند مثل احياءالملک که حکیم مخصوص  
میرزا علی اصغر خان بودند اورا تبعید بفرنگستان نمود  
و سعدالدوله را بیزد تبعید کردند که دستان ؟ نظر  
باشند حکومت یزد هم با مؤیدالدوله بود حکومت  
دو سه روزی از خروج و دخول اومانع شدند  
تمارض نمود بیچاره مؤیدالدوله تمارض اورا صدق  
دانست واذن دخول و خروج داد اوهم یک روز  
بیرون رفته مراجعت کرد و یوم دوم که بیرون رفت  
رفت در سفارتخانه انگلیس متحصن شد و تظلم نمود که  
که من سالها سال خدمتگذار دولت بودم وزیر مختار شدم  
وزیر التجار شدم یکی از عین الدوله جو یا شود که جرم من چه بود  
وزیر مختار طهران تظلم اورا اظهار نمود و رفته رفته بسمع  
سلطان رسید مزید قهر عین الدوله گردید جواب دادند

ص ۲۰

دادند که دولت مختار است که هر قسم بخواهد نوکر خود را  
تادیب نماید یا سیاست فرماید وبواسطه همین تحصن او  
تمام افتخارات اورا از او گرفتند و تمام مواجب و رسوم  
اورا قطع کردند تا یک درجه موجب بغض و عناد وزیر مختار  
انگلیس شد وبا سعدالدوله بنای الفت گذارده آنچه خود

سعدالدوله نمیدانست آنها باو آموختند و اوهم پیوسته آنچه موجب هدم بنیان استقلال واستمداد بود بمسافرین قم می نمود و آنها هم بطهران میرسانیدند و در نشستن او در سفارت یزد باعث شد که خورده خورده مردم بنای رفتن در سفارت را گذارد و پیوسته بر اجتماع مردم در سفارت افزود و از قدرت و قوت سلطنت و صدارت کاهید وبازارها و کاروانسراها چنان بسته شد که اگر نفسی پنج زرع چلواری میخواست یا یکمن قند بهم نمیرسید روزی هفت خروار نان سفارت بود و پنج خروار برنج صبح میشد و سه خروار گوشت خلاصه وقتی تعداد شده بود هفت هزار نفس در سفارت جمع شدند و هر روزی چهار پنج نفر از جانب سلطان در سفارت آمد و شد مینمود و از زبان اعلی حضرت پیغام میاورد ند که مرام و مقصود شما از این اجتماع و بازار بستن

ص ۲۱

چیست میگفتند معزولی علاءالدوله که حاکم طهران است و واقعاً حکومتی بوده بود که با سلطنت نادری برابری میکرد و در السنه و فواد خلق معروف شده بود حکومت علاءالدوله سلطنت ایران را زنده نمود و یکی از کارهای او این بود که یک روز

باو خبر دادند که بازارها را بسته اند در روز شنبه بود حکم کرد که بروید بازار هردکانی که بسته است آنچه در آن میباشد تاراج کند حکم ایشان نفوذی داشت که فوراً بازارها باز شد حتی دکان یهودی ها واهل سفارت میدانستند که تا علاءالدوله حکومت دارد مردم جرئت پاره کارها را ندارند یک روز بقدر سی نفر تجار محترم معتبر که اول تاجر بودند آنها را چوب زد که چرا جلو قند را گرفتند و نمیگذارید بدست عموم کار بیفتد باری شاه از آن سلامت نفسیکه که داشت علاءالوله را معزول فرمود بر جمعیت سفارت افزود روز بعد گفتند عین الدوله هم باید با موسی نور عزل شود شاه قبول فرمود باز متفرق نشدند مجدداً جویا شدند که دیگر چه میخواهید گفتند عدالت شاه قبول فرمود و خدا رحمت فرماید میرزا نصرالله خان نائینی و در آنوقت مشیرالدوله بودند ایشانرا صدر اعظم کردند وایشان بسیار بسیار مرد نیک نفس و نیک ذات؟ و مؤمن بمالک اسماء و صفات بودند

ص ۲۲

بودند آنچه در حقیقت خیر دولت بود بشاه اظهار می نمودند و آنچه صلاح ملت بملت و میان دولت و ملت را چنان التیام می نمودند که تمام ملت بر خلاف صدارت

عین الدوله از ایشان اظهار رضا مندی و تشکر داشتند  
خلاصه خورد خورد آنچه رعیت از سلطان خواستند  
سلطان مرحمت فرمودند تا اسم مشروطه بمیان آمد صدر  
اعظم بملت فرمود که شما زیاد جسور نشوید و کار را از  
حد اعتدال بیرون نه برید همان مجلس عدالتی که در  
حضرت عبدالعظیم خواسته بودید بخواهید معزولی علاءالدوله  
و عین الدوله و نوز را که خواسته بودید شاه مرحمت فرمود  
مجلسهم مرحمت میفرمایند شما قناعت کنید و از سفارت  
بیرون آئید و بازارها را باز کنید و بافتضاح خودتان  
و سلطان راضی نشوید حضرات گفتند بسیار خوب بعداً  
سلطان علمای ما را که عین الدوله تبعید کرده احضار  
فرمائید که ما اقللاً یک نفر عاقد داشته باشیم دیگر نماز  
میت و عقد و طلاقمان که نمیتوانیم بموسی نوز رجوع  
کنیم مشیرالدوله بشاه عرض کرد و قبول فرمودند و روز  
بعد جناب عضد الملک که رئیس القاجاریه بود  
و در حقیقت منزله مرد بی غرض دنیا دیده با شش هزار تومان وجه

ص ۲۳

روانه قم فرمودند باز مردمان در سفارتخانه یا به تحریک  
سفیر یابه خود یکدیگر باز بیرون نیامدند و بازارها باز نکردند اعلی



حضرت سلطان بمشیرالدوله که صدر اعظم بودند فرمودند که ما آنچه رعیت خواستند مرحمت نمودیم دیگر چرا از سفارت خانه بیرون نیامدند و بازارها را باز نکردند بروید به بینید دیگر چه می‌خواهند جناب صدر اعظم رفتند و اظهار و ابلاغ فرمایشات اعلی حضرت را نمودند حضرات یکدل و یک زبان گفتند جناب صدر اعظم حضور اعلی حضرت از زبان ما عرض کنید که آنچه عرض کردیم اجابت فرمودید استدعا میکنیم که دولت ایران دولت مشروطه بفرمائید صدر اعظم فرموده بود که من خجالت میکشم اظهار نمایم حضرات گفتند که ما خودمان عریضه میکنیم و با قوه تلفون معروض میداریم خلاصه بعرض اعلی حضرت رسید فوراً فرموده بودند که میدهیم و من در تبریز که بودم اتفاقی افتاد و من با خدای خود عهد کردم که وقتی سلطنت بمن رسید من مشروطیت برعیت بدهم و میدهم و دست خط مشروطیت مرحمت فرمودند و صدراعظم آن دستخط را برداشته و بردند در سفارت و نجل جلیل خود که به لقب مشیرالدوله گی مفتخر بود بالای صندلی کردند و دستخط سراپامنقبت

مظفرالدین شاه سلطان مشروطه ایران چون پاره از  
حضرات درباری مطلع شدند که اعلی حضرت چنین دستخط  
فرموده رفتند حضور مثل امیر بهادر جنگ که نهایت  
تقرب و تحسر را داشت و باندازه احمق و ابله بود که اگر  
بخوایم شمهء از حمق او را شرح دهیم این کتاب مملومیشود  
از ذکر حماقت و سفاهت او لذا صرف نظر از حالت  
او اولاست میروود حضور و کلاه زمین میزند گریبان چاک  
میکنند کریه صدا دار میکند قمه میخواهد که شکم  
خود را پاره کند پاره از زوراء کانی مثل اقبال  
الدوله معاون الدوله وزیرهمایون سیدبحرینی دلدان؟ او  
نایب السلطنه و بقدر پانصد نفر نفر از رجال درباری که  
که دیدند افتاب اقبالشان غروب کرده و دیگر  
نمیتوانند ظلم تاحدی بکنند با امیر بهادر همدست  
شده از بس صدا کرده بودند شاه میفرماید که؟؟  
و از این حرکات شما چه ثمر میگویند دولت ایران  
را از کف دادید میفرمایند ای احمق تو و رفیق های  
تو نمی فهمند سلطنت امروز احترام پیدا کرد  
سلطنت امروز استقلال یافت سلطنت امروز

دارای راحت شد تونمی فهمی خلاصه حضرات مایوس شدند  
و از شدت حزن رفتند در خانه خود نشسته و بنای  
فساد گذاردند و بولی عهد که در تبریز بود نوشتند که سلطنت  
از دست شما رفت و پدر شما مشروطیت برعیت داد  
صدای او بلند شد و تلگراف به پدر کرد که در این معامله خبط  
شده در سفارت بمانند تا بمیرند توپ به بندید به  
سفارت اعلی حضرت سلطان جواب بایشان  
دادند که شما به تعجیل روانه طهران شوید و بموجب روزنامه  
هائی که در طهران طبع میشد و بدست عامه خلق افتاده بود  
می نوشتند که شاه مغفور جواب بولیعده فرموده بودند که من  
در مشروطه دادن خبط نکردم وقتی که ولی عهد معین کردم خبط  
کردم فوری حرکت کنید که من خیال مسافرت دارم باری  
در این گفتگوها بودند که علما از قم مراجعت نمودند که عرض شود  
که بچه احترامی آنها را وارد نمودند و آنها لدی الورد اول  
بسفارت وارد شدند و به ملت تحسین ها نمودند و تشویق ها  
کردند و از سفارت رفتند حضور اعلی حضرت مشرف  
شدند و اعلی حضرت اظهار لطف فرمودند و فرمودند که  
که شما و ملت چنین تصور نکنید که ما بواسطه این حرکات  
ملت مشروطیت برعیت دادیم وقتی ما در تبریز بودیم

بودیم و شاه شهید آمدند تبریز روزی میل بانار فرمودند  
ماانار حاضر کردیم و شاه میل فرمودند فوری حال ایشان  
بهم خورد و خیلی مضطرب شدند و ماهم مضطرب  
که اگر حادثه رخ دهد ما جواب خلق را چه بدهیم که تمام  
گمان میکند که ما بطمع سلطنت باعث قتل شاه  
شده باشیم و در نزد تمام دول سرافکنده گردیم که پدر را  
کشته ایم با خداوند عهد کردم که اگر خداوند تفضلی کرد  
و ما را از آن بد نامی نجات داد وقتی سلطنت بما رسید  
ما مشروطیت بر عیت بدهیم و حالهم میدادیم و بعهد خود  
وفا میفرمودیم و از روزاول تالی کنون بعرض ما نرسانیده  
بودند که مقصود رعیت چیست و الا همان ساعت بانها  
میدادیم آنها هم خیلی دعا کرده مرخص شده بودند اعلی  
حضرت فرموده بودند حضرات را نهار بدهید از حضور که  
بیرون آمدند آقا سید عبدالله نصر السلطنه را ملاقات  
نموده بودند به نصر السلطنه تغییری خیلی سخت و خیلی بیجا و خیلی  
بی معنی نموده بودند باین عبارت که نصر السلطنه سلام کرده  
بود در جواب سلام گفته بودند ای پدر سک میخواهی  
بملت بگویم تو را تکه تکه کنند نایب السلطنه حاضر  
بوده دست آقاسید عبدالله را گرفته می برد در چادر نهار و این خبر

بسمع مبارک اعلیٰ حضرت میرسد خیلی تغییر فرموده بودند ولی عوام  
 کالانعام بلکه بدتر از انعام همان حرکت زشت آقا سید  
 عبدالله را سلطان تصور نمودند که آقا سید عبد الله که به نصرالسلطنه  
 پشت چادر شاه بگوید میخواهی بملت یگویم توراتکه تکه کند  
 البته هرچه بخواهد میکند وبهمان حرکت رشت رفته رفته  
 کار بجائی که درالسنه شاه عبدالله مشهور گردید وصاحب  
 کرورها اوضاع شد والاخر الامر باعث هدم مجلس ؟ اوشد وبسر  
 او آوردند آنچه را که سر هیچ حمالی نیاوردند که در مقام خود ذکر میشود  
 از مطلب دور نشویم مراجعت حضرات از شمران که حضور  
 سلطان مشرف شدند بر گشتند درب سفارت که مردم را  
 ایشان بیرون آورده باشند ولی آمدند دیدند سفارت خالی  
 شده و احدی در سفارت نیست مگر حمال وطبق کش که جهة  
 بردن اسباب آنجا بودند حضرات علما هر کدام بمنزل خود رفتند  
 ولی خلق طهران آنشب را چراغانی خیلی مفصلی نمودند  
 اینخبر هم که باعلی حضرت رسید مطبوع و مقبول واقع نگردید  
 باری قدری اعلیٰ حضرت با آن ذوق و شوقی که در اول  
 داشتند نبودند و حضرات مفسدینهم تا یکدرجه امیدواری پیدا  
 کرده بنای بد گوئی از مشروطه و غلو و تکبر و نخوت مشروطه طلبان  
 را معروض داشتند اعلیٰ حضرت پس از چند روزی از شمران مراجعت نمودند

نمودند و حضرات ملاحظه فرمودند که حضرات مفسدین وقت بدست آوردند و دسته دسته که بحضور مشرف میشدند از سو حرکات حضرات صحبت میدارند و خلق را براعلی حضرت بیک میکنند؟ دستخط فرمودند به سید عبدالله و آقا سید محمد و آقا شیخ فضل الله که شما ها که مشروطه میخواستید چه شد که همه ساکت نشسته اید چرا تاسیس مجلس نمی کنید چرا قانون نمی نویسید چرا وکلا معین نمی کنید ما میل داریم که بیائیم در مجلس وبه بینیم ورسماً سفرا را حاضر کنیم حضرات جواب دادند که مجلس را باید اعلیحضرت مرحمت فرمایند تا مشغول شویم اعلی حضرت عمارت مقابل عمارت تخت مرمر که معروف بگلستان را معین فرمودند و حضرات مشغول اسم نویسی شدند که بعد از آن قرعه بیندازند باز مفسدین بنای فساد گذاردند که فلانی چه گفته و فلانی چه کرده فلانی چه میگوید و فلانی چه میکند ما را اعلی حضرت دستخط فرمودند که وکلای طهران که معین شد خبر کند حضرات عرض کردند که اختیار وکلاء دربار را اعلی حضرت معین فرمایند ما هم حاضریم اعلی حضرت چند نفر را معین فرمودند که من جمله یکی امیر بهادر جنک ویکی احتشام السلطنه بود با چند نفس دیگر که معین شد واز جانب علما چند نفس واز جانب تجار چند نفس و نشستند و بنا اصلاح امور گذاردند در یک مرحله صلاحی دیدند و رای دادند و بنا شد که اجرا

بدارند امیر بهادر میگوید که خیلی خوب ماها رای دادیم عاقبت باید به نظر شاه  
 برسانیم اگر امضاء فرمودند آنوقت اجرا بدارید احتشام السلطنه  
 چون مرد باعلم سیاحت کرده سیاسی دانی بود میگوید که هیچ محتاج بدیدن  
 شاه نیست امیر میگوید پس بگو که شاه هیچ کاره است میگویند خیر شاه  
 شاه است ولی مداخله باین کارها ندارند امیر تغییری میکند که یعنی  
 چه مگر دولت مشروطه شده که شاه رجوعی بکارها نداشته باشد احتشام  
 السلطنه میگویند امیر منور تو نفهمیدی که دولت دولت مشروطه شده  
 امیر بنای بدگوئی و فحش دادن را میگذارد احتشام السلطنه هم معلوم از قاجار  
 دوانلو واصلت خیلی صحیح در طبقه قاجاریه از امیر بهادری که اصل و  
 نصب او خیلی پست بود نمیکشید فحش میدهد و بر میخیزد که امیر را بزند امیر  
 میدود بحضور و کلاه زمین میزند و گریبان پاره میکند و داد بیداد  
 زیادی میکند باز اعلی حضرت صبر میفرمایند و او را ساکت  
 میفرمایند باز مجدداً اعلی حضرت دستخط میفرمایند که شما  
 تعجیل کنید در انتخاب و بقدر یکماه روزی سه هزار خلق چهار  
 هزار خلق در آنعمارت جمع میشدند و مرحوم مشیر الدوله  
 متحمل قلیان و چاهی تمام آن جمعیت می شدند و مردم اسم  
 مینوشتند و بعد میان جمعی که نوشته بودند قرعه زدند  
 و جمعی معین شد و اعلی حضرت تکسری عارضشان شد

خیلی سخت و همه روزه انتظار ورود ولی عهد را داشتند

ص ۳۰

داشتند و پیوسته تلگرافاً تاکید و مبالغه میفرمودند و ولی عهد وارد نمیشدند آخر الامر اعلی حضرت با آن تکسر مزاج که هیچ حرکت ممکنشان نبود امر فرمودند که مجلسیان را ترتیب بدهند تا ما بیائیم گویا در حقیقت آن مرحوم خلد قرار عشق به تاسیس مشروطیت داشتند و در نفس الامر محصل خلق بودند تا آنکه یوم هفدهم شهر جمادی هزار و سیصد و بیست چهار مجلسی در همان عمارت چیده شد خیلی مفصل تشریفات از حلویات و میوه جات و مرکبات و شربت آلات از قم و بستنی تمام چیده شد اعلی حضرت مظفرالدین شاه در کالسکه دستی نشسته ایشانرا آواردند در مجلس و تمام سفراء نیز با لباس رسمی حاضر شدند تمام صاحب منصبان بالباس رسمی حضور داشتند که اعلی حضرت حالت نطق نداشتند فرمودند آنچه ما دستخط نمودیم و بذل؟ مرحمت در حق رعیت و بکاستید؟ وما صحه فرمودیم بخوانید یکی بنای خواندن گذارد که صورت آن دستخط درج میشود که خلاصه آن این بود که دولت ایران در تعداد



دول مشروطه محسوب باشد و بعد امر فرمود یک تیر توپ مشروطیت بیندازند انداختند و چهار دسته مزیک؟ بنای

ص ۳۱

نواختن گذاردند و بعد شلیک کردن والحق کمتر مجلسی در عالم مثل این مجلس چیده شده و تمام مصروف وانعام کافه خلق چه از لشگریان و چه خطیب و چه سفرا تمام را جناب صدراعظم مرحوم متحمل شدند میتوان گفت که آن روز متجاوز از دوهزار تومان مصروف مجلس و بذل و بخشش و وانعام آن روز داده شد و خلق آنشب را چراغبانی خیلی مفصل نمودند فردای آن روز را حقیر در عمارت عکاسخانه شاهی نزد جناب معتمد السلطان آقای آقامیرزا ابراهیم خان عکاسباشی که در آن اوقات هم عکاسخانه دولتی و هم مطبعه دولتی هر دو سپرده بایشان بود واعلی حضرت سلطان یک نوع مرحمت مخصوصی بایشان میفرمودند و محسود تمام شاهزادگان بودند واز فرط مرحمت یکی از حرمهای شاه خواهری داشت که اعلی حضرت او را زیاد از حد منظور نظر بود او را بجناب عکاس باشی مرحمت فرمودند باری مقصود غیر از این بود روزی حقیر خدمت ایشان بودم که آمدند که شاه شمارا خواسته اند

رفتند و خیلی زود مراجعت کردند و نوشته دست ایشان بود جویا شدم فرمودند که صورت لایحه یوم قبل بمن امر فرمودند که عکس طلائی بردارم والان به برم که یکی از آئینه های طلای

ص ۳۲

آئینه های طلا که در اطاق موزه هست بگذارند حقیر نشسته بودم که عکس طلائی برداشتند و بردند فوری برگشتند و یک پارچه اطلس؟ سفیدی که یقدر یک ورق کاغذ خیلی بزرگی بود در دست ایشان بود و مذکور نمودند که شاه فرمودند که روی این پارچه عکس بیندازم باری مقصود این بود که آن مرحوم مغفور خلد قرار نهایت سرور داشتند از این دادن مشروطیت و از حرکات ایشان چنین بر میاید که از فشار ملت نبوده بلکه بصره رضا؟ و اراده خودشان داده بودند خلاصه در خلال این سال حضرت ولی عهد گردون مهد هم وارد شدند اعلیحضرت امر فرمودند که دستخط ما را ببرند نزد ولی عهد که او هم امضاء بنماید بردند و ایشانهم امضا فرمودند بهد شاه امر فرمودند که مجلس را در عمارت بهارستان قرار بگذارند و آن عمارت را با مبل آن عمارت که به تصدیق هر نفسی یک کرور قیمت آن عمارت و مبل

آن‌عمارت بود بملت مرحمت فرمودند ملت هم لوحه ترتیب دادند و بالای لوحه بخط طلا نوشتند عدل مظفري و در صفحه آن نوشتند مجلس شورای ملی و بالای سر در آن عمارت نصب نمودند و بنای ترتیبات آنرا گذاردند و هر اطاقی را محل یک

ص ۳۳

یک عملی مقرر داشتند و میزها و صندلی و منشی‌ها؟ و ثبات‌ها از برای هر اطاقی معین نمودند و قرار شد که بقرعه وکلای طهران را معین معین نمایند و بنای قرعه گذاردند و قرعه کشیدند و وکلای چند معین شد و از اطراف هم طلب وکیل نمودند و از هر شهری وکیل خواستند و خورده خورده از هر نقطه وکیل آمد و هر روز اعلی حضرت دستخط میفرمودند که آخر چه شد تا آنکه خورد خورد اعضای مجلس جمع شدند و بنا شد که قانونی برای تاسیس مجلس که اسم آن را نظام نامه نوشتند وضع کردند و بامضای اعلی حضرت رسید یکی از فصول نظامنامه این بود که نفوسی که متهم به فساد عقیده باشند بوکالت قبول نمیشود و اگر بر شکست؟ شده بخواهد وکیل شود قبول نمیشود و در فصلی از فصول آن ذکر مساوات و مواساست شده بود که باید میان عموم ناس بمساوات و مواسات حکم شود و در احقاق تمام ملت یک حکم

داشته باشند خلاصه خود نظام نامه نزد تمام نفوس حاضر  
میباشد مشغول این گفتگوها بودند چند نفری از علما دیدند  
جناب آقاسید عبدالله و جناب آقا سید محمد سنگلجی نسبت  
بسایرین جلوافتادند و تمام رتق وفتق امور مداخله  
میکنند لذا چون تخم حسد در مزرعه قلوب این طبقه از بدو

ص ۳۴

بدو عمرشان دست طبیعت کاشته خورد خورد بابهای خیالات ؟  
فاسد و اغراض فاسد آن تخم ها بنای روئیدن گذارد در این  
اوقات مرض اعلی حضرت سلطان شدت یافت تا آنکه  
در هفدهم شهر ذیقعه هزار و سیصد بیست چهار  
از رنج و درد رستند و ازین قفس تنگ جستند و دل به  
خطاب مستطاب ارجعی الی ربک رضیه مرضیه بستند و  
در حقیقت سی و شش گرور ملت ایران را از فوت خود خستند  
باری چنین شاه مردنی هم گمان میکنم در ایران چشمی؟ ندیده  
باشد بلکه گوشه نشنیده باشد که سلطانی بمیرد و در وقت  
تغسیل و تکفین او آنچه تکیه دولت جا بگیر خلق باشد یا غرفه  
ها و طاق ها نماها بلکه بالای بام او اگر بنویسم ده هزار خلاف  
ننوشتیم و تمام دستمال ها در دست و مثل طفل یتیم شده  
گریه میکردند و بعد از دفن کردن آن مرحوم خلد قرار در همان

تکیه چادر؟ زدند و چهار روز مجلس ختم چیدند و روز چهارم  
خود اعلیٰ حضرت محمد علی شاه از صدای گریه و زاری  
خلق بستوه آمده مجلس را برچیدند و در مجلس شور  
شورهم مجلس ختم گذاردند حتی در بازارها و کاروانسراها  
و مسجدها بلکه مدرسه ها تمام مجلس ختم گذاردند خدایش  
رحمت فرماید و در مقام قرب خود ایشانرا مسکن

ص ۳۵

مسکن دهد که شهدالله و کفی به شهید چنین نفس سالم  
رقیق القلب بی آزارپرگذشت نه حقیر تنها بلکه خلق دنیا ندیده  
بود بلکه نشنیده بود و بزرگواری و شان و بلندی رتبه  
وقدر سلطان مهربانرا همین بس که بعد از دادن  
مشروطیت و مرحوم شدن از لسان مبارک توقیر و تکریم  
در حق ایشان نازل شده باندازهء که میفرمایند اسم  
خود را پهلوی اسم انوشروان نوشت و قبل از این واقعات  
در سنه ۱۳۱۶ که حقیر مشرف شدم کراراً و مراراً از لسان مبارک  
ذکر موفقیت در حق ایشان استماع شد و خیلی اظهار رضا از  
آن مرحوم مبرور میفرمودند باری از مقصد دور ماندیم بعد از  
آنی که سلطنت باعلی حضرت محمد علی شاه رسید پاره از مفسدین  
بنای فساد را گذاردند و پیوسته ذهن سلطان را مشوب

می نمودند که این مشروطه مشروعه نیست و ما بهم میزنیم و شما امضاء نفرمائید اعلیٰ حضرت هم قدری بمعاطله گذرانید ند از برای مجلس هم شاخه ها و برگها درست شد مثل آنکه انجمن ها تفکیک شد در انجمن ها تفنگ چی ها و پارهء حرکات نا پسند و تقویت ها از مجلس مینمودند که در واقع توهین مجلس بود و موجب تخریب اجتماعی کردند در مجلس اعلیٰ حضرت هم از خوف

ص ۳۶

خوف اجتماع خلق چند روزی به بهانه تمارض مسامحه نمودند که خلق تبریز در تبریز بصدا درآمدند و تلگراف های پی در پی بوکلای خود که شما باید سه ساعته جواب از شاه بخواهید و بما بدهید که ایشان سلطان مشروطه اند یا سلطان مستبد و کلای تبریز رفتند پای ؟ تلگراف مخصوص شاه و عرض کردند که موکلین مادر تبریز از ما خواسته اند که از شما جویا شویم که بعد از فوت مرحوم مبرور مظفرالدین شاه که بما مشروطیت دادند و حال شما سلطان شد شما سلطان مشروطه اید یا مستبد سلطان فرموده بود که پنج روزه مهلت تا جواب صحیح بدهیم حضرات جواب دادند که پنج روزه مهلت خواستند از تبریز گفتند که ابداً مهلت جایز نیست ما توپ خانه را مصادف ؟ کردیم و ذخیره ؟ را تصرف

کردیم فقط باید الان جواب بدهند والا حاکم را بیرون میکنیم  
وتلگراف خانه را هم تصرف میکنیم شاه فرمود سه روز مهلت  
باز جواب دادند که نمیشود فوری بگوئید مرحوم مشیرالدوله  
که صدر اعظم بودند بوکلاء التماس میکردند که آخر سلطان است  
سه روزه مهلت خواسته گفتند ملت قبول نمیکند خلاصه  
بعد از پنج ساعت جواب و سؤال یکشب را مهلت دادند  
فردا صبح شاه فرموده که من سلطان مشروطه ام جواب دادند  
پس قانون اساسی را امضا بدارند شاه هم امضاء فرموده بعداز

ص ۳۷

امضاء فرمودن و آن قانون را طبع کردن و بدست ملت  
افتادن کار مجلس خیلی بالا گرفت و قلم ها را آزاد دانستند  
ولسانها مطلق العنان شمردند قریب هفتاد روزنامه  
در طهران طبع شد و هر کدام هر غرضی؟ در قلب و مرضی؟ در دل از  
هر نفسی داشتند هیچ ادب منظور؟ نداشتند و روی کاغذ  
نگاشتند و منتشر داشتند بقدر دویست نفر شغلشان روز  
نامه فروش شد در یکی مذمت؟ از فلان عالم در یکی مذمت  
از فلان وکیل در یکی مذمت از فلان امیر در یکی مذمت  
از فلان وزیر در چند روزنامه بدگوئی از سلطان و ابداً  
هیچ نفسی جرئت تعرض بر نفسی نداشت وهشتاد سه انجمن

تشکیل شد و کار بجائی رسید که هر نفسی با یکی غرض داشت  
وقوه مخاصمه نداشت نسبت استبداد باو میداد و فقط  
میگفت که فلانی بمجلس بد گفته دیگر بایست خدا بفریاد  
آنشخص بایست برسد و جمعی سید اطریشی سراومیر یختند  
وابروی اورا میر یختند و کیفیت سادات اطریشی از این  
قرار بود که بقدر پنجهزار سید جوان گردن کلفت در طهران  
پیدا شدند تمام مثل فرنگی چه از حیث لباس ولی  
در عوض شبقه؟ بسر فقط آنها عمامه داشتند و هر کدام  
یک چوبی بدستشان؟ بقدر یک چوب قپان و زلف اردکی

ص ۳۸

مثل آرامنه و سردست آهار دارویخه آهار دار و بند ???  
شلوار و بند جوراب تمام لباس و ریش و زلف تمام  
بشکل فرنگی سوای یک عمامه سبز دیگر ابدافرقی در کار  
نبود و کلمه من تشبه بقوم فهومنههم بکلی منظور نظر میشود تمام  
با شش لول و قطار فشنگ خلاصه در آن حزب؟؟  
کارهای خیلی بزرگ در مجلس صورت گرفت که تمام سفرا  
حیرت نمودند که این اهل ایران در این مدت قلیل پیشرفتهای  
خیلی خیلی بزرگ کردند من جمله اول؟ کار بسیار  
بزرگی که کردند اول بنوناته؟ که از زمان آقا محمد خان تا زمان



مظفرالدین شاه بر قرار کرده بودند تمام را بملت بر گردانیدند و یک پانصد هزار نفس را از خود رنجانیدند دوم بقدر دو کرور از مواجب و مرسوم شاه زادگان بزرگ مثل نایب السلطنه و ظل السلطان و شعاع السلطنه و سالارالدوله تا مردمانی که زیاد تر از صد تومان مواجب می گرفتند تمام را تغییر و تبدیل دادند چه تغییر شاید نایب السلطنه بقدر پنجاه هزار تومان محل مواجب تیول در حق خود برقرار کرده بود که تقریباً بهشتاد هزار تومان میشد بر گردانیدند و در حق او ماهی هزار تومان برقرار نمودند یک دو کرور بیهم از این ره گذر با مجلس بنای مخاصمه گذاردند و بعد از جلوس سلطان

ص ۳۹

قلیل مدتی نگذشت که اعلی حضرت تلگرافاً میرزا علی اصغر خان را احضار فرمودند در مجلس صلاح ندیدند که این شخص نباید بایران بیاید اعلی حضرت فرموده بودند که من او را کهنه نوکری شخصی خود میاورم رجوعی بملت و مجلس ندارد مجلس هم سکوت کردند و بنامش که بیاید طولی نکشید که وارد انزلی شد در انزلی او را گرفتند و با خفت دو مرتبه بکشتی عودت دادند و به مجلس تلگراف کردند مجلس هم پاره بواسطه طمعی که از بخششهای مفرطانه که از او دیده؟ بود اذن دادند و آنچه وکلای بی

غرض گفتند ورود اوبابران خروج اتحاد است از بین مردمان چونکه  
که این شخص در تعارف کردن ورشوه دادن واحداث فتنه نمودن ید طولائی  
داشت و وحید عصر خود بود خلاصه ورود نمود و معلومهم شد که سواروقزاقی  
تدارک شده بوده است از جانب دولت که اگر ملت مانع شوند  
آنها بقوه قهریه او را وارد کنند واین تدارکهم سعی وکوشش  
روسها بود ولی رشوه ها وبرطیل ووعدده ها و نویدهای خود او  
نگذاشت که کار بانجاها بکشد با نهایت عزت وارد شد  
واعلیحضرت سلطانهم دوسه روز بود تدارک شمرانات دیده  
بودند و اجزا تمام رفته بودند نفس سلطنت صبر کردند تا او  
وارد شد و حضور رفت وبقدریکساعت و نیم در خلوت  
بدون ثالث بودند وشاه بیرون آمدند و سوار شدند

ص ۴۰

شدند ومیرزا علی اصغر خان هم رفتند منزل خود ویک دوروز هم جهت  
دید وباز دید در خانه توقف کرده بعدازدوسه روز که بیرون آمدند  
ورفتند در مجلس و نهایت ملاطفت و همراهی و اشتیاق  
بمشروطیت نمودند و بیرون آمدند و رفتند حضور اعلی حضرت  
ایشانرا اتابک اعظم مفتخر فرمودند و قبول نکردند که دولت  
مشروطه صدر اعظم واتابک اعظم لازم ندارد ویرا وزیر  
اعظم مقرر فرمائید اعلی حضرتهم وزیر اعظم فرمودند و وزرای

مسئول هم تغیر و تبدیل دادند و مشغول نیل مقصد خود شدند و خورد خورد اسباب نکث و نقص مجلس مهیا شد و کرارا؟ باو نوشتند که جناب وزیر اعظم ملت از قلب و نیت شما مطلع و آگاهند و شما ترک مراد خود را نمیکنید و آخر الامر ملت شما را میکشند بروید از این شهر و فایده به بخشید در جراید ایشان توبیخ ها نمودند سرزنشها کردند نشانی ها از رشوه دادن دادند طلبیدن یکی یکی از وکلاء که بمجلس خود احضار کرده بود و آنها را با خود کرده بودند دادند هیچ فایده ای نه بخشید و با تمام همت بجلب قلوب وکلای منافق مشغول بود و بعلاوه تمام راه ها تمام سرحدات همه مغشوش شد و تمام آنها را ملت از تحریکات و دستوالعمل میدانستند خلاصه چون ظلام بعد از مرام است سرسال انعقاد مجلس شد

ص ۴۱

یک جشنی جهة مجلس در مقابل درب مجلس گرفته شد که هیچ تاریخی آن جشن را خبر نمیداد یعنی بان کیفیت سه شیانه روز مردم طهران دکاکین را بستند و بعیش و عشرت مشغول گشتند هفتاد و دو طاق نما بسته شد هر کدام متعلق بیک صنف از خلق از علما و طلاب و کار و جراوعیان و صنایع حتی مذاهب مختلفه آرامنه و یهود و مجوس هر کدام یک

طاق نمائی داشتند و هرکس برای تماشا وارد این طاق  
نماها میشد شربت چاهی میوها و حلوا موجود بود یک  
طاق نمای؟ حضرات مجوس در این سه شبان روز سی صندوق  
قند مصرف شده بود یک؟ درب منزل  
خود چراغان نمود ناظر او قسم میخورد که این سه شب  
یکهزار هفتصد و چهل دو تومان خرج اوشد  
یکهزار و چهار صد تومان نجار وجه چوب گرفته بود یعنی  
کرایه و اجرت نجاری شده دیگر آتشبازی و مزیک چه عرض  
شود پیوسته از صبح صادق تا پنج ساعت از شب گذشته  
بلا انفصال زدند پنج چهار خبر کردند و از هر طاق نمائی  
ده نفر مردمان جوان با یکدسته گل یعنی هر کدام یک دسته  
گل در دست حاضر باشند حاضر شدند یکنفر از  
روضه خانها در جلو مشغول خواندقصاید و تمجید و تحمید احسان

ص ۴۲

احسان؟ واز مظفرالدین شاه و ولیعهد؟  
رفتند در تکیه دولت و در تربت آن شاه؟؟؟دسته  
های گل را در آنجا گذاردند و طلب مغفرت از درگاه احدیت جهت  
آن سلطان بلند همت نمودند و روی بیدیگر نمود این سرود را سرودند؟؟  
چنین شاه را بنده بابت بود هماره پرستنده بابت بود و مرگذر

؟؟ و نطق و تقریری رستند به نحوی ؟ و گریه و شیون  
خلق در تکیه دولت ؟ طهران بوحشت ؟ ؟ مدحت بعد  
بیرون آمدند و متفرق شدند بلی سلطانی که تائید حق با اوست در دنیا  
و آخرت معزز و محترم است و در یکی از الواح مبارک زیارتش که در حق  
آن مرحوم دعا میفرمایند و میفرمایند اسم این سلطان باذل است و اسم نو؟؟  
شیروان عادل نوشته شد خلاصه مقصود سر گذشت بود بعد از آن  
تفصیل ؟ آمدن تمام سفراء با لباس رسمی و دیدن وزرا و امرا؟  
اعیان به تهنیت مجلس در صورتی که اعلی حضرت بطرس ؟ عذر دستخط  
فرموده بودند که من مریض بودم که در مجلس تبریک حاضر نشده  
و تمام اینها گو که باسم مجلس بود ولی طرف اول آقاسید عبدالله  
و دوم آقا سید محمد بود پس حقد و حسد در کانون آقا شیخ فضل الله نوری  
آقاسید احمد برادر با جوان ؟ یوسف برابر آقاسید محمد و حاجی آخوند رستم ؟  
آبادی و سید ابوطالب زنجانی و آقا سید علی آقای یزدی و رحیم حسمی ؟  
و آقا سید محمد افروخته شد تشویق ترقیب وزیر اعظم و وعدها و نوید

ص ۴۳

نویدهای او و نایب السلطنه و وزیر مختار روس دامن برای ؟  
آتش زده و علاوه از علما دونفر روضه خوانها و که با آقا سید ؟  
نام داشت و یکی حاجی میرزا نصرالله مرحوم از اهل اصفهان و که ؟  
دو از معتقدین به یحیی یا سرهای حاجی میرزا هادی دولت آبادی

همدست شده و در عقب مرام و اعتقاد مذهبی که از شوق حلیم در  
در دیک افتادند و در مدد آخر خیال کردند که اگر سلطان کشته  
شود سلطنت به ازل میرسد تبر به ناصرالدین شاه زدند و  
باعث قتل صدهزار نفر شدند در این واقعه نیز از  
این خیال فاسد صرف نظر نکرده مردم را را تحریک و ترغیب  
بر مخاصمه با دولت می نمودند و مشروطیت را بهانه کرده عقب آرزوی  
خود می گشتند و عوام کالانعامهم اصل گمان می کردند که اینها  
در فکر راحت خلقند این مجالس های بدولت و این تحریک  
ملت بر انهدام اساس سلطنت برای استحکام مشروطیت  
است بانها خوب گرویدند و مداخلهای فوق العاده نمودند  
باندازهء که در این دو سال هر کدام از آنها مکنت بیست سی  
بلکه چهل و پنجاه هزار تومان شد این حقد و حسد این دونفر  
هم در سینه روضه خانها؟ روشن شد و آن پولها و احترامها  
که آنها بهم زده بودند آنها را بهیجان آورد مثل حاجی میرزا لطف الله  
و اگر شاه و نقیب السادات و امثال آنها یا شیخ فضل الله

ص ۴۴

فضل الله پیوستند که از قبل گفته اند ؟ ؟ از  
برکت پول های وزیر اعظم و نایب السلطنه و سفیر روس  
در خانه شیخ فضل الله هموارها بود طلاب را علاوه

از شام و نهار یومیه روز دو هزار بطلاب میداد و عقب بهانه میگشت تا آنکه قانون اساسی در مجلس نوشته شد و بان تفصیل که مرقوم گشت ب صحه شاه رسید و در فقره ایکه در حقوق تمام مذاهب مساویند شیخ فضل الله این فقره را بهانه کرد و رفت بالای منبر که ای مخلوق دیدید که هزار مرتبه بشما گفتم که تمام اهل مجلس بابی هستند از من نپذیرفتند حال بحمد الله و لمنه از برکت امام عصر فسق آنها بروز کرد و صدق قول ما ظاهر گشت آیا فهمیدید یا باید من جهة شما بیان نمایم خلق گفتند بفرمائید بیان کردند که این فقره و مساوات حقوق تمام ملل میدانید یعنی چه تمام عرض کردند بفرمائید گفتند که در شریعت نبوی قتل طبقه بابی بر هر فردی از افراد مسلمین ضم و واجب است ایا چنین نیست تمام تصدیق اورا کردند که بلی چنین که میفرمائید گفتند در شریعت محمد ابن عبدالله از برای هر فردی از افراد ناس که که باعث قتل نفسی شده باشد غیر از امت اسلام از جهة آنها غرامت خون آنها را

ص ۴۵

سی هفت تومان مقرر فرموده و خون امت قرآن را هزار تومان حال این قانون اساسی که نوشته اند میگویند که در حقوق مساویند

یعنی بها که واجب القتل میباشند و آنها که سی هفت تومان پول خون آنهاست مثل امت قرآن یا قاتل بکشند یا هزار تومان دیه بدهند چنین حکمی صریحا ضد حکم پیغمبر است میخواهند رواج دهند در اینصورت معلوم شد که ما آنچه داد میزنیم که تمام و کلا این مجلس بابیند و میخواهند حکم قرآن ران از میان به ببرند مردم از ما قبول نکردند حال بحمدالله خداوند ظاهر و آشکار فرمود دیگر از این به بعد خود میدانید و دیانت خود منکه از این شهر میروم و میان این خلق نمیمانم که اگر بلائی از آسمان نازل شد و مسلماً میشود من میان آن بلا نباشم عوام کل الانعام بینهم اضل که در پای منبر حاضر بودند پاره بواسطه یومیه روزی دوقران و پلو دو هفته و پاره من حیث لایشعر صدا بلند کردند که ما چنین مجلسی نمیخواهیم و دست از دامن شما بر نمی داریم آقا شیخ فضل الله از منبر بزیر آمده تدارک رفتن حضرت عبدالعظیم را گرفته نایب السلطنه صد هزار تومان وعده داده بود که بدهد وزیر مختار روس يك كرور وعده کرده میرزا علی اصغر خان یومیه روزی صد تومان وجه قرار داده بود باین جهات او حرکت کرد و رفت حاجی میرزا حسن آقای تبریزی که مجلس تبریز اورا از تبریز بیرون کرده بودند و آمده بود طهران اوهم همراه او شد حاجی حمای رشتی که اورا هم اهل رشت میخواستند بکشند



اورا مهلت داده آمده بود طهران با شیخ فضل الله  
شد چنانچه ان حاجی میرزا حسن او هم بهمین قسم از تبریز حرکت  
بود نهایت از حمامی محلل نیز حرکت کرده بود  
و بقدر سیصد نفر نوکر داشت تمام از قلدرهای تبریز  
و صاحب شش لول و تفنگ ولکن از خوف مجلس  
احدی نه با او مراوده و معاشرت بل ؟ دید بازدید کردند  
ونه سلطان بانها اظهار لطفی فرمود ؟؟؟  
وبیکسی تنگ آمده همراه شیخ شدند و غیر از این دونفر  
دیگر هم بودند مثل آقاسید مسدسر؟ آقا سید صادق  
که او هم از رشک آقا سید رحیم؟ اخوی خود همراه آنها شد  
آخوند ملا؟ رستم آبادی بواسطه اینکه در مدرسه مروی اقامت  
داشت و باحق الامانیه؟ قبلی در زمان مشروطیت تعدیل  
کرده بودند اوهم همراه آنها شد سید نقیب السادات  
طیولات زیادی داشت چون مجلس باعث شد که بهم  
خورد اوهم با اقوام واقارب خود همراه شدند آقاسید  
علی آقای یزدی که مرحوم مظفرالدین شاه پولهای خیلی گزاف  
باو میدادند خواست نان دانی خراب نشود با برادر  
زاده خود با آنها همراه شد حاجی میرزا لطف الله صدرالذاکرین

با صدرالواعظین بدو جهت همراه شد یکی از حسد سید جمال  
وحاجی میرزا نصرالله و یکی بواسطه بهم خوردن طیولات و ضبط  
خالصه جات اوهم همراه آنها شد دیگر سید اکبر سناهی بود  
از روضه خانها؟ همراه آنها شد وقس علی هذا در حضرت  
عبدالعظیم بقدر سیصد نفر رهرو شام سرسفره شیخ  
حاضر بودند و خورده خورده اقامتی نمود و سفر عتبات او  
مبدل بهمان مقام مقدس شد و دستگاه چاپ دستی  
پردند در حضرت عبدالعظیم و روزنامه طبع می نمودند و اگر  
نفسی از مشروطه خواهان وارد حضرت عبدالعظیم میشد  
آقا شیخ فضل الله تحریک میکرد آن بیچاره را کتک وافر  
میزدند چنانچه جناب مستطاب معتمدالسلطان آقا میرزا ابراهیم  
خان که منشی سفارت فرانسه بودند واز جمله عتره ؟  
و عیان بودند و ماهی شصت تومان از سفارت موجب  
می بردند و مسلماً با ماهی چهل تومان هم از جهة ؟  
و مطب های دولتی عایدی داشتند بلکه شفاعت و توسط  
زیاد زیاد می فرمودند و مدخل های گزاف داشتند در این  
هنگامه خیلی ایشان بانفوس که در سفارت بودند توصیف ها  
و تشویق ها و تمجید ها نمودند بلکه راه نمائی ها تا آنکه باراده خداوسی  
ایشان خورد خورد دولت مشروطه شد ایشان یک روز رفته

رفته بودند به حضرت عبدالعظیم که به بینند چه خبر است حضرات  
اتباع شیخ فضل الله مطلع شده بشیخ خبر دادند شیخ گفته بود او را بزنیید  
بلکه بکشید که مایه هزار من شیر همین است حضرات گوشت و پلو  
خورده ریختند سر ایشان و ایشان با چوب و چماق و زنجیر  
زدند بقصد قتل چون خداوند مقدر نفرموده بود حضرات مشروطه طلب  
حضرت عبدالعظیم آگاه شده ریختند و ایشانرا خلاص کردند  
ولی بحالت گوشت کوبیده و هم که ؟ باعث شد سفیر روس  
از سفیر فرانسه خواهش کرد تا ایشانرا از همراهی با مجلسیان  
منع کند یا از کار خلع نماید سفیر ایشان را خواسته اظهار  
نمود که شما باید از این به بعد با مجلسیان مراوده و مرابطه  
نداشته باسشنند یا از کار سفارت استعفا بدهید ایشان  
ذکر کرده بودند که من از سفارت و مواجب سفارت میتوانم  
چشم به پوشم و بگذرم ولی از نوع نمی توانم بگذرم و نمی گذرم  
و در حقیقت گذشت خیلی بزرگی کردند از مقصود دور شدیم  
حضرات در حضرت عبدالعظیم ماندند و روزنامه نوشتند  
واز اهل مجلس بد گوئی ها کردند بزعم اینکه بر جمعی افسزوده  
میشود و از مجلس کاهیده میشود آنچه خیال کرده بودند  
صورت نگرفت که نگرفت نتیجه بر عکس بخشید  
و در انظار بقدری آنها خوار و خفیف شدند که حاجی حمامی

خائباً خاسراً مراجعت نمود رفت در مجلس توبه نمود و  
و نوشته از مجلس گرفته روی برشت روانه شد و حاجی میرزا  
حسن آقای تبریزی آمد در توقف آنجا جز ذلت و خفت و  
حرف سخت شنیدن دیگر ثمری ندارد اوهم رفت بقم  
و مدتی در قم ماند و بعد با حضرات مستبده تبریز رفیق  
شده رفت به تبریز و باعث بیست هزار قتل نفس شد  
که در مقدمه تبریز و حال ستارخان مرقوم میشود خلاصه  
رفته رفته ذلت شیخ در حضرت عبدالعظیم بدرجه رسید  
فرش در صحن مقدس که روی آن نماز می کردند بر چیدند  
و صریحاً باو گفتند که شیخ بروید از این جا والا شمارا به  
ذلت بیرون میکنیم از آنطرف در روزنامه های طهران  
بخصوص در کشکول که بانواع متعدد شکل های داشت از  
او کشیدند و آنچه روزنامه او در طهران آمد سوزانیدند  
بعلاوه آنکه کارهای دیگر هم با آن روزنامه ها کردند  
یاران او هم دیدند بساط روبه تنزل است نه ترقی  
از دور او پاشیدند اوهم لابداً و لا علاجاً آمد در خانه  
خود نشست و ابواب آمد و رفت بر روی مردم  
ببست و مقداری تفنگ چی برای حفظ خود جمع نمود  
و مدتها بدین منوال بود تا آنکه نار فتنه خیلی بزرگ

خیلی بزرگی و اشتعال سترگی پیدا کرد و مقدمه میدان توپ خانه برپا شد تفصیل میدان توپ خانه از این قرار است که در میدان توپ خانه یک روز دیده شد چند چادر برپا شده و جمعی قزاق و توپ؟ و سرباز در میدان اجتماعی کرده و ذکر آنها این است که ما مجلس نمیخواهیم فقط چند چادر دیدند مقابل یوم؟؟ قبل شد آنچه بابا ماما و قلدر و مشتی و سردم دار و قاطر چی بود در میدان جمع شده بودند حتی بزور یا برضا یکدسته یهودیهم بودند و پیوسته این را میخواندند مامت قرآنیم مشروطه نمیخواهیم ظهر هم که شد آقا شیخ فضل الله در یکی از چادرها نماز جماعتی گذارد و اغلب خلق روی میدان باو اقتدا نمودند و بعد بالای منبر رفته موعظه نمود و پیوسته از مشروطه بد میگفت و طبع عوام کالانعام را از مشروطه منزجر مینمود و ظهیری که میشد بقدر صد خونچه نهار سرسرباز و فراش بود که درب هر چادری میگذارد بهم چنین شب و گاهی مشتی ها درب مجلس هم میرفتند و قدری رزالت کرده چند تیر بی ماخدی میاندختند و بر میگشتند و فحش میدادند و از آنطرفهم مجلس یک استعداد فوق العاده بهم زده بود که معادل سه هزار تفنگ چی با تفنگ های مکز و مارتین پنج تیره و ده تیر بالای بام مجلس و مسجد مرحوم سپه سالار مستعد ایستاده و انتظار یک حرکت

بی جایی می گشیدند و اهل میدان هم های وهوئی می نمودند ولی جرئت  
 رفتن درب مجلس نمیکردند بچندین جهت اولاً از قبل معروض  
 نداشتند که بعد از استحکام مجلس و در حقیقت ارکانش مشیدشد  
 ونفوذ حکمش مسلم از نفس سلطنت تا ادنا سربازی را در مجلس  
 احضار می نمودند و قران میگذارند و خود خود و یکان یکان  
 از امرا و وزراء قسم بقرآن می خوردند که با مشروطه باشند و  
 خیانت بمشروطه نکنند حتی نایب السلطنه و میرزا علی اصغر  
 خان هم رفتند با ظل السلطان رسید و قسم خوردند  
 نوبت بسطان رسید نفس سلطنت تشریف بردند در  
 مجلس و رئیس مجلس که آنوقت احتشام السلطنه بودند  
 واشهد بالله خدمت گذاریها بملت کردند که  
 بوصف در نمایید و در مجلس مدعی به آقا سید عبدالله  
 شدند درباب جهانشاه خان که رعیت از دست  
 او بمجلس تظلم ها کرده بودند و در روزنامه ها او را  
 در ظلم و تعدی و جور واعتساف طالی شمر و ثانی  
 شداد این عباد می نوشتند و او را احضار کردند  
 وبنای مکافات و مجازات بود که بغتة  
 مجدداً حاکم شد و رفت در مجلس نفسی که لب

اظهار شکایت از وزیر داخله نمودند و او را در مجلس حاضر کردند که تو چرا چنین طالمی را مجدداً حکومت دادی وزیر سکوت نموده حضرات سخت گرفتند که قسم به کلام الله خوردی والان با مشروطیت خلاف کردی و باید مجازات شوی لابد شده ذکر کرد که آقای آقا سید عبدالله از اوشفاعت نمودند و اینهم رقعہ ایشان است آنوقت همان رئیس که احتشام السلطنه باشد رو کرده بود به آقا سید عبدالله که جناب آقا این ششہزار تومان وجه و چند فرد غالی و یک خروار روغن را اول نزد من آورد و آنچه لازمه التماس بود نمود من قبول نکردم خوب بود شما هم قبول نکنید و مردم را در زحمت نیندازید که بساط معزولی آن شخص نیک ذات فراهم آمد گاهی او را پارتی شاه گفتند گاه نسبت دیگر دادند تا آن نیک ذات پسندیده صفات از ریاست مجلس استعفا دادند و در طهران هم نماندند و رفتند فرنگستان در صورتی که خداوند شہداست کہ این پیش رفت مجلس تمام از حسن سلوک و تدبیرات

وبی طمعی ایشان بود برخلاف آن که رئیس قبل که  
اول صنیع الدوله بود وبعد سعدالدوله که تماماً

ص ۵۳

بغرض بانفوس چند و مرض مهلك خود پسندی گرفتار  
بودند چنانچه مخالفت هر دو باملت معلوم شد وسعدالدوله  
آخر الامر چنان بر ضدیت مشروطه قیام کرد که در صدد  
برهم زدن مجلس برآمد وملت در صدد قتل او برآمدند  
و صنیع الدوله باین درجه افتضاح بار نیاورد ولی بملت  
خیانت کرد و وزیر مالیه بود در این اواخر بهم خوردن  
مجلس مبالغ خطیری محض خورسندی سلطان بامیر بهادر ؟  
و یکصد وسی هزار تومان قرض امیر بهادر از بانک  
بدون اطلاع ملت قبول کرد باری مقصود از میان  
رفت اعلی حضرت سلطان تشریف بردند در مجلس و تبریک  
مجلس فرمودند و مجلسهم اظهار دولتخواهی و حسن خدمت  
نمودند و گفتند که اول خدمتیکه این مجلس بملت  
کردند این است که از ابتداء این دولت تا الی کنون  
که این قدر خرج مستوفیهای گوناگون کردند نتوانستند خرج  
ودخل دولت را مطابق کنند و بحمد الله این مجلس از  
کسر مواجبهای گزاف بی ثمر و برگردانیدن تیولت بی حد



و حصر علاوه از آنکه مقابل کنیم در سالی سه کرور زیاد  
تراز خرج ملت دخل داریم شاه خیلی اظهار لطف فرمودند بعد  
جناب رئیس اعلی حضرت را می برند در حجره علیحده و

ص ۵۴

علیحده و تشریفاتی که جهة اعلی حضرت دیده بودند در آن اطاق  
چیده بودند به نظر مبارک میرسانند اعلی حضرت هم مبلغ هزار  
تومان برسم انعام باعضای خدمتگذاران مرحمت میفرمایند و  
اراده مراجعت میفرمایند جناب رئیس عرض میکند تصدقت شویم  
تشریف آوردن اعلی حضرت در این مجلس را و کلاء چه تصور  
نمایند بگویند شاه تشریف آوردند که از وضع مجلس استحضاری  
یافته باشند یا آنکه تصور کنند که اعلی حضرت از روی  
میل و رضا تشریف آوردند و از وضع این مجلس هم قلب مبارک  
هم از این مجلس مسرور و مشعوف است و حاضرین در خور مرحمت و  
الطافند شاه فرموده بودند که بی نهایت از این مجلس و اعضای  
مجلس ممنونم عرض کرده بود که در این صورت سزاوار است که  
که از برای اطمینان قلب این نفوس بلکه ۳۶ کرور خلق  
ایران بلکه علی رسم قانونی اعلی حضرت قسم قرآن  
بخورند که با ملت مرحمت میفرما؟ و خلاف قانون مشروطیت  
رفتار نمیفرمایند شاه هم قبول میفرمایند قرآنی حاضر نموده

اعلی حضرت قسم یاد فرمودند بلکه در ورق ظهر قران  
مرقوم میفرمایند واز مجلس مراجعت میفرمایند خلاصه مراد  
ذکر میدان توپخانه بود و آقا شیخ فضل الله و حضرات  
الواط و اشرار که رو بمجلس میرفتند و جرئت نمی کردند چرا که

ص ۵۵

دیدند سرباز و فزاق و غلام و توپ چی هیچکدام بواسطه قسمی که خوردند  
روی بمجلس نمی روند و با ایشان همراهی ندارند ولی روی  
میدان حاضرند و تا اندازهءهم بحفظ آنها اقدام دارند  
ولی بامجلس طرف نمی شوند آنها هم همین سورمی چرانیدند  
وهم پول میگرفتند حیفشان میامد که بساط بهم بخورد  
از آنطرفهم که آن نفوس که پول خرج کرده بودند و آن بساط  
را فراهم کرده بودند ابا داشتند که بمقصد نرسیده دست  
بردارند مثل نایب السلطنه مثل قوام الدوله و اخوان  
و بنی اعمام او قاطبه مثل امیر بهادر جنگ مثل مجلل السلطان  
خلاصه راضی برعیت ورامین شدند و از رعیت مدد و  
معاونت خواستند شیخ محمود نام و حاجی حسنخان نام با  
سیصد چهارصد نفر چوب دست و چماق دست  
آمدند و بر جمعیت میدان افزودند و بنای رزالت و حرزگی  
گذارد یک جوانکی نورالله نام که ناظر و همه کاره نصرت

الممالک بود کویا در روی میدان دسته اسکناس داشته می شمرده  
و حضرات طمع آن پولها نموده و دور او را می گیرند و به پاره  
تهمت متهم کردند یکی میگفت بابی است یکی میگفت خیال کشتن  
آقا شیخ فضل الله داشته یکی یک تهمت دیگر ولی علت غائی  
قتل آن بیگناه و جرم واقعی او همان دسته اسکناس و ساعت

ص ۵۶

و ساعت طلای او بود خلاصه او را اصحاب لسانی شیخ و آقا سید  
علی آقا علاوه از کشتن و اسکناس و ساعت طلا را بردن او را  
قطعه قطعه نمودند و هر قطعه از جسد او را در میدان مشق و خیابان  
مریض خانه آویختند و از این عمل رزلانه رزیل تر بلکه از  
هر درندگی شنیع تر عمل پسر نقیب السادات بود که او  
گمان کرده بود که بعد از قطعه قطعه کردن هنوز چشم آن بیچاره  
عقب اسکناسها و ساعت است چاقوی خود را در حدقه  
چشم او کرده و چشم او را از کاسه خانه بیرون آورده  
و سر دست گرفته مردم را بشهادت طلبید که در نزد جدم  
شهادت بدهید که من چشم این بابی را بدست و چاقوی  
خود بیرون آوردم و آن روز و روز بعد آن سه نفر یا چهار  
دیگر را هم بهمین نحوها کشتند پاره پنج نفر ذکر کردند و پاره  
شش نفر چون به نص صریح احکال الله؟ عباد الله ممنوع بودند از آمد

و شد میان طرفین لذا بطریق تحقیق نتوانستم یقین کنم که چند نفر را کشتند ولی در پنج نفر یقین است ولی گو که هر پنج نفر را اسم بابی روی آنها گذاردند و کشتند ولی هیچ کدام بهائی نبودند و این فقره از مسلمات است و گذشته از قتل آن پنج نفر بقدر هزار نفر را در کوچه و بازار علی روس الاشتهار لخت کردند احدی جرئت

ص ۵۷

آنکه عبا دوش کرد در بازار و کوچه نداشت که فاش و حراس عبارا از دوش مردم می کشیدند چنانچه چند نفر از احباءالله را لخت کردند حتی یکی از احباب که آقا نصرالله نام داشت دو روز متوالیادو عبا از دوش او برداشتند و کتک وافر زدند بعلاوه از عبا عمامه و کلاه چه مقدار خانه مردم را در روز چاپیدند بعلاوه آنها شب که می شد احدی از آحاد از صدای تفنگ و شش لول خواب نداشت بازارها بکلی بسته شد که دکانهارا می چاپیدند کار بر مردم سخت شد مجلس به نفس سلطان عریضه کردند در این حرکات موجب عدم اطمینان خلق از دولت شده و میگویند اگر سلطان در این فقره همراهی ندارند سرباز وقزاق و غلام چرا با آنها همراه میباشد واگر این بساط بهم چیده نشود فتنه خیلی بزرگ میشود

جہۃ اطلاع عرض شد دیگر امر امر مبارک است  
بمجرد رسید این نوشته اعلیٰ حضرت حکم فرمودند چادرها را  
را خواباندند و بساط بہم خورد آقا شیخ فضل اللہ از  
میدان توپ خانہ رفت در مدرسہ خان مروی  
و بساط را آنجا برپا کرد و آقا سید علی آقای یزدی  
و آقا سید برادرزادہ او و سید اکبر شاہ روضہ خان

ص ۵۸

روضہ خان و حاجی میرزا لطف اللہ و نقیب السادات با اولادان  
منبری گذارده موعظہ می کردند ولی موعظہ ایشان تمام تحریک  
خلق بود بضدیت و مخاصمہ با مجلس حتی یکی از آن روضہ  
خانہا کتاب مبارک اقدس را بردہ بود بالای منبر و فقرہ  
ارض طا را خواندہ بود و گفتہ بود کہ حضرات این خبریست  
کہ رئیس بابی ہا در چہل سال قبل دادہ و حال  
اتباع او این را معجزہ او قرار میدہند بیائید بالای غیرتی  
نگذارید کہ این حرف آنها راست شود و دیگری یک  
لوح اقانور محمد خان را میخواند کہ میفرمایند مطیع حکومت  
باشید و اطاعت حکومت را فرض شمیرید و میگوید  
این حضرات بابی دو فرقہ اند یک فرقہ آنها ازلی اند  
بد نفس و بد ذات و مفسدند مثل سید جمال و

حاجی میرزا نصرالله و صوراسرافیل والان بله خود  
حاجی میرزا هادی دولت آبادی که اینها تمام هم خود را  
صرف کشتن سلطان میکنند و یک طبقه  
دیگر آنها بهائی اند که آنها ابدآدراین امور مداخله  
ندارند لالی هئولا و لاعلی هولاناند؟ و تمام هم آنها صرف  
زیاد کردن نوع است خوشابحال آنکس که پول آنها را  
بخورد و از جاده راست صراط المستقیم منحرف نشود

ص ۵۹

خلاصه باز مجلس بشاه اعلان کردند که اینها را امر بفرمائید  
متفرق شوند یا خود ملت میروند و متفرق می کنند اعلی حضرت  
سربازی مامور فرمودند که کسی داخل مدرسه نشود و آذوقه  
برای آنها نبرد ولی چون خانه نقیب السادات در پشت  
مدرسه واقع بود در خانه او پلو و چلو فراوان تدارک  
دیده میشد و در مدرسه صرف می شد باز مجلس پیغام دادند  
امر همایونی شد که مدرسه را تخلیه کنند بیرون رفتند بساط  
مجلس گرمتر شد و لقمه رشوه چرب تر و نرم تر کار مجلس بالا  
گرفت گفته گفته مجلس شد و کرده کرده مجلس در این  
قوت گرفتن مجلس بود که یوم تولد اعلی حضرت شد  
امر بچراغبانی شد و قرار بود خود آنشب بازارها را زینت

بندی کنند که غروب آفتابی تلگراف از تبریز رسید  
که پسر رحیم خان چلب بانی ؟ که آمده است تبریز سر مجلس  
مخاصمه کرده و جمعی را گشته که صبح تمام بازارها بسته و هر  
اداره دولتی هم که بساط چراغبانی چیده بودند بهمزدند که  
که برادران ما در تبریز گشته شوند و مادر اینجا جشن داشته  
باشیم این لا تمکین است هر چه شاه فرمود که پسر رحیم خان  
می طلبیم بازارها را باز کنید مخلوق قبول نکردند و گفتند  
که شاه باید رحیم خان را بما بدهد ماعوض پسرانش بدار بزنیم

ص ۶۰

بزنیم آنچه سلطنت بلطف فرمود رعیت محل نکرده بالاخره  
چراغان را که نکردند باشد دکاکین هم باز نکردند آخر الامر سلطان  
از بس حرفهای زیاد شنیدند که اینها از جانب سلطان  
بوده والا پسر رحیم خان چه زهره داشت که چنین جسارتی  
با مجلس بکند و این نقض عهد و قسمی میباشد که بکلام الله  
خورده اند آخر الامر شاه حکم فرمود رحیم خان را گرفتند  
و زنجیر کردند آنوقت مردم بازارها را باز کردند و اهل  
مجلس دستی دراز نمودند و در مقام احد نفوس که در واقعه  
میدان توب خانه سرشر بودند برآمدند و یک چند  
نفسی از آنها را گرفتند و در این ؟ گرفتن مسلمین با تقوی

بودند که چند نفری رفتند منزل فریدون کرد از او وجه بگیرند او هم وجه نداده بود و زد خوردی کرده فریدون را کشتند خلق نسبت قتل او را ماجرای سلطنت دادند که یک فاحشه اظهار کرد بود که من در خانه پیشخدمتهای شاه بودم و آنها بیرون رفتند و بعد از آمدن دست آنها خونین بود خلاصه مجلس سخت گرفتند و رئیس نظمی که بود معزول کردند که او سستی میکند و آقا رضا بالانامی بود لقب بمعترضد؟ دوان که او بقدر ده

ص ۶۱

ده پانزده روز در مجلس در آن واقعه میدان تفنگ چی بود و جزء مستحفظین اهل مجلس خواستند احقاق حق کرده باشند ریاست نظمی را باو واگذار نمودند و او در نهایت سعی و دقت مشغول بود چند روزی بعد از قتل فریدون یک روز جمعه بود اعلیحضرت سلطان میل بیرون رفتن فرمودند و خیلی هم با استعداد؟ سوار شدند و از قضا حقیر هم دیدم که تشریف بردند در اول خیابان شوال؟ آباد که صد قدم مانده بخانه ظل السلطان بود یک بد نفس بد ذاتی یک نارنجکی انداخت جلو کالسکه اعلی حضرت و بقدر سی چهل نفس کشته شدند



و جمعی هم ز خمدار گشتند ولی بوجود سلطان بحمدالله والمنه صدمه  
وارد نیامد و سلطان بعد از آنهنگامه که سی چهل نفس کشته  
شد و جمعی ز خمدار گشته و سوار و قزاق هی گلوله میاندازند  
و هنگامه غریبی بود نفس سلطان از آن مکان تارک  
را با پای پیاده آمدند ولی خیلی اسباب توحش و اضطراب  
خلق شده بود که آیا چه شود و سلطان در این فقره چه میکنند  
خلاصه آنروز هم خیلی اسباب و البسه خلق به یغما و تاراج  
رفت روز بعد اعلی حضرت فرمودند که این شخص

ص ۶۲

شخص مرتکب را میخواهم تفحص کرده یا نکرده کسی پیدا نشد چند روزی  
گذشت و کسی را گرفتند بروزی نکرد اعلی حضرت ابلاغی  
بمجلس مرقوم فرمودند که الان مدتیست که نارنجک بشخص ما  
انداختند و کرارا اظهار شد و در مقام اخذ آن کسی بر نیامد  
اگر چنانچه مجلس اقدام نمیکند ما خود در مقام اخذ آن بر آئیم  
اهل مجلس بی انصاف جواب دادند که اینها بمجلس دخیلی  
ندارد و راجع بمجلس نیست باید از نظمیة آنها را وزیر بخواهد  
شاه جواب فرموده بودند چه واقع شده که قاتل فریدون  
کبر راجع بمجلس است و مرتکب قتل ما راجع بمجلس نیست  
حضرات سخت ایستادند و مرتکب این کار اجزای خود سلطان بودند

وباذن واجازه خود سلطان بوده حتی کالسکه چی کارو سلطان را گرفته نگاه داشتند که باید استنطاق کرد باری چنان از فیما بین ضدیت پیدا شد که اعلی حضرت امر فرمودند بحاجب الدوله که حاکم طهران بود که من مرتکبین این فعل را میخوایم آنها هم از رئیس نظمیہ خواستند رئیس نظمیہ چند نقطه که گمان داشت آنها را گرفت و حبس کرد من جمله حیدرخان ناجی را ریختند در خانه و شب بود و او را گرفتند اعضای مجلس بعدلیه نوشتند که این رئیس نظمیہ خلاف قانون رفتار کرده و شب در خانه مردم ریخته باید مکافات شود خلاصه معتمد دیوان را

ص ۶۳

گرفتند و در عدلیه نگاه داشتند او گفت که من مطیع امر حکومت و حکومت مرا امر کرد رسمانه و سند ارائه داد حاجب الدوله را نیز گرفتند خلاصه اعلی حضرت دیدند که اینها جسارت را از حد گذرانیدند رسماً ابلاغ فرمودند که ما گذشتیم از آن مرتکب بشرط آنکه شما هم بگذرید و از این گیر دار خلاص شویم آنها هم باز بنای حرف بیجا زدن شدند که اگر چنانچه باشاره خود شاه نبود چرا از سر آن گذشتند خلاصه حاجب الدوله را از حکومت عزل کردند و معتمد دیوان هم از ریاست معزول شد و بعلاوه او را در عدلیه نگاه داشتند که باید مکافات شود باعث

عداوت و بغض رضاخان شد و در وقت تشریف بردن  
اعلی حضرت بباغ شاه اوهم به تقربتی با امیر بهادر آمیزش  
پیدا کرد و آمد و شد تام تمامی بهمرسانید و حضور شاه رفت  
و لقب سردار مسلط گرفت و شاه را تحریک و برعیت  
نمود که مجلس را خراب کنند و آنچه شاه در خیال  
داشتند و نمیشود مجلس را بهمزد او داوطلب شد  
که اعلی حضرت سی سوار بمن مرحمت فرمایند من مجلس را بهم  
میزنم و کرد آنچه ذکر او بعد میشود خلاصه فیما بین دولت و  
ملت بهم خورد و نقاضت فوق العاده پیدا شد صاحبان  
روزنامه ها هم دست او پیش چشم برداشتند و جسارت

ص ۶۴

و جسارت نمودند که واقعا از طریق انسانیت و ادب و حیا  
دور بود لاسیما صور اسرافیل و مساوات و روح القدس  
که کردند آنچه از طریق ادب دور بود و نوشتند آنچه را که سزاوار  
نبود و کار بجائی رسید که اعلی حضرت از دست آنها  
بمجلس شکایت نمود و رجوع بعدلیه شد و مدیر روح القدس  
جواب داده بود و بموجب قانون اساسی که پیوسته شده  
باید خود شاه حاضر بشود منهم حاضر میشوم اگر آنچه نوشتم خلاف  
نوشتم و مدلل نداشتم وقوع آنچه را که نوشتم مکافات

میشوم و بعلاوه هزار تومان میدهم و اگر مدلل داشتیم باید شخص سلطان مجازات شوند اعلی حضرت حضرت اشرف اسعدوالا شاهزاده مئوالسلطنه که یکی از شاهزاده گان خیلی محترم بودند و کالت دادند و در عدلیه مدیران روزنامه هارا احضار نمودند باز جواب دادند که مطابق قانون اساسی ثبت است که در هر دعوائی وکیل میشود معین نمود الا دعوای شرف که وکیل قبول نمیشود باز سلطان غمض نمودند و از آنها گذشتند خلاصه کار کار بجای خیلی نازک رسید که دیگر التیام پذیر نبود این است تفصیل میان شاه و مجلسیان تعداد روزنامه ها به هشتاد اسم در طهران روز نامه نوشتند و یکصد و هشتاد

ص ۶۵

یکصد و هشتاد و سه انجمن تشکیل شده بود که جزء جزء اجزای ؟ هرانجمنی یک ریاست تام تمامی داشتند که حکومت نزد او معدوم بود و هر کدام یک رای مخصوص داشتند و قاتل ؟ میرزا علی اصغر صدر اعظم که آنوقت وزیر اعظم بود جزء اجزای انجمن سری بود و شرح او از این قرار است چگونگی واقعه میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم از ورود او با کشتی شدن ؟ ورود ایشان که عرض شد در انزلی ایشان را نگذاردند

پیاده شود یعنی پیاده شده بود دو مرتبه او را عودت بجهاز دادند  
تا اجازه مجلس برسد و تلگراف کردند و از خود او  
هم بان کسانی که بایست اطلاع بدهد داد و قشون رشوه  
بسررداری نوید های کلی کار را پیش برد و چهار نفر بیغرض  
هرچه داد زدند که ورود این شخص در طهران و طرح نفاق  
انداختن در میان دولت و ملت باهم توأم است بگوش  
نفوسی که پنبه رشوت گذارده بودند نرفت والبته رای رای  
اکثریت بود و رشوه ها کار خود را کرده بود گفتند البته ولایت  
ومملکت مشروطه نمیشود صاحب املاک ورقعات را  
از ورود بخانه خود ممانعت کرد و اگر بکنند مخالف  
رسم مشروطیت است خلاصه اذن دادند وارد شدند  
بعد از ورود چند روزی نگذشت که تخم های فساد او سبز

ص ۶۶

فساد او سبزشد و ثمرات خبیثه از آن دیده شد من جمله رفتن شیخ  
فضل الله بحضرت عبدالعظیم نتایج افکار او بود چرا که شیخ در  
مقدمه مسجد جمعه و رفتن علما بحضرت معصومه او همراه بود ورود  
میرزا علی اصغر خان و خارج شدن شیخ شد وقانون اساسی بهانه او بود  
نفاق هشتاد و سه نفر از وکلای مجلس که باصطلاح فرنگی ها پارتی  
دولت ؟ بودند و در مجلسهم وکالت ؟ داشتند ثمر افعال او بود و حقیر

که کاتب این اوراقم اعتقادم این است که آنچه بعد از ورود این شخص بطهران تا یوم بر قرار شدن مشروطه صحیح در ایران آنچه قتل نفس شده و از بعد بعد بشود آنچه اموال خلق ایران سرقت شده و بعد تا یوم تامین بشود حتی قتل خود او قتل قاتل او خداوند منتقم از او انتقام بکشد چرا که خیلی اونفاق بود و ابداً و نفاق را یکی از محسنات خود میشمرد و از برای رفتن شرف قول و خط بعداً غم نمیخورد فقط صفت نیکی که در نهاد او بود بزعم خود او و تمام اهل طهران بلکه ایران بذال بود آنهم باعتقاد حقیر مبذر بود و کرورها مال ملت ایران را بواسطه یاشیخ و منسوخ دادن گرفت و میتوان گفت که در این فقره سرآمد عصر خود بلکه اعصار قبل و بعد هم بود و این صفت رزیده بود او قبح نداشت خدایا توشاهد یکه حقیر او را دشمن نیستم و تا درجه بواسطه آن چهل پنجاه یوم بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه که ایران پناهی کرد و الحق

ص ۶۷

والانصاف ایران پناهی کرد و احباءالله را حفظ نمود و کفایت بخرج داد باندازه که شهرت داشت که در روزنامه های خارجه نوشته بودند که سلطنت و امنیت ایران در همان چهل پنجاه روز حکمرانی میرزا علی اصغر خان بود و محتمل است که بعد ها در خطوط تجارتي و ارسال و جعل خطوط نصف

آن خط تمجید و توصیف همین نفس بوده باشد ولی غیر از آنمقدمه دیگر افعال حسنه و صفت پسندیده از او دیده نشد و لازم شد که سرگذشتی از او که بحق الیقین و عین الیقین و علم الیقین دانسته و میدانم معروض دارم گو که از مطلب و مقصود دور میشوم ولی چون مقصود اطلاع است عرض میشود سرگذشت معزولی میرزا علی اصغر خان و مامور شدن مرحوم مغفور جمال افندی علیه بهاءالله از عکاءبقم محض ملاقات مطرود علی اصغر خان فقط از برای یروز وظهر عنایت و وعده های او و خلاف عهد کردن او بلکه قدری هم زیادتر و عداوت چون عرض شد که بعد از رتی؟ ناصرالدین در حضرت عبدالعظیم تیر خورد و میرزا علی اصغر خان امور سلطنتی را بدست خود گرفت و مثل نایب السلطنه را؟ در عمارت امریه خودش محصور کرد همان غروب افتاب یوقیک او یعنی؟ تدبیر او چنان اقتضا کرد که بتمام حکام و سفراء تلگراف کرد که حضرات

ص ۶۸

که حضرات بابی ناصرالدین شاه را کشتند وبقدر چهار ساعت یازیدتر طول اطلاعات بود که حکام و سفراء اخبار کرد بعد از چهار ساعت یا زیادتر مجدداً بتمام تلگراف کرد که قاتل شاه گرفتار و ابداً دخیلی بطایفه بابی ندارد وابدأ

کسی متعرض آنها نشود که بیگناه هستند گو که بواسطه همان  
تلگراف او در باطون و باکوبه و ؟ وعلیه بواسطه همان سه  
یا چهار ساعت خیلی باحباءالله پیچیدگی کردند ولی شهدالله  
بعد از آن چنان تاسیسی داد و چنان حراسی نمود که الحق والانصاف  
نفسی جرئت اسم بابی بودن نکرد وبعد از وی مرحوم خلد قرار  
شاه پسندید اطوار ملاطفت شعار مظفرالدین شاه بر سریر سلطنت  
جلوس فرمود مردم بنای بد حرفی گذاردند وهم حسیمان ازو شاه  
شاه و وادار بان نمودند که اورا معزول فرماید و معزول فرمود  
وامرشد که برود در حضرت معصومه قم بعبادت مشغول باشد  
وآن معزولی اول بود بعد از انی که رفت در قم و مدتی  
بقدر یکسال در قم ماند حضرت من اراده الله روح الوفاء  
لوفائه الفداء مرحوم مبرور المتصاعد الی سماء قرب قدس  
ربه الغفور جناب جمال افندی که سلیمان خان تنک آبادی بودند  
وسالهای سال بامر مبارک عمل متعال در هندوستان بامر  
تبلیغ بودند و جمع کثیری را از خاب؟ غفلت بیدار و در راه تماس بسوی مالک

ص ۶۹

گرویده بودند و خدمات ایشان مقبول بود خداوند میان گردید  
وایشان از هندوستان احضار فرمودند و مدتی بود که  
بشرف حضور مشرف بودند مامور باجرای ؟ میرزاعلی



اصغر خان فرمودند و هیکل آنمرحوم یک هیکل مرشد  
مانند عوام پسندی بود که اگر عرض کنم در چنین شکل و چنین  
هیکلی بجهت مرشد بازی کم دیده شده حق شاهد است که بنده  
در میان خلق گذشته میان احباب هم چنین قد وقامت  
وفطافت ولطافت ندیده بودم تا آنکه تمام کبرار وقدماء  
از احباب را حقیر خدمت رسیده بودم مثل حضرت فاضل نائینی و حضرت  
مقدس و حضرت حاجی سید جواد کربلایی و حضرت زین المقربین و حضرت  
سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و حضرت آقامیرزا اشرف  
و حضرت حاجی ملا مهدی عطری و حضرت ولدایشان  
آقامیرزا ورقاء و مثل ذلک نه یک نه ده هزارها مانند  
جناب جمال افندی که عوام پسند باشد ندیدم باری ایشان با آنکه  
خودشان بشخصه بی مکتب نبودند وبعلاوه در هندوستانهم  
دخلهای خوب کرده بودند و حقیر در ارض مقصود که منزل ایشانرا  
دیدم در حقیقت مبل منزل ایشان مبل اشراف وارکان  
بود معذک حضرت آقا وجه مقنی؟ بشانی باو مرحمت فرموده  
بودند و بعلاوه بتمام نقاط امر فرموده بودند هرچه جمال افندی

ص ۷۰

افندی وجه لازم داشته باشد از امین آن بلد بگیرد آمد طهران  
و چنانچه کسی مطلع نشد رفتند قم و میرزاعلی اصغر خان

ملاقات کرد و چند روزیهم نزد او توقف کرده مراجعت بطهران نمودند و آنچه از لسان ایشان خود حقیر شنیدم این بود با او بامر مبارک اظهار نمودم جناب آقا میرزا علی اصغر خان بواسطه آن محافظتی که از احباء الله در واقعه قتل شاه نمودید همواره منظور نظر است و اجر و مزد شما با خداوند ولی در زمان صدارت بشما اظهار امتنان ننمودیم که گمان نمائید که ما در مقام جای مهر گذاردن بر آمدیم و دیگر هم توقع بهمراهی داریم مخصوصاً در چنین وقتی از شما یاد نمودیم که شما هم مثل ما مقصر هستید فقط محض اظهار وفا و شکر آن محبت و عطا از شما جویای احوال شما شدیم و از استان مبارک حضرت بهاء الله میخواستیم بزود این معزولی تبدیل به منصوبیتی؟ و عزت بزرگی شود ذکر نمودند که بعد از انی؟ بیانات مبارک را ابلاغ کردم بنا کرد به گریه کردن و گریه صدا دار کرد و اظهار کرد که افسوس که این محبت را دیدم که از دستم هیچ خدمتی ساخته نیست من بایشان گفتم که شما مطمئن باشید که مجدداً مورد مرحم ملوکانه میشوید و دایر مدار تمام امور سلطنتی بمحض این خبر که باو دادم

یا آنکه از آنحضرت شنیدی و بعد اظهار کرد که جناب از بس اذکار و اوراد بمن تلقین کردند و من خواندم خدا گواه است که دهان و لب های من خسته شده و شما از زبان عرض کنید که اگر من بعد از این من سرکار خود رفتم و زمام اختیاری بدست من افتاد خدمتها بدوستان و تبعه ایشان بکنم که تمام از من اظهار رضامندی بنمایند و بعد از معاهدات و تشکرات خواسته بود که وجهی بایشان بدهد برسم تعارف ایشان گفته بودند که ابداً چنین اظهاری نفرمائید که لا ممکن است چرا که من حین حرکت نقطه به نقطه کفیل و ناظر و خرج دهنده برای من معین و مهیا فرمودند تا یوم ورود و مخصوص بمن فرمودند چون نیت قربت است ولله نباید مرحمتی شما را قبول کنم این را که شنید گریه کرد و عذر خواهی ها نمود که هزار هزار افسوس و دریغ که وقتی من شناختم که چه بزرگواری هستند و چه گونه باید من جان فشانی و خدمتگذاری بنمایم که از دستم هیچ کار ساخته نیست ولی اگر انشاءالله بتوانم از زیر این بار خجالت و شرمساری ها بیرون آیم و از هم وداع کرده بودند که آمد طهران و حکایت کردند حکایت دیگری از ایشان هنوز میرزا علی اصغر خان هنوز در قم بود و دستاق؟ نظر بود که حقیر را از ساحت قدس احضار فرمودند و رفتم مشرف شدم از طهران خط رسید که میرزا علی اصغر خان خلعت اتابکی پوشید و

استدعا نمود که یک عنایتی در حق او بشود بلکه عهود خود را فراموش نکند و زیاد زیاد اصرار نمود و چند روز دنباله این استدعا را نمی نمود و خیلی مفصل است حقیر مختصر آنرا و نتیجه آنرا عرض میکنم روز آخری بود که باز استدعا نمود دست مبارک را حرکت داد سه مرتبه فرمودند ان الله ظل؟ العالین و بنجوی فرمودند این کلمه را که تمام فهمیدند که عنایتی در حق او نمیشود و خداوند هم بامید خدمتگذاری او نیست حقیر که بکلی کل از او امیدم قطع شد و فهمیدم که بوی خیری از او شنیده نمیشود حکایت دیگر وقتی سلطان مبرور مظفرالدین شاه بفرنگستان رفت این سفر آخر و همین اتابک هم با ایشان همراه بود در پاریس حضرات احباب پاریس رفتند حضور سلطان و از سلطان وعده خواهی نمودند اولهم سلطان از رفتن ابا نفرموده بودند خورد خورد جویا می شود اتابک که شما از چه جهت چنین دعوتی میکنید میگویند ما بهائی هستیم و میخواهیم یک اظهار حیاتی کرده باشیم و از اعلی حضرت و حضرت اتابک تمنا نمائیم که در ایران از برادران ما که رعیت ایشانند پرستاری بفرمایند و دست ظالمین را از سر آنها کوتاه کنند اتابک دعوت آنها را قبول میکند ولی سلطان از رفتن ممانعت می نماید و در حضور سلطان

از زبان سلطان وعده ها میدهد که در مراجعت چه محبت ها بانها خواهد شد که تمام شما راحت و آسایش خود را بنویسید و بعد خوداتابک بضيافت آنها حاضر میشود و در محضر آنها اظهارات می نماید که احباب پاریس یقین میکنند که در مراجعت برای احباب اقل قلیل آزادی صرف باحباب میدهد تا این حد وعده های ایشان بود که عرض شد ولی کاریکه ایشان کردند این بود که بعد ازانی ؟ که در یزد آتش فتنه روشن شد و باعث فتنه ظل السلطان بود یا خود جلال الدوله یا مشیر الممالک که وزیر یزد بود یا آقا نجفی یا امام جمعه یزد باشد اجر و مزد هر یک را خداوند داده و بعد هم خواهد داد محبتی که اتابک نمود و حق گذاریها که کرد این بود که وقتی که در یزد روزی چند نفر از احباب را می کشتند و خانه ها تاراج می کردند جلال الدوله تلگراف کرده بود به اتابک که خلق یزد به بابی ها شوریدند که شما چرا مجلس دارید و دور هم جمع میشوید حکم بدهید که آنها را تنبیه کنم که متعرض آنها نشوند او خدمتی که کرد و حق وفائی که بجا آورد جواب جلال الدوله داد که بابی ها غلط کردند که خودرا ازاد تصور کردند کی بانها آزادی داده که آنها خودرا بخلق شناسانیدند جلال الدوله هم دست رویهم گذارد و خلق هشتاد و شش نفر را کشتند بان نحوی که اهل تاریخ ثبت نمودند و صدهزار تومان مال مردم را چاپیدند خانه را آتش زدند بنده گان خدا را زنده سوزانیدند که تا امروز هیچ تاریخی ان ظلم را خبر ندارند

خبر ندارند این بود وعده هائی که کرده بود این بود جزای آنمحببت ها  
که دیده بود پس در اینصورت معلوم شد که این مرد ابداً در فکر خلق  
نبوده و راحت خلق خدا را فدای راحت خود می نمود خلاصه از  
مقصد دور افتادیم مراد و مقصود اصلی او این بود که میان دولت و ملت  
را چنان بهم بزند که سر؟ تدبیر هیچ مدبری آنرا اصلاح نتواند و  
الاخر دولت روس نفوذ کلی درایران پیدا کند که زمام خلق ایران  
بدست روس افتد و روس او را از جانب خود ریاست کلیه  
بدهد و او را سریدار کل ایران بشود و غافل بود از کلمه مبارکه  
التقدر یضحک علی التدبیر؟ اخرا الامر بمقصود نرسید و سرگذشت  
کشتن او این شد که کرارا و مرارا یا از زبان روزنامه یا از طریق  
مکاتبات باو نوشتند که میرزا علی اصغر خان دست از فتنه و  
فساد بردار و خلق خدا را راحت بگذار حرکات و نیات تو  
برما پوشیده نیست آنچه در دل داری از مکر و رموز نزد ما پیدا  
وظاهر همچو روز بالله العظیم تورا می کشیم نکن کاری که باعث قتل  
خود و جمعی شوی فایده نه بخشید وروز با ملت اظهار همراهی  
میکرد و شب یکی یکی از وکلاء و نفوس حرف زن مجلس را  
می طلبید و پولهای گزاف میداد و با خود همراه میکرد چنانچه سید  
مرتضوی که رئیس انجمن اذربایجان بود و خود را اول مشروطه خواه عالم  
میدانست و خلقهم معتقد بودند و آقا شیخ حسین نام که بالای منبر میرفت

واز دولت بد گوئی میکرد واز علما مذمت و واقعاً مردم را به مطالبه حقوق خود تحریک و ترغیب می نمود هر دو آنها در مجلس خود خواست ؟ و کاری کرد که دو روز بعد انجمن عذر هردو را خواستند واز انجمن اخراج نمودند بهم چنین حاجی محمد اسماعیل معروف بمغازه و هم چنین آقا میرزا محمود خونساری و غیره و غیره خلاصه از یکصد و سی نفر و کلا هشتاد و سه نفر آنها را از اهلیل رشوه آستن کرد و بعلاوه طرق و شوارع را چنان مغشوش و ناامن نمود که احدی جرات حرکت یا ارسال و مرسول نداشت بعلاوه در سرحدات بنای قتل و غارت گذاردند که بایماء و اشاره او بود چنانچه در ارومیه و ساج بلاغ چه قدر قتل و غارت شد و تمام آنها برای آن بود که طبع خلقرا از مشروطیت منزجر کند یا حواس مردمان با کله صاحب فکر را پریشان نگاه دارد که نتوانند در رفع عیوبات به پردازند باری کرد آنچه از دستش برآمد و خداوند جزای او را داد خلاصه مقصود سرگذشت بود چندین مرتبه باو نوشتند وفایده نه بخشید تا بعد از مدتی گویا در ۱۳ رجب هزار سیصد بیست و پنج ۱۳۲۵ عصری آمده بود در مجلس و دستخطی از شاه آورده بود که اظهار ملاحظت فرموده بودند و عذر از نیامد در بساط جشن سرسال مشروطیت خواسته بودند مقارن غروب که از مجلس برخاسته بود از درب مجلس بیرون آمدن کالسکه حاضر که جوانی عباس آقا

عباس آقا نام از اهل ارومیه با چند گلوله شش لول او را کشت  
 وبعد از کشتن او شش لول را در دهان خود گذارد و بس؟ داده  
 خود را هم کشت و در جیب لباده او نوشته جاتی که بیرون  
 آوردند چنان مفهوم میشد که مدتی بوده در این خیال بوده و واقعاً  
 محض خدمت بملت بوده و آن گلوله هم که بخودش زده دو جهت  
 داشته یکی آنکه مبادا گرفتار شود و او را زجر نمایند و یکی هم برای  
 آن بود که بخلق حالی کند که من از جان گذشته بودم که  
 این کار کردم باری او را کشتند ولی تخمهای کاشته او سبز شد  
 و کرد آنچه کرد شرح آن از بعد عرض میشود ولی مجلس سخت  
 گرفت سر عدلیه و انجمن ها سخت ایستاده که باید کار آن  
 میدان توپ خانه و قاتلین فریدون و آن سید علیہ  
 ما علیہ که اعلان باسم بهائیان چسبانیده مجازات شود  
 حادثه ششم مجازات نمودن مفسدین چه از نفوسی  
 که در میدان توپ خانه اجماع بوده بودند و چه قاتلین  
 فریدون و چه آن سید اعلان نویس مردی؟ و سرگذشت آنها  
 بعد از انی که اتابک را کشتند و معلوم شد که هستند از  
 نفوس که از جان خود میگذرند برای اخذ حقوق ملت کار  
 مجلس قوت گرفت و مریض ظلم و استبداد مرضش  
 سخت شد روزی در مسجد مروی روضه خانی بود پسر نقیب السادات



السادات از شدت جوانی و خریّت در باب مشروطیت بد گفته بود مردم خبر بانجمن ها دادند که یکدفعه ریختند قریب دوهزار خلق و آن جوان احمق را گرفتند و بنای زدن گذاردند خبر بعدلیه دادند خداوند تفضلی کرد که جمعی از قزاق و جاندار آمدند که او را به برند ولی در واقع هم در باطن بجهت حفظ او آمده بودند وهم در ظاهر اسباب حفظ او شدند والا خلق لجاره بضر ببتشت گردنی و سیلی او را کشته بودند وقتی حقیر؟ او را در بازار لب خندق دیدم که می بردند سر و صورت و لباس او تمام از آب دهان خلق آلوده و کثیف بود با آن افتضاح و رسوائی او را وارد عدلیه کردند ولی دیگر خلق را بعدلیه بار دخول ندادند و چند روزی او را در عدلیه محفوظ داشته و بعد دیگر کسی او را ندید تا مجلس بهم خورد باری مجلس از حکومت باعثنین ضوضاء میدان توپ خانه و قاتلین فریدون و سید اعلان نویس را خواستند و هر رسوائی و افتضاح بود آنها را گرفتند یکی از آنها صنیع حضرت بود که او را با چهار قد و چادر زنانه گرفتند و در نظمیّه زنجیر کردند و در وقت استنطاق آنها لجاره؟ و انجمن ها جمع اجتماع میکردند که بوصف در نماید عمارت گلستان با آن وسعت دیگر صحن وبام آن جای پا نبود من جمله سید علی آقا که

منکر شد که من ابدأً اطلاع از این عمل اعلان ندارم و بعد از میدان

ص ۷۸

میدان توپ خانه تا کنون دیگر با احدی مراوده نداشته و بعد هم ندارم و این کاراخوی زاده من سید محمد است و من اطلاع یافتم که او قصد چنین کاری دارد کراراً مجرای مجلس بفلان و فلان نوشتم که شما بیائید نزد من بشما کاردارم و مقصود همین اطلاع دادن بود و نیامدند بعد آنهائی را که اسم برد یکی ملک المتکلمین بود که که حاضرش کردند و گفت بلی بمن نوشت من ترسیدم بد نام شوم او را مرخص کردند و برادر زاده او را گرفتند و سید علی آقا این نطق را کرد که در زمان سلطان مغفور مظفرالدین شاه من مورد التفات او بودم این برادر زاده من حسد می برد در زمان این شاه من چنین خیال کردم که ایشانهم مثل پدر تاجدار خود با من رفتار میکند فقره میدان توپ خانه دیدم من از ابروی خود در راه ایشان گذشتم و ایشان هیچ ؟ سرنداشتند منم از خیال خود صرف نظر نمودم ولی برادر زاده من گاه گاه نزد شاه می رود و احسانی می بیند خلاصه او را حاضر کردند خیلی بد استنطاق داد و عمو را شریک کرد گفتند از عموی تو گذشت گاه دیوانه شد و سخنان چرند گفت بخرج نرفت اخرا الامر دستخط شاه را نمود که من مامور بودم و چنین کاری کردم باری عمامه از سر او برداشتند

و کلاه نمد بسراو گذاشتند و زنجیر کرده بردند انبار بعد حاجی حسن خان نام و شیخ محمود نام را در مقام استنطاق حاضر نمودند که شما

ص ۷۹

که شما ها برای چه در میدان توپ خانه جمع شدید و لجاره برای از ورامین همراه آوردید گفتند ما رفتیم و اقبال الدوله که وزیر خالصه جات هست بر ما حاکم بود بما پیغام کرد که حضرات بابی دورشاه را گرفتند و میخواهند شاه را بکشند شما بروید شاه خود را معاونت کنید و ما آمدیم گفتند بقول بود یا سند هم دارید گفتند خیر سواری فرستاد و چنین گفت گفتند وقتی آمدید و دیدید که کسی در حق سلطان خیالی ندارد چرا بر نگشتید گفت حضرات علمای روی میدان نگذارند خلاصه آن دو نفر را هم کلاه نمد سر آنها گذاردند و زنجیر کردند و به انبار بردند بعد صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید آهن؟ سردار که اینها از جمله بابا های میدان و امر و عامل بودند حاضر کردند و دراستنطاق حرف واهی خیلی زدند یکبار گفتند ما اهل نظام هستیم و نایب السلطنه برما ریاست داشت مارا باین امر مامور کرد وقتی گفتند حاجب الدوله و امیر بهادر بما؟ دادند دادند و مارا مامور کردند خلاصه آن سه نفر را تازیانه زیاد زدند و بکلالت نادری تبعید کردند بعد قاتلین فریدون آوردند نه نفر یا ده نفر بودند یکی از آنها کاکای مجلل السلطنه بود که

از پیشخدمتهای خیلی مقرب شاه و او را بقدر صد تازیانه زدند  
بعد از استنطاق که گفته بود من نوکر بودم و همراه آقای خود بودم و داخل  
خانه هم نشدم دیدند که مجلل است و شاه او را حمایت میفرماید او را

ص ۸۰

او را بعد صد تازیانه مرخص نمودند و همچنین دو نفر دیگر از تفنگ دارهای شاه  
بودند آنها را هم نزده مرخص نمودند و این نهایت بی انصافی و اغماض بود که کردند  
حضرات پارسی ها دیدند دارند یکی یکی را مرخص میکنند بنای رشوه دادن و  
سبیل این وان را چرب نمودن گذاردند تا باندازهء که معادل چهار هزار  
تومان وجه باین و آن دادند من جمله یک نفر آقا سید عبدالله سیصد تومان گرفت  
و حکم داد که باید فتنه؟ فریدون را تارزیانه موجح زد و تبعید کرد ملک المتکلمین صد  
تومان گرفت که حاضر شود و محرک رئیس عدلیه شود انجمن؟ هارا هر کدام صد تومان  
الی

بیست تومان وجه دادند که محرک باشند رئیس عدلیه صد تومان اجرای ؟  
کمتر تا مرد؟ بیچاره ؟ ده نفر بودند که دونفر دونفر به نوبه میزدند هر کدام را ؟  
پول دادند خلاصه یک روز خبر کردند که امروز قاتلین فریدون را مجازات  
میکنند و مرم جمع شدند باندازه که بازارها تمام خلوت بود ولی وقتی  
مراجعت نموده بودند اغلب را محزون دیدم و از حکم مجلس متاذی ؟ و آنچه به  
حقیقت پیوست هفت نفر را یکی دو سه هزار تازیانه زده بودند که پاره از  
نفوس گریه میکردند که این چه عدالت است و الحق حق هم داشتند و اگر کسی

بگویند آن روز تیشه بر تیشه بنیان مجلس خورد بنده او را تصدیق میکنم که از هر گونه قانونی خارج بود و آن حرکت غیر عادلانه موجب تنفر خلق از مجلس شد باری آن هفت نفر را در چله تابستان قلب الاسد هر کدام را به چهار هزار تازیانه زدند و بعد گاری آوردند و آنها را در گاری ریخته بردند کلات اینهم مجازاتی بود که در عدلیه کردند و آبروی عدل و انصاف و مروت را ریختند چه از جهة مجازات ان

ص ۸۱

سه نفر اول و چه مجازات هفت نفر دوم بلی هر امری از امور که از حد اعتدال تجاوز کرد خیرازاو مرتفع است واقعاً کلام الملوک ملوک الکلام است و همین عمل بجهت عدیده باعث خرابی مجلس شد و لازم نیست که تمام جهات را عرض نمایم اول جهة که عرض شد که بی انصافی اجرای عدلیه چه از زدن و چه از نزدن دوم جهة این بود که بعد از آنی که آن کار را کردند و دیدند که هر بخواهند بکنند میکنند رفته رفته پای بالا گذاردند و گفتند اقبال الدوله که محرک آن حضرات بوده و حاجب الدوله و امیر بهادر و نایب السلطنه و مجل السلطنه و سعدالدوله و چند نفر دیگر که از اجزای سلطنت بودند اند شاه آنها را تبعید فرماید هر چه شاه دستخط فرمود که اینها نوکر شخصی منند و من بانها کار دارم جواب دادند که چاره نیست اینها مفسدند و هر روز یک فساد میکند هر چه احتشام السلطنه که رئیس مجلس بود التماس کرد که آقایان زودست آقا سید عبد الله هم ما از عداوت آن گله راست زدن داشت از او نپذیرفتند و او را معزول کردند و در عوض یک جوان معقول نجیب ولی غریب و بیگس که پدر او وقتی تجارت باشند و پسر خود را بمدرسه

گذاشته و خورده خورده این جوان تحصیلی کرده و فرنگستانی رفته و در مراجعت از سلطان مغفور لقب ممتاز الدوله گرفته بود و ابدأجزء هیچ محسوب بود اورا آوردند رئیس کردند که مطیع مجلس باشد و از خود عزم و اراده نداشته باشد خلاصه رئیس با کله رشیدی که در کار نبود هرچه آقاسید عبدالله جهة مداخل خود

عنوان میکرد آنهایی که از قبل میرزاعلی اصغر خان حامله کرده بود و در سرسر اهل خرابی مجلس و برهم خوردن آن بساط بودند فوراً تصدیق ایشان را

ص ۸۲

ایشانرا مینمودند در میان یکصد وسی نفر البته رای ده پانزده نفر مردمان بی غرض چه ثمر دارد وانگهی در مجلس شور که حکم بر اغلب است خلاصه کار سخت شد جناب ناصرالملک وزیر مالیه بود والحق والانصاف آدم بی غرض نوع دوستی بود یک روز شاه باو حواله فرموده بودند که ان حواله هم صرف عمل بی مصرفی بود و هم وجه معنی؟ نشان بود ناصرالملکی در جواب میگوید که به چشم به نقد وجه موجودی ندارم خودم شرفیاب میشوم از هر محلی که معین فرمودند میرسانم جناب علاء

الدوله هم حاضر بودند آن شخص براه؟ آورنده میدانست که این وجه تعویق بیفتد دیگر وصول نمیشود اصرار میکند علاءالدوله بان صاحب براه؟ میگوید که این اصرار تو لازم نیست این براه تو باید ببری نزد وزیر اعظم که نظام السلطنه هست او حواله بدهد میاوری نزد وزیر مالیه امروز غیر از سابق است که هرچه

شاه دستخط نمود دیگر محتاج بهیچ کس نباشد او برگشته نزد شاه واز دست؟ دارائی هر چه خواسته بود گفته بود شاه را متغیر نموده شب اعلی حضرت علاءالدوله و ناصر الملک را احضار فرموده لدی الورود علاءالدوله را چوب وافر زده اخراجش فرمودند ولی ناصرالملک نظر بانکه پیره مرد ست بدون چوب اخراج فرمودند و هر دو همان شب از طهران حرکت نمودند صبح این خبر بمجلس رسید مجلس انجمن ها را خبر کرد جمع شدند و حرفهای بزرگ بزرگ زدند خلاصه کلام این شد که شاه بموجب قانون اساسی که خود شان صحه گذاردند یازده خلاف قانونی از ایشان دیده شد باید حاضر شوند در عدلیه مجازات شوند یا از سلطنت استعفا بدهند خلاصه کار بجائی

ص ۸۳

رسید که شاه تلگراف فرمودند که هر دو بر گردند علاءالدوله اطاعت نمود و مراجعت کرد گو که مجدداً رفت ولی برگشت ناصرالملک که اطاعت نکرد و رفت به فرنگستان خلاصه مجلسیان خیلی سخت گرفتند باندازهء که شاه را تا یک اندزه محصور کردند باین معنی که شاه اراده رفتن بیلاق فرمودند و مجلس نوشتند که شما امسال؟ بیرون رفتن موقوف فرمائید شاه فرموده بودند که ما موقوف میکنیم مشروط آنکه هیچ کس نرود آنها قبول کردند ولی آقا سید عبدالله گفته بود که من مجبورم و میروم باری رفته رفته جسارت و غرور مجلس و انجمن ها کار بجائی رسانید که در اواخر ربیع الاولی سنه ۱۳۲۶ هزار و سیصد بیست شش بود که پارهءاز روسای انجمن ها پاره

از وزرا و امرا و پاره از صاحب منصبان نظام بقدر سه چهار هزار خلق جمع شدند در خانه عضدالملک که بزرگ طبقه قاجاریه بود و پیره مرد خیر خواهی بود و تا قوه داشت میان ملت و دولت را نگاه داری مینمود جمع شدند که این حرکات سلطان حرکات سلطان مشروطه نیست قوام شیرازی را مجلس با هزار زحمات بطهران آورد شاه بتوسط نظام السلطنه هفتاد هزار تومان وجه از او گرفتند و او را روانه شیراز نمودند متولی باشی قم با آنهمه فساد و زد و خوردها و قتل نفسها که او را بطهران آوردیم بیست هزار تومان وجه از او گرفته او را مجدداً بقم فرستادند جهان شاه خان که تا بحال بقدر هزار قتل نفس کرده و بقدر یک کرور اموال مردمرا چاپیده و او را با هزار

ص ۸۴

با هزار گونه مشقت بطهران آوردیم باز حکومت دادند و فرستادند ارفع الدوله که تا بحال هزار هزار پاکت تجار ایرانی بشکایت او نوشتند حریف نشدند که او را بخواهند امیر بهادر که تا بحال بهر نحو تقلب کرده کرورها مال دولت و ملت را جمع کرده ولیلاً نهراً مثل خناس مشغول فساد و وسواس و هزار دفعه متجاوز تبعید او را از خاستید فایده نه بخشید آن رحیم خان و پسر او که مسلم شد که آنچه کرده مامور بود چه کردید اقبال الدوله و مجلل و سعد الدوله که مایه صد هزار من شیرند چرا تبعید نشدند ناصرالملک و علاءالدوله چه تقصیر کرده بودند در کدام عدالت خانه تقصیر آنها مدلل شد که مجازات



آنها چوب و تبعید شد حاجب الدوله که حاکم بود و خلاف قانون اساسی شب در خانه مردم ریخت مجازات او چه شد پسرهای قوام که چند نفر بیگناه را سوزانیدند چه شد خلاصه این سه چهار هزار جمعیت در خانه عضدالملک مقیم شدند تا باپاره شاهزادگان و وامرا وزرا و خلاصه پانزده تقصیر معین از ایشان گرفتند که یاباید مجازات یا استعفا بدهد خلاصه عضدالملک آن ثبت را برداشته رفتند حضور مبارک که چه باید کرد اعلی حضرت آن ثبت را که دیده بودند فرموده بودند که بابت متولی باشی و جهان شاه خان و قوام اینها پاکت اقا سید عبدالله حاضر که تمام را ایشان توسط کردند و ما اجازه رفتن بانها دادیم قوام رفت و کشته شد باز دست از سر او بر نمیدارند دیگر ظل السلطان که بصلاح دید و اجازه مجلس رفت

ص ۸۵

باو بنویسند پسران قوام را مجازات کند رحیم خان آمد در مجلس قسم یاد کرد و مجلس او را اذن رفتن داد امیر بهادر هم الان او را می گویم برود شما بانها اطمینان بدهید بروند عقب کار خود عضدالملک بر گشته بیانات اعلیحضرت را بانها رسانید گویا جلال الدوله و علاءالدوله گفتند که اینها تمام شیره مالی است و جلال الدوله گفته بود که عبث معطل نشوید شاه شما ولی عهد است و هرکس را که مجلس نایب السلطنه او بکند نیک سربیکی؟ اش گفته بود حضرات مطمئن باشند من یک نفری معادل پنج کرور مالیه دارم

تمام آنرا در راه استحکام مشروطیت خرج میکنم بالفرض بفرموده حضرات این دفعه دیگر هم شیرمالی؟ باشد بالای آن وعده های قبل ایشان باشد خلاصه خانه عضدالملک ازان وعده خلوت شد و اعلیٰ حضرتهم بامیر بهادر فرموده بودند که برو حال ساختگی بود یا حقیقی باخداست امیر بهادر هم همان روز رفت در سفارت روس متحصن شد که من تبعه روسم و سیصد هزار تومان از دولت طلبکارم پول مرا بدهند من میروم و چند روزی روزها در سفارت بود و شبها خدمت شاه چند روزی بدین منوال گذشت و مجلس مطالبه مالیات می کردند که سربازها برهنه و مالیات ها چه شده باید از وزیر اعظم جویا شد که مسئول است این خبر بگوش نظام السلطنه میرسد از وزارت استعفا میدهد مجلس جویا میشوند چرا میگویند من قوه آنکه وجه سلطان ندهم ندارم آنچه باو نه میدهد صواب نکرد؟ وباو تهمت هم زدند که ده هزار ایشان از قوام برای خودش گرفته و هفتاد از جهة شاه خلاصه صنیع الدوله پسر

ص ۸۶

صنیع الدوله که پسر مخبرالدوله بود و وزیر مالیه بود او را وزیر داخله کردند و مشیرالسلطنه را وزیر مالیه دو روزی نگذشت معلوم شد یا بحقیقت یا ساختگی بانک یکصد و سی هزار تومان ادعای طلب از امیر بهادر می کرده و او مدعی بود که من از دولت طلب دارم و همین وجه را جهة شاه مبرور گرفته ام خلاصه صنیع الدوله از بانک قبول؟ میکند و به سه قسط سه ماهه حواله مشهد میدهد این خبر بگوش مجلس رسید براو

سخت گرفتند که شما باذن و اجازه کی چنین کاری کرده و از قرار معلوم با اجازه سلطان بوده حرف دنباله پیدا کرد و کار سخت شد اوایل جماعتی آمد ولی؟ بود که بغتة بدون اطلاع و مسبوق بودن خلق صدای گلوله زیادی بلند شد و خلق مضطرب پاره دکان ها را بستند که سرباز و غلام خیال چاپیدن دارند بعد که مطلب معلوم شد اعلیٰ حضرت من دون سابقه سوار می شوند و غلامهای کشیک خانه و قزاقها از برای آنکه مبادا باز سر راه؟ کسی خیال فاسدی بکند بقدر سی چهل تیر بدون قصد و اراده انداخته بودند و چند نتیجه از آن گرفتند اول نتیجه آن بود که خیال خلق متفرق شود و کسی اراده سوئی نکند دوم قدر و مقدار واستقامت فدائیان ملت و مجاهدین با همت معلوم شود سیم تا یکدرجه سطوت سلطنت را نشان داده باشند و از این گونه جهات خیلی بعد از آنی که سوارها رفتند در رکاب همایونی معلوم شد که ابداً خیال

ص ۸۷

غارت و تاراجی نبوده و این خوف و هراس ها تمام از سستی عقیده و عدم اطمینان قلب آنها بوده باری پس از تشریف بردن اعلیٰ حضرت وضع وضع دیگر شد حضرات مجلسی در خیال های دور و دراز و طمع های طولانی همراز گشتند من جمله خیال کردند که چون خلاف رای مجلس حرکت کردند و یازده خلاف از قبل گرفته بودیم اینهم یکی حال دوازده خلاف کرده و

من بعد استحقاق سلطنت ندارد و باید او را آورد و در مجلس حبس کرد تا این درجه  
مجلس خیال داشت و چشم از کلمه طاعة الرحمن فرض و مطاوعه السلطان  
حتم پوشیدند و بعلاوه از آنکه حال بشکرانه آنکه خداوند مبارک و تعالی  
قلب سلطان را برما رقیق و شفیق فرموده ما باید از این سلطان تمجید  
کنیم تکریم کنیم قلب او را مایل محبت با رعیت نمائیم پیوسته خیالات  
فاسد دور درازی می کردند و در حقیقت کویا توهین سلطنت و کفران نعمت ایشان  
را خداوند براین خلق منافق بی علم فرض و واجب نموده روز نامهء در طهران طبع نشد  
که در آن روزنامه تحقیر سلطنت کرده باشند و منبری گذارده نشد که بالای آن  
مذمت دولت نمودند و تا یک اندازه عوام کالانعام بلهیم اضل متعذر  
بودند و بابی حقی اندک حقی داشتند و آن این بود که خلق بی شعور زمام کل امور را  
بدست ملک المتکلمین که حاجی میرزا نصرالله معروف به بهشتی که از اهل  
اصفهان بود با آقاسید جمال واعظ داده بودند و کلام آنها را  
واقعا و حی منزل میدانستند و ابداً خبر از عقیده و مذهب آنها نداشتند  
هرچه میگفتند آنرا کلمه حق می پنداشتند و از حمق و بلاهت و سفاهت

ص ۸۸

که لازمه وجود و جزء فطرت این ملت بی حقیقت است که گوسفند وار  
عقب یکی میافتند نفهمیدند که اینها چه اعتقاد دارند و برای چه  
این قدر از سلطنت بد میگویند و این قدر مردمرا بروی سلطان می سوزادند؟  
و اینها جمعی بودند از معتقدین به یحیی که ازل باشد که یکی همین ملک

المتکلمین بود و یکی همین سید جمال بود و یکی میرزا یحیی ولد حاجی میرزا هادی دولت آبادی بود که پدر او به نص ازل وصی ازل است و یکی بحر العلوم کرمانی بود که برادر شیخ احمد داماد ازل بود و یکی جهان که حالت شیرازی ؟ که مدیر روزنامه صور بود و یکی همان رضا بالا که معتصد دیوان باشد که ذکر اوشد و جمعی از این طبقه که اینهارا اعتقاد این است که سلطنت باید بازل برسد و او در ملک سلطنت بکند و شاید سر این مطلب اقلأز کلمات خود یحیی و دوم از بیانات میرزا آقا خان کرمانی ثبت است و ثانی همان فقره تیر بناصرالدین شاه انداختن آنها بواسطه همین اعتقاد بود که از شوق حلیم در دیک افتادند و اینها محض ایا اعتقاد بود که مردمرا تحریک و ترغیب بر تحقیر و تخریب سلطنت می نمودند و آنچه خلق از سلطان تمنا می کردند و سلطان محض حلم و شفقت قبول میفرمود باز فقط رنگ دیگر و بهانه دیگر بدست میاوردند تا آنکه شاه ملتفت شد که خیال اینها چیست و این اسباب چینی ها برای کیست امیر بهادر را شاه

ص ۸۹

عذرش ؟ خواستند مجلل را بهانه ساختند بالفرض اوراهم می زدند دهن دیگر خواندند یک روزبغته چنانچه مرقوم شد دونفرازسستی و بی ثباتی شاه از شهرتشریف بردند به باغ شاه بمجرد ورود درباغ شاه امیر بهادر

هم که در سفارت بتظلم بود رفت درباغ شاه و دومرتبه سرکار خود سوار شد و شاه امر فرمود که سرباز و سواریکه در ساخلو طهرانند جمیعاً بردند در جنب باغ شاه اردوئی بزنند و رفتند و از اطرافهم احضار شدند حادثه هشتم تفصیل تشریف بردن سلطان به باغ شاه و توپ بمجلس بستن و مفسدین کیفر دادن و جمعی را گرفتن و جمعی را کشتن و خانه جمعی را باگلوله

توپ خراب کردن و مقدمه تبریز مجلس آمدن آنچه که خود حقیر دیدم یا از؟ شنیدم بدین موجب است که در اواخر ربیع الاولی بود یادر اوایل ربیع الثانی سنه ۱۳۲۶ چنانچه عرض شد که یک روز قبل از ظهری بود که یکدفعه ریختند در بازار که ببندید به بندید سرباز و غلام ریختند در بازار و بازارها را می چاپیدند مردم بیچاره مثل گوسفند بازارها را بستند و چه مقدار از اسباب که در محله گشتند دیدند خبری نشده وقتی کاشف بعمل آمد اعلی حضرت شهر یاری از بس به حکم مجلسیان

و خوف از مفسدان در عمارت ارک نشسته بودند خسته شده بودند اراده کرده بودند که یک روز سوار شوند از آنجائی که لازمه بزرگی و ریاست و صاحب منصبی ؟ در عوض علم و خدمتگذاری خرج تراش است از برای دولت چنانچه یک فقره خواطر آمد اگر چه دخلی بمطلب ندارد ولی بر صدق عقیده ام دلیل است عرض میکنم که در ۳۰ بلکه؟ ۳۷ سال قبل که ناصرالدین شاه بسفر مشهد مقدس حرکت میفرمود

حرکت میفرمود یکنفر یا بفرض مذهبی یا فقط راپورت به نایب السلطنه که هم وزیر جنگ و سپه سالار و هم حاکم طهران بود عرض کرد در مازندران ملاعلی جان نامی که از طبقه بهائیان خانه خود را مثل سایر ولایت ها برخلاف سبک مازندران که حصار خانه هایشان از چوب و الف؟ میباشد دیوار خشت و گل گذارده نایب السلطنه آن خبر را فوز عظیم و مداخل جسیم دانسته بحضور شاه عرض نمود که در مازندران ملاعلی جان نامی از خشت و گل قلعه میسازد و از طبقه بابی هاست و در خانه او جمعیت میشود دور نیست که باز یک واقعه سرما شود مثل هنگامه قبل و اسباب درد سر شود فقط ناصرالدین شاه باو فرمود که تحقیق نمائید که اگر اسباب فساد می باشد منع نمائید نایب السلطنه بمازندران نوشت بدون کسی از جناب آقا ملا علی جان کلمه چرا و جهت شنیده شود یا آنکه مامور عقب آنها بگردد ایشانرا با پنج شش نفر از دوستان باسناد این ایشانرا گرفته فرستادند طهران و خانه آنها را بکل چاپیدند وقتی وارد طهران آمدند که شاه بمشهد حرکت کرده بودند اول عریضه نوشت که سواری فرستادم و آنها خیالات دور و دراز داشتند و گرفتن آنها ممکن نشد چه قدر سرباز فرستادم و چه قدر سوار فرستادم تا به یمن و اقبال اعلی حضرت تمام آنها را دستگیر کرده قلعه آنها را کوبیدم و الان رئیس و سرکرده آنها که ملاعلی جان نام دارد در انبار است تا امر مبارک چه شود شاه هم جواب داده بودند مایه فساد را از میان بردار علاوه از آنکه دروغ گفته و باعث قتل بیگناهان شده و بولی نعمت خود خیانت کرد بیست هزار تومان خرج گرفتن بابی های مازندران را از

از شاه گرفتند و اگر الان در فرد؟های دیوانی بگردید همان اصل  
فرد؟ یافته میشود شاهد دیگر در وقتی میرزا رضای کرمانی که قاتل ناصرالدین شاه  
باشد بموجب تلقینات سید جمال همدانی و تعلیمات او پاره  
اعلانهای نوشتند و بر در و دیوار می چسبانید و دم از حریت و آزادی  
میزدند میرزا رضا را گرفتند و میرزا رضامحض آنکه خود خلاص شود گفت  
اینها کار بابی هاست و جناب حاجی آخوند و جناب حاجی امین و چند نفس  
دیگر را گرفتند در صورتی فراش رفت در خانه آنها و آنها را  
برد معذک مبلغ های گزاف بخرج دولت آوردند و آقابالاخان  
که جوان صحیحی بود و حیف است که لسان از کار آلوده شود و  
او مصور نظر نایب السلطنه بود دارای لقب وکیل الدولگی شد  
که او بابی ها را گرفته باری مقصود سر خطا کاری و دروغگوئی صاحبان  
منصب بود من جمله امیر بهادر باندزه قلب سلطان خائق و حراسان؟  
نموده بود که سلطان که اراده حمام میکردند این امیر بهادر سوارهای کشیک  
خانه را می برد در اندرون سلطنتی و از درب حجره شاه تا درب حمام  
که صد قدم تقریباً راه بود و چندین چاتمه سرباز بود دو طرف شاه باز  
میداشت و بعلاوه تفنگ چی بالای درخت میکرد و آنوقت  
شاه را می برد بحمام باز در سرحمام شاه را باز میداشت که شما صبر  
کنید من بروم در حمام به بینم کسی نباشد میرفت بالباس رسمی درحمام  
و در هر گوشه می گشت و بعد پای خود را با چکمه میگذازد در خزانه



در خزانه حمام و شمشیر خود را می کشید و مثل قاشق که در استکان چاهی حرکت میدهند حرکت میداد و بیرون می آمد که قربان ؟ کسی نیست بفرمائید ولی من چند نفر جن را کشتم و با این حيله ها و این شعبده بازی ها خود را دوست و خدمت گذار بلکه قربانی سلطان قلم میداد و در عوض دست لباس که سه تومان تمام میشد او بیست تومان خرج دولت میداد و براه ؟ صادر میکرد و به این شیادیهها در ظرف یازده سال سلطنت سلطان مبرور چند کرور تمول بهم زده بود و نهایت سعی داشت در زمان دولت این سلطان هم بتواند آن دخلها را بکند نهایت همت را مینمود که دولت دولت مستبده باشد و براه نمائیهای او اعلی حضرت هم امضا میفرمودند بعد از انی که اعلی حضرت بباغ شاه تشریف بردند او هم یکدل و یک جهة ملازم رکاب شد و دیگر بسفارتی نرفت و دعوی وجه تمام شد و بنای اغوای سلطان گذارد یک روز القا مینمود که قربان باید تدارک دیده شود و اعلی حضرت نطقی بفرمائید و آن نطق این باشد که شاه مبرور سلطنت بمن داد و وقتی مرا سلطنت داد و ولی عهد کرد دولت مستبده بود و امروز مشروطه کرد اولاً حق نداشته که سلطنتی که بمن مرحمت فرمودند دیگر مداخله بفرماید حال که فرموده فرموده من آن سلطنت را نمیخواهم دیدید که زمام آنرا بمجلسیان دادم و دیدم که رعیت

نفرمودند که باید گرفته سیاست نمائیم و اگر بخوشی تسلیم نمودند فیها والا قوه  
 قهریه میگیریم این خبر بگوش مجلسیان رسید آنها که شعورداشتند  
 و مرضی نداشتند گفتند خوب است که این هشت نفر را بگوئیم که  
 یک مدتی به یک طرفی بروند که هم توهینی از مجلس نشده باشد و هم موجب  
 رضای سلطان شده باشد و کار بمنازعه و مخاصمه نکشیده باشد  
 پارهء که سرآمد را یا مبتلا بمرض عرض بودند گفتند چه حقی دارد سلطان  
 که چنین خواهش بکند ما بفرض که راست بگوید و مفسد هم باشند  
 باید بعدلیه رجوع نماید و فساد آنها که ثابت شد به حکم عدلیه مجازات  
 شوند پاره دیگر گفتند که این هشت نفر را بفرستید نزد  
 سلطان همین قدر که دیدند شما انسانیت کردید شاه آنها را  
 مرخص میفرماید خلاصه ازبس مردم مفسد در میان آنها بود نگذارند که عمل اصلاح  
 بهمان نحو که ذکر شد بشاه نوشتند که شما باید تا فردا بشهرمودت؟ فرمائید و اینها  
 که تبعید کردند مودت؟ دهید والا ملت میایند و شمارا میاورند شاه  
 متحیر و متزلزل که آیا چه بشود زیرا که اطمینان قلبی بسرباز و سوار خود نداشتند  
 و در مقابل ذکر استعداد مجلس را خیلی شنیده بودند بلکه تا یک درجه هم فقره  
 میدان توپ خانه دیده بودند خیلی بیم و حراس غلبه کرده حتی شخصی که از دوستان  
 بود و در زمره خدام مخصوص همیونی؟ بود قسم خورد که روزیکه شاه از شهر  
 حرکت فرمود و به باغ شاه نزول فرمود گریه صداداری نمود که خداوندا تو به بین  
 که من از دست اشرار خلق باید ترک منزل و ماوی سلطنتی خود را بنمایم و در صحرا

در صحرا منزل بکنیم و بعد فرموده بود بقدر هفده یا بیست اسب زیر زین باشد که اگر از ملت حرکت بیجائی شد و عرصه تنگ شود سوار شوند و از طرفی در روز تا این اندازه شاه حاضر شده بودند و متحیر که آیا چه بشود و کار بکجا برسد خلاصه در مجلس فسق پاره از منافقین بروز کرده بود ولی وقت تقاضای جواب کردن و مجازات نمودن هم نداشتند و حضرات؟ جریده نویسهها از شدت بی علمی و تهوریکه داشتند در جرائد ها نگاشتند که انشاءالله تعالی عنقریب مهازی مجلس دار برپا میشود و نفوس خائنه در مجلس را بدار میزنیم که موجب عبرت تمام منافقین بشود این واهمه هم در قلب آنها بود و میدانستند که اگر این فقره دیگر مجلس غلبه کرد و فایق آمد آنها را بذلت تمام میکشند بقول شیخ که میگوید گریبائی بدهم جان ورنیائی کشدم غم منکه بایست بمیرم چه بیائی چه نیائی لذا خود حتم کردند که باید از غلبه و قوت مجلس را کاهید و خود را بلکه نان واسطه درچنگ؟ مرگ رهانید واگر هم در گیر و دار گرفتار شدند بهتر از انست که در مجلس با ذلت کشته شوند کار را یک رو کردند باین معنی که در مجلس فاش و علنی رای دادند که باید ملت با استعداد؟ برود باغ شاه و یا شاه را بیاورند و یا کشته شوند کار یک روشود چرا که شاه اعتنائی بمجلس ندارند و هر ساعت دارند تدارک مخالفت و مخاصمه می بیند یک روز توپ ها را بیرون می برند یک روز آنچه تفنگ و فشنگ در مخزن است می برند یک روز سرباز و قزاق را انعام میدهند

یک روز ناصرالملک را اخراج میکنند یک روز جلال الدوله و علاءالدوله

ص ۹۵

مسلم است که هررای فلان آخوند یافلان بقال زود شد باکثرت میرسد هر چه چند نفر بی غرض مثل ۳ سه وکیل کرمان و یک وکیل یزد و امثال آنها داد زدند که اگر امشب جلوگیری نشود کاراز دست و تیرازشست می رود کسی نه پذیرفت قرار به صبح شد و هرکس رفتنی؟ بود رفت و آنها که حافظ پارلمنت؟ بودند یا در خانه آنها سفره مهیا تراز مجلس نبود یا باغ شاه؟ سروند یا امید ان نداشتند که خانه که میرویم شاید فلان شخص یا فلان مبلغ بجهة اصلاح فلان حاجت بیابد ده؟نباشیم رفتند و حاجی محمد اسماعیل با یاران خود پنج ساعت از شب گذشته می رود باغ شاه و سرگذشت مجلس را معروض میدارد و عرض میکند که اگر امشب شما تدارکات خود را وارد شهر شهر نکید و مجلس را وقت طلوع آفتاب تصرف نکنید؟مسلمو محققاً بعداز طلوع آفتاب نه یک نفر از اتباع شما میتواند وارد شهر شود و نه بعد از ازظهر شما پادشاه و امیر بهادر وزیر جنگ است شخص شاه خائف و هراسان امیر بهادر بدسیسه های رضا بالا که سردار معتضد باشد میگوید ابدآخیال قبله عالم پریشان نشود که باقبال قبله عالم علی الطلوع مجلس را باک خاک یکسان میکنم و فوراً سر کشیک رئیس قراولخانه را میخواهد و میگوید شما باید همین ساعت دوازده توپ به بری مقابل درب پارلمنت؟ بلای بام قراول خانه نصب کنی و سیصد قزاقها هم برود اطراف پارلمنت؟ را محاصره کند و نگذارد

احدی وارد مجلس شود و بگویند که شاه فرموده آن دو آزاده نفر مفسدی که خواستم بدهید والا در مجلس را می بندم سر کشیک که میرود محمد علی شاه را خوف میگیرد

و

میگوید ما باید در صحرا

ص ۹۶

انجمن ها جمع شدند و های و هوی که باید شاه را آورد و مجازات کرد هر چه ما میگوئیم که این سلطان سلطان مشروطه نیست که بخرج کسی نمی رود فوراً شاه هم اعلان فرمود که ماحق داریم دونفر نوکر خلاف کار خود را سیاست کنیم و مجازات بدهیم هیچ دخلی باحدی ندارد حضرات مجلسیان تغییراتشان زیادتر و صدا ندای انجمنیان بلند تر چه باید کرد قرار مجلس فوق العاده گذاردند شاه هم خودش را؟ شب و نیمه شب فرستادند توپها و فشنگ ها مخزن را بردند و سرباز ها و غلامها که پاره در مسجد شاه پاره در امام زاده یحیی پاره در میدان توپ خانه بیست نشسته بودند تمام را بردند و احسان کردند و انعام دادند روزیانه جیره و علیق مقرر کردند رفته رفته استعداد بیرون زیاد شد و مجلسیان شبها و روزها در مجلس جمع میشدند و پیوسته خیال می یافتند و هر چه مذاکره میکردند ساعت بعد ان خبر بحضور شاه میرسید خلاصه پاره چنان رای دادند که باید بشاه اعلان کرد که اگر تا بیست چهار ساعت دیگر شما بشهر آمدید و

بیرون را بهم زدید و نفوس تبعید کرده را عودت دادید که فیها  
والاملت میایند و شمارا میاورند قبل از اینکه این اعلان  
بشاه برسد شاه اعلانی کردند و بدیوارها چسبانیدند که مردم  
بدانید و مضطرب نشوید که ما چند نفری تبعید کردیم کراراً بمجلس  
اظهار شد که هشت نفر مفسد میان شما هست که ما آن هشت

ص ۹۷

تمام شد امنیت تمام شد شان سلطنت تمام شد و خلقهم دیدند که آن  
مشروطه چه ثمرات بخشید بعد از آن همه بی اعتدالی و آنهمه بی مبالاتی  
که در مجلس دیده شد امروز سلطنت بقوه و قدرت خود دومرتبه به  
تصرف خود در میاورم و مشروطه هم برعیت نمیدهم و از این گونه تقریرات  
خیلی از زنجانی؟ که گفته اند عقل سلطان چهل؟ مقابل سر عاقلی  
هست این نطق ها را ابدانفرمود و در تدارک فراهم آوردن  
استعداد قشونی برآمدند و پیوسته مجلس میفرستادند که شما باید مراجعت  
بشهر نمائید و از قانون خارج شدید اعلی حضرت عضدالملک را  
درباغ شاه احضار فرمودند و فرمودند که شما جلال الدوله و علاء  
الدوله و سردار منصور که پیک فرنگی؟ رشتی باشد فردا که اورادیدید  
باهم بیاورید عضدالملک بیچاره چه خبر از قلب شاه دارد  
حضرات را اطلاع میدهد که فردا صبح باید برویم نزد شاه و آنها

هم شاه را دیده بودند و میدانستند که این شاه دیگر قوه و قدرت ندارد بدون خوف و هراس میروند شاه به بهانه آنها را معطل میدارند تا غروب بعد از مغرب تشریف میاورد و امر بچوب میفرماید آنها چوب میخورند و شاه نطقهای ایشانرا که در خانه عضدالملک کرده بودند بالتمام را بیان میفرماید و بعد از چوب میسپارد بامیر بهادر که او با سی سوار بفرستد بکلات این خبر که بگوش مجلسیان رسید تمام انجمن ها را جمع کردند که چه باید کرد

ص ۹۸

چه باید کرد مسلم شد که محمد علی شاه خیالات دور دراز در سر دارد انجمن ها جواب میدهند که الان خبر میکنیم تماما با یراق حاضر شوندالساعه مادرب در دروازه باغ شاه را مستحفظ می گذاریم که اگر اراده سوء او معلوم ومشهود شد که میرویم درباغ شاه ودست او را میگیریم و بیرون میاوریم و حبس میکنیم واگر؟ نکرد آنوقت او را رسماًدر تحت استنطاق آورده محاکمه میشود که چرا حضرات را چوب زدی و بچه قانون تو مرتکب چنین خطائی شدی و آنوقت باطلاع سفراء او را از سلطنت خلع میکنیم اغلب اعضای پارلمنت امضای این رای را دادند حاجی محمد اسماعیل معروف بمغازه و معین التجار بوشهری و صدر واحدی؟ وآن؟ چه؟ که نندند؟ بین بین بودند و گفتند امشب را بگذارید این کار را فردا صبح بکنید چرا که الان نیم ساعت از غروب گذشته تا شما انجمن ها را حاضر

کنید سه چهار ساعت از شب میگذرد اولاً از کجا و جمعیت شما بقدریکه که گمان میکند جمع شوند کاری از پیش به برید و اگر جمع شدند چهار ساعت از شب گذشته این های وهو مجاهد است در محله ها و آن درب خانه مردم رفتن که این منزل تو برای سنگر کردن خوب است آیا صاحب خانه هزار فحش بمشروطه نمیدهد وبالطبع منزجر نمی شود وباعث جرئت طرف شما نمی گردد و اگر خبر کردید و آنچه بخیال تصور میکردید جمعی جمع نشد و این خبر بگوش شاه رسید که مجلس از میان می رود این نطق حاجی محمد اسماعیل و اتباع او که تمام متمول و صاحب مکنت و ثروت بودند

ص ۹۹

وسردار منصور چوب میزند و اخراج میکند هنوز طولی نکشیده فقره خانه عضدالملک و تعهداتی که کردند کدام یک بعهد وفا شد بعوض آنکه متعهد شد که مفسدین را از دور خود دور کنند و از شهر بیرون نروند و هیچ کدام را اجرا نداشتند حال از مجلس مفسد خواسته اند دو روز دیگر صبر کنید معلوم همه میشود که ایشان با مجلس چه خواهند کرد و از این قبیل خیلی حرف زده شد اخرا الامر رای خواستند رای داده شد که الان باید تمام انجمن ها را خواست که تماماً باتفنگ و فشنگ حاضر شوند و بطرز؟ اجتماع رفت بباغ شاه و کار را یکسره نمود و هر آنی که در این باب تاخیر روا دارید صد سال امر مجلس را عقب انداختید



این رای که داده شد آن نفوسیکه بقای خود را در انعدام  
مجلس میدانستند و عزت خود را در ذلت مجلس گفتند  
رای که گرفته شد و اکثریت اراء این امر را تصدیق کردند حرفی  
نداریم ولی ملاحظه بنمائید که الان بغروب قدری نمانده و اگر  
الان بانها اطلاع داده شود کار بشب میکشد و این هنگامه  
در شهر مورث پاره حرکات نا صحیح میشود مجلسی که  
دوسال است صبر کرده این یک هم امری ظاهر نمیشود الان  
اعلان بفرمائید که صبح تمام حاضر شوند ان طبقه دوم اهل  
مجلس گفتند بسیار خوب طبقه اول گفتند شما

ص ۱۰۰

شما اگر با اکثریت مجبورید همین است که میگویند ولی ما را اعتقاد این است  
دقیقه تعویق جایز نیست این مذاکرات شد چون اکثریت اراء بر صبح  
قرار گرفت مجلس بهم خورد و قرار صبح زود شد و متفرق شدند ولی معدودی  
در مسجد سپه سالار از قبل بودند باز هم ماندند حضرات که از مجلس  
حرکت نمودند فوری بشاه اطلاع دادند که شما هرچه اراده دارید باید این  
ساعت اجرا دارید که اگر صبح شد و خلق در مجلس جمع شدند دیگر شما  
دارای تخت و تاج نیستید از درب مجلس تا درب همین دروازه  
باغ شاه گذر یکهزار سنگر دارند و خروج و دخول یکنفر از اهل اردو  
بشهر و از شهر بار دو امکان ندارد و بنا بود که همین امشب این تدارک

دیده شود بهزار پولتیک و به هزار دسایس امشب را بصبح انداختیم  
دیگر امر مبارک است فوراً اعلی حضرت یورکینک ؟ و امیر بهادر و  
وآنهایی که تمام همتشان صرف استقرار استبداد بود تمام را  
احضار فرمود که مقدمه از این قرار است حال هر کدام هرچه از  
شما ساخته میشود و عقلتان میرسد بگوئید یورکینک ؟ گفت که من  
حاضرم که با توپ مجلس را بهم بکوبم امیر بهادر گفت که باید قزاق  
و غلام را الان مامور کرد که سوار شوند و اطراف مجلس را بگیرند و صبح  
که طلوع کرد نگذارند یکنفر داخل مجلس و مسجد بشوند جمعیت که شد  
همه شکل ؟ میشود آنها را دستگیر کرد و مجازات داد ارشد  
الدوله گفت همین الان باید چند اراده توپ بهرنقطه که

ص ۱۰۱

لازم است به برید که مسلماً و محققاً کار بتوپ میکشد و بسی میشود که صبح  
نشود توپ برد معتصد دیوان که رضا بالا باشد میگید قربان ابداً  
کار باینجانی کشد همین قدر که دور هم جمع نشدند و دونفراز آنها را گرفتند دیگر  
ابداً به تیر تفنگ هم محتاج نمیشوند من مدتی میان آنها  
بودم و استقامت آنها را میدانم بچه اندازه است خلاصه آنشب درباغ  
شاه شب احیا بود و ابدی نخواهید معذک خود شاه فرموده بود  
که این قسم ها محتاج نیست و خلاف است ما میان دولتها مسؤل میشویم  
سوار و قزاق بروند اطراف مجلس و مسجد را محاصره نمایند و احدی را

نگذارند که داخل مجلس و مسجد بشود و صبح که شد سی نفر قزاق بروند در مسجد و بطریق معقولیت بگویند که ما آمدیم آن هشت نفر مفسد که اسم آنها را از قبل بشما گفته اند بدهید ما به بریم اگر گوش دادند آنها را بفرستند باغ و خودتان اطراف مجلس و مسجد باشید تا بشما دستورالعمل میرسد و اگر ندادند باز در هیچ کاری اقدام نکنید و راپورت بدهید تکلیف شما معین میشود قزاق و سوار به ماموریت وارد شهر شده و در همان نیمه شب اطراف مجلس و مسجد را می گیرند واز دور و جرئت آنکه نزدیک بیایند نمی کردند صبح که میشود همان سی نفر قزاق بسر کرده گی عبدالحسین خان میر پنجه وارد مسجد میشود و اظهار ماموریت خود را مینماید در صورتیکه قریب چهار صد نفر در مسجد نشسته و تمام تفنگ و هفت تیر و نه تیر پهلویشان گذاشته میگویند جناب میر پنجه شما کجا بودید که قبل از

ص ۱۰۲

از طلوع آمدید میگویند مامور چنین بودیم میگویند شما در مجلس قسم نخوردید که مخالف مشروطیت رفتار نکنید میگویند اقلأ که کسی در مجلس قسم نخورد فقد همین قزاق بود ثانی اطاعت ولی نعمت خود نمودن خلاف مشروطیت نیست میگویند علی ای حال مسلم است که شما چاهی و لقمة الصباح میل بفرمائید و بعد از صرف چای تشریف به برید و بگوئید که بخوشی که کسی را بشما تسلیم نمیکنیم و اگر مراد مدارا و محبت نبود خودتان میدانید که شما سی نفر

گرفته و بسته این جمع بودید ولی ابدأ کسی حق بلند حرف زدن  
با شما ندارد بروید بامان خدا حضرات قزاقها هم وجود خود را وجود  
باز یافتی دانسته از مسجد بیرون آمدند و در اطراف مجلس ماندند و اخبار  
کردند که چنین واقع شد در این هنگامه آقا سید عبدالله با کالسکه آمد  
در ب مجلس احدی جرئت ممانعت نکرد و او وارد شد بعد از  
از آقا سید محمد آمد او را هم جرئت مخالفت نکردند وارد شد  
ولی سایر وکلا و اهل انجمن ها که قصد رفتن نمودند از دور  
دور مجلس ممانعت می نمودند من جمله آقا سید جمال افجه که داماد  
حاجی میرزا حسین حاجی خلیل بود سواره آمد که برود مجلس قزاقها  
مانع شدند اهل مسجد بالای بام دیدند که آقا سید جمال را ممانعت  
میکنند صدا میزنند دست بردارید والا با گلونه شمارا دور میکنیم  
میگویند ماموریم که نگذاریم شما هم بهرچه مامورید بکنید خلاصه انجمن

ص ۱۰۳

آذربایجان در جنب مسجد بود و آنها هم بالای بام آمده بودند دیدند قزاقی در  
اطراف مسجد جمعند و آقا سید جمال را هم از دخول در مسجد و مجلس مانعند  
حضرات انجمن فوراً تدارک خود را دیده و سنگر بندی نموده مستعد  
شد در مسجد؟ هرچه صدا کردند که دست از آقا سید جمال بردارید بر  
نداشتند از بالای بام مسجد یک تیری انداختند اسب یکی از  
قزاقها را انداختند باز قزاقها دست بر نداشتند مجدداً تیری

انداختند یک اسب دیگری از قزاقها را انداختند که دست بردارند یکی از قزاقها سر تفنگ را روبام مسجد کرده با قصد یا از قضا یکنفر از بالای بام مسجد گلوله خورد و افتاد که بوی خون بدماغها که از بام مسجد و بیست سنگر اذربایجان دست بزدن نمودند و تقریباًهیجده نفر از قزاقها را با سی سراسب آنها را کشتند که قزاقها از هم پاشیدند باندازه که خودشان بدست خود تفنگ خود را در مشبک درب مسجد باهل مسجد میدادند که ما مسلمان و شما مسلمان دعوا برای چه از های وهوی وشلیک های پی درپی همه خلق فهمیدند چه خبراست در اول خیابان چراغ کاز هم مدیر روزنامه روح القدس و طلبهءبود خراسانی وبسیار بسیار آخوند شریبری بود وبسیاربسیار بد عمل او اهل خراسان و تمام اطفال امرد وزنهای بی عصمت طهران از دست این امرد خائف و هراسان اوهم تفنگی برداشته میروود روی بام

ص ۱۰۴

روی بام منزل خود که به بیند چه خبر است ملاحظه میکند که سوار های قزاق رو به مجلس میروند یکی از صاحب منصبان قزاق با تیر میزند واز اسب میاندزد و قزاقها گمان میکنند که اینجا سنگری بسته اند هجوم میکنند دو نفر دیگر را هم میزند و او را دستگیر میکنند ملاحظه میشود که سنگری نیست وهمین یکنفر بوده او را می برند باغ شاه و زنجیر میکنند و اول نفس که گرفتار

شد او بود بعد میروند دور مجلس و بنای زد و خورد می شود سرکینک؟ همینکه می شنود که یک صاحب منصب و هفده قزاق گشته شده توپی می برد بلای قراول خانه مقابل مجلس که بیندازد خبر بشاه میرسد چون شاه یقین بر فتح نداشت میفرماید توپ نبندند تا خبر به یورکینگ؟ برسد یورکینگ؟ چند گلوله توپ انداخته بود ولی توپها کاری نکرده بود که انجمن آذربایجان سر تفنگ هارا بطرف توپ چیان کرده و فرصت توپ پرکردن را از دست آنها گرفته چند نفر از توپ چیان کشته شده بقیه توپ را گذاشته فرار میکنند که سه دسته سرباز ممقانی بمدد آنها میرسد و پورکینک توپ شریپل را بمجلس میاندازد ولی با همه آنها مجلس را خالی میکنند و میروند در مسجد و انجمن آذربایجان با آن معدودی که بودند شش ساعت با هشتصد نفر قزاق و سیصد نفر سرباز جنگیدند تا آنکه فشنگ آنها تمام شد بعد از تمام شدن سنگر را خالی کرده فرار میکنند واما در مسجد آقا سید عبدالله که در حقیقت مرزح المجلس؟ بود ملاحظه میکنند که گلوله توپ مثل باران میبارد چون وی؟ مطمئن

ص ۱۰۵

نبود و عمل لله نبود خوف او را گرفته میگوید حضرات هر کدام تفنگ و فشنگ ندارید زیست؟ شما در اینجا حرام است یعنی منم تفنگ ندارم باید بروم هرچه مستقیمان باو میگویند جناب آقا جمعیت اگر از هم بپاشند آنهائی هم که تفنگ دارند دیگر

کار نمی بینند و کارازپیش آنها نمیروند بخرج او نرفت و میگوید  
آیاراهی هست که برویم استاد اصغر نامی بود ارسی دوز که با حقیر همسایه  
بود و از شدت عسرت و تنبلی که داشت هر وقت یک  
بساطی برپا میشد اولاد و عیال خود را بدون مخارج و مصارف  
میگذاشت و میرفت آنجا که نان مفتی بود بعد از انی که صدای  
توپ متصل میامد عیال و اولاد او مضطرب الحال  
و پریشان احوال آمدند در منزل و از قضا روز ۲۳ جمادی الاولی  
سنه ۱۳۳۶؟ بود و حقیر در خانه مشغول خط نوشتن بودم که روزیست؟  
بود و از برای اطمینان قلب آنها هم راه چاره مسدود بود  
اولاً که احدی را راه رفتن حوالی مسجد مقدور نبود و؟؟ البته  
آنروز پنجاه نفر تماشائی زیاد تر کشته شدند در اینصورت  
احدی نمیرفت که خبری بیاورد که ناگاه استاد اصغر با پای برهنه  
وارد خانه شد جویا شدم که چه خبر است او ذکر کرد که بعد از انی  
اهل مسجد قزاقها را زدند و انجمن آذربایجان قزاقهای پای توپ  
و توپ چی ها را متفرق کردند آقا سید عبدالله گفت که هر کس یراق

ص ۱۰۶

که یراق ندارد ماندن او در مسجد حرام است از پشت مبال؟ ممسجد  
یک سوارخی؟ بود که آنرا خراب کردن ممکن بود خلق آنرا خراب  
کردند و آقای سید عبدالله را به پشت خود کشیدم و بردم در پارک

امین الدوله و یکی هم آقا سید محمد سنگلجی را آورد و هر دورا در پارک  
امین الدوله گذاردیم و از طرف بیابان گریختیم وارد دروازه شاه  
عبدالعظیم داخل شدیم و او تعریف میکرد که مسجد چه قدر استعداد  
دارند و چه قسم قزاقها را فرار دادند و میگفت تا دوماه دیگر اگر  
محصور باشند اذوقه و استعداد دارند باری حرف او که تمام شد  
گفتم که همه اینها که گفتم آقا سید عبدالله و آقا سید محمد مسجد را بهمزدند  
مشغول بودیم که آقا میرزا محمود خان نام که از دوستان حقیر بود و  
ونایب غلام های کشیک خانه شاهی وارد شدند جویا شدم  
ایشان مذکور نمودند که درب مسجد را باز کردند و سربازهای  
ممقانی ریختند در مسجد و هرچه خواستند کردند من جویا شدم که چه شد  
که باین زودی تسلیم شدند یکی ذکر نمود که وقتی آقا سید عبدالله و آقا سید  
محمد رفتند مردم بنای حرف زدن گذاردند که دیدید نفوسیکه  
که در این دو سال از دولت این مجلس همه نوع عزت و ثروت  
دیده اند و صاحب کرورها شدند فرار کردند ما برای برای بمانیم و درب  
مسجد را باز کردند که سربازها و قزاقها داخل شدند و هر چه در مسجد  
ماندند کشتند و بعلاوه آقا سید عبدالله و آقا سید محمد راهم در پارک

ص ۱۰۷

امین الدوله یافتند و گرفتند و با نهایت ذلت و اذیت بعد از  
برهنه کردن و جز یک زیرشلواری برای آنها نگذاردند و آب دهان



بصورت آنها انداختند و کتک فراوان زدن آنها را بردند  
باغ شاه بعلاوه حاجی شیخ الرئیس را نیز از خانه یک شاه زاده  
گرفتند و خانه آن شاه زاده را هم چاپیدند و ایشانرا هم بردند  
باغ شاه دیگر در آنروز حاجی میرزا نصرالله ملک المتکلمین را گرفتند دیگر  
جهان گیر خان صاحب جریده صور اصرافیل بود اورا نیز گرفتند  
حاجی محمد تقی بیک واوکه در سفارت نظارت داشت اورا هم  
گرفتند و دیگر خیلی از اجزای مجلس را نیز گرفتند و بردند باغ شاه  
دیگر خدا عالم است که آن روز چه گذشت و سربازها و قزاقها هر نفسی  
را که اراده کردند کشتند بدون خوف و هراس و هر چه از هر خانه  
میل کردند بردند من غیر هم و وسواس چنانچه در خیابان مریضخانه  
آقا میرزا علی آقا تاجر تبریزی ولد حاجی محمد اسماعیل خرازی که آن جوان  
از احباب بود و خیلی هم از پدر و برادر اذیت و آزار دیده بود  
ورنج و مشقت کشیده بود و استقامت نموده بود آن روز را در خیابان  
یک نفر قزاق که معلوم نشد که جهة چه بوده او کشت و احدی از  
آن قزاق نپرسید که چرا باری بعلاوه آدم کشتن و غارت بردن  
چندین خانه را بتوپ بستند یکی خانه حاجی مشاورالدوله شیرازی  
بود که نزدیک مجلس بود گفتند بالای این بام اجزای انجمن آذربایجان

بدر و دیوار آن خانه زدند و دیگر اسبابی که هزار صنار ارزش داشت  
باقی نگذاردند خانه بانوی عظمی را باتوپ کوبیدند و اموال خود  
بانو و پسر های بانو که خدا عالم است چه قدر بود تمام را بردند که یکی  
از دوستان حقیر که در آن دستگاه بودند می گفتند که نه خود  
بانو و نه پسر های بانو

جز لباسیکه پوشیده بودند دیگر لباسیکه عوض کنند نداشتند  
و خانه ظل السلطان که بمخیله احدی نمیگذشت بلکه سمند بلند پرواز  
خیال قدم در آن میدان نمیگذاشت بتوپ بستند  
و آنقدر خراب کردند که سرباز ها و قزاقها توانستند داخل عمارت  
بشوند دیگر حق عالم است و علم او محض که چه کردند چند فقره از هر کس  
شنیده شده مرقوم میشود یکی از اجزای نظمیه که از دوستان است  
مذکور نمود که یک صندوق از خانه ظل السلطان بدست  
یکی از جاندارمهای نظمیه افتاده بود کشیدند یازده من کارد و  
چنگال نقره بود عبدالله خان و سر؟ کربلائی عباسعلی گمرک چی مذکور نمود  
که یک سینی زردی بدست یکی افتاده بود و او را به بقال در  
پانزده قران فروخت دومن؟ بود عیال او آمد و پانزده هزار داد و  
آن سینی را گرفت و برد نزد یهودی هشتاد تومان فروخت بعد

پرکینگ؟ مطلع شد و هشتاد تومان به یهودی داد و سینی را گرفت دیگری اظهار کرد و یک صندوقی دیده شد پنج شش نفر با زحمت آوردند و در گاری گذازدند یکی دیگر اظهار نمود که صندوقی که تمام اسناد و قباله جات و فرمان ها و نشانهای سلطنتی داخله و خارجه در آن بود بردند ولی آقا علی خان که آبدار خانه جلال الدوله بایشان سپرده بود اظهار نمودند و در حقیقت ادم متدین امینی هستند اظهار نمودند که در همان روز صبح که اطراف مسجد را گرفته بودند آبدار و قهوه چی و صندوق دار ظل السلطان آمد نزد سراج الملک و اظهار کرد که اگر صلاح بدانید قدر قهوه خانه و آبدار خانه و صندوقخانه را تخفیف بدهم و هرچه مقدور است بیرون به بریم سراج الملک گفت دماغ شماها خشک است محلی را در طهران امن تر از خانه ظل السلطان سراغ بکنید به برید طولی نکشید که توپ آوردند باز آمدند و تکلیف خواستند باز سراج الملک گفت بروید عقل پیدا کنید گفتند جناب مسجد که خانه خداست توپ بستند گفت بلی بخانه خدا میشود توپ بست ولی بخانه ظل السلطان نمیشود توپ بست خلاصه طولی نکشید که توپ بستند و آن سد بزرگی که به نظر سراج الملک میرسید شکستند و ریختند در خانه و آئینهء که دانه هفتصد تومان خریده بود و هر آئینه را یکی و دوتا بردن ممکن نبود با ته تفنگ هر آئینه را چهار پنج پارچه نمودند و بردند غالی که هزار

و هزار و چهار صد تومان خریده بود که ده نفر فراش آنرا حرکت میدادند  
 پارچه پارچه کردند و بردند چارها تفنگ میزدند سرگردنهای او را  
 میشکستند و یکی دامن میگرفت که لاله در دامن او بیفتد بدین منوال  
 مبل و اساس البیت او را بردند حتی درب اطاقهای و بهمین مال  
 ظل السلطان قناعت نکردند اموال جلال الدوله را نیز بردند  
 آنها که جزای عملشان بود اموال نواب هرمز میرزا که ابداً و دیناری  
 ظلم باحدی نکرده بود بردند و چنان آن خانه رفتند که یازده روز نواب  
 هرمز میرزا و والده او لباسی که در برشان بود قادر بر تبدیل نبودند  
 تا من آمدم بازار و پارچه خریدم و دوختند انوقت عوض شد خلاصه  
 کردند با ظل السلطان و جلال الدوله آنچه را که در ظرف پنجاه سال  
 پدر و بیست سال پسر با خلق خدا کرده بودند و سر کلمه مبارکه کل راس  
 ظاهر شد و حقیر را گمان چنین است که مال هر نفسی بغارت  
 و تاراج رفت در آن روز که از کرور متجاوز بود تمام به منفعت؟ خانه ظل  
 السلطان بود باری یک بعد از ظهری تا سه چهار ساعت از شب  
 گذشته بقدر پنجهزار نفر از سرباز و غلام و قزاق و توپ چی و تماشائی  
 از آن خانه غنیمت می بردند و قبلاً؟ از خانه او مغازه هائی در جلو؟  
 خانه او بود که از عمارت خانه بیرون انداخته بودند و بجهة  
 آمد و شد در مجلس آن مغازه ها خوب دایر شده بود آنها را هم  
 بتاراج بردند چنانچه یکی از مغازه ها را جنابان مستطابان آقای نصرالله

معاونالتجار و آقای آقامیرزا محمد حسن که از مردمان صحیح و وکلای منتخب کرمان بودند

دایر نموده بودند و البته بقدر دو هزار تومان غالیچه های اسمی و اجناس دیگر بود آنها را نیز غارت کردند بلکه خانه های جنب خانه اوهم صدمه دیدند باری مقصود دیگر خرابی مجلس بود و گرفتاری نفوس در مسجد بعد از آنی که بقدر هفتاد تیر توپ برای مجلس و مسجد انداخته شد در مجلس خرابی بهم رسید ولی در مسجد خدا رحمت کند حاجی میرزا حسینخان سپه سالار را که عجب عمارت محکمی ساخته انداز آن هفتاد توپ تخمیناً پنج گلوله بگنبد و گلدسته که خورده اندکی از کاشی های آن ریخته باری بعد از آنی که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد رفتند و گرفتار شدند خلق در مسجد هم یاز خوف یاز عدم استعداد درب مسجد را باز کردند و ریختند در مسجد خدا میداند که چه مقدار تفنگ و اسباب که تدارک جهة روز بعد دیده بودند بردند من جمله شنیده شد که هزار چهارصد تفنگ از میان حوض مسجد و مجلس بیرون آوردند تمام تفنگ نه تیر و ده تیر و چیزهای دیگر خلاصه هر چه صاحب اسم و رسم بود که تمام را بردند باغ شاه و آنها که اسم و رسم نداشتند خدا میداند چه شدند خلاصه صد نفر قزاق مامور حفظ مجلس و مسجد شدند و اسب ها را در مسجد و مجلس بستند و خودشان بفراغت خواطر روی آذوقه تدارک دیده نشستند

آنروز بانتهای رسید و شب شد روز ۲۴ جمادی الاولی چند تیر توپ انداختند بخانه حاجی ظهیر الدوله و خانه او را هم خراب کردند و اموال او را نیز

بغارت بردند و دیگر خانهء کوبیده نشد ولی هر نفسی که با نفسی حسابی

ص ۱۱۲

حسابی در میانشان بود یا مغایرت عقیده فوری او را متهم میکرد که در فلان انجمن جزء اجزا بوده یا در فلان محل تفنگ در دست او بود و فلان قزاق یا فلان سرباز را او کشت دیگر کسی از او جویای نمی شد که راست میگوید یا دروغ تا عداوت چه اندازه بود اگر اموال او کفایت بود که همان اموال او را می برد و اگر بمال قناعت نبود بدون خوف و خطر او را علی الروس مثل گوسفند می کشت و میرفت و احدی باو حرف نمیزد و سرباز و قزاق بقدری اموال مردم را بردند که خدا شاهد است نفوسی که در روز قبل نان نداشتند که سد جوع خود کنند با کالسکه باغ شاه میرفتند باری شد آنچه هیچ چشمی ندیده بود و کردند آنچه هیچ گوشی نشنیده بود باری بقدر دویست نفر در باغ شاه زیر زنجیر و دوهزار نفر در منزل هر سرباز و قراقی اسیر و دستگیر بودند جناب شیخ الرئیس و آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را بحضور بردند اعلی حضرت بانها اعتنائی نکرده فرموده بودند باشند آنها را در چادری جدا گانه نگاه داشته و آن جمعیت دیگر را زنجیر کرده ده نفر بیست نفر که زنجیر در گردن آنها بود حضور میبردند و اعلی حضرت یکی یکی را از نام و نسب و شغل و عمل جويا میشدند و عودت میدادند و دسته دیگر را می بردند نوبت جواب و سؤال بملک المتکلمین رسید شاه از او پرسیده بودند که تو از فحش دادن و بد گفتن خسته نشدی

گفته بود بد کردم و توبه میکنم شاه فرموده بود اورا از زنجیر خارج کنند  
نوبت بجهانگیر خان مدیر صور رسید فرموده بود که تو آنچه نوشتی صدق بود

ص ۱۱۳

و آنچه نسبت دادی راست بود عرض کرده بود که هزار حیف که مجلس استنطاقی  
نیست والا مدلل میداشتم که خلاف ننوشتم میفرمایند قزاقهایی  
را که کشتی آنهم بحق بود عرض کرده بود که من تفنگ بر نداشتم عقب آنها بروم  
آنها بقصد قتل ما بودند و آنها بمنزل ما آمدند من بقانون شریعت مطهره  
دفاع کردم شاه فرموده بود میر غضب سر اورا ببرد یا ملک بعد فرموده بود که  
هر دو را شقه کنند جهانگیر خان عرض کرده بود که حکایتی نیست از هر قطره خون  
من یک صور اسرافیلی پیدا میشود شاه فرموده بود که هر دو را طناب بیندازند  
که از خون او صور پیدا نشود هر دو را آویختند ولی بانها کردند آنچه جزای اعمال  
آنها بود و خدا شاهد است که حق آنها بود که هر دونفر مرد ضحاک سیرتی بدی؟  
بودند و آنروز که روز ۲۴ بود بغیر از آن دونفر دیگر بامر سلطان کسی کشته  
نشد و بعد از خراب کردن خانه ظهیرالدوله اقا سید محمد رضای ولد جناب سینا  
که جنب خانه ظهیرالدوله دکان کاشی پزی داشت جمعی از قزاق ها بواسطه  
دیانتی که داشتند و تعصب مذهبی اورا گرفتند که تو هم قزاق کشتهء برادر  
ایشانرا هم گرفته بودند اورا را قزاقهای احباب گریزانندند و آقا سید محمد رضا را  
برده بودند با نهایت صدمه نزد سرکنگ؟ و یکی دیگر آقا غلام حسین بناء؟ را  
گرفته بود ولی همان روز ۲۳ که مجلس خراب شد شاه نطقی فرموده بود

که خداوند ایشانرا جزای خیر بدهد روی بیکی از اجزاء کرده فرموده بودند که ما وقتی در تبریز بودیم با این حضرات بهائی صحبت کردیم و ارجاء فهم؟ تفحص نمودیم این طایفه بهائی مردمان بی آزاری بودند طهرانهم که آمدیم باز تجسس نمودیم آنها  
ابداً

ص ۱۱۴

آنها ابداباً دولت و ملت ضدیت ندارند و از فتنه و فساد احتراز واجتناب دارند چنانچه آنچه در طهران راپورت بما دادند ابدآاین طایفه بهائی در هیچ انجمنی داخل نشدند و در مجلس نرفتند و یکطبقه از آنها هستند که آنها به بها اعتقاد ندارند و آنها ازلی هستند و آنها مردمان مفسدی هستند ولی خیلی نیستند شما ها بتمام ادارات بسپارید که ابدآ متعرض بهائیان نشوند و اگر کسی نسبتی بانها بدهد که جزء مفسدین بودند بانها افترا زدند کسی گوش ندهد این فرمایش شاه را اغلب از احبا خبر داشتند و بعلاوه صاحب منصبان و روسای هر اداره هم فرمایشات شاه را فهمیده بودند آقا سید محمد رضا را که بردند نزد سرکینگ؟ که این تفنگ چی بوده و قزاقهم کشته و بعلاوه مذهب او با مذهب ما ها جداست پرکینگ میگوید تو چه میگوئی اینها که در حق تو میگویند راست است آقا سید محمد رضا میگوید یک فقره عرضشان راست است و دو فقره کذب میگوید کدام است صدق میگوید اینکه عرض کردند مذهب او باما یکی نیست صدقست و فقره تفنگ چی بودن و قزاق کشتن کذب است چرا که



من بهائیم و تمام این شهر هر کدام که انصاف دارند میدانند  
و شهادت میدهند که طایفه بهائی در هیچ انجمنی داخل نشدند  
و بعلاوه دست بروی احدی نمی‌زنند تا چه رسد به قتل نفس و منازعه  
و مخاصمه ما نفسی؟ ندارند تا چه رسد بسلطان رئیس بانک روسی

ص ۱۱۵

در آنجا حاضر بوده می‌گوید که اگر بهائیت راست می‌گوید سرکینک  
می‌گوید که شما میشناسید می‌گوید نه من نمی‌شناسم ولی مترجمی دارم  
که او بهائی است و میشناسد می‌گوید او حاضر کند و جویا شوند رئیس  
آقا میرزا عزیزالله خان پسر حضرت ورقا را با تلفون می‌خواهد  
چون حاضر میشود جویا میشوند که شما این سید رامیشناسید می‌گویند بلی  
ایشان بهائیند فوراً پرکینگ کالسکه می‌طلبد و عذر می‌خواهد و ادم همراه؟  
ایشان میکند که ایشان را بمنزل برسان و سفارش میکند که دیناری نباید  
بگیری و هم چنین استاد غلامحسین هم بعد از اینکه معلوم نمود مرخص کرد  
و در حقیقت آن فرمایشات سلطان و آن حرکت پرکینگ؟ باعث  
راحت و آسایش احباءالله شد و در این فتنه بزرگ احدی با احباءالله  
تعرض نکرد و آسوده بودند و اما درباب آقا سید عبدالله و آقاسید محمد و  
شیخ رئیس درباب آقاسید عبدالله خیلی صحبت شنیده شد یکی ذکر  
کرد که شاه باو فرموده توبودی که شاه عبدالله بودی حال مداخلها  
که در سلطنت نمودی بده او ابا میکند شاه طومار بدخواهی؟ و ما خود؟

اورا جلو او میگذارد بقدر شش کرور بوده وبعد میفرماید بگو بروند  
آن صندوق آهنی که در فلان محل گذارده بیاورند و میفرستند  
و صندوق میاورند بعد پانزده کالسکه و درشکه از در کالسکه  
خانه اورا میاورند وشاه باصرار می ؟ من جمله کالسکه بزرگی  
بود که خود آقاسید عبدالله سوار می شد با دواسب روسی که هزار

ص ۱۱۶

که هزار تومان قیمت داشت و متولی باشی قم تعارف کرده بود شاه آنرا  
به امیر بهادر بخشید باری آقاسید عبدالله را با سی سوار اورا تبعید  
کردند و معلوم نبود که بکجا میبرند بعد معلوم شد که در حوالی کرمانشاه  
در درقلعه؟ جهالمیر؟ منزل دادند والان پنجا؟ ماه است که در آن قلعه میباشد  
و مستحفظ هم دارد و اما سید محمد را اعلی حضرت چندان اطمائی؟  
نفرمودند بلکه تا اندازهء احترام هم نمودند و اورا فرمودند برود در  
در که چندی انجا بودند و بعد مرخصی خواستند بعد از سه ماه ایشانرا  
مرخص کردند و رفتند مشهد و اما شیخ الرئیس ایشانرا احضار  
فرموده و میفرمایند که تو که بنا نبود بموجب عقیده و دیانت  
خودت غیر از آنچه کردی مامور بودی چرا چنین کردی گفته بود خطا  
کردم و وقتی هم زنجیر بگردنم گذاردند گفتم این است جزای آنکه بر خلاف  
امر مولای خود رفتار میکند و بعد قصیده ساخته بودند میخوانند  
که این خود شعر از آن قصیده است بر گردن یک سلسله

منت منه ای شاه از گردنم از لطف تو این سلسله بردار  
اعلی حضرت پنجاه تومان وجه باو مرحمت میفرمایند و ایشانرا  
مرخص نمودند ولی آنهایی که در زنجیر بودند هر روز مجلس استنطاقی  
در همان اردو بر پا بود و آنها را استنطاق می کردند پاره بعداز  
استنطاق مرخص شدند و پاره یا از زجر یا از جهت دیگر مردند مثل  
قاضی نامی بود که جزو اجرای عدلیه بود و نسبت ازلی بودنهم باو میدادند

ص ۱۱۷

زیر زنجیر مرد و از این قبیل هم خیلی مردند و بعد از آنکه هوا سرد شد در اردو  
آنها را نگه داری ممکن نبود جمعی را فرستادند در انبارشاهی و آنچه به حکم عدلیه  
در حبس بود مرخص کردند مثل ؟ مقتدر نظام و صنیع حضرت و آن سید معروف که  
همراه

آنها بکلات برده بودند آنها را احضار فرمودند و بانها با تجملات فوق العاده  
وارد شده بحضور رفتند مورد الطاف لانهایه گشتند و نشان و افتخار  
جدید بانها مرحمت شد و هر کدام در طهران دارای ریاست ؟ بزرگی شدند  
واعلی حضرت بصرف اراده بهر مملکتی حاکمی معین فرمودند و صدارت را  
بمشیرالسلطنه دادند و سپه سالاری را بامیر بهادر و نظم شهر را به پورکینگ ؟  
و اعلان کردند که زیاد تراز پنج نفر نباید در یک مجلس دور هم به نشینند اگر  
چه در مسجد باشد یا در مجلس روضه باشد و مدتی بدین منوال گذشت بعد دیگر  
متعرض نشدند و مردم تمام انتظار وعده اعلی حضرت را داشتند که بعد

از خراب بودن مجلس شاه دستخطی فرمودند که ما از برای گرفتن چند نفر  
مفسد و اطاعت نکرد مجلسیان این تدارک ها را دیدیم ولی  
رعیت مطمئن باشند که مشروطه است دولت ایران ؟ و در تعداد  
کنستیسون ؟ محسوب و با بعد از سه ماه مجلس صحیح بملت میدهیم که آسوده  
باشند و وعده سه ماه شاه ۲۳ شعبان بود اعلی حضرت مجدداً در شهر  
شعبان که هنوز ۲۳ نشده بود دستخطی فرمودند که جناب صدر اعظم  
اطلاع بدهید که منتخبین مجلس باید در ۱۹ شهر شوال در طهران حاضر باشند  
که ما روز نوزده ۱۹ هم باید مجلس منعقد شود منتخبین حاضر باشند باز مردم

ص ۱۱۸

مردم یعنی ملت انتظار نوزدهم را داشتند که قبل از نوزدهم یک مجلس  
مفصلی علاءالسلطنه که وزیر دول خارجه بود حسب الامر فراهم آوردند  
و جمیع سفراء را دعوت نمودند و در آن مجلس ارائه دادند یازده تلگرافات  
و پاره عریضه جات و پاره کتابچه های مهمور که جمیعاً دال بران بود که ما  
مشروطه نمیخواهیم و طالب استبدادیم و آقا شیخ فضل الله عریضه بسطان کرده  
بود که قریب هزار نفس در خانه این خادم شریعت متحصند و عرض اینها این  
است که باعلی حضرت دستخط نفرمایند که ما دیگر بر رعیت مشروطه نمیدهیم و  
مجلس

منعقد نخواهد شد ما از این جا بیرون نمیرویم از این قبیل ؟ نوشتجات به نظر سفراء  
میرسانند که از آنجائی که سفیر روس و سفیر انگریز توسط آن معاهده که باهم بسته

اند و بزعم خود ایران را برادر وار قسمت کرده اند و غافل از این هستند که ایران غیر از خاک چین یا هندوستان و آب را بقصد لائین؟ و حل الوده میکنند که ماهی مقصود بدست آید نطقی که موجب میل سلطان باشد از سفیر روس میشود سفیر انگلیس بر خلاف رای او رای میدهد پاره سفرای بی غرض میگویند که اینها صحیح نیست خلاصه آن مجلس که نه فایده بحال ملت بخشید و نه بحال دولت آن دو سفیر پرتزویر هم تخم نفاقی کاشتند و مجلس بهم خورد صبحی؟ تمام سفارت خانه ها پاکتی یافتند و باز کردند دیدند نوشته که بر شما پوشیده نماند که تمام این نوشته ها ما از اصل کذب است و پارهء هم از خوف نوشته اند و اگر برای این قول دلیل میخواهید از سفارت تا منزل شیخ فضل الله مسافتی نیست یک نفر آدم امینی را

ص ۱۱۹

بفرستید در منزل شیخ فضل الله به بینید که علاوه از آنکه هزار نفر نیستند ده نفر هم نیستند و این نوشته ها تمام جعلی میباشد و حال بشما میگوئیم که اگر شرف خودنان را دوست دارید تقویت استبداد نکنید که وقتی ما در ایران حریف نشویم که حقوق ملت تصاحب کنیم و دستخط مظفرالدین شاه رضوان پناه را اجرا داریم در پارلمنت های بزرگ متظلم میشویم و بسی میشود که از دست شما سفرای هم شکایت نمائیم و شرف شما هم از میان برود این پاکت ها را که خواندند دقت نمودند ثمر آن پاکت ها این شد که هیئت اجتماعیه حضور شاه رای دادند که این شب نامه کار حاجی

سید یحیی پسر حاجی میرزا هادی دولت آبادی است او هم دید که کار سخت میشود  
خیال در رفتن داشتند که مامور از دولت سر او گذاردند  
که از خاک ایران خارشان کردند و بقدر ده روز طول نکشید  
که پدر آنها هم مرد و آرزوی ریاست و صانت را بگور  
برد خلاصه سفر بهمان نحو که عرض شد تمام در فکر پیشرفت  
مقاصد؟ خودشان بودند و هر چه عبث رسیدن بمقاصد  
حود میدانستند بهمان نحو حرکت مینمودند گاه میگفتند حق  
ملت است و گاه بدولت میگفتند که بعد از انی که ملت مشروطه  
نخواهد نمیشود جبراً و قهراً بانها مجلس داد و طالب مشروطه  
کرد باری نه ملت را آسوده میکردند و نه دولت را و هر دو  
را بهیچ پوچ سرگردان معطل میگذارند طولی نکشید یکماه

ص ۱۲۰

یکماه طول نکشید بلکه بیست روز شده یا نشده سه نفر از سفر  
از سه سلطان انگلیس و روس و عثمانی در یک روز احضار شدند  
به تعجیل ولی باعث معلوم نشد پارهء را اعتقاد این بود  
که آن نفوس که تبعید شدند مثل ناصر الملک و علاء  
الدوله و نقی زاده و امثال آنها در مجلس بزرگ مدعی آنها  
شدند ولی تا بحال صدق و کذب معلوم نیست همین قدر معلوم  
هست که خیلی بعجله حرکت نمودند و اما اعلی حضرت یوم

۲۴ شهر شوال چهار صد رقعہ رسمانہ از رئیس التجار بہ تجار رسید کہ عصر روز ۲۴ بجهة مطلبی اعلیٰ حضرت شما را احضار فرمودند خلق زیادیہم بحضور میروند و سلطان نطق های خیلی شفقت آمیز میفرمایند و اظهار ملاطفت ؟ زیاد از حد میفرماید در بین فرمایشات اعلیٰ حضرت صنیع الممالک کہ حاجی میرزا علی نقی زرگر باشد عرض میکند قربانت شوم عرض تجار بخاک پای مبارک این است کہ ما مشروطہ نمیخواہیم و اسم مجلس نمیبریم و استبداد میخواہیم کہ خداوند مستبد است و تمام مرسلین از نزد او مستبد بودند شاه از این سخنان او سکوت میفرماید نطق او نیفتادہ ؟ کہ یکی از تجار میگوید صنیع الممالک آنچه تو عرض نمودی اعتقاد قلبی خودت میباشد مردم خودشان زبان دارند و عرض میکند فوراً اعلیٰ حضرت مطاب را

ص ۱۲۱

تغییر میدہد و تجار را مرخص میفرمایند ولی خلق خیلی بصنیع الممالک بد میگفتند و صحبت های زشت در حق او میداشتند و محتمل هست کہ اخرا الامر جزای اعمال و ثمرات عقاید او بقتل ؟ گردد ولی در آن شب شیخ فضل اللہ دستخطی از شاه می گیرد کہ مضمون آن دستخط این است ؟ جناب حجج اسلام حفظة؟ اللہ ؟ عزم ما ہمہ وقت تقویت اسلام و حمایت شریعت بودہ و هست حال کہ مکشوف داشتہ

اید که تاسیس مجلس با قواعد اسلامی منافی است و حکم بر حرمت؟؟  
نموده اید در این صورت ما هم از این خیال منصرف دیگر عنوان  
چنین مجلسی نخواهد شد لیکن از توجهات امام زمان؟ عجل الله فرجه در نشر؟  
عدالت و معدلت دستور العمل لازم داده و میدهم  
آن جنابانهم تمام طبقات را از این عزم؟ بنشر عدالت و رعایت  
حقوق رعیت و اصلاح مفاصد بقانون دین مبین اسلام و حضرت  
خاتم النبیین واله؟ صلوات الله علیهم اجمعین؟ آگاه نمائید  
محمد علی شاه قاجار و این دستخط مذکور شد که طبعهم نمودند و بدیوارها هم  
چسبانیدند ولی حقیر هرچه جو یا شدم ندیدم و پاره مذکور نمودند که چسبانیدند  
ولی فوری کردند و ضبط شد خلاصه امروز که غره شهر ذی قعدہ؟ هزار و سیصد و  
و بیست شش است نه مجلسی برپاست که ملت خشنود باشد و نه  
دولت استقلال و استقراری دارد که امنیت حاصل باشد هر ساعتی یک  
صدائی و هر دقیقه از گوشهء ندائی بلند است چنانچه امروز دو روز است

ص ۱۲۲

دو روز است که شهرت تامی دارد که رعیت جالش؟ خیال خود سری  
داشتند آقابالا خان که سردار افخم لقب دارد و حاکم رشت بوده سوار  
وسرباز و توپی همراه برداشته و بعزم تنبیه و سیاست آنها رفته در اول  
جنگل مردمان وحشی جنگلی ریختند یسر او و توپها را که گرفتند  
سهل است میگویند شکستند و سربازو غلام و توپ چی که همراه او بوده



تمام را میان جنگل تمام کردند و خود سردار و معدودی فرار کرده در انزلی دیده بودند ایشانرا این خبر شنیده شد خبر دیگر میگویند در یوم ۲۳ شوال تفنگ و فشنگ فراوانی که دولت طلبیده بودند از خارجه وارد انزلی شده و ملت گمرک را آتش زدند و تمام آنها را از میان بردند ایضاً؟ باز شنیده؟ شد که در تبریز بامیر بهادر تلگراف کردند که سه اردو در تبریز تشکیل نمودند و از تبریز بیرون چادر زدند ولی قصد و نیت آنها معلوم نیست خبر دیگر شهرت دارد که که جناب مستطاب آقا ملا قربان علی زنجانی که مطاعیت تام تمام بر خلق دارد و آنچه شنیده میشود امر او را فرض الاطاعه و نفس او را مفترض الطاعه می شمرند چنانچه در همین ایام یعنی ده ماه قبل جناب اجل آقا باقر ملقب به سعد السلطنه که حاکم زنجان بود و بسیار بسیار مرد عاقل باعزم باسیاستی بود چنانچه در زمان ناصرالدین شاه کارهای بزرگ بزرگ باو رجوع میشد و انجام میداد خلاصه در کفایت و درایت دوم شخص ایران بود گویا غله قدری

ص ۱۲۳

تغیری پیدا میکند و مردم می خریدند و بیرون می بردند سعدالسلطنه قدغن میکند که کسی از زنجان غله خارج نکند شخصی مخالفت کرده چند شترگندم بیرون برده بوده سعد الدوله مطلع میشود سواری میفرستد که آنها را عودت دهند سوارها که گندم را عودت میدهند میبرند

مقر حکومت صاحب گندم مرد مفسد سورستی؟ بوده می‌رود نزد  
جناب آخوند که حکومت چندین شتر گندم بجزر تصرف و تصاحب  
کرده‌ازاو جویا شوید که چرا آخوند دیگر جویا نمی‌شود که این گندم کجا  
بوده و چه شده بیکی می‌گویند که برو نزد حکومت و بگو خلاف  
شریعت رفتار نکن آن مرد مفسد بیرون آمده شهرت می‌دهد  
که آخوند فرمودند که این حکومت بدرد نمی‌خورد و خلاف شریعت  
حرکت میکند بگوئید الان برود خلق لچاره بی شعور ریختند  
سر سعدالسلطنه و اموال او را غارت کردند و چند زخم باو  
زدند که بعداز ورود طهران بهمان صدمه مرحوم شد و احدی را  
این جرئت نبود نه مجلسیان و نه دولتیان که از آخوند به پرسند  
که تو چرا چنین حرکتی کردی باری مراد اقتدار آخوند بود شنیده  
شد که آخوند تلگرافی بشاه نموده که ما انتظار کشیدیم که شما  
اصلاح مفاصد را بنمائید که نکردید و بعلاوه چندین هزار خون  
مسلمین هم ریخته شده‌ازاین به بعد دانسته باشید که قشونی که شما به  
تبریز میفرستید نمیگذاریم به تبریز برود و مالیات زنجانهم بطهران

ص ۱۲۴

بطهران نخواهد آمد این خبر هم هست ولیکن چون حقیقت در خلق خیلی  
نایاب است صدقهم مثل آن نایاب شده باندازه‌ء که آنچه چشم نه  
بیند اعتماد نشاید چنانچه بعداز واقعه خرابی مجلس و توپ بستن برمسجد

و گرفتار شدن ملک المتکلمین و کشته شدن آقا سید جمال پیدا نشد؟  
پارهء گفتند در جمعیت کشته شده پارهء گفتند در سفارت شخصی  
است از دولتیان استماع شد که در همدان او را گرفته اند با ریش  
تراشیده و لباس سربازی پوشیده و تلگراف بدولت نمودند و جواب  
باو دادند او را بکشید و کشتند پارهء گفتند بواسطه ارتباط عقیدهء که  
که میان مظفرالملک حاکم همدان و آقا سید جمال او آقاسید  
جمال را نکشته و فرستاده به بروجرود و دربروگرد او را کشتند حال از خط  
یکی از اجزای جلال الدوله شنیده شد که یکی از همراهان جلال الدوله  
خطی نوشته و او نوشته که آقاسید جمال در خیابان پاریس قدم میزند  
میشود که اینهم مثل آن خبرها باشد در این صورت جز بمشهودات  
اعتمادی نشاید و در اوراق ثبت نمودن نباید چرا که بعد از اینها  
اسباب اختلاف و مورث حرفهای گزاف میشود چیزی که محل  
حرف نیست اثر کلمه الله میباشد که در قرآن خاتم پیغمبران میفرماید  
کل؟ یوم هوفی شان؟ و در مقام دیگر میفرماید یوم تبدل الارض بغیر الارض  
اثر اینها در هر آن دیده میشود چنانچه آقا سید علی آقای یزدی که در  
سال قبل مجلس را تحقیر و اهل مجلس را تکفیر می نمودند و در حقیقت خیلی

ص ۱۲۵

نقاضت با مجلسیان نمود و خیلی هم صدمه باو رسید گرچه از طرف دولت  
فایده ها برد و برده بود ایستادگی ها کرد حتی بالای منبر در مدرسه مروی؟

کتاب اقدس را خواند و گفت حضرات به بینید این از تاسیسات حضرات؟  
بهائیت این هم کتاب آنست وقتی با شما میگوئیم اجزای این مجلس تمام  
بایند قبول نمی کنید بالله اگر غیرت در وجودتان بود علی الرغم اینطایفه  
هم بایست مجلس را بهم بزنید با همه این تفصیل چنین شخصی در ۱۲ شهر شوال  
مردم را

بخانه خود دعوت کرد و منبر رفت و تعریف از مشروطه و مذمت زیاد  
از استبداد نمود باندزهء دولت مامور فرستاد چادر او را خوابانیدند  
پارهء گفتند او را بکلات بردند پارهء گفتند حضرت عبدالعظیم  
رفته پارهء را اعتقاد این است که اینهم از پولتیک دولتی بوده که چادر  
او را بخوابانند که اسباب خوف وهم دیگران گردد و آخوندی دیگر  
جرئت اینگونه سخنان نکند و در فقره فوت مرحوم حاجی میرزا حسین  
حاجی خلیل عقبه پیدا نکند و باصطلاح وجود او را گربه درب حجله  
کرده اند و در حقیقت همین قسم هم شد زیرا که مردم خیلی حرف میزدند و  
وشهرت چنین داشت صد راوندی؟ سیداکبر شاه باعث شدند  
وایشانرا مسموم کرده اند خلاصه فقره این آقا سید علی آقااز دوجہت اسباب  
عبرت شده یکی اینکه اثر کلمةالله چه کرد که چنین بدگوئی چه شد که مداح  
شد و دوم چه شد که ابداً حال او معلوم نشد که کجا رفت و چه شد  
که ابداً صدائی از جائی بلند نشد و هرچه مقصر تبعید می کردند معلوم

معلوم میشد و این شخص در هیچ نقطهء دیده نشده خلاصه چون مقصود اطلاع دادن بنوع بوده که در این دو سال چه واقع شد و اثر کلمة الله چه قسم ظاهر شد مقدمهء در تبریز رخ داد که آنهم خالی از تعجب نیست بلکه جای هزار هزار تعجب است آنچه مسموع شده عرض میشود تفصیل واقعه تبریز و قتل ها که اتفاق افتاده این است که بعد از انی که رحیم خان جلیانی؟ بواسطه حرکات قبیحه پسرانش و آن قتلها که اتفاق افتاد و پدر را بجرم پسر ها به حقیقت یابرای سکوت خلق اودستان؟ بود بعد از آن که چندی گذشت و دید که مجلس بهم نخورد و هرچه میخواهند میکنند لابد شد و به مجلس تظلم کرد و او را آوردند در مجلس و قسم خورد و تعهد کرد که برود تبریز و بان دوماحله که بامجلس مخالفت دارند آنها را تحدید کند و یابا مجلس یکدل و یک جهته کند و یا تمام را قلع و قمع کند با این تعهدات روانه شد و در مجلسهم به تبریز نوشتند که رحیم خان باذن و اجازه مجلس به تبریز آمده و مامور خدمتی میباشد اگر او را لازم شد بابت جیره و علیق و مواجب سوارهای جمعی او باوبدهید و او روانه شد و رفت مدتی که اسم او هیچ مذکور نبود و او هم نه اعانتی بمجلس نمود و نه اهانت علنی بانکه فهمید که بساط مجلس بهم خورد فوراً میروود در یکی از محل جرو تبریز و نوشته مجلس را ارائه میدهد و از حکومت شش هزار وجه می گیرد و قبض میدهد و روانه تبریز میشود اهل تبریز بواسطه نوشته

مجلس او را احترام زیادی میکنند حتی گوسفند ها در راه او میکشند و او را در عمارت حکومتی وارد میکنند و چنین تصور میکنند که این حامی مجلس و حافظ ملت میباشد از فقره طهرانهم مطلع نبودند زیرا که وقتی که فقره خرابی مجلس در طهران فراهم شد فوراً سیم های تمام تلگرافات را قطع کردند چنانچه انگلیس ها مدعی شدند که بیست و چهار ساعت ۲۳ سیم ما قطع بوده و ساعتی هزار تومان؟ باید دولت بدهد و مذکور شد که سیزده هزار تومان توان از شاه گرفتند باری در تبریز دیدند که از طهران هیچ خبری نمیرسد تلگراف کردند که چه خبر است جواب نیامد یک روز صبر کردند باز جوابی نرسید رفته بودند در تلگرافخانه و تلگراف چی را گرفته و اذیت کرده بودند که تو را می کشیم تلگرافچی قسم ها یاد میکند که من خبری ندارم و سیم پاره است خلاصه از تبریز تلگراف به بیئی؟ میکند باسم خارجه که بعلیه میرفت و از علییه به پور تسعید و به بیئی؟ بعد از سه روز از بیئی جواب به تبریز میگویند که مجلس بهم خورده و سیم ها پاره است چون اهل تبریز این خبر را می شنوند هیجانی در آنها پیدا میشود رحیم خانی وقت یافته میگوید هر کس با یراق حرکت کند خانه او را می کوبیم مخلوق ترسید یراقها را زمین میگذارند باز رحیم خان جار میزند که باید یراقها را بیاورند در مقر حکومت بسپارند و هر کدام که نیاورند خانه آنها را خراب میکنم مردم بیچاره یراقهای خود را می برند و تسلیم میشوند روز بعد سوارهای او میریزند و یک محله از گلات؟ تبریز را بکلی تاراج میکند و نبود و نبود آن محله را می ربایند؟ حضرات تعجب کرده میگویند این رحیم خان

رحیم خان آیا چه خیال اولاً که مدعی حمایت مشروطه بود برای چه اسلحه ماها را گرفت ثانی دیگر دست تعدی برای چه بمحله دراز کرد واز قراری که ذکر کردند گویا بی ناموسی هم از سوارهای او سرزده بوده و وقتی که مردم اسلحه می بردند و تسلیم میکردند ستارخان نامی که یکی از سرزنده های تبریز بود وبا رحیم خان هم حتمی؟داشته او نمیرود و اسلحه خود را تسلیم نمیکند از قراری که ذکر کردند هیچده نفرهم از اقوام و اقارب یا رفیق او با اوهم راه بودند که از رحیم خان مطمئن نبودند و در یک محلی مستوربودند تا به بینند خاتمه کار بکجا میکشد وباو خبر میدهند که امروز رحیم خان یک محله از محلات تبریز را چاپید و دست بی عصمتی هم دراز کرده ستارخان میگوید نه نشینید تا با تمام محلات همین قسم معامله کند جمعی میاینند نزد ستارخان که ماهم فهمیدیم که این مرد خیال اصلاح در سرش نیست وبايد نزد؟ستار خان فردا؟ روزباز رحیم خان یک محله دیگررا میچاپد ویک زنی که النگوی طلائی دستش بوده دست او را بجهة آن دوسه مثقال طلا قطع کرده بودند یک واعظی در مسجد بزرگی منبر میرود و خلق زیادی در آن مسجد جمع میشوند و آن واعظ بالای منبر حرف های خیلی سخت وسخنان زیاد خشن میگوید و اخرا الامر بنای فحاشی میگذارد که ای بی غیرت مردم ای بی تعصب مردم تا کی تا چند یکی میگوید که مراد را را ذکر؟ کند آن زن دست بریده را به پله منبر بالامی برد و میگوید

حضرات ایایین عورت شما نیست ویا این عصمت شما نیست آیایین خواهر شما نیست  
ایایین مادر شما نیست ایایین گوینده لاله‌الاله‌الله نیست ای بی غیرتان تا کی  
ای بی ناموسان تا چند آسوده نشسته اید دیروز دیدید امروز را هم دید یقین  
فردا هم مثل امروز است از قراریکه ذکر میکنند آن ستارخان  
اجزای؟ با این واعظ داشته خبر باومیرسد اوهم با آن با آن هیجده نفر یاران  
خود بمسجد حاضر میشود و قدری از موعظه و نطق واعظ را می شنود و می بیند  
که آن واعظ و جالسین مجلس گریه میکنند گریه های صدادار ستارخان  
صدا بلند میکند که جناب آقا این گریه که مارا از دست ظالم نجات  
نمیدهد آنچه چاره این ظلم را میکند بفرمائید تا آنکار را بکنیم واعظ  
میگوید کشتن رحیم خان واتباع او را ستارخان میگوید حضرات  
تمام شاهد باشید که من خود را قربان نوع خود میکنم و خدایا توشاهد باش  
که تا خون در عروق من حرکت میکند در دفع ظالمین که نه در بین ما ونه  
از خیال ما ونه ازجان ما دریغ ندارند یعنی اجتناب نمیکنند ساکت به نشینیم  
واگر نشستیم از دین تو و آئین پیغبر تو خارج باشم و از مسجد بیرون میاید  
که خلقهم از عقب او روانه می شوند روبانها میکند و میگوید حضرات  
شماها هر کدام مثل من ازجان خود گذشتید بیائید والابر گردید که باز  
غلغله در خلق می افتد و میگویند کدام بی غیرت دیوسی زنده گانی در  
دنیا را بااین بی ناموسی طالب است و روبه رحیم خان یعنی آن عمارت  
دیوانی که رحیم خان مسکن داشت میروند رحیم خان غافل از واقعه



از واقعه که اقلادرب عمارت را بسته باشد و یا اتباع خود را مستعد داشته باشد می بیند که عمارت پرشد از مردمانی که جز بکشتن آنها بهیچ چیز قناعت نمیکنند خود باسبی رسانیده زین کرده یا نکرده تفنگ خود را برداشته و فرار میکنند اتباع او چند تیر میاندازند و چند نفری میکشند ملاحظه میکنند که اگر هزار نفر را بکشند باز کشته میشوند روبفرار میگذارند و پسر رحیم خان هم در آن روز کشته میشود و چنان فرار کرده بودند که آنچه در آن دو روز ازان دوماحله غارت کرده بودند میتوان گفت که صد تومان آن از میان نرفته بود و آن دوسه هزار تفنگ و ششلول که که خلق محله آن باو داده بودند تمام موجود بود صاحبانش دومرتبه صاحب شدند و تا غروب در آن عمارت هنگامه گرم بود شب ستارخان اخبار کرد اهل آن دو محله را که بیابند اسباب خود را به برند آمدند و تمام و کمال مال خود را بردند و آن شب گذشت فردا روز تمام توپ خانه و کورخانه و ذخیره که در تبریز بود از قبل تصرف کرده بودند ولی نه بطریق بظلم و نسق آن روز رسیده گی کرده ثبت و سیاهه کرد شب را خبر کرد که تمام مردم در مسجد بزرگی که در محله ارمنی ها بود جمع شدند ذکر کرد کرده بود که حضرات ما دست بکار بزرگی زدیم و دولت را با خود طرف کردیم ولی خدا میداند قصد آدم کشتن نبود خداوند جزای رحیم خان را بدهد که باعث شد ولی حال فکر بکنید عاقبت کار را

ملاحظه کنید هر کدام که تا آخر کار همراه نیستید از امروز کنار بایستید و هر

ص ۱۳۱

کدام ندامت از عمل یوم گذشته ندارید باید در محله خود منافق نداشته باشید رجالات و نساء یا متحد و متفق باشید یا آنها را از خود دور کنید و تمام یکدل و یک جان و یک رای باشید و بدانید که ما با دولت یاغی نیستیم فقط ما از دولت مشروطیت را می‌خواهیم و بس ولی مشروطیت صحیح حال امشب جمیعاً بروید در محله های خود و هر چند خانه را بیکی بسپارید رسیدگی شود اگر تمام یکدل شدند فردا شب در حضور تمام باید تماماً مستحضر شوند و انتخاب و کلا بشود و ما مجلس لازم داریم و مجلس صحیح باید داشته باشیم چه مجلسی که وکلای منتخب آن

از تمام خلق منتخب باشند که یک نفر نتواند بگوید من از این وکیل خبر ندارم و آنشب بدین تفصیل گذشت و فردا در محله ها مشغول تحبیب قلوب شده و بطریق صحبت تعین و کلا نمودند و شب را جمع شدند و تمام کیفیات روز را درملاء نمودند و معلوم شد که پانزده محله تبریز تمام یکدل و یک رای هستند ولی دو محله که محله سرخاب و محله دوخی باشد آن دو محله حاضر نشد و بر ملاء گفته بودند که ما مشروطه نمی‌خواهیم و انتخاب وکیل هم نمیکنیم و بعلاوه خیلی هم بد گفته بودند باری مجلس و انجمن دوستان پانزده محله سی باشد و هر روزی برای انجمن و شور آنها مشغول نظم کارها بودند چون حکومت

بافرمانفرما بود و خود او در تبریز نبود و به حکم مجلس سرحداروسیه رفته رفته بود ولی نایب الحکومه داشت نایب الحکومه اوبا آن دو محله دست یکی شده بود و بنای فتنه و فساد گذاردند گاهی آنها از اینها را

ص ۱۳۲

اینهارا میکشتمند و گاه اینها آنها را ولی بی صدا ستارخان بحکومت پیغام داد که انجمن چنین رای دادند که یاشما قبول کنید که مجری انجمن باشید و از همراهی با آن دومحله منصرف شوید یا از تبریز بروید نایب الحکومه جواب سخت داده بود که انجمن چیست و اهل انجمن کیست خبر از توپ شریپنل محمد علی شاه ندارید که با پارلمنت طهران چه کرد خیال کردند منهم رحیم خانم خیر نمیروم واجرای انجمن هم نمیکنم میانه بکدورت کشید و بنای زد و خورد شد و سوار و سرباز دولت بامر حکومت و همراهی و تقویت آن دومحله ریخته شد در تبریز و بنای کشتن و گرفتن شد اگر چه اهل آن دومحله از قرار تقریر آنهائی که دیدند ذکرمی کردند که آن دو محله از تمام محلات طهران یکی یکی سر بود زیرا که هم زیادتر ومامور شد و صاحب عمارات عالی بوده و هم مردمان آن دو محله متمول تر بودند خلاصه قریب یکماه متجاوز با هم زد و خورد ها کردند و رئیس آن دو محله یکی حاجی میرزا حسن آقابود که هم متمول بود بقول؟ زیاد و هم ریاست شرعی داشت ودر زمان مرحوم مظفرالدین شاه که گفتگوی مشروطیت شد او با مجلس تبریز مخالفت نموده بود و مجلس حکم تبعید او را کردند ودید مجلس اقتدار دارد و نسلی؟

میشود که او را بکشند از تبریز آمد به طهران با تجمل زیاد که بقدر صدنفر سوار  
همراه او بود که حافظ او بودند و در طهران با حاجی خمایی که اوهم از  
تبعید شده گان مجلس رشت بود همدست شدند و همداستان  
ومدتها در طهران بود و کرارا گفته بود که هر کس این نقی زاده که ذکر او شد

ص ۱۳۳

که از وکلای تبریز بود واول نطق مجلس بود واگر هم دخلی کرد شهدالله  
درهیچ موقعی خلاف باملت نمود وهمین حاجی میرزا حسن آقا گفته بود که اگر  
یکی نقی زاده را بکشد من بیست هزار تومان باو میدهم و دید در طهران  
نمیتواند بر مجلس دست بیابد رفت بقم و هرچه خواست که در قم  
معاون ومدد کاری پیدا کند نشد واز همان قم رفت به تبریز  
ولی جرئت ورود در خانه خود نداشت تا آنکه مجلس را بهم زدند  
اوهم وقت را غنیمت شمرد و عداوت قبلی چندین مدت را  
با مشروطه بروز داد و در کشاکش ستارخان هرچه ادم از طرف  
ملت کشته می شد او حکم می کرد آنها را نفت زده آتش میزدند و بر  
خلاف حرکات او هرچه از طرف آنها کشته می شد ستار خان  
آنها را غسل میداد و کفن کرده دفن مینمود خلاصه کار بجائی رسید که  
سوارهای حکومتی و آن دو محله میریختند در این پانزده محله و جمعی را میکشند  
و میرفتند خلاصه بقدر شش هفت هزار نفس از طرفین کشته شدند در  
این بین فرمانفرما با اردوی همراه خود وارد تبریز شد باعث قوت آنها

ولی همت؟ ملت تبریز زیادتی کرد و فرمانفرما را با اتباع از تبریز بیرون کردند و میان خود و خدا فرمانفرما دید که غالب آمدن بر دویست هزار نفس از خود گذشته و باندازه متحدند که زنها با چوب و سنگ دعوا میکنند حتی پاره‌ءاز کشته هارا که در غسل خانه برده بودند

ص ۱۳۴

بودند معلوم شده بود زن بودند و لباس مرد پوشیده بودند فرمانفرما چندان بد نفسی نکرده از تبریز بیرون آمده بود که از طهران به سپه دار که نصرالسلطنه بود و تازه از دعوای ترکمان استرآباد برگشته بود حکم شد برود تبریز و بعین الدوله که در فریمان خراسان بود تلگراف شد که برود باسم حکومت تبریز او حرکت کرد و سپه دار هم حرکت کرد با دوازده اراده توپ و شش فوج سرباز و غلام و توپ چی و قزاق از طهران همراه ایشان حرکت کردند و هم چنین اقبال السلطنه از ماکو بادو هزار سوار حرکت نمود و همچنین دو فوج سرباز از همدان حرکت نمود خلاصه عین الدوله که بحوالی تبریز رسیدند دیدند که فرمانفرما در چند فرسنگی تبریز اردوئی دارند و بعین لدوله هم معلوم شد که راه نمیدهند که وارد تبریز شوند خلاصه سپه دار هم رسید سربازهای همدانی هم رسیدند اقبال السلطنه هم رسید و چند مرتبه طرفین روبرو شده زد و خوردی نمودند و قشون دولتی فائق نیامدند اقبال السلطنه و پاره از روسای اردو بشاه تلگراف کردند ریاست اردو را به

عین الدوله مرحمت فرمودید وعین الدوله بمدارا میگذراند و حکم یورش نمیدهد بهم چنن حاجی میرزا حسن آقا هم میروود دراردو اورا راه نمائی ها میکند عین الدوله باو میفرماید که شما اهل نرمید واهل رزم نیستید میگویند این حال ماست وما بهتر از شما میدانیم خلاصه از نیمه رجب الی چهاردهم ۱۴ رمضان که دوماه متوالی باشد هیچ دعوی بزرگ

ص ۱۳۵

نکرده بودند در هر دعوا قشون عقب نشسته بودند و غلبه با تبریزیان شده بود و دعوی آخرین که در چهاردهم رمضان اتفاق افتاده بود دو سنگر از حضرات تبریزی میگیرند و تلگراف بشاه کردند که باقبال اعلیحضرت دو سنگر آنها را گرفتیم و شاه یک طاقه شال به تلگراف چی خلعت مرحمت فرموده بود حضرات که در دو سنگر ساکن میشوند و وبخیال خود مستریح میشوند ناگاه دو سنگر آتش میزنند که کمتر نفسی جان سلامت بدر میبرند که تماماً تلف میشوند و آنوقت تبریزیان یک یورش کاملی بانها میبرند و در آن یورش یک فوج همدانی را یکجا دستگیر می کنند و سیصد قزاق بوده سی دو نفر زنده فرار می کنند و چهار صد سوار بختیاری بوده چهارده نفر زنده فرار میکنند خلاصه شش فرسنگ آنها را تعاقب میکنند و در مراجعت هرچه دستگیر شده بودند تمام را ستارخان میگوید یراق آنها را می گیرند و تمام را سریکتومان خرجی میدهد و مرخص میکند و میگوید در رفتن وماندن

مختارید آنها بر می گردند فرمانفرما و سپه دار هردو استعفا داده روانه  
طهران میشوند هرچه تلگراف بانها میشود که توقف کنید مدد میرسد  
سپه دار جواب میدهد که فایده ندارد شاه تغیر میفرماید و  
تمام افتخارات نصرالسلطنه را میگیرند فرمانفرما عرض میکند  
که من شرفیاب میشوم و پاره عرایض حضوری دارم میکنم وبعد باطاعت  
امر مبارک حاضرم نصرالسلطنه که سپه دار باشد تا قزوین میاید و از

ص ۱۳۶

و از قزوین خوف از سطوت شهریاری کرده رفت به تنکابون که  
که وطن او بود و فرمانفرما وارد طهران شد و بحضور مشرف شده عرض  
میکند که تصدقت شوم فائق آمدن ماها به تبریز از جمله محالات  
و ممکنات؟ است چرا که استعدادی بهم زدند که بعقل احدی  
نمیرسد و تدارکاتی دیدند که از قوه تصور خارج است اقلأچهل  
دو سنگر دارند که مهندس و مدرس سپاهی آلمان بهتر از این سنگر  
نخواهد ساخت اول جانی خانی پراز گاه و خاک جلو گذاردند  
وبعد چلیک های نفت را آب کرده عقب آنها گذاردند  
چنانچه در ظرف دوازده ساعت چهار هزار توپ از دو طرف  
انداخته شد و از توپ های ما یکنفر را نکشت و از توپهای آنها  
هر گلولهء و لوله در اردوی ما انداخت توپ ما باب میخورد و توپ  
آنها بجان مردمان تفنگ ما ها سه چهارتیر که میانداخت چنان

داغ می شد که گلوله پنجم آنها سی قدم نمیرفت و تفنگ آنها ابداً  
داغ نمیشود از آلمان تفنگ آوردند که یک لوله آن پراز  
آب است و یک لول گلوله میزند ما در اردو صد دینار  
وجه نداشتیم و آنها پیوسته باربار لیره میاید از تمام اینها گذشته  
ما در اردو ده نفر اگر بودیم ده جور رای میدادیم و آنها سی هزار نفسند  
ویک رای ما در اردو فشنگ نداریم و آنها به تعداد فشنگ ما  
نارینجک دارند چنانچه بعد از گرفتن دوسنگر آن دو سنگر را

ص ۱۳۷

بقوه دنامیتی آتش زدند والبته پنجهزار نفس را تلف کردند از اینها  
گذشته اسباب آتش فشانی دارند که تا امروز علاوه از آنکه  
از هیچ دولتی دیده نشده شنیده هم نشده است چند نفر فرنگی آورده  
اند که برای آنها نارینجک می سازند دوازده کارخانه دارند که فشنگ  
می سازند در سنگر بستن چنان از روی علم وقانون بسته اند که  
که گویا معلم انگلیسی؟ یا آلمانی آمده وسنگر جهة آنها بسته خلاصه بقيله  
عالم عرض میکنم که این جان نثار سه مرتبه به چنگال مرگ گرفتار شدم  
یا اجل نرسیده بود یا از برکت نذر ونیاز رهائی یافتم و همچنین  
سپه دار نصرالسلطنه که واقعاً خداوند عمر دوباره است که باماها داده  
بعد ازانی که عرایض او تمام میشود شاه باو میفرماید که حال مجدد اُتدارک  
درستی و استعداد کاملی بردار و برو در حضور عرض میکند به چشم اطاعت



دارم ولی بعد شنیده شد که خدمت شاه عریضه کرده بود و عرض  
او این بوده که بخاک پای مبارک عرض میکنم که تدارک این سفر اقلأ صد هزار  
تومان پول است و اقلأ پنجاه فوج سرباز و سوار که به نقد اسباب آن  
فراهم نیست و صریحاً عرض میکنم که این چاکر را همین طهران تصدق  
بفرمائید دوستر؟ میدارم از آنکه بروم و بدست آنها کشته شوم از آن  
عریضه قدری اعلیحضرت تغیر میفرمایند امیر بهادر که سپه سالار  
بود عرض میکند که قبله عالم سلامت باشد چرا باید تغیر بفرمائید وجود  
اعلی حضرت باشد هزار فرمانفرما ایجاد میکند او نمیروود نرود سردار ارشد

ص ۱۳۸

ارشد میروود در نهایت منت و جان نثاری خلاصه سپهدار که  
که عرض شد از تمام شئون دولتی استعفا دادند و رفتند سرخانه  
و زندگانی خود فرمان فرما هم که بدین شکل استعفا داد عین الدوله  
بعد از آن واقعه ماند و بحضور مبارک عریضه کرد باین مضمون قربان خاک  
استانت شوم کراراً باستان مبارک این جان نثار عرض کردم  
که اینکار را باید به تدبیر از پیش برد نه با تهور و تجسربد خواهان دولت  
محض عداوت چاکر عرض خالصانه این خانه زاد را به تهمت بی کفایتی  
یا العیاذ بالله بنمک حرامی که مدارای عمد باشد نسبت دادند تا آنکه امر  
فرمودید و به یورش اردو حرکت نمود و قتل پنجهزار قشون و ازدیاد  
جرئت آن بی ادبان ثمرش بود حضرت والا فرمانفرما و سرکار

سپه دار که ب خاک پای همایونی استعفا دادند که پیوسته انتظار زد و خورد را داشتند و صبر و ملاحظه خانه زاد را از خوف می پنداشتند کردند و دیدند و البته ب خاک پای همایونی معروض میدارند از آنچه دیده اند و این چاکر خانه زاد نه استعفا میدهم و نه تا احضار نشوم حرکت میکنم جان دادن بامر مبارک بهتر است از زندگانی با ملامت ولی همین قدر عرض میکنم که ثمر در این توقف درست نیست امر لم العالی مطاع عین الدوله خلاصه بعد از آن استعفاها و این عریضه باز اعلی حضرت امر فرمودند بسپه سالار که باید تدارک قشون دید و سپه سالار بنای تدارک گذاشت تا آنکه چهار صد نفر قزاق و یک دوفوجی سرباز روانه

ص ۱۳۹

نمودند ولی سردار ارشد یا از عدم جرئت یا از فقدان همت یا خوف دیگر بمعاذیری چند متعذر شد یعنی اختیارات چند خواست من جمله یکی هم مسلط بودن بر عین الدوله و یکی یفعل مایشاء بودن چه در جنگ و چه در صلح ملاحظه شد که این شخص مقصودش بهانه جوئی و نرفتن است یاران قزاقها و سربازها روانه شد که در تحت فرمان عین الدوله باشند و از طهران حرکت نمودند پاره از آن قزاقها در قزوین متحصن شدند که ما نمیرویم پاره ای تا زنجان که رفتند گفتند که ما دیگر نمیرویم چند نفری هم رفتند و آنچه شنیده شد رفتند و آنچه استعداد همراه داشتند تمام را بدون نزاع و جدال بملت تبریز تسلیم نمودند

این اخبارات که بشاه میرسید چندان تغییر حالی از جبهه سلطان ظاهر نمی گردید و چنان مفهوم میشود که ایشان چندان حزنی ندارند و اعتنائی باین عوالم ندارند زیرا که از یکی از محارم ایشان شنیده که هم صادق بود وهم مومن و هم محترم وهم با اطلاع سوگند یاد میکردند که از روزیکه اعلی حضرت بر سریر سلطنت جلوس فرمودند تا الی کنون پنجهزار وجه از خالصه خود خرج اینکارها و بقای استبداد نمودند نهایت هرچه از مالیات عاید شده براه صادر نمودند و از محلی وجه گرفتند و خرج کردند مضایقهء نیست والا از خالصه خود دیناری نه بابت رفتن شیخ فضل الله بحضرت عبدالعظیم و نه بابت اجتماع در میدان توپخانه و نه الان بواسطه تادیب

ص ۱۴۰

تادیب تبریزیان ابدأً از جیب خرج نفرموده پس از این قراین و قراین خارجه که امر باین مهمی در ملتش آمده و تبریز در جنب؟ ایران رفته و مالیاتش از جیب سلطان و طناب همتی یادارند ولی در چاه نیندازند که یوسف برادر را بیرون آورند و خود را در نزد تمام دولتها سرافکنده گی حاصل نکند مثل تفنگ بعوض مواجب بلشگر دادن و کاغذ و آهن و چرم و تیماج و چوب فروختن و وجه آنها را بعوض حقوق دادن چنین مفهوم میشود که این سلطان بصرف اراده طالب استقلال و استبداد نیستند آنچه خود میان بدنفس و خود پسندان

بوالهوس که در ظاهر خود را دوست سلطان می شمارند و در باطن  
با عجله تمام از نیت نافرجام ناموس مملکت بدست رقیب میسپارند  
باعلی حضرت سلطان تلقین مینمایند بمعرض قبول میرسد  
و در قبال؟ حال خدای متعال شاهد این اقوال است که این  
عبد بامر خداوند فرد؟ نه اخلاصی بان مشروطه دارم و نه اعراضی از این مستبده  
نه طالب آن و نه راغب این مطیع و منقادیم سلطنت اگر چه خدای  
نخواستہ ظالم باشد و دعاگو و جان نثاریم اگر انشاءالله عادل باشد  
الحق و الانصاف آن مجلس موجب آسایش جمهورناس نبود  
و موجد امنیت کافه خلق نه چرا که اساس اساس بزرگی بود و  
و ننا بنای سترگ ولی جمعی از گرگان خود را بشکل شبان داخل  
آن مجلس نموده بودند و بهمان صفت گرگی بهر نحوی که ممکن بود

ص ۱۴۱

بود خون گوسفندان خدارا می مکیدند و اندوخته خود را زیاد می کردند  
نه بداد مظلوم میرسیدند و نه ناله دردمندگان می شنیدند رشوه بود که  
از چپ و راست میامد و حقوق محقان بود که از میان میرفت  
و در میان یکصدوسی نفر وکیل رب بصیر؟ و دانای غیب؟  
میداند؟ که سیزده نفر حق گوی حق بین حق شناس نبودند تمام مبتلاً  
بمرضی و کل دارای عرضی و گویا بعلاوه از خداشناسی و خدایینی و برضای  
خدا گویی چند فقره بر همت خود فرض نموده بودند و لاً معمور کردن جیب و قول؟

ومجری خود را از اوراق اسکناس و دوم ضایع نمودن حق الناس سیم  
فحاشی و بدگوئی و تهمت و افترا بر نفس سلطان و تمام این تقصیرات از  
خود ملت ایران است که از روی بی علمی و کیل معین نمودند و از روی  
نفاق با یکدیگر رفتار کردند من جمله شاهد بر این بیانات اولاً خالق اسماء  
و صفات ثانی از برای سکوت آنکه ایراد نماید عرض میکنم که اول قانون  
اساسی که در مجلس نوشته شد یک فقره این بود که نفوس که متهم بفساد عقیده‌اند  
نباید جزو منتخبین باشند و از کلمه مبارکه انظرالی ماقال ولا انظر من قال  
چشم پوشیدند و در جمع نوع خود کوشیدند دوم شرط این بود  
که نفوسی که ورشکست شدند و ننگ مال مردم خوردن روی دوش  
آنهاست جزو منتخبین نباید باشند و از قضا نفوسی که سه بار و چهار بار  
ورشکست شده بودند منتخب شدند غرض از این عرایض این است که برناظرین  
محقق شود که آنچه حقیر عرض نمودم چه از مدح و چه از قدح از روی صدق

ص ۱۴۲

صدق خالص است و بی علمی قانون نویس همان بس که ملاحظه شرف  
آن اساس برزگ عالی و شان پارلمنت متعالی را نکردند و در اول وحله  
و اول قانون و اول استحکام بنای مجلس خلل وارد نیارند چنانچه  
آوردند من جمله حاجی محمد اسماعیل معروف بمغازه که تمام اهل طهران  
مطلعند که این مرد سه چهار مرتبه برشکست شد و هر دفعه دویست و سیصد هزار  
دوم ارباب جمشید چون بسیط الید بود بوکالت قبول شد گو که آدم

نیک ذات خیری هست ولی مقصود بردن شرف قانون بود که  
که عرض شد واگر بخوایم وکلای سرشکست بنویسم تقریباً پانزده نفر چه از تجار  
و چه از کسبه وازبی تامینی آنها که منتخبین سی و شش کرور خلق بودند همین  
کافی است که وقتی در مجلس صحبت از بانک ملی شد و بیچاره مردم حتی  
زنها که طلاالات خود را فروختند و به بانک ملی فرستادند چون بانک  
تشکیل نشده بود در مجلس سه محل را معین کردند که مخلوق وجه خود را بان سه  
برسانند و قبض بگیرند و قبضی چاپی بهر سه محل داده شد که امضاء نموده بدهند  
و وجه بگیرند یکی از آنها حاجی محمد اسماعیل سابق الذکر بود و یکی حاجی حسین  
آقای امین الضرب بود و یکی ارباب جمشید و بعد از آنی که یکسال گذشت  
و مردم دیدند که بانک تشکیل نشد خواستند وجه خود را بگیرند هر چه قبض  
ارباب جمشید بود آوردند وجه خود را گرفتند و آن دو متدین دیگر یک  
پول بصاحبانش ندادند نمیدانم کفایت میکند برای ما اهل بودن  
و کلاء و بی ترتیب بودن مجلس و مستحق همان توپ بودن و اگر بخوایم

ص ۱۴۳

آنچه باسلطان کردند یا در حق سلطان نوشتند یا نسبت باسلطان گفتند  
بنویسم اولاً از قانون ادب باید منحرف شوم دوم مردمان مفتر را مقلد  
کردم همان قدر که از قبل عرض شد که نارینجک بقصد قتل ایشان انداختند  
و بعد گفتند که اینها از تحریکات خودشان بوده دوم سب نوشتند و  
بدست مردم دادند که بتوسط شاپسال خان مرصت؟ هزار تومان از بانگ روس

قرض شده و گرویهها که برسم وثیقه نزداو گذاردندیل مروارید دوزی حرم سلطان بودهوزیرجامه وچادر نماز که تمام مروارید دوزی بودهدر صورتی که بحق حق ابداً چنین چیزی نشده بود ثالث اعلان کردند و بدر و دیوار چسبانیدند و در اعلان قسم های زیاد که این شخص اولاد مرحوم مظفرالدین شاه نیست و فرزند ام الخاقان است و چه مقدار دلیل بر آن اقامه کرده بودند در این صورت ایا امکان داشت که چنان مجلسی بر قرار و دوستی دولت با چنین ملتی پایه داربماند نه بحق خداوند منتقم جبار؟ و اگر مردمان بادیانت و با تقوی و صاحبان علم ذوی الهدار؟ در مجلس بودند ابداً آن تاسیس تا قیامت بهم نمیخورد و آن بنا را نمی افتاد و میان دولت و ملت نغار و تکدر پیدا نمی شد و باعث اقلایک کرور قتل نفس نمی شد و اقلابییست کرور مال رعیت از میان نمیرفت و عزت و شرف سلطان اسلام تمام نمی گشت خلاصه مقصود اینها نبود و از مقصود دور افتادیم ولی خلاصه التحریر؟ همین دو صفحه بود که کاشف این پنجاه شصت ورق بود باری؟ حکایت تبریز بود که آنهم خدا گواه است که از سوء اعمال مجلس بود که

ص ۱۴۴

بود که از بس مبنای کار را برشوه و عنان کار را بدست جمعی مردمان رزل بی دین دادند و به سلطان بد گفتند و سخت گرفتند سلطان را بمخالفت و ضدیت بازداشتند من جمله اگر از رحیم خان چلیبانی تعارف قبول نمیشد او از حبس خلاص نمیشد و اگر باذن مجلس و نوشته

مجلس به تبریز نمیرفت اهل تبریز او را بخود راه نمیدادند تا چه رسد  
برای اوقربانی کنند و آخر الامر خون اقل سی هزار نفس از خلق خدا ریخته  
شود پس معلوم و مبرهن شد که آن مجلسی که مقبول درگاه خدا و موجب  
راحت و آزادی خلق از قید رقیت از روی میل و هوا نبود سلطانهم  
جوان و مغرور طائفین حولهم همه اضافه ؟ و جسور رفته رفته کار بجائی رسید  
که از ابتدای دین اسلام تالی کنون گمان نمیرود که هیچ تاریخی خبر بدهد  
که مسجدی را سلطان خراب کند که خود آن سلطان مسجد را معبد خود  
خود بداند باری برویم سر مطلب و حکایت مردمان اذربایجان و آنچه  
کردند با دولت بعد از انی که پاره از قشونها حق نمک نگاه نداشتند  
و رفتند و آنچه بایشان سپرده شده بود بملت بردند عین الدوله آنقدر  
خود داری کرد تا شجاع نظام که اوهم گویا در بد ذاتی و بد نفسی با رحیم خان  
از یک پستان شیر خورده بودند و در یک مسلک سیر کرده بودند بقیه اردوی  
هیجده هزار محققاً و بیست و یک هزار نفر شهرة که تقریباً چهار هزار باقی مانده بود  
آنها عقب نشسته در سه چهار فرسنگ دور از تبریز اردوئی میزنند و  
وانتظار تقویت از طهران می کشیدند و در طهران مجدداً سیصد نفر

ص ۱۴۵

قزاق بسرداری کاظم آقاخان میر پنجه و نه نفر سرهنگ به شش اراده توپ شریپنل  
و قلعه کوب روانه تبریز شدند و بقدر چهار صد نفر بختیاری و دو فوجی هم  
سرباز از عقب آنها و حکم هم به ماکو مدد جهة آنها بفرستند و اما قبل عرض شد



که شجاع نظام هم در اردو بوده با عین الدوله ولی شجاع نظام برخلاف عقل و حزم رفتار میفرموده و متصلاً آتش فتنه و فساد را دامن می زده من جمله اگر یکی از رعیت یک بار گندم یا یک ظرف ماست یا دوبار چوب بشهر می برده او مانع می شده و بعلاوه ضبط آن تنخواه حمل و محمول صاحب آنرا می کشته بعلاوه در اطراف تبریز اتباع خود را برای چاپیدن مامور میکرد و پیوسته محرک عین الدوله بود که چرا توپ نمی بندید چرا میان بیابان خابیدید و بهم چنین امورات فساد آمیز از او بروز می کرد و حضرات تبریزی خیال او را خیلی داشتند و صورت نمیگرفت آخر الامر تدبیری در کار او کرده یک پاکتی بدست او میرسد با قبض امانت میفرستند از پست خانه امانت را بر میدارد در خط هم نوشته بود که چون وضع روزگار وضع خوشی نیست این جعبه را فرستادم خدمت شما باشد به بینیم آخر کار چه میشود او هم بسته را ضبط میکند یک دو روزی که میگذرد شبی با سه چهار فرزند خود خلوت میکند که کسی نزد آنها نباشد میگوید آن جعبه را بیارند به بینیم واقعاً چه چیز است جواهرات قباله جات جعبه را میاورند پارچه روی میشکافند جعبه خوبی بود باز میکنند ملاحظه میکنند یک جعبه دیگر از چوب جوف آن جعبه هست آنرا هم

ص ۱۴۶

آنرا هم باز میکنند ملاحظه میکند یک مجری خیلی کوچکی میان جعبه گذارده و کلید آن مجری پهلوی او نهاده کلید را بر میدارد که در آنرا

باز کند که آنجعبه آتش میگیرد و خود او را با سه پسرانش میکشد از این گونه دستگاه ها و تدبیر ها هم داشتند من جمله سه فرنگی یا ارمنی قفقازیه که در ساختن نارینجک اول استاد بودند با بیست نفر اجزاء و دوازده معلم فشنگ ساز با صد نفر اجزاء آورده بودند در تبریز و شغل آنها همین بود چند نفر از حضرات بختیاری که از تبریز مراجعت کرده بودند بعد از آن واقعه دو سنگر گرفتن و بعد دو سنگر را آتش زدن چنانچه عرض شد اینها از نفوسی بودند که دستگیر شده بودند و بعد که خلاص شده بودند و با سوز دل و اشک چشم از وقایع تبریز صحبت می کردند محل حیرت است که اینها یعنی چه و به تحریک که میشود من جمله نص او این بود که ما چهار صد نفر بودیم و در حقیقت جرئت جلورفتن و غفلة بسر آنها ریختن هم از ما بختیاری ها شد که یورش بردیم و سنگر اول را گرفتیم دیدیم کاری از پیش رفت رو بسنگر دوم کردیم آنرا هم گرفتیم و خیلی هم کشتیم در فکر بودیم که تمام اردو بیایند و این دو سنگر را پراز قشون بکنیم که مبادا از طرف دیگر برگردند که به یکبار دیدیم این دو سنگر آتش میبارد گلوله تفنگ و توپ بود که مثل باران بهار میبارید ولی نمی فهمیدیم که از آسمان میبارد یا از زمین بلند میشود یا زیر زمین را باروت با گلوله ریخته بودند خلاصه در آنشب بقدر چهار هزار قشون تلف شدند

ص ۱۴۷

من جمله ماها چهار صد نفر بودیم و دوازده نفر جان بدر بردیم و خلاصه بعد از آنکه

ماها گرفتار شدیم ماها را بردند تبریز ولدالورود در انبار زنجیر کردند دوسه ساعتی که از شب گذشت آمدند زنجیر از گردن ما برداشتند و هر کدامی را دونفر گرفته هزار گونه خوف بما غالب بود تا مارا وارد اطاقی کردند دیدیم سفره افتاده و پلو خورش در نهایت وفور با افشره چیده نشستیم و خوردیم مجدداً مارا بردند زنجیر کردند فردا صبح آمدند و مارا با زنجیر بردند در همان حجره؟ چاهی بانان صرف شد مارا بردند در مجلس که انجمن ملی بود ستارخان گفت اینها میهمان ماهستند چرا زنجیر کردید زنجیر را از گردن ما برداشتند بعد رو بمافرموده فرمود شما برادر ماهستید خداوند لعنت کند آنها را که باعث قتل شما هاوما ها شدند بعد فرمود که عجاله حضرات رابه برید حمام و لباس آنها را تبدیل کنید و بیاورید مارا بردند حمام از حمام بیرون آمدیم هر کدام یکدست لباس رسمی از سرتا پاویکی یکتومان پول در جیب ماها گذارده مارا بردند نزد ستارخان ستارخان بما فرمود برادرها شما آزادید میل ماندن دارید قدم شما بر چشم میل برفتن دارید خداوند همراه شما ما گفتیم چون ماها چهارصد نفر بودیم از خانه بیرون آمدیم و همین ما دوازده نفر الان خبر از هم داریم نمیدانیم باقی کشته شده یا فرار کردند یا در اردو هستند اگر مرخص بفرمائید برویم و تفحص از حال آنها بکنیم و خبر برای خانه آنها به بریم فرمود بسیار خوب بروید بامان خدا ملت تبریز از شما سه روز دعوت میکند که بمانید تبریز را به بینید و بعد بروید گفتیم به چشم

به چشم ماندیم و آن سه روز مارا تماشاها من جمله دوازده کارخانه دیدیم  
که هر کارخانه بیست نفر مرد داشت و تمام فشنگ تفنگ و توپ  
میساختند سه کارخانه دیدیم که نارینجک میساختند در مخزن بردند تماشا  
کردیم تفنگ دیدیم و توپ که چشم ما خیره شد روز سیم گفتند سفرا؟  
که میهمان بودید و میخواهید سوار و سرباز ملی را نشان سفرا؟ بدهند سی  
فوج سوار سان دادند که چشم روزگار چنین افواجی ندیده سی هزار پیاده  
سان دادند دو فوج توپ چی که گمان نمیروود هیچ دولتی چنین توپ چی  
رشید باین مفصل؟ داشته باشد تمام لباسهای رسمی از ماهوت رنگ رنگ  
هر فوجی یک رنگ خیلی جدا؟ خلاصه گمان باین است که میخواستند  
ما به بینیم سفراء را بهانه کرده بودند روز سوم که شب شد مارا حاضر کردند  
و بهر کدام ده تومان وجه نقد و یک؟ دادند و گفتند فردا  
صبح را تدارکات خود به بینید هر وقت که خواستید روانه شوید بیاید  
در مجلس و نوشته و تذکره مانند بگیرید و روانه شوید و اگر بدون آنورقه  
حرکت کنید امکان ندارد فردا قبل از ظهری رفتیم و نوشته گرفتیم وقت  
وداع فرمود که شما به برادران که برادران شما هم هستند بگوئید بهم چنین  
باهل و عیال مقتولین که ما لله العلی الغالب؟ که ما مقصر نیستیم  
خدا لعنت کند آن نفسی را که باعث میشود که برادر با برادر نزاع  
نماید شما دیدید که مدتی تبریز را محاصره نموده بودید یکی از ماها دستی بسوی شما  
دراز نمود یک کلمه سوئی بشماها گفته شد عرض کردیم نه فرمود بعد این

که شماها بامر سر کرده خود قصد جان کردید و نظر؟ یورش را بما کردید ما دیگر چاره جز مدافعه داشتیم گفتیم نه فرمود در این صورت شما عذر از پدران و مادران و برادران و خواهران و فرزندان ما که از حضرات مقتولین مانده اند بخواهید و بگوئید که واقه؟ ما طالب نبوده و نیستیم که خاری به پای برادر ما برود مبادا در حق ماها شکایت نزد خدا نکنید گو که او عالم بمافی الصدور است و زنده کننده مافی القبور ولی در دل سوخته اثری هست التماس از برادران داریم که در حق برادران خود بد دعائی نکنند و بعد برخواستہ روی ماها را بوسید و گریه زیادی نموده مارا مرخص کردند بعد از حرکت با خود گفتیم که میشود که این نوشته بی ثمر باشد و ماها را ترسانیده باشند حال پوسته را بگذاریم در بغل به بینیم چه میشود از بازارهای تبریز که رد شدیم سر هر گذری مثل مور و ملخ سوار و پیاده چنان دور ما احاطه می نمودند که انگشتر دورنگین را بگیرد بمحض آنکه نوشته را می نمودیم مارا رها می کردند و معذرت میخواستند تا آنکه از خاک تبریز خارج شدیم و آن نوشته ها را الان داریم و اگر آن نبود اگر مرغ می شدیم جان بدر نمی بردیم خلاصه وضع و سبک و حرکات این شخص ستارخان قصه غریبی میباشد احدی تصور این همه مشعر و مدرک و دنیا داری و سلوک با خلق نمی کرد که از این وجود بتواند چنین اداره منظم نگاه داشته باشد کار های بزرگ بزرگ از او دیده میشود من جمله شنیده شد که یک روز

یک روز حضرت والا عین الدوله یک پاکتی بنام ستارخان نوشته و سرپاکت رانوشته سرکار عصمت مدار معتمد السلطان آقای ستار ملاحظه نمایند پاکت را که بدست ستارخان ستارخان سرپاکت را که میخواند بدست قاصد میدهد که این پاکت مال من نیست هرچه قاصد اصرار میکند که مال شماست میگویند خیر مال من نیست چرا که من سرکار عصمت مدار نیستم و معتمد السلطان نیستم اگر من معتمد بودم پس این سرباز و سوار و قزاق و توپ چی برای چه به تبریز میامد به بر صاحب پاکت را پیدا بکن هر وقت که سرپاکت نوشتند مشهدی ستار مال من است ملاحظه نمائید که چقدر ماهیت انسان بامغز؟ باشد که این قسم صحبت کند؟ شنیده شد که وقتی اعلی حضرت سلطان از وزیر مختار روس جویا شدند که آیا در معاهده فیما بین قرار نشده که هر وقت ما بجهة دفع مخالفت داخله مملکت محتاج باستعانت قشونی بشویم شما باید اعانت بکنید گفته بود بلی قرار هست در معاهده که ما اعانت بکنیم ولی چند شرط دارد اعلی حضرت میفرمایند شروط آن چیست عرض میکند که در معاهده قید است که اگر شاه زاده خیال فاسدی کرد و بنای یاغی گری دارد دولت روس شمارا اعانت بنماید حال که چنین اتفاقی نیفتاده اعلی حضرت میفرمایند این مقدمه تبریز فساد داخله نیست عرض میکند که اولاً

این شخص ستارخان شاه زاده نیست دوم اسم یاغی گری ندارد و شاه میفرماید پس اگر یاغی نیست این قدر کشاکش و اینقدر کشتار برای چیست وزیر مختار عرض میکند که باید رسماً اقرار بمخالفت بکند میشود شما از امپراطور معاونت بخواهید شاه میفرماید بسیار خوب خود شما از او رسمانه جویا شوید به بینید چه میگویند سفیر روس بقونسل خودش تلگراف میکند که تواز ستارخان رسماً جویا شوید که مقصود آنها چیست و دعوایشان با کیست و رسمانه جواب بگیر قونسل روس بستارخان رقعہ مینویسد که من شمارا رسمانه ملاقات میخوام با شما بنمایم ستارخان جواب میدهد که من رسمیت ندارم رسمیت محلی با مجلس ملی است بروند مجلس من اجرا کننده حکم مجلس محترم هستم قونسل مینویسد دوستانه باشد میگویند دوستانه حاضرم بعد از ملاقات جویا میشود که آخر مرام و مقصود شما از این کشاکش چیست ایا سلطان نمیخواهید یا حرفی دیگر دارید چرا این قدر نوع خود میکشید ستارخان جواب میدهد که شما که در تبریز بودید ما ها کدام وقت رو بکسی رفتیم کدام وقت دست تعدی به نفسی دراز کردیم نهایت نفوسی که قصد کشتن ماها را دارند و بردن مال ما و اسیر کردن عیال و اولاد ما ما بقدر امکان کوشش کردیم و نگذاریم و اما اینکه جویا شدید شاه نمی خواهیم خدا نکند چنین خیالی نزد ما بیاید مگر ملک بدون سلطان میشود و کدام بهتر از محمد علی شاه که بر ما سلطان است پدر در پدر ما را

پدر در پدر ما را شهریار چه باعث شده که ما ایشان را نخواهیم و نشناخته؟ بر خود سلطان نمائیم هرگز چنین تهمتی بر ما روا ندارید و ما ملت را نزد صراف عقل خار نخواهید میگویند پس این مقدار از طرفین کشتار چرامیگویند خداوند رحم فرموده که اگر دیگران دورند شما خود در حضور بودید و اگر سایرین شنوده شما به تمامه دیده بوده اید آن دستی که برای سیلی بروی برادران از ملت بلند شد کدام بود در ابتدا دیدید و آن بی رحم رحیم خان چه کرد دو محله تبریز را نچاپید و غارت نکرد در صورتی که او را بعزت وارد کردند و استقبال نمودند گوسفند ها جلو او کشتند گفت باید اسلحه خود را بدهند ندادند گفت بالای درب خانها الم امان نصب کنید نکردند آن قتل و غارتها برای چه بود تا آنکه دست خواهر ماملت را بطمع چهارمقال طلا بریدند آنوقت این ملت جز دفع ظلم را چاره ندیدند او را از شهر بیرون کردند فکر کردند میگویند پس این تدارکات شما برای چیست میگویند برای دفع دشمن مثل رحیم خان میگویند پس حرف شما چیست و نزاع شما سر چیست؟ میگویند حرف که نداریم فقط از پدر تاجدار خود که محمد علی شاه باشد تمنا داریم و چنانچه ما اطاعت خط و مهر پدر تاجدار بزرگوار ایشان را که خدایش رحمت فرماید نمودیم ایشانهم بنمایند میگویند یعنی چه واضح تر بگوئید میگویند مرحمت و غفران بیاد مظفرالدین شاه دارای چهار یا پنج پسر بودند تانه نفر میگویند بلی میگویند بچه دلیل سلطنت بایشان محول شد میگویند بجهة آنکه انسان تازنده است به حکم خدا بر مایملک خود مختار است بهر کس هر چه بخواهد بدهد حق دارد



سلطنت خود را بمیل و رضا باین فرزند بخشید ستارخان میگوید خدا تورا

ص ۱۵۳

رحمت کند و حضرت مسیح از شما راضی باشد کلمه صدقی گفتید و نکته متینی بیان کردید که شاه مغفور بطیب خواطر سلطنت خود را واگذار بایشان فرموده و مختار هم بوده البته محل هیچ گونه حرف نیست ما هم عرض میکنیم چنانچه بهر چه اراده فرموده مختار بوده اند بهمان خط و بهمان مهر که سلطنت خود را بایشان بخشیدند بهمان خط و مهر هم بدون یکذره کم و بیش نعمت مشروطه را برعیت ارزانی فرمود حال ما عرض میکنیم شهریارا پدر تاج دارا تمنا داریم که چنانچه سی و شش کرور خلق همان خط و مهر شمارا بر خود سلطان میدانیم و اطاعت و احترام آنرا فرض میدانیم شما هم مرحمةً تفضلاً آنچه پدر تاج دار بزرگوار شما برعیت خود بخشیده از رعیت نگیرید ایا این تمنا نمودن یاغی گریست میگوید نه حرف شما هم حسابی است و از هم جدا میشوند و سفیر روس که در تبریز بوده بوزیر مختار طهران مکالمات را ابلاغ میکند او هم میرود خدمت سلطان و صورت واقعه را عرض میکند و میگوید که در این صورت مداخله ما موجب مواخذه؟ دولتهای خارج میشود و ما حق نداریم خلاصه خیلی از آنمرد تعریف و توصیف می کنند یکی دیگر از کارهای آنشخص این است که یکی از آن نارنجک سازها در تبریز فوت میشود ستار خان شش هزار جمعیت را باز داشته بود که آن ارمنی را تشیع

جنازه نموده بودند یکی جویا شده بود که شخص مسیحی که قابل این همه تجملات نیست میگوید بلی حق با شماست ولی من جهة آنهایی که زنده اند و دارند به تمام

ص ۱۵۴

به تمام ماملت خدمت میکنند کردم بدو ملاحظه اولاً بدانند که دیانت ما محبت باهل ذمه است و ثانی آنهایی که زنده اند و دارند جهة شما خدمت میکنند بدانند که ما حق خدمت را منظور میداریم و حق صاحبان حقوق را فراموش نمیکنیم... در این صورت معلوم میشود که آدم بی کله و مغزی نیست گو که بدون شور قدمی بر نمیدارد ولی کله کله غریبی میباشد چیزی که خیلی لازم دارد قدری توفیق و تأیید من عند الله یکی دیگر از کارهای آنشخص این بوده که بعد ازانی که از کار زد و خورد با قشون دولتی تا اندازه فراغت حاصل کرده میرود در شهر و جار میزند که فردا مردم بازارها را باز کنند و مشغول کار و کسب خود شوند و تجار هم بیایند آنچه در گمرک دارند مرخص نمایند فردا مردم بر حسب جار میروند و مشغول میشوند اداره پست را رسیدگی نموده با اداره تلگراف و اداره گمرک تمام را دستور العمل صحیح داده من جمله با مدیر گمرک سفارش میشود که آنچه در گمرک وجه عاید میشود تومانی دو هزار صنار آنرا بجهة مصارف و مخارج و مواجب اجزا و تومانی هشت هزار آنرا باید به بانگ بدهید و رسید بگرید که ملت ما مقروض میباشد و باید بقدر قوه در ادای دین بکوشیم یکی دیگر از کار

های ایشان این بود که وقتی در گمرک بوده اند و تجار با وکلاء میرفتند و بار خود را مرخص میکردند یک عدل تا دو عدل را باسم حاجی محمد اسمعیل مغازه قلم میدهند اسم حاجی محمد اسمعیل مذکور میشود

ص ۱۵۵

ستارخان میگوید آنچه مسلم است این حاجی محمد اسمعیل خیلی بملت خیانت کرده خوب است ملت از سر گمرک این یک عدل یا دو عدل بگذرد و این دو عدل را میان زنهای پیشوهر و اطفال بی پدر که از خیانت صاحب این تنخواه باین روز رسیده اند در این زمستانی قسمت شود همه میگویند بسیار خوب است بعد از آن باز کرده بودند دوازده توپ فاستونی بوده ولی ریسمانی یا پشمی آن معلوم نیست اگر چه خود حاجی محمد اسمعیل

میگوید دو عدل نبوده و هیجده عدل بوده و ریسمانی نبوده پشمی اعلی بوده ولی مردم

میگویند که این مردم چندین دفعه این کلاه کاغذی جهة مردم ساخته بهمین بهانه بناست صد هزار تومان مال مردم را بخورد و میگوید تنخواه ما در تبریز تلف شده باری اعمال غریب و عجیب از آنمرد ظاهر میشود من جمله در شب اول شهر ذی قعدة در ماسمج؟ که موقع اردوی دولتی بوده یکنفر حسن نام که گویا حسن علی هم اسم او بوده میاید در ماسمج و میهمان بوده از قرار مذاکره تبریزیها آن شب را شربی میکند و از حال شعور خارج

شد خیال میکند که امشب خوب است خود را بزنییم به اردو و یک کار بزرگی کرده باشیم اجزای مجلس هم بحکم الجنس مع الجنس یمیلوا با او همراه میشوند در آن عزیمت بیست مست لا یعقل بر خواسته و میروند نزد یک اردو و بنای تیر انداختن میکنند و با حالت مستی خود را بطرف دیگر اردو میکشند انجاهم بنا تیر انداختن میکنند اهل اردو بخیال آنکه یک جمعیت خیلی کثیری بقصد شبی خون باردو ریختند آنهم هم پاره از خاب جسته

ص ۱۵۶

پاره ای از خواب جسته پاره از سردی هوا خسته از جای بر جسته و من حیث لایشعر بجان یکدیگر افتاده هرسپاهی که به نظر آمده او را با تیر تفنگ میزنند چون هواروشن میشود ملاحظه میکنند که بقدر هزار نفس متجاوز کشته شد ولی نفس خارج از اردو زیاد تر از ده نفر خارجی نمی بیند متحیر میشوند که این چه سریست که میان این زد و خورد و این کشت و کشتار زیادتر از ده نفر نیست خلاصه وهن خیلی بزرگی بر اردو وارد میاورند و بشهر که میروند ندا که میکند این خبر بسمع ستارخان میرسد آنها را احضار میکند آنها بخیال آنکه حالا خلعت میدهند و آنها دارای افتخارات بزرگ میشوند بتمام شوق و اشتیاق میروند در مجلس ستارخان از آنها باز جوئی میشود که شما این حرکت و نیت را باجازه و رای کی کرده اید میگویند خواستیم خدمت به ملت و برادران خود کرده باشیم

میگوید مرحبا بر خدمتگذاری که مانند مکس سرآمدن آن خرس شده  
که هزار نفر برادران خود را میکشید و اسم آنرا خدمت به برادران  
میگذارید بعد از مجلس جويا میشود که سیاست اینها را معین نمائید تا از  
این به بعد نفسی اقدام چنین عمل قبیحی ننماید مجلس میگویند عاجلاً  
اینها را نگاه دارند تا حکم آنها معین شود و آنها را زنجیر میکنند آنها  
آنچه عجز میکنند که نه اخراينها بامادشمن جانی اند وما دفع آنها را کردیم  
ستارخان میگوید الان شش ماه متجاوزاست که شما می بینید که ماها

ص ۱۵۷

در این طرف مدت کدام یک قدم دیدید که ماها رو آنها برویم برادران  
شما در منزلهای خود تمام بدرد و مرگ خود مرده شما بچه دلیل بچه انصاف  
بچه مروت سر وقت آنها رفتید خلاصه آنها را زنجیر میکنند و تا حین هنوز  
معلوم نشده که مجلس در حق آنها چه سیاست مقرر داشته واما منازعه  
و محاربه فیما بین قشون دولتی و خلق تبریز بعد از آن فقره دعوای سخت و آن  
مقدمه مراجعت سپه دار و فرمانفرما واقع نشده و تا اندازه هم خلق برسرراحت  
بودند وهم اهل اردو آسوده پارهءاز توابع تبریز وپارهءاز اینده ورونده  
از دست اردو شکایت به مجلس میکردند ومجلس آنها را بوعده ووعید  
میگذرانید تا آنکه وقتی ستارخان بجهت تحصیل برنج جمعی میفرستد باردبیل  
وجاهای دیگر برنج کلی فراهم آورده و اخبار میدهند که برنج موجود است  
بار گیر با مستحفظ بفرستید تا حمل شود ستارخان بقدر سیصد قاطر

با سیصد سوار مامور آوردن برنج مینماید اینها میروند و برنج را حمل به تبریز نمودند در نزدیکی اردو آنها را تصاحب نموده و آن سیصد سوار مستحفظ را تماماً می کشند مگر یک نفر یا دونفر جان بدر برده به تبریز خبر می‌رسانند برنج‌ها و قاطرها را بردند و سوارها را کشتند ستارخان خیلی محزون میشود ولی فوری تدارکی نمی‌کند بسته گان آن سیصد سوار و آن قاطر‌دارها بنای جزع و فزع می‌گذارند ستارخان بنای نصیحت کردن و تسلی دادن می‌گذارد نوحه و نندبه آن صاحب کشته‌ها جمعی را محرک میشود چهار هزار سوار داوطلب خون‌خواهی آن سیصد نفر شده شب دوازدهم

ص ۱۵۸

شب دوازدهم ماه ذی قعدة هزار سیصد و بیست شش دوساعت از شب گذشته از تبریز حرکت میکنند ستارخان میگوید هر هزار نفری یکطرف اردو را بگیرد و نه صد نفر یکمیدان و دومیدان دورتر از اردو بتفاریق بایستید که اگر اردو متفرق شد شما جلو آنها را نگیرید و اگر متفرق نشدند که همین چهارصد نفر که یک دفعه چهار طرف شلیک کردید قدر عقب بروید به بینید خود اردو چه حال دارند اگر صدای کلوله متصل شد شما عقب بروید و نشناخته تیر نیندازید شب تاریک است مبادا شماها هم بخودتان بیاورند وقتی بار دو میرسند سه چهار ساعت از شب گذشته بود و برف زیادی هم افتاده بوده از بدبختی پای اسبها هم صدائی نداشته بدستور العمل مذکور حرکت میکنند که اردو از جای

حرکت میکند و بزنی بکش بکش در میگیرد کاظم آقا نام میرپنجه  
قزاقی نه بود واز نفوسی بود که داوطلب شده بود که من سر ستارخان را  
میاورم و با چهار سرتیپ چهارصد قزاق برداشته بود با شش اراده توپ  
شرینل و رفته بود و آن تعدی برنج بردنهم از اجازه او بوده او  
اسب سوار شده با سرتیپ ها و عین الدوله سوار می شوند که بدر  
روند یا بواسطه صدا یا بواسطه نشانها یا بواسطه دیگر شناخته میشوند  
یا در حقیقت نخواستند عین الدوله بزنند یا خدا نخواستند بوده هر چهار نفر را  
میزنند سه نفر آنها کشته میشوند و روشن که میشود در اردو کسی باقی نمانده  
بوده مگر زخمدار نیمه جان یافرار کرده در خرابه های باسج مخفی شده

ص ۱۵۹

مخفی شده یادرواقع خداوند مقدر نفرموده سوار شدند و یکطرفی جان بدر بردند  
صبح که روشن شد تمام برنج ها و قاطرها و آن شش اراده توپ را برداشته  
با آنچه قابل بوده برداشته میروند به تبریز که بار کش بفرستند و آن نعش ها  
را ببرند کفن و دفن کنند و از قراری که نوشته بودند از اثر خونی  
روی برفها ریخته بود مقتولین را می جستند و تا الی کنون که سیم ذی حجه است  
دیگر هنوز نزاع وجدالی واقع نشده ولی اعلیحضرت شهریار یاری هنوز در  
تدارک فرستادن قشون هستند و خاتمه هنوز هم هنوز معلوم نیست چیزیکه از  
مسلمات است توابع تبریز را بتمامه تصاحب کردند و از برای هر نقطه  
حاکم و نایب و ضابط نشانیدند و در هر نقطه مجلسی مقرر نمودند و

دومحله سرخاب و دویچی؟ را هم باخود مع کردند و آن نفوسی که بنا بود در تبریز نباشند مثل میرهاشم و حاجی میرزا حسن آقا وامثال آنها از تبریز مهاجرت نموده پاره‌ای بطهران آمدند و پاره‌ای بمشهد رفتند و کارشان باندازه نیز وفق مرام آنها شده که مالیات املاک و مستقالات رجال دولت حتی حرم اعلی حضرت سلطان حتی خود سلطان را مطالبه کردند و گرفتند و ستارخان از جانب مجلس تلگرافی چند خدمت اعلی حضرت نموده یکی از آنها این است باستان مبارک شهریار تاجدار کامکار این است که از اقبال اعلی حضرت آنچه چاکران استانت در طهران کردند و مفسدین را اخذ فرموده سیاست نموده پاره‌را کشتند و پاره‌تبعید نمودند این چاکرانهم تبریز را همان معامله کردیم پاره مفسدین را قتل و پاره‌را تبعید نمودیم

ص ۱۶۰

نمودیم و بحمدالله و منه الان تمام تبریز همه یکدل و یک جانند و آسوده؟ بعد از آن شبی خانکه؟ زده بزدند و بخیال خود خود را راحت کرده بودند و خود را فائق آمده تصور کردند ما و تلگرافی باعلی حضرت نموده بودند که اعلی حضرت تا شهریارا پدر تاجدارا عرض این چاکران باستان مبارک شهریارا این است که اگر میل مبارک این است ابداً دیگر برادران فقیر بی بضاعت ما را باما طرف نفرمائید که در این زمستانی نتوانند خودرا ده روز از سردی هوا محفوظ بدارند اولاً که استدعا این چاکران این است که ابداً نفرستید و اگر عرض چاکران قبول نشد اقلأً مثل



وزیر جنگ امیر بهادر و پرکینک؟ و امثال آنها که در سالی اقلأً  
سیصد هزار تومان مال ملت را بعنف و جبر میخورند آنها را  
مامور فرمائید که بتوانند چند روزی بمانند در این حوالی تبریز و اگر  
میل مبارک تعلق نیافت باجابت عرایض چاکرانه من  
ماها چند روزی حرکت برادران مارا کلیة تعویق مقرر فرمائید  
اندکی هوامساعد شده ماها خودمان سر قدم ساخته شرفیاب میشویم بااین  
مقدار از وقایع تبریز خبردار بودم و عرض شد دیگر از این سربازیکه از سرنو  
دولت مامور میفرمایند هر چه بشود بعد معروض میدارم وبعلاوه  
تبریز بعد از خرابی مجلس خیلی نقاط بنای مخالفت گذاردند سما؟ بعد از  
انقضاء مدت سه ماه از خرابی مجلس گذشته مردم تمام انتظار  
۱۳ شوال را داشته و دیدند که علاوه از آنکه مجلس منعقد نشد

ص ۱۶۱

دستخطی از اعلی حضرت دیده شد که بدر و دیوارها چسبانیده شد  
باین مضمون هوالله حجج اسلام دام برکاته را اطلاع میدهیم و بعد  
انی که معلوم شد که تاسیس مجلس منافی قانون اسلام است  
و بعلاوه حکم بر حرمت آن نمودند ماهم حتم نمودیم که دیگر مجلس  
منعقد نکنیم ورعیت را آسوده و خوشنود سازیم و پیوسته به برکت محمد  
وال محمد در بسط بساط عدل بکوشیم محمد علی شاه قاجار چون این خبر  
بگوش مخلوق رسید امیدها مقطوع گردید و بسمع تمام نقاط رسید

و موجب دلسردی کافه رعیت گردید در هر نقطه یک صدائی بلند شد من جمله از جای ونقطهء که بعد از تبریز بهم خورد طالبش ودولاب رشت بود که بعد ازانی که بساط مجلس بهم خورد و حکام از جانب اعلیحضرت نصب شد آقابالاخان سردار افخم را حاکم رشت نمودند و رفت برشت حاکمی بجهت طالبش معین نمود که لقب او عمید السلطنه بود و او شخص جابر حاکم سفاکی بود و سالهای سال حکومت طالبش را کرده بود و تعدیات فوق الطاقه باهل آن بلد نموده بوده و گذشته از تعدی و جور خیلی سفاک و حتاک هم بوده و از خالصه خود املاک و رقعات و خانه ولانه بانهایت تجمل تدارک کرده بود در اوقات مشروطیت گمان نمی کرد که کسی را قوه و قدرت آن است که از دست او شکایت بنماید یا اجزای مجلس را چنان تسلطی باشد که بتوانند از او مواخذة نمایند نظربه آن تسلطی که سال های

ص ۱۶۲

سالهای سال در آن محال بخرج داده بوده و سفاکی ها که نموده بوده که یکی صحبت میکرد که وقتی طباخ او ماهی سرخ کرده بوده که موافق طبع او نبوده امر کرده بود که آتشی وافر بیفروزید تا من ماهی سرخ کردن را باو بیاموزم و آتش سرخ کرده آن بیچاره روی آتش گذارد تا سوخت خلاصه خلق طالبش شکایت او را بمجلس نمودند مجلسهم جمعی از جهة گرفتن وجه از او با اسماء مختلف و پاره حبه لله او را عزل

نمودند او آمد طهران که کار خود را درست کرده مراجعت کند اهل  
طالبش از شدت سوختگی قبلی که از او داشتند خانه ولانه او را  
خراب کردند وهستی او را یا سوزانیدند یا شکستند یا خراب کردند  
وقتی که مجلس بهم خورد و آقابالاخان که لقب سردار افخم داشت  
حکومت رشت را کمافی السابق با پیشکشی بر داشت و برشت رفت  
بعد از ورود برشت علی الرسم نفوسی جهة توابع رشت پیش کشی  
معین کرده رفتند من جمله عمیدالسلطنه از برای از برای کیفردادن خلق طالبش  
تعارف معتبری داده حکومت طالبش را برداشته خبر بطالش رسید  
که عمید با باس شدید عازم طالبش است حضرات طالبش عریضه نوشتند  
و شرح حال خودشان را با حکومت عرضه داشتند که میان ما با  
این حکومت حکایت پدر کشتگی و خصومت است شما حاکم غیر  
از او برای مامعین نمائید سردار جواب داده بود که آنوقت مشروطه  
بود که رضای رعیت شرط بود حال اختیار در دست سلطان

ص ۱۶۳

و حاکم است و حق ندارند رعیت که نطق بکنند والاخانه آنها را  
میکوبیم باز حضرات عریضه کردند که ما یاغی نیستیم و از اطاعت طغیان  
نداریم ولی چون بعلم الیقین میدانیم که این مرد در طالبش کاری میکند که  
از کشتن بدتر است ما تمام خود را بکشتن میدهیم وزیر بار جبر و تعدیات  
او نمیرویم و عریضه آخر هم هست او را راه نمیدهیم و چند نفر را در خفا

فرستادند که اگر بعرض ما نرسید و در فرستادن عمید مصمم گردید فوراً اطلاع بدهید آنها هم آمدند رشت و دیدند در رای خود مستقیم است خبر دادند اهالی طالش فوری آنها که قوه و بضاعتی داشتند اهل و عیال خود را با آنچه اشیاء نفیسه داشتند روانه آستارا نمودند و خود هاشان؟ با استعداد تمام آمده در جنگلی که داشتند برای داخل نشدن حکومت منتظر می نشینند حکومت که وارد جنگل میشود سرراه باو می گیرند و پاره از اجزای او هم کشته شده مراجعت برشت میکنند دفعه ثانی سردار دویست نفر سربازو صد سوار همراه او کرده او را روانه میکند دفعه ثانی نیز دور آنها را میگیرند و یقدر صد نفر متجاوز از سربازو سوار کشته میشود و بقیه فرار میکنند دفعه سیم خود سردار با دو اراده توپ و یک فوج سرباز و سیصد سوار روانه میشود و حکم میکند که هر کس هر چه آدم کشت آنچه مقتول داشته مال قاتل باشد و هر چه از خانه آنها هر چه برسم غارت هر چه بردند مال خودشان باشد و بعلاوه وعده نشان و افتخار میدهد در اول ورود در جنگل حکم میکند که چند تیر توپ

ص ۱۶۴

چند تیر توپ بیندازند و مقصود این بوده که آنها بدانند توپ همراه هست بلکه حساب کار خود را بکنند و از مخالفت نادم شوند بمحض بلند شدن صدای توپ آنقدر گلوله بانها میزنند که سروار و سرباز و توپ چی بنای فرار میگذارند و میان جنگل و مردم نا بلد

معلوم است که چه میکنند خلاصه بیچاره نابلد و طرف مقابل بلد دور آنها را می گیرند و بنای کشتن میگذارند آنچه بدست آمد کشته شد و آنچه روز آنها نرسیده بود یراق ریخته جانی سلامت بدر بردند که تا بحال معلوم نشد که چقدر باقی ماندند و چه قدر کشته شدند خود سردار با چند نفر فرار میکند تا انزلی او را تعاقب میکنند سراغ او را در خانه میکنند آن خانه را آتش زده بودند از آنجا هم فرار کرده و پس از مدتی در رشت دیده شد یا راست یا محض آنکه بگوید که در زد خورد حاضر بودم کلاه خود را نشان داده بوده که گلوله بکلاه من هم خورده و تا کنون حکومتی بطالش نرفته و در نهایت استعداد ایستادند و میگویند ما مشروطه میخواهیم و تا دولت بما مشروطه ندهد ما مالیات باو نمیدهیم اینهم حکایت طالش و دولاب بود که عرض شد بعد از آن مقدمه فقره تنکابون سر بلند کردند فقره تنکابون از این قرار است که بعد از انی که سپه دار که نصرالسلطنه باشد از تبریز مراجعت نموده و مقصر دولت شده بود که چرا بدون اجازه مراجعت نموده او هم از تمام شئون دولت که چه از

ص ۱۶۵

لقب و چه از منصب چه از مواجب و چه از تخفیف و تکلیف تماماً را استعفا داده رفت در تنکابون و در آنجا مجلسی ترتیب داده اسم آنرا مجلس را مجلس نصرت گذارده بموجب قانون مشروطه

حرکت میکرد و تا امروز که مجلسش دایر است و از جانب دولت کسی متعرض او نشده و او هم مالیاتی نفرستاده و کسی هم کشته نشده و بدون قتل و غارت و نهب اصواب؟ اینکار انجام گرفته و صورت بسته خداوند حفظ فرماید و تا آخر هم بهمین نحو بگذرد بعد از آن دو محل استرآباد است و تفصیل آنرا آنچه شنیده شده کیفیت استرآباد از اینقرار است که انجاءم از حکومت تعدی زیاد زیاد دیده که ؟ بود و بواسطه آنکه جلودهنه ترکمانیه است استعداد سوار و قزاق زیاد در آنجا بود که در زمان نصرالسلطنه و نزاع با ترکمانیه همراه برده بود و واقعاً در زمان مشروطیت حضرات ترکمان خیلی جسور شده بودند و تعدی بخلق استرآباد می نمودند نصرالسلطنه از جانب شاه و ملت مامور شد و رفت و در حقیقت رشادت بخرج داد و از جیب خود بقشون مواجب داده و حضرات ترکمانیه را گوشمال درستی داده بودند و انتظار ارتفاع رتبه و افتخارات فوق آنچه داشت داشت که بساط مجلس بهم خورد او را به تبریز فرستادند آن سوار و سرباز همین قسم در استرآباد بودند که حکومت آنرا از جهت قوت خود فوز عظیم دانسته بنای بی اعتدالی گذارده بوده و

ص ۱۶۶

بوده و خیلی بر خلق سخت گرفته بود مردم استرآباد از تعدیات او بستوه آمده بازارها را بستند و به طهران تلگراف تظلم نمودند کسی

بداد آنها نرسید لابد شدند حکومت را جواب کردند که ما حاکم نمی خواهیم حکومت بنای گرفتن و بستن میگذارد رعیت لابد شده در سب پنجشنبه ۲۹ شهر ذی قعدة میان رعیت و حکومت نزاع خیلی سخت میشود و کشت کشتار فوق العاده آخر الامر رعیت غالب شده حکومت را از شهر بیرون کرده و هرچه از قشون که بر حسب امر حکومت با آنها طرف شده بود اغلب کشته شده و خودشان مجلسی سرپا کرده و در امورات بموجب قانون مشروطیت امور مردم را میگذرانند و تا امروز هنوز نه حکومتی برای آنها معین شده و نه کسی بجهة منع آنها رفته اینهم فقره استرآباد بود بعد از استرآباد در قصر شیرین صدا بلند شد کیفیت قصر شیرین در دوخان؟ بدین موجب است که وقتی فقره تبریز رخ داد و از اطراف قشون خواستند من جمله از ایل کلهر هم سوار خاستند؟ وقتی آمدند به طهران بسرکردگی پسر داودخان مدتی هم در طهران بودند و روانه شدند کمتر کسی مطلع شد از کیفیت کار آنها همین قدر شنیده شد که پسر داودخان گریخته و رفته و معلوم نشد که جهة فرار او چه بوده اینقدر میدانم که معروف شد که در حق او خیالی بوده او فرار نموده و چون به پدر رسیده باعث حرکت پدر گردیده و داود

ص ۱۶۷

خان با ایل کلهر میریزند در قصر شیرین و حکومت را جواب میکند

و در نهایت جرئت میگویند مابه حکم علمای کربلامالیات باین سلطان دادن را حرام میدانیم چرا که او سلطان اسلام نیست و او باعث قتل جناب حاجی میرزا حسین حاجی خلیل شده و به تحریک او بوده که پسر شیخ فضل الله نوری و صدر راوندی و سید اکبر شاه و سه نفر دیگر شده که آمدند در کربلا و ایشانرا مسموم نمودند در اینصورت اطاعت او حرام و مالیات دادن باو حرام و اتباع از او اهل ضالاند و علاوه بر آنکه مالیات ندادند آقا سید عبدالله که از جانب دولت در قلعه جهان میر دستاق بود و مستحفظ داشت حکومت کرمانشاه تلگراف نمود که باین وضع چه بکنم با آقا سید عبدالله باو تلگراف کردند که او را به برد در کرمانشاه و نگاه دارد او سوار فرستاده بود که حرکت دهد داود خان سواری فرستاد آقا سید عبدالله از دست آنها گرفته و رها کرده بود و تابحال معلوم نیست که حال آقا سید عبدالله چیست و او مطلق العنان است یانزد خود داود خان است و تا بحال هم هنوز دولت مجال نیافته که برای آنها فکری بکند و قشونی تدارک نماید و بعد از قصر شیرین فقره خراسان است که آنجا سربلند کردند کیفیت ضوضاء خراسان از این قرار است که بعد از انی که آقا سید محمد را با سید عبدالله در پارک امین الدوله مرحوم گرفتند و نزد شاه بردند و آقاسید عبدالله را تبعید نمودند آقا سید



آقاسید محمد را به حکم شاه بردند در درکه که جزویلاقات شهر است  
و آنجا نگاه داشتند تا مدتی هم مستحفظ داشت بعد مستحفظ هم برداشتند  
و مدتی هم بدون مستحفظ در آنجا بود و هم در آنجا جهة پسر خود عروسی کرد و دختر  
قوام الدوله را گرفت بعد اجازه حرکت مشهد خواست شاه  
هزار تومان پول جهة او مرحمت نمود و پسر بزرگ او را که مدیر  
مطبعه مجلس بود و روزنامه مجلس را طبع مینمود مرخص فرمود که او  
برود بعطبات؟ ولی خود آقا سید محمد اذن نفرمود تا آنکه در اواخر  
ماه رجب مرخصی گرفت و رفت بمشهد و رود او را در مشهد  
خیلی توقیر و تکریم نموده بودند و خیلی احترام داشته بودند ولی او ابداً  
با کسی دید و بازدید نکرده بود و هر چه از او خواهش منبر رفتن کرده بودند  
قبول نمی نمود با آنکه خیلی تکریم می کردند و جواب داده بود که  
بس است آنچه ما برای این ملت خواری و زلت دیدیم و رنج و  
مشقت کشیدیم و از این قبیل صحبت ها که خود کلام مهیج  
بود تا آنکه حضرات ترکها باصرار و ابرام یک روز ایشان  
ایشان را میبرند در مسجد و بالای منبر میکنند خدام مانع میشوند  
کار بمعارضه و مشاجره میکشد ایشان معاودت بمنزل خود  
کرده در منزل پاره نطق ها میکند رکن الدوله که حاکم مشهد  
بود تلگرافی میکند که آقا سید محمد پاره نطق ها میکند که باز  
موجب هیجان خلق میشود مشیرالسلطنه که صدر اعظم بود تلگرافی

تلگرافی میکند به آقا سید محمد که خیلی تعجب است از جناب شما که با آنکه دیدید  
سطوت و قدرت سلطنت را که چه قدرتی نمود و چگونه آن بساط  
را بهم زد و در حق شما چه قدر مرحمت فرمود باز شما رفتید در مشهد و با  
حضرات مفسدین معاشرت میفرمائید خیلی تعجب است آقا سید محمد  
جوابی داده بودند باین مضمون که تعجب از شماست که چنین  
گمانی در حق من کردند همه کس میدانند که من از ابتدای عمر الی کنون  
نه اهل فساد بودم و نه با مفسدین محشور شدم نهایت اگر حرف  
خیر و نصیحت نزد شما فساد محسوب میشود قصور از ما نیست و اینکه  
که مرا از سطوت و قدرت سلطان وعده داده بودید بر شما معلوم  
باشد که این جا مسجد سپه سالار نیست که توپ به بندند اینجا صحن  
مقدس حضرت رضاست که توپهای تمام سلاطین عالم در  
اینمحل ب خاک میخورد سید محمد طباطبائی بعد از این تلگرافها دیگر صدائی  
بلند نشد تا واقعه فوت مرحوم حاجی میرزا حسین اتفاق افتاد و در  
مشهد پسر آخوند ملا کاظم خراسانی میروود بالای منبر و از قول علمای  
کربلا و نجف پاره صحبت ها میکند که باعث قتل مرحوم حاجی میرزا  
حسین این شاه بوده و اطاعت این سلطان حرام و مالیات باو دادن  
مخالف حکم مالک انام جمعی هم دور او جمع شده وهای وهوئی راه  
انداختند رکن الدوله بطهران اطلاع داد که اینها محرک فتنه  
هستند و میترسم فتنه بزرگ شود جواب باو دادند که تمام را بگیر

تمام را بگیرد و به کلات بفرستید رکن الدوله بر حسب ماموریت در مقام گرفتن آنها برآمده مردم ریختند در صحن مقدس و مسجد گوهر شاه باز رکن الدوله تکلیف خواسته جواب دادند که توپ به بند و مسجد را بکوب رکن الدوله باز بر حسب امر سلطان توپی بمسجد بسته چند تیر میاندازد که خلق مشهد از ساکت و صامت و ناطق و غیره بهیجان در آمده اطراف حکومت را میگیرند و توپخانه و محرق و ذخیره هر چه بوده تصرف میکنند مامورین از قبیل سرباز و سوار و توپ چی هم ایستادگی نکرده بلکه پاره همراه ملت شده اجتماعی؟ میکنند دور مقر حکومتی چارهء جز استمالت و عجز ندیده بنای فروتنی میگذارد و نوشته ها مینماید که من تقصیر ندارم نوکرم و لازمه نوکری اطاعت امر مولای خودست و به من بحث و ایرادی وارد نه اهل مشهد هم تصدیق ایشانرا کرده بودند که چون شما در مشهد بعد از بهم خوردن مجلس با ملت بهانه جوئی نکردید ما هم محبت شما را منظور میداریم بشرط آنکه شما نقد تشریف به برید که سلطان قطع امید از مشهد بنماید که این خلق دیگر در تحت رقیت او نخواهند بود رکن الدوله هم سوار شده از مشهد بیرون آمد و رفت در طرق اطراق کرد چهارده روز درب دکالین و بازارها و کارونسراها حتی مدرسه ها و مسجدها بسته بودند که به بینند از طهران خبری میرسد سواری سربازی به خراسان میفرستند یانه دیدند از طهران ماموری نیامد درهارا باز کرده و برای خود مجلسی ترتیب داده و به رکن الدوله می نویسند

که حضرت والاملت باشما طرفیت ندارد و لازم نیست که شما در این زمستان گوشه بیابان منزل نمائید اگر چنانچه خیال تشریف بردن بطهران دارید مختارید و اگر میل بمعاودت بشهر مشهد هم داشته باشید ابداً ملت از تشریف داشتن شما در شهر اکراه ندارند فقط باید درامورات ولایتی مداخله نفرمائید مگر باذن واجازه اهل مجلس و رکن الدوله هم مراجعت بمشهد مینماید و بعد از آن دیگر صدائی از مشهد بلند نشد که لایق ذکر باشد فقط خط دیده شد که یکی از تجار بطرف خود نوشته بود که به نقد مشهدامن است ابداً

مخاصمه و معارضه در میان نیست و معارضی در بین نیست چرا که توپخانه با توپ چی و ذخیره با سرباز تمام در تصرف و اطاعت ملت است و در حرم حضرت رضا هم قسم قرآن خواندند که با ملت خیانت نکنند واسطه شنیده که حضرات ترکمانیه نیز عهد نامه بمشهدیان فرستادند که ما دوازده هزار سوار حاضریم که هر وقت از طهران کسی بجهت منازعه با شما آمد هرانی که مارا خبر دادید بفاصله شش ساعت ماسوار میشویم اینهم شنیده شد دیگرالعلم عندالله این ها که عرض شد تمام از مسموعات بود

ایضاً؟ فقره استرآباد مجدداً اهمیت پیدا کرد مجدداً مرقوم میشود آنچه تجار آنجا نوشته بودند و صورت تلگرافاتی که بسلطان نموده بودند در جوف گذارده بودند از این قرار است که بعد از انی که ملت بهیجان آمد و با دولت مخصوصه نمود و دولت را مقهور کردند یعنی حکومت را از شهر بیرون کردند قشون دولتی بانهایت اتحاد و اتفاق با ملت یکدل و یک قصد شدند و فهمیدند

که قصد ترک بی‌نظمی؟ و رفع تعدی است احدی داعیه سلطنت ندارد بلکه

ص ۱۷۲

بلکه از اسم آنها اعتراض دارند لذا ترک تبعیت و تحصیل ادمیت  
نموده گفتند برای چه وبگفته که ما بابرادر خود جدال و قتال نمائیم که اگر  
کشته شویم در جهنم قهر و غضب خداوند مقیم باشیم و اگر هم بکشیم بشرح ایضاً؟  
معامله باین بی‌صرفه‌ء هیچ عاقلی نکند و در این مجرای؟ پرخطر هیچ ذی شعوری پا  
نهد بهتر این است که ما بقدر قوه خود در تحصیل حقوق خود بکوشیم و از  
معاونت دیگران چشم‌پوشیم که تبریزی نیامد ما را از این قیود لاتحصی و تعدیات  
بی‌انتهی ما را مرخص نماید چرا ما روباه شل باشیم که به پوست و استخوان خاک آلوده  
گرک باشد محتاج باشیم چرا خود شکاری نکنیم و بنوع خود قسمت ندهیم تمام ملت  
و اجزای دولت در تلگراف خانه اجتماع نموده بلا واسطه بحضور مبارک اعلیحضرت  
تلگراف نمودند بای ن مضمون که بخاکپای مبارک اعلی حضرت  
محمد علی شاه قاجار روحنا فدا معروض میداریم ما چاکران جان نثار  
معادل سی هزار نفس مقیم استرآباد و توابع آن که بعد از آنی که سلطان  
مبرور و شهریار مغفور سلطنت خود رابه نفس نفیس شما تفویض فرمودند بدون  
هیچ گونه شرط و خیال بجان و دل قبول نمودیم و طوق رقیبت شهر یاری؟  
برگردن نهادیم تا آنکه از شرنیات خیریه آنسلطان جنت مکان و تقاضای  
وقت و زمان کافه خلق ایران از آنسلطان عطف رعوف  
مهربان استدعای مشروطیت نمودند آنسلطان عادل وظل الله باذل بدون

یکذره کره واجبار بصرف اراده و اختیار ملتمس آنها را قبول وسی شش  
کرور خلق را بذکر خیر ودعای خود مشغول فرمود با آنکه سلطان بود و

ص ۱۷۳

و در حقیقت ظل حضرت مقتدر کن فکان و دراعطا و اخذ ابداً محتاج  
ماذن و اجازه و امضای احدی از آحاد نبودند و احدی از آحاد و فردی از افراد  
خلق در اراده ایشان حق لا و نعم نبود معذک از فرط لطف وجود و کرم  
چاکران اعلی حضرت ولیعهد خود را از تبریز خواستند و آن فرمان قضاان  
حرمان؟ قدر؟ را با امضای ولی عهد خویشم موشح داشتند تا آنکه احسان  
خود را بتمام خلق تمام فرمود و بمقتضای فعززنا بثالث انعقاد مجلسی  
فرمود و از تمام سفراء رسمانه دعوت فرمود و به نفس نفیس خود در آن  
مجلس تشریف حضور ارزانی فرمود با آن ضعف بنیه که خدا را بذات  
مقدسش روح پرفتوح ایشان را بایمه طاهرین محشور فرماید و بیاناتی فرمود  
و بر تمام سفرا موضح فرمود که ما بصرف اراده حقوق ملت ایران را  
بخودشان واگذار نمودیم و از امروز دولت ایران در تعداد دولت های  
مشروطه محسوب است و بعد امر فرمود شلیک کردند که صدای آن توپ  
گوش تمام خلق این کره شنیدند و بعد عمارت نگارستان که اقلأً  
یک کرور قیمت آن بود بایک کرور مبل در آن عمارت بود بملت  
برای مجلس مرحمت فرمود و دو سال هم آن مجلس سرپا بود و امر آن مجلس  
در همه جامجری تا آنکه پاره از مردمان ناتمام نام در آن مجلس راه یافتند

و بنای بد نفسی و بد ذاتی گذاردند تا آنکه قلوب نفوس و قلب اعلی حضرت را آزرده  
منزجر ساختند و اعلی حضرت برای تادیب و تنبیه آن بنا را بر هم زدند  
و بعد از برهم زدن دستخط فرموده که دولت ایران در تعداد دولتهای

ص ۱۷۴

دولتهای کیستونی؟ محسوب است تمام رعیت مطمئن باشند که ما مجلس را محض  
وجود چند نفر مفسد بهم زدیم و بعد از سه ماه دیگر مجلس صحیح منعقد میشود و تمام  
منتخبین باید حاضر باشند چنانچه آن اعلان الان حاضراست ما رعیت هم نظر  
بفرموده اعلی حضرت که کلام الملوک ملوک الکلام است صبر کردیم و  
بانتظار سه ماه را گذرانیم و دیدیم آنچه در دو سال مبروک بود در این سه چهار  
ماه مؤول؟ شد وعده سه ماه رسید که ۲۳ رمضان بود دیدیم مجدداً  
وعده ۱۹ شوال فرمودید حال دستخط مبارک زیارت شد که بکلی آب  
پاک بدست رعیت ریختید و خاک یاس بر چهره انتظار پاشیچید معلوم  
شد که آن مفسدین در مجلس نرفتند و تغیر منزل دادند نهایت  
از نگارستان بباغ شاه نقل مکان کردند و از شئومت؟ محالست  
خود شرف قول سلطان که از قبل گفته اند سخن شاه شاه هر سخن است  
از میان بردند و سلطان به نقض عهد بار داشتند چون ما رعیتیم و حق شاهد  
سلطان خود را دوست میداریم و از خداوند خاهانیم؟ که این سریر سلطنت  
از امروز الی ابد الابد بوجود مقدس اعلی حضرت و هر کس را اعلی حضرت  
معین فرماید مزین باشد ولی در این دولتخواهی ما شرط دارد که سلطانهم رعایت

حال رعیت و حفظ شئون شاه جنت مکان را منظور نظر بدانند و این نفوس مفسد که بد خواه دولت و ملت هستند از دور خود دور نمایند و به تعجیل هر چه تمام تر بساط مشروطیت را برای رعیت مبسوط فرمایند و رعیت و بندگی و رعیتی ما سی هزار نفس باین رشته بسته است با تمام عجز عرض میکنیم

ص ۱۷۵

نگاه دار سررشته نا آنگه داریم و اگر جواب بروفق صواب نرسد اولاً به فضل خدا و ثانی به برکت همت و همیت ممکن است که ما حقوق خود را خود محفوظ بداریم اراده مبارک است از جانب سی هزار خلق استرآباد ؟ باین چند خبر از استرآباد داشتیم و مرقوم داشتیم ولی افواها شنیده میشود که میگویند از استرآباد جمعیتی اردو بیرون زدند و خیال آمدن را بطهران دارند این خبر بعقل درست نمیاید ولی درالسنه خلق چنین حرفها زیاد زده میشود که یکی اصل ندارد چنانچه

آن فقره نعش کاظم آقا که در شهر ذی قعده از تبریز آوردند و با احترام هر چه تمام تر که محل حیرت تمام خلق شد که میر پنجه قزاق قابل اینمقدار توقیر و تعزیز نبوده و انگهی بچه مناسبت اوراد بقعه مرحوم مبرور شاهزاده وجیه الله میرزای سپه سالار دفن نمودند حال نصف خلق طهران را اعتقاد این است که آن نعش کاظم آقای میر پنجه نبود و نعش عین الدوله بوده و بمناسبت برادری در آن بقعه دفن کردند و یکی از اعزه حضرت عبدالعظیم میگفت که آن عمله جات ؟ شنیدم که میگفت آن نعشی را که آوردند در بقعه سپه سالار دفن نمودند سر نداشت



ونکند بی سربود خلاصه اخبار متضاد خیلی شنیده میشود که جز دانای يعلم خائنة الاعین وما یکفی بصدور میداند وبس ولی هر دم از این باغ بری میرسد... تازه تراز تازه تری میرسد در این وقت که تبریز وقصر شیرین و طالش و دولاب و تنکابون و مشهد مغشوش است خبر اصفهان رسیده از همه بدتر کیفیت سرگذشت اصفهان از این قرار است که حضرات بختیاری چهار محال اصفهان را احضار نمودند و آمدند طهران وبقدر چهارصد نفر آنها مامور

ص ۱۷۶

از آنها را مامور به تبریز نمودند و رفتند وچند نفری سالم مراجعت نمودند مجدداً خواستند که آنها را بفرستند ایل خانی آنها که اسمش صمصام ؟ بود گفته بود که این جنگ نه صرفه دنیا دارد و نه خیر آخرت امیربهادر باو تغییری میکند که تو را باین فضولی ها چکار حق نوکر اطاعت است ایل خانی قدری سخت جواب میدهد امیر بهادر متغیر شده قدری فحاشی باو میکند ومیرود نزد شاه واورا معزول ودیگری را بجای او نصب میکند آن ایل خانی هم آنچه تابعین وبسته گان همراه داشته بدون اجازه دادن دولت روانه اصفهان میشود و از طهران که حرکت میکند هر چه پست دولتی در راه دیدند برهنه کردند و رفتند در ضمن پاره خیالات هم کرده باتابعین خود ذکر نموده بود که ما چه چیز کمتر از ستارخان تبریزی داریم که او توانست سرکار شود و در روزنامه های خارجه اورا یکمرد از ایران بخوانند و اورا در مقابل نادرشاه وبالتر از میرزاتقی خان

اتابک اعظم بخوانند در صورتی که او پنج نفر تابع نداشته و من امروزه به  
شخصه شش‌هزار سوار مصلح؟ مکمل دارم آنها هم میگویند بلی چنین است  
بلی درست فرمودید این گونه صحبت‌ها هم قدری محرک او شده  
وارد اصفهان میشود باز هم همان زمزمه‌های کرده‌اهل اصفهان هم  
خیلی از تعدیات و استبداد اقبال الدوله خسته شده بودند چرا که از  
قرار مذکور اقبال الدوله در اصفهان بعد از ورود خیلی استقلال  
بخرج داده باندزهء جریمه‌های چهار پنج هزار تومانی در اصفهان کرده بود

ص ۱۷۷

چنانچه از پسر نظام‌العلمای اصفهان که خواهر زاده آقا نجفی بوده او را گرفته بوده  
که تو با دختر ظل‌السلطان راه داری و از یک تیر چندین نشان زده بود هم تحقیر  
به ظل‌السلطان کرده بود هم به آقا نجفی وهم پول گرفته بود آنهم چهار هزار تومان  
باری رعیت اصفهان از تعدیات اقبال الدوله بتنگ آمده بودند  
و عقب چاره می‌گشتند تا آنکه صمصام‌السلطنه که همان ایلخانی بختیاری  
وارد اصفهان شده قدری شیر در پستان آنها کرده دلی در دل آنها گذارده  
یک روز چند نفر از سربازهای ملایری؟ که همراه اقبال الدوله باصفهان  
رفته بودند با یک نفر نزاعی میکنند سربازها اجتماعی میکنند و آن شخص  
را زیاده از حد زده بودند که قریب بموت بوده هر نفسی هم که بشفاعت رفته  
بود او را هم مثل آن میزدند خلق بستوه آمده میروند مسجد شاه که ما اقبال  
الدوله را نمی‌خواهیم اقبال الدوله تهور بخرج داده حکم میکند که توپ بمسجد

شاه به بندند و بهمان سربازها هم حکم میکند که هردکانی که بسته و صاحب آن در مسجد شاه نشسته تاراج نمایند سربازها در بازار ریخته بسته ونه بسته بنای غارت میگذارند خلق اصفهان دست از جان شسته تماماً یکدفعه حرکت میکنند و روبرو الحکومه حرکت میکنند و در مقارن آن حال صمصام السلطنه با دو سه هزار سوار بختیاری تمام مسلح و مکمل وارد میشوند و همراه ملت دور ارک حکومت را میگیرند و اجزای اقبال الدوله هر چه مقدورشان شده فرار میکنند و هر چه نشده دستگیر میشوند و بقدر شصت نفر هم از طرفین کشته میشوند و اقبال الدوله با لباس مبدل

ص ۱۷۸

بالباس مبدل خود را بسفارت انگلیس میرساند سفارت جواب میکند که من از ملت میترسم که تو را راه بدهم ولی چون تا این جا آمدی من از توشفاعت میکنم و او را در یک جایی مستور میکند و آدم میفرستد نزد آقا نجفی که اقبال الدوله بما پناهنده شده و ما از شما خواهشمند شدیم که کسی او را اذیت نکند آقا نجفی پیغام سفیر را شنیده جواب میدهد که بگو؟ چون وزیر مختار انگلیس در طهران بملت همراهی کرده و در حقیقت زحمت ما ایرانی ها را خیلی کشیده ماهم احترام سفارتخانه شما را منظور میداریم بانواسطه ولكن مشروط بر آنکه بغیر از شخص خود او بدیگری راه ندهید و او هم تادرسفارت شما هست محفوظست ولی بیرون بیاید و او را بکشند نه شما از من

حق گله دارید و نه من میتوانم او را حفظ کنم خلق اصفهان مدعیند که چهار  
کرور مال را بتاراج داده یا باید جبران کند یا او را بامقراض پارچه پارچه  
میکنیم باری او را سفارت راه میدهد و نگاه داری میکند و لکن  
نایب الحکومه او که عدل السلطنه شوهر خواهر اقبال الدوله باشد شهرتی  
دارد که بدست ملت افتاده و او را کشتند و نعش او را سوزانیدند  
و هستی اقبال الدوله هم بتاراج بردند و فوری مجلسی ترتیب میدهند  
و جمعی را منتخب کرده مینشانند و مشغول اصلاح امور رعیت میشوند و  
از قرار مذاکرات توپ خانه و اندوخته دولتی را هم تصاحب میکند  
و به نقد اصفهانهم روی سرمشق تبریزی هامینویسند دیگر آخر آن چه شود با خداست

ص ۱۷۹

به نقد که دست غریبی دراز کردند و مخالفت عجیبی ابراز کردند و شنیده شد  
که بتمام سفراء طهران و سفارت خانه تماماً تلگراف کردند که ما بالتمام  
قانون مشروطه را مطیعیم؟ و منقاد و هرامری از امور که شنیدید در اصفهان اجراء  
شده که خلاف قانون مشروطه بوده ما مسئولیم و اگر آنچه قونسولهای شما در  
در اصفهان بر خلاف قانون رفتار کردند و از ملت بانها بی احترامی  
شد مسئولیت نداریم اقبال الدوله چهار کرور مال خلق اصفهان را  
بتاراج داده و حال در سفارت انگلیز متحصن است بسفارت اظهار شد  
که این شخص چهار کرور مال مردم را تاراج کرده و تا در سفارت هست ما با او

حرفی نداریم ولی حق فرار کردن و اورا بدون اطلاع ملت روانه کردن  
خلاف قانون است اگر چنین امری اتفاق افتاد شما مسئول چهار کرورید  
حاله هم تا در سفارت تست بشما اعلان دادیم که بایشان امر کند که بی قانونی  
نکند و شنیده شد که مشیرالسلطنه که صدراعظم است تلگرافی باصفهان  
میکند که اعلی حضرت خیلی متغیرند و در غضب و خواستند که توپ  
و سوار و سربازی مامور اصفهان بفرمایند که اصفهان را با توپ قلعه  
کوب با خاک یکسان نماید ما دیدیم که بالفرض عصیان نموده باشند  
اهل اصفهان پنجهزار هزار نفس الواط حرکات لوطیانه از آنها  
ظاهر شده باشد چهار هزار نفس را قتل نمودن بواسطه چهار پنج هزار  
نفر الواط که یک حرکت لغوی کردند از قانون عدل و انسانیت  
و درایت؟ مانع شدیم شما برسید این تلگراف باید از اقبال الدوله

ص ۱۸۰

از اقبال الدوله مراقبت داشته اورا تحت الحفظ بکاشانش ؟  
روانه نمائید که در کاشان استاق ؟ نظر باشد و از نایب الحکومه حضرت  
والا فرمانفرما نهایت همراهی را بنمائید که موجب رضای مبارک  
همایونی شود والا توپ و سوار و سرباز مامور میشود صدراعظم  
حضرات جواب میدهند اقبال الدوله چهار کرور مال ملت را  
چاپیده و از او نمیگذرند و اگر اراده فرستادن توپ و سوار و سرباز  
فرمودند زودتر بفرستند بهتر است از جانب مجلس ملی اصفهان

که وکیل سیصد هزار نفس هستند این جواب خیلی اسباب تفرقه  
حواس سلطان شده تا امروز که ۲۰ ذی حجه هست زیاد تراطلاعی از  
اصفهان نداشتیم واقعه جدید که در تبریز رخ داده این است  
که در این شهر ذی حجه صمد خان نام که لقب سردار مقتدری داشته  
بعد از آن فقره شبی خان جمعی؟ را گرد خود جمع کرده و در یکی از قراء  
اطراف تبریز که خیلی جمعیت کم داشته بقدر بیست نفر از جانب  
انجمن تبریز در آن ده مشغول گرفتن مالیات و رتق و فتق امور  
بوده اند میرسد بدور؟ آن ده و آن بیست نفر را می کشند و آن ده را نیز  
غارت میکنند و خیلی از سکنه آن ده را میکشند خبر به تبریز  
میرسد جمعی حرکت میکنند و هنوز آن داروگیر قتل و تاراج در آن  
آبادی بوده که دور آنها را می گیرند چون آنها در حصار آن آبادی بودند  
و پناهگاهی داشتند خیلی از حضرات تبریزی را میکشند ولی از تبریز

ص ۱۸۱

مترادف مدد میرسد و اعتنا بکشته خود نکرده یورش میبرند داخل  
آبادی و در ابتدا خیلی از تبریزیها کشته شده بودند باندازهء سردار  
مقتدر امیدواریهها بهم زده بود که تا بحال چنین کشتاری کسی از آنها  
نکرده ولی عاقبت الامر خود او را دستگیر و اتباع او را بالتمام یا کشته  
و یا اسیر نموده میروند به تبریز و شخص سردار را لدی الورد بدار می زنند  
و این واقعه واقعه بسیار عجیبی بوده که اتفاق افتاده بود و خیلی هم از

اهل تبریز کشته شده بودند ولی عاقبت فتح کرده بودند و شنیده شد که شاهزاده عین الدوله تلگرافی بحضور اعلیحضرت نموده بود که که قشون فوق العاده در سرحد تبریز باتوپ کروپ وارد شدند و انتظار یک اذن تبریزیان دارند و مرا؟ قوه تمام و خود قصد فرار؟ دارم والسلام این تلگرافهم از او ذکر میکنند تازه تراز همه واقعه خود طهرانست تفصیل مجدد؟... خوردن طهران؟... و رفتن...؟؟  
سفارت عثمانی؟...؟...؟ تیر انداختن  
شیخ فضل الله از قرار؟ که در شهر ذی حجه صدرالعلما باجمعی از تجار و کسبه رفتند در سفارت عثمانی و متحصن شدند که ما مشروطه میخواستیم این خبر بباغ شاه رسید جمعی از قزاق و جاندارم مامور شدند که اطراف سفارت را محاصره کنند و نگذارند کسی بسفارت برود حتی جهت آنها که اذوقه و اسباب می بردند مانع شدند و نگذارند آنشب اول که اجزای خود سفارت میروند و گوشت ونانی ترتیب

ص ۱۸۲

گوشت ونانی جهة آنها تدارک میکنند و امر آنها میگذرد و تعداد؟ سیصد نفر می شدند و اغلب از اعزه تجار و صدرالعلماء هم در سفارت رفته بود که تا الانهم در سفارت میباشد و آنچه شنیده اغلب اسباب و ما یحتاج مثل ظرف و سماور و فرش و رخت خاب؟ و لباس هرچه از خانه هر کس بسفارت می بردند بتمامه را حضرات جاندارمه

گرفته بودند و به نظمیه برده بودند صبحی صاحبان اسباب مطلع میشوند و بوزیر مختار میرسانند که از خانه های ما محض آنکه ما آسوده باشیم اسباب و تدارکی جهة مامیاورند حضرات جاندارمه از دست ایشان گرفته اند وزیر مختار عثمانی خیلی بر آشفته میشود و رسمانه می نویسند باداره نظمیه که شما اسبهای تجار و کسبه که در سفارت خانه علیه عثمانی پناهنده شدند از دست نوکروفرزند و شاگرد آنها گرفته اید رد کنید والا الان میروم نزد سلطان و بی قانونی شمارا مدلل میدارم رانس؟ نظمیه میگوید ماسر خوداینکار را نکردیم بامر صاحب منصبان خود و روسای خود کردیم شما باید از آنها بخواهید بما امر نمایند رد کنیم شازده فر که نایب وزیر مختار است می رود بحضور اعلی حضرت و میگوید که جمعی آمدند در سفارت ما متحصن شدند اولاً اطراف سفارت جاندارمه و قزاق برای چه نشسته دوم آذوقه جهة آنها مانع شدید چه دلیل دارد سیم اسباب و افکاری؟ از خانه آنها بیاورند نظمیه آنها را گرفته

ص ۱۸۳

بچه قانون است سلطان میفرماید که اینها که شما ذکر کردید هیچکدام باذن و اجازه مانبوده و بیجا کردند که کردند و شما هم باید حتماً آنهائی که در سفارت خانه شما هستند همه را بیرون کنید گفته بوده که ما یک حکمی داریم از جانب دولت خود که وقانونی داریم که ممکن نیست بتوانیم خلاف آن



رفتار نمائیم و بعد از آنی که بقدر سیصد نفر آمدند و پناهنده شدند بقانون بین تمام الدول نمیشود آنها را بیرون کرد شاه میفرماید بموجب حرکتی که دولت شما در کربلا با سفارت خانه انگلیس که رعیت ایران رفتند و پناهنده شدند و دولت باو اعلان کرد که اگر آنها را بیرون نکردی سفارت تورا زیروزبر میکنم واو بیرون نکرد واوهم بتوپ نبست شازده فر عثمانی جواب عرض میکند که سفیر انگلیز برحقش؟ همان بود که کرد و پناهند؟ خود را خارج نکرد و شرف دولت خود را بجان خود خرید ماهم نیز بهمان طریق رفتار میکنیم شاه فرموده بود که ماهم بهمان رفتار میکنم عرض کرده بود آنچه تکلیف من است میکنم شما هم آنچه تکلیف خود را میدانید بکنید و مرخصی می طلبد و برخواسته روانه میشود شاه امر میفرماید که از دور سفارت آدم برخیزد و متعرض آذوقه آنها نشود و آنچه اسباب از آنها برده اند رد نمایند و رسید بگیرند با همه آن سفارش اسباب ها را رد نمودند و مانع آذوقه هم نشدند و لکن در نزدیکی نمی رفتند و لکن از دور تا دور نمیگذارند کسی در خیابان علاءالدوله بدون اطمینان که این بسفارت نمیروند نمیگذارند برود و پارهءرا هم گرفته به باغ شاه برده چوب

ص ۱۸۴

چوب زدند و حبس کردند و در بازارها سوار و پیاده فراوان گذاردند که کسی دکان خود را نه بندد و از دالان دارها التزام گرفتند که درب کارونسرا را نه بندد و بقدر نصف روز بازار بزازی و صرافی را بستند در بازار شهرت

دادند که شاه حکم فرموده که هردکانی که بسته آن دکان را بتاراج به برندواین شهرت را مقتدر نظام و صنیع حضرت دادند و مردم ترسیدند از آنطرف رفتند خدمت سلطان و حسن خدمت نمودند که ما نگذاریم بازارها بسته شود و رفتیم از حضرت عبدالعظیم بعضی را آوردیم و از سفارت جمعی را بیرون آوردیم یکی از اجزای سلطان که مقیم باغ شاه بود قسم یاد می کرده که از همین وجوهات اشیائی که از ذخیره فروخته شده سه هزار تومان حواله فرمودند که شیخ فضل الله داده و هزار تومان بصنیع حضرت و هزار تومان بمقتدر نظام داده شد که شیخ فضل الله بالای منبر رفته و گفت که مشروطه حرام و مخالف شریعت حضرت خیر الانام است و مقتدر نظام و صنیع حضرت گفتند ما نگذاریم که بازارها بسته شود و اما سفارت عثمانی چنان با حضرات پناهندگان رفتار کرده که آنها پشیمان از رفتن شده اند و نه اسباب اشتیاق دیگران شود در نهایت بردباری و در نهایت توسعه خیال بانها رفتار میکند تمام سفراء را با خود همراه و همراه کرده و در این چند روزه چنان با سفراء مرادده میکند که شاگرد مکتبی به مکتب برود و شنیده شده که نوشته تمام کرده و سرگذشت سفارت رفتن حضرات و ممانعت و قزاق اطراف سفارت نشانیدن و پاره را چوب زدن

ص ۱۸۵

جمعی را که شما میخواستید بسفارت بروید و منع اذوقه برای آنها که وارد شدند در سفارت تمام آنها را استشهدا مانند سئوالی کرده و تمام سفراء مهر کردند

که بلی چنین شده و آن نوشته بحضور سلطان میرساند چه بخط یابه تلگراف و شنیده شد که باز سلطان عثمانی محض کاوش و تحصیل اصلاح به رئیس الوزرا یعنی سفراء که سفیر طرف؟ باشد جويا میشود سفارت اطیش هم تصدیق بان نوشته میکند و شنیده میشود سلطان عثمانی یک اردوی مفصلی در سرحد آذربایجان حاضر نموده و اشخاصی که در سفارت مقیم شدند پیغام داده بودند به کسبه و تجار که شما که بی همتی کردید و نیامدید ولی گمان نکنید که ما هم پشیمانی داشته باشد مادر اینجاییکارنشسته ایم و خیلی کار؟ دیده ایم و اعتقاد آنها اینست که آن فقراتی را که عین الدوله تلگراف کرده که قشونی از عثمانی بسرحد تبریز آمده بواسطه آنها هست خلاصه علی النقد که در سفارت بقدر دو یست و پنجاه نفری هستند و از قراریکه شنیده میشود حاجی حسین آقا و بیک فرنیگی؟ و بانوی عظمی هر کدامی ده هزار تومان جهة مصروف مقیمین در سفارت فرستاده اند صورت تلگرافی که باعلی حضرت سلطان عبدالحمید خان باعلی حضرت محمد علی شاه نموده این اعلی حضرت محمد علی شاه پادشاه خطه ایران دستخط شما دیده شد که مرقوم فرموده بودید که علمای شما حکم بر حرمت مشروطه نمودند و از شما تمنای موقوف نمودن آنرا نمودند و شما هم قبول نمودید و آنرا موقوف نمودید البته بر شما معلوم و واضح است که ما هم مسلمانیم و مطیع امر قرآن و ما مشروطه برعیت خود دادیم و گمان ما و گمان تمام ملت اسلام

ص ۱۸۶

ملت اسلام را گمان این است که بر وفق امر قرآن رفتار شده حالیکه

علمای شما حکم بر حرمت آن نمودند در اخوت و برادری دور اطاعت قرآن برابری متوقعیم آن صاحبان فتوی حرمت مشروطه را بفرستند بعلیه تا در اینجبا با علمای ما بحث در این مبحث شود اگر علمای ایران شما مدلل داشتند ما موقوف نمائیم و از طریق مشروطیت منحرف شویم و اگر علمای ما مدلل داشتند شما هم بملت بدهید و خود و ملت ایران را آسوده نمائید که جمعیت ایرانی که مقیم علیه انداز اظهارات تظلمانه خود ما را و ملت مسلمین خسته نمودند سلطان مشروطه عثمانی عبدالحمید و در این اوقات تلگراف مفصلی از مجلس لاجه که بزرگترین مجلس روی کره است باعلی حضرت رسید باین مضمون صورت تلگراف مجلس لاجه این است بتوسط سفیر؟ باعلی حضرت امپراطور ایران محمد علیشاه اظهار میداریم که آنچه در این مجلس محترم محقق گشته این است که خلق ایران کلاً گرفتار ناامنی شدند و بر آنها بی نهایت سخت میگذرد و مسلماً براجزای محترم این مجلس بنظم؟ تدارک فراهم آوردن اسباب راحت سکنه ایران حتم است و فرض لذا بشما اعلان میکنیم و اطلاع میدهیم که از امروز الی نیمه ماه مه فرانسوی مهلت میدهیم که باید اسباب آسایش تمام سکنه ایران را فراهم آورید بدون استثنای یک قریه از قراء ایران اگر چنانچه فراهم آورید که شما سلطانیید و آنها رعیت واحدی حق مداخله ندارد و اگر ما راس مدت

فراهم نشد و جمهور خلق ایران براحت و امنیت عمومی نرسیدند دانسته باشید که در این مجلس معظم یک مستشاری برای راحت خلق ایران معین میشود با بیست و چهار نفر نماینده از بیست و چهار دولت بایران فرستاده خواهد شد مجلس لاحه در این تلگراف خیلی اسباب ؟ حواس ؟ شده باجری ؟ چه بشود کیفیت حضرت عبدالعظیم ؟ و آقا سید علی آقا؟ از عجایب روزگار و تغییرات وضع از گردش لیل و نهار این است که شخص سید علی آقا یزدی که در هفت ماه قبل از این چنان این شخص بر مخالفت مجلس و مشروطه قیام نموده بود و در میدان توپ خانه با آقا شیخ فضل الله همدست بود و در مدرسه مروی با نقیب السادات هم قدم و در خانه خود چادری زد و مردمرا بر مخالفت با مجلس دعوت می نمود و کار بجائی رسید جمعی در مقام قتل او برآمده بودند با تمام اینها اثر کلمه مبارکه که یوم تبدل الارض بغیر الارض یا کلمه مبارکه کل یوم هو فی شان در این اوقات آن سید با آنهمه عداوت و بینونیات ؟ مشروطه طلب شد باندازهء که دو سه ماه قبل در خانه خود چادر سرپا کرد و بالای منبر رفته مردمرا به طلب کردن مشروطه تحریک و ترغیب می نمود و کار بجائی رسید که به حکم دولت قزاق رفت در خانه او و چادر او را خوابانید و چنان شهرت گرفت که آقا سید علی آقارا بکلات بردند در این چند روز در حضرت عبدالعظیم پیدا شده و جمعی را گرد خود جمع نموده و در نهایت همت منبر رفته مردم را تحریک و ترغیب

و ترغیب بر خواستن مشروطه از سلطان مینماید و تازه گی دیگر این است که معلوم میشود پول از کجا میرسد ولی دستگاه خیلی مفصل است ظهر و شام بقدر صد و پنجاه نفر در منزل او غذا میخورند آنهم چلو و پلو و الان چهل روز متجاوز است که این دستگاه میگردد و محرک و ممد معلوم نیست پارهء میگویند خود او پولی داشته و الان خرج میکند پارهء میگویند که اینها از کرامت اقا است علی ای حال بساط خیلی با انبساط است و اغلب جمعیت دور او طلاب هستند آقا سید جمال ؟

افجهء داماد حاجی میرزا حسین هم شنیده شد که رفته اند در حضرت عبدالعظیم و با آقا علی آقای یزدی مع شده نیز شنیده شد که یکی از با آقا سید علی آقا گفته بوده که جناب شما که در سال گذشته بمقدار نسبت بمشروطه و آن مجلس بد میگفتید و مذمت میکردید حال چه شده که از جان و مال خود گذشته اید و مشروطه خواه شده اید جواب داده بوده که خدا لعنت کند مرا و آنفوس را که الان هم طالب آن مشروطه سال گذشته باشیم آنکه مشروطه ملی نبودن مشروطه میلی بود هر چه میل آقا سید عبدالله بهبهانی بود خاهی؟ نخواهی آن اجرا میشد بیچاره احتشام السلطنه کفر که نگفته بود یک کلمه حرف صدق زد مثل ابوذر دیدید سراو چه آوردند که چرا تو با آقا گفته رشوه نخور از او گذشته مجلسی که صدوسی نفر وکیل در آن مجلس باشد وهشتاد نه نفر آن از افتاب روشن تر شد بلکه برای سی و شش کرور ملت معلوم شد که تمام پدر سوخته منافق متقلب مال مردم خوار پارتی سلطان این چنین مجلسی

که جد وام فاطمه بامن خصمی کند اگر چرا بان مجلس راضی بود و آن مشروطه خداپسند بود بلی آن مجلس را نه خدا راضی بود نه پیغمبر خدا و نه مردمان خدا شناس ما مشروطه میخواهیم مثل مشروطه اروپا سلطان بر حمالی نتواند ستم بکند مشروطه میخواهیم بروفق آیات قرآن و مشروطه میخواهیم صد چهارمین؟

ملت و دولت نتواند بدون وکلای ملت تصرفی در آن بکند مشروطه میخواهیم که وکلای آن مجلس جز بخداوند ناظر نباشند نه آنکه هفت ماه ملت و دولت را معطل کند که نظام نامه اساسی مینویسیم سه ماه هم دولت ملت را معطل کند تا امضا بفرمایند و آنوقت اول خود اهل مجلس آنرا بهم زدند و خلاف آنچه نوشته بودند رفتار کردند من جمله مرقوم بود که نفوسی به ننگ مال مردم

خواری

و سرشکست شدن معروفند در مجلس و کالت آنها قبول نمیشود نفوسی که بفساد عقیده معروفند بوکالت مجلس محترم قبول نمیکند شمارا بصدیقه ظاهر چه قدر از اجزای مجلس ورشکسته و مال مردم خورده نه یکبار و دوبار مثل حاجی محمداسماعیل مغازه چند دفعه تابحال چه در اسلامبول و چه در تبریز و چه در

طهران

سرشکست شده و اقلأً یک کرور مال مردم را خورده که باشد بلکه دو کرور وهم چنین پنجاه نفر امثال او متهمین بفساد عقیده اولادهای حاجی میرزا هادی اصفهانی بر کی مشتبه است که آنها ازلی اند بلکه پدر آنها وصی ازل است ملک المتکلمین وسید جمال و بحر العلوم وکیل کرمان کیست که نمی شناسد که آنها فاسد العقیده

میباشند همین سید جمال نبود که در مسجد شاه بالای منبر نطق می کرد امام جمعه  
گفت

این پدر سوخته بابی را از منبر بکشید آن ملک المتکلمین نبود که در هیچ مجلسی در  
اصفهان

ص ۱۹۰

نمیگذارند بالای منبر برود چه شد که تمام جزو اجزای مجلس شدند  
و هر چه خواستند کردند و هر یک از این متقلبین در این دو سال دارائی  
ده و بیست و سی بهم زدند آن مجلس و آن مشروطه را الانهم نمیخواهم خلاصه از  
نطق های ایشان مردم خیلی گریه کرده بودند و گفته بودند که خدا لعنت کند آن  
نفوسی را که نفع خود را بر ضرر برادران خود ترجیح میدهد باری به نقد در حضرت  
عبدالعظیم بقدر صد و پنجاه نفر متجاوز هستند و بانها هم بد نمیگذرد تا ثمر و نتیجه آنها  
چه بشود تفصیل؟.....و.....؟ در شب

هیجدهم ذی حجه آقا شیخ فضل الله با محرر خود جائی مهمان بودند تقریباً  
سه ساعت از شب گذشته در کالسکه خود نشسته مراجعت میکند قریب  
به منزل خودش که آمده بود از کالسکه پیاده شود آقا محمد باقر نام که شغل او  
روگری و دوات گری و مفضض کاری بوده و بعد از خرابی مجلس او هم در شماره  
محبوسین باغ شاه و از قراریکه میگویند خیلی هم زجر و اذیت باو کرده بودند  
ده پانزده روز بود که مرخص شده بود باز اقدام در این کار نموده با آقا شیخ پیاده  
میشود و یک گلوله شش لول به آقا شیخ میزند و آن از روی پوست یا رد میشود



محرر خیلی وفا بخرج داده بوده خود را روی آقا شیخ میانزداد و سه گلوله دیگر میزند ولی هر سه بمحرر میخورد عطار درب خانه آقا شیخ مشغول بستن دکان بوده که می بیند سه چهار تیر در رفت و صدای آقارا کشت آقارا کشت بلند میشود و آن شخص فاعل بعد از آن عمل تقلید از قاتل اتابک کرده یک تیر هم زیر گلولی خود گذارد در میکند از قضا تیر آخر او هم مثل تیر اول او کاری

ص ۱۹۱

نمیشود و بنای فله؟ یارفتن میکند آن عطار هم صوابی؟ به نظر میگیرد و یک تخته که دست او بوده میزند بسر آن شخص که می افتد و او را گرفته به نظمیه می برند و از آنجا بمریض خانه و مشغول مدوا هستند که بلکه بهتر بشود و از او استنطاق نمایند و باعث و محرک را بدست آرند ولی تاکنون اوقاد بر نطق نشد که از او حرفی شنیده شود ولی شهرتی در آنچه تا گرم بوده و نطق داشته گفته که ما سه نفریم و مامور کشتن سه نفر شیخ فضل الله و امیر بهادر و حاجی سید اسماعیل مغازه جو یا شده بودند که آن دو نفر دیگر جواب نداده که اسم و رسم آن دو نفر معلوم شود ولی حاجی اسماعیل معین الضرب و امیر بهادر حواس ندارند و زهره آنها اینست که کی آن دو نفر در ماموریت خود قیام کنند و خیلی با احتیاط حرکت میکنند و اما در بازار شهرت دارد و بر سبیل مزاح با یکدیگر میگویند بیضه اسلام باد کرده و مقصود بیضه شیخ فضل الله میباشد و لقمان السلطنه که حکیم شاه بوده مذکور داشته که ضربت گلوله مهلک نیست ولی مثل کسانی میباشد که

زهرة خود را باخته و آن خوف محتمل است که او را بکشد ولی امروز که غره شهرالمحرم هزار سیصد و بیست هفت است هنوز زنده است ولی دو روز است که شهرت دارد حاجی خمایی را در رشت کشته اند ولی چگونگی آن معلوم نیست که کی کشته و چه باعث کشته شدن او شده بعد هر چه معلوم شود مرقوم میشود ولی اخبار تازه که امروز دوسه روز است شهرت دارد که در تبریز مجدداً نزاع غریبی اتفاق افتاده که بقدر دوسه هزار قتل شده

ص ۱۹۲

هزار قتل شده و عین الدوله هم کشته شده اگر چه تا بحال چندین دفعه خبر قتل عین الدوله را دادند و اصلی نداشت لکن چون نزاع بزرگی بوده و از قراریکه ذکر میشود بحیله و غدر روبه سنگر مثل چندی قبل اول از دست دادند و باعث تهور آنها شدند تا آنکه به تدبیر آنها را میان تمام استعداد خود وارد نمودند و دور آنها را گرفته تمام کشته اند و عین الدوله بامید آنکه فتح کردیم و تبریز را تصرف کردیم جلو و قشون از عقب وقتی بنای زد و خورد میشود اول بعین الدوله خورده ولی چون هنوز خط تبریز نرسیده و این خبر کشتار تلگرافی بوده نمیشود باین اخبار مطمئن شد تا خط تبریز برسد و سرگذشت معلوم شود ایضاً شهرت دارد که تقی زاده با صاحب جریده صور و چند نفر دیگر که در فرنگستان بودند وارد تبریز شدند تا دو اراده توپ مسلسل و چه قدر تفنگ ولی با میزان عقل درست نیاید که تقی زاده تا کاری

صورت ندارد و اطمینان از نیل مقصود خود پیدا نکرده مراجعت نماید مگر در حقیقت یک اطمینانی حاصل کرده باشد باری امروز وقایع نقطه اصفهان غریب تراز واقعه تبریز میباشد و آنچه چند نفر از سوارهای اسانلو که از اهل خار و رامین هستند و فرار کرده بودند صحبت میکرد شما از اصفهان یک چیزی میشنوید و یک تصویری نزد خود میکنید بالله العظیم اصفهان صد درجه از تبریز بدتر است و مستعد تر و قسم یاد میکرد که چهار شبان روز نه نان واذوقه بخود ما دادند

ص ۱۹۳

ونه گاه و جو بمال های ما و ما باشکم گرسنه خودمان و شکم گرسنه مالها بطریق جنگ و گریز از اصفهان فرار کردیم معذک هشت نفر از ما نیست که نمیدانیم کشته شدند یا گرفتار شدند از گرسنگی تلف شدند و او تعریف میکند که انسان متحیر می شد و تازه که در این است که اعظم غصه آنها این بود که از آن تاراج بقدر دوسه هزار تومانی چیت و ماهوت و مس و عبا بدست ما افتاده بود آنجائی که منزل ما بود نتوانستیم سی تومان آنها همراه بیاوریم بعلاوه از بی طاقتی مال ها خیلی از اسباب خودمانهم در آن غلام خانه ماند که آیا بدست کی بیافتد از این تقریر او محقق میشود که هنگامه خیلی سخت بوده حال که شهرت دارد که بجهة یزد و کاشان هم سوار فرستاده و انتظام الملک پسر سهام السلطنه عرب که دوسال بود از جانب وزیر بقایا که به نقد وزیر دربار است حاکم

یزد بود این چند روزه اورا معزول و عدل الدوله برادر وزیر دربار را حاکم کردند و از طهران هم حرکت نموده درکاشان مانده و نمیرود انتظام الملک از شنیدن معزولی حرکت نموده میرود اصفهان در اصفهان صمصام السلطنه صد سوار بختیاری همراه او میکند و مجدداً اورا به یزد میفرستد و از کاشان شنیده شد که آن نایب حسین معروف که در زمان مشروطه درکاشان پاره حرکت‌های زشت از اوسرزد عریضه بصمصام السلطنه مینویسد که ما حاکم را از کاشان بیرون کردیم والان درکاشان حاکم نداریم اگر شما صد نفر سوار

ص ۱۹۴

صد نفر سوار بفرستید کاشان بر عهده من است که کاشان منظم و منسق بجهت شما نگاه داری نمایم و تمام قواعد مشروطیت را مجری دارم صمصام السلطنه هم صد سوار بایک ادم صاحب منصبی روانه کاشان میکند و خط از کاشان داشتم که جلاوتی حکومت بخرج داده بوده و نزاعی شده بوده مامور میفرستند که مقصرین را بیاورند یکی از علما که در آنمحل ریاست تامه داشته و امام جماعت هم بوده او بیرون می آید که مانع شود خوداورا با سر برهنه و پای برهنه بمقر حکومت میبرند و این چنین تهور و چنین تسلطی جز از اجزای صمصام السلطنه نباید ظاهر شود گو که در خط اسم از آنها نبود که آن حکومت چه حکومت بود ولی آنچه مسلم است حکومت قبل که در کاشان که اورا بیرون کردند و

بعد از بیرون کردن او را معزول کردند و اکرم الدوله را منصوب  
حکومت قدیم که پسر نظام الملک بود وارد طهران شد حکومت  
جدید هم که اکرم الدوله باشد نرفته و نایب الحکومه هم خواست بفرستد  
هیچیک از نوکرهای او قبول نکردند بروند پس مسلم شد که آن کار کار  
حضرات بختیاری بوده که بجرئت و پشت گرمی پنجاه هزار ایل  
بختیاری چنین کاری در چنین روزی که نفس سلطان آن قوه و آن  
اقتدار را ندارد که یک چنین کاری بکند و او کرده و همین امروز  
که روز غره محرم است خود حقیر از اصفهان خط داشتم نوشته بودند  
که از روزیکه اصفهان بهم خورده الی کنون روزیکه پانصد سوار یا از همان

ص ۱۹۵

بختیاری های طرف اصفهان یا از ایل قشقائی وارد اصفهان نشوند  
آنروز شب نمیشود و تمام سوار و پیاده تمام با تفنگ های ده تیر و هفت تیر  
و با استعداد تمام و یوم غره محرم مجلس ختم حاجی حمای را در مسجد شاه گذاردند  
و شهرتی دارد که از دست نوشته اند در بیست چهارم ذی حجه هزار پانصد  
نفر مردمان مسلح با استعداد وارد انزلی رشت شدند و از آنها جويا  
شدند که شما چه کاره اید و از کجا می آید و برای چه کار آمده و جواب دادند  
که از برای استحکام مشروطیت آمدیم و بس در رشت هم حاجی حمای با ششلول  
زدند و کشتند دیگر معلوم نیست آنها کشتند یا دیگری کشته؟ از رشت  
نوشته بودند ولی شخصی از امام جمعه شنیده بود که ایشان در مجلس ختم او گفته بودند

فجعه کرده و مرده علی ای حال مرد و آنچه در حرمت مشروطه نوشته بود حسرت اجرای آنرا بگور برد مگر آقا شیخ فضل الله امضاء کند و مجری دارد و مزده آنرا خودش برای او به برد و الحق خوب کرد مرد که خیلی احباء الله از دست او صدمه خوردند و اذیت ها و آزارها دیدند او هم در رتبه عناد کمتر از منبع فساد ابن الذئب نبود باری مقصود از میان رفت مجدداً از دستگاه سلطنتی شنیدم که ذکر می کرد که هزار و پانصد نفر وارد انزلی شدند بی اصل است آنچه محقق است چهار صد نفر سوار از اهل طالش وارد انزلی و حرف ایشان این است که باید انجمن ایالتی شما دایر شود و اگر نفسی مانع شما شد ما حاضریم که جواب آنها را بدهیم و مجلس شما را دایر نمائیم و از شر اشرار محفوظش داریم و مجرد ورود آنها سردار افخم که

ص ۱۹۶

افخم که حاکم رشت بوده و در انزلی بوده فرار کرده میاید رشت ولی قبل از ورود سردار خیر برشت میرسد و بازارها را می بندند و آنچه سردار اصرار در باز کردن بازار کرده ثمری نبخشیده چنانچه در فوت حاجی حمامی هم آنچه قدغن میکند که بازارها را به بندند و تشیع کنند ابداً گوش بحرف او ندادند و چند نفر معدودی عقب جنازه بودند و در مجلس ختم او هم حاضر نشدند اینهم اخبار رشت بود که عرض شد در خلال این کار و بهم خوردن همه اطراف پسرهای قوام از شیراز بامر حکومت با استعداد میروند بلاردت؟ که با اصطلاح معروف است بلارسیعه؟ که از روزیکه گفتگوی

مشروطیت شده بود مالیات آنها نرسیده بود و یک شخصی از اهل لار که اسم او آقا میرزا عبد الحسین بود بنهایت عزم و استقامت رای؟ حامی مشروطیت شده بود و از لار شیراز آمده در مجلس شور نطق ها می کرده و رفع پاره فسادها می نموده و با حضرات مخالف مشروطیت خیلی پیچیده گی میکرده تا وقتیکه بساط مجلس طهران بهم میخورد فوری سوار شده میروود به لار و در آنجا مشغول بکار خود بوده تا این اوقات وقایعی که تازه در شیراز رخ داده از این قرار است که بعد از آنی که بساط مجلس بهم خورد و پسر های قوام که به حکم مجلس شاهزاده ظل السلطان بنا بود تحت الحفظ بطهران بطهران بفرستند و او بقدر بیست هزار تومان از آنها گرفت و آنها رفتند بفرنگستان و در آنجا بودند تا بساط مجلس بهم خورد ظل السلطان بطهران احضار شد و بانهایت سختی که درد او را چاپیده بود و اموال او را برده بودند

ص ۱۹۷

وارد طهران شد شاه نهایت بی التفاتی باو فرمود و فرمود که تو یک شب حق توقف در طهران داری اوهم فوز عظیم دانسته بود و بفرنگستان رفت آصف الدوله را حکومت شیراز دادند و او سردار فیروز که داماد او بود به نایب الحکومتکی فرستاد اوهم وقت نیک؟ را غنیمت شمرده آنچه در دو سال بیکاری و خفت حکومت خراسان را کشیده بود چه خودش و چه آقایش که آصف الدوله باشد خواستند در این دوسه ماهه جبران کند و کردند مثل اقبال الدوله در اصفهان در هر کجا که ممکن بود و بتصورشان میامد جرمهای گزاف

گزارف میگردند چنانچه دریک آباءه بقدرششہزارتومان باسم و رسم همین سردار  
فیروز تفاوت مالیات را گفته تا چه رسد برای خود واجزای خود و مصارف و  
مخارج او کہ روزی پنجاه وسه تومان خرج سفر میگرفته است بامراو وبعدادانی  
کہ آنچه توانستند گرفتند اجازه معاودت پسرهای قوام را گرفتند و  
مراجعت کردند کہ ہم خودشان نصرت ؟ نداشتند پسرهای قوام راه نمائی  
نمایند من جمله راه نمائی هایکی این بوده کہ این آقا میرزاعبدالحسین از مشروطه  
خواهان خیلی محکم است و هنوز ہم به محل اواحدی دست نزدباید رفت اورا  
گرفت ویک ده بیست هزار تومانی دخل برد اصف الدوله ہم یکی  
از پسرهای قوام کہ نصرالدوله باشد مامور میکند واوهم با استعداد زیادی بعزم  
سرتراشی آنها حرکت میکند آقا میرزا عبدالحسین ہم آنچه معلوم میشود بعد از  
ورود بلارات بلا خیال نبوده و در فکر کار خود بوده استعدادی جهة  
خود تدارک می نموده تاآن وقتی کہ پسر قوام میرسد آقامیرزاعبدالحسین ادم نزد او

ص ۱۹۸

نزد او میفرستد و مینویسد کہ جناب نصرالدوله همین قدر کہ ما ساکت  
وصامت در خانه خودنشسته ایم درمقام مخاصمه برنیامدیم کہ شما چرا باید  
در ظرف چهار پنج ماه چهارپنج کرور مال مردم را یاباسم جرم کہ تو مشروطه  
طلب بودی یا نمک بانگور؟ پاشیدی بردید مثل آنکہ اهل قشقائی وبهماللو  
و سکوند و غیره میروند تا بندر عباسی ومال تجاردر میاورند و تحویل شما  
میدهند واحدی با شما حرف نزد بعلاوه اهل فسقی ؟ میروند در راه



مشهد و صد هزار تومان مال تجار یزد را میچاپد و هفتصد شتر  
وسیصد قاطر را بسرقت میبرند و تو مامور میشوی بروی آن صد هزار  
تومان که موجود بود هیچ یک کرور هم مال اهل لشی؟ را چاپیدی  
و دیناری به تجار یزدی ندادی ما حرف نزدیم که باعث فساد شده  
باشیم و قتل نفسی واقع نشود شما و آصف الدوله و نفس سلطان  
از ما راضی باشید و از همان طریقیکه آمدید بر گردید این نهایت محبت  
بود که بشما نمودیم که بدون جهت باعث قتل نفس نشده باشیم و اگر  
شما حاضرید برای نزاع وجدال و از خداوند هم خوفی ندارید بسم الله  
تشریف بیاورید یا ما مراد بر سرگردون نهیم یا بی بی مراد بر سر  
همت نهیم سر این کاغذ که بنصرالدوله میرسد اعتنائی نکرده رو بلار  
میروند نزدیک که میرسد آقا میرزا عبدالحسین هم با استعدادی که نصرالدوله  
تصور نمیکرد بیرون میاید و از آنها جلوگیری سخت میکند و آخر الامر  
غالب میشود و جمعی از استعدادیان نصرالدوله کشته میشوند و بقیه

ص ۱۹۹

پای از سر و سراز پا نشناخته و نقد خیالات را تماماً باخته فرار میکنند و تاشیراز  
وارد میشوند و به آصف الدوله خبر یاس میدهند در دهه عاشورا شهرتی دادند  
که آن آقامیرزا عبدالحسین با چهارده هزار جمعیت دور شیراز را گرفته و آصف الدوله  
را محصور نموده که آنچه مال مردم را گرفته چه باسم مالیات و چه برسم جرم تماماً  
را باید رد کند و برود اینخبر شهرت تام دارد ولی بنده باور نمیکنم زیرا که

چهار ده هزار جمعیت فوق قوه آقا میرزا عبدالحسین و خارج از بنیه لاراست مگر جمهور خلق حرکتی کرده باشند و باوهمراه شده باشند العلم عند الله واما فقره اصفهان خورده خورده ماری بزرگ شد در یوم ۶ محرم دوفوج سرباز و پنج اراده توپ مامور اصفهان شد و سرباز ها را هر کدام یکتومان پول و لباس جدید و تفنگ های نه تیر و لندر جدید با فشنگ های ورشو دادند و از خوف آنکه مبادا بگریزند و باصفهان نروند تماماً درگاری نشانیده روانه نمودند ولی از اصفهان شنیده میشود که تا قم هر نقطه که ممکن بود هر منزل سنگری بسته اند و مستعد نشستند اند که توپ و سربازی که حرکت میکند نگذارند باصفهان برسد و ایضاً در خود اصفهان شنیده میشود که برج و باروهای خیلی محکم ساخته اند و ذخیره دولتی هر چه بوده تصاحب کرده و آنچه قشون دولتی و صاحب منصب بوده یا کشته اند یا فرار نمودند حتی خانه آقارمضان علی تحویل دارفوج که یکی از متنفذین احباب است چاپیدند و خانه محمد حسین خان سرتیب فوج جلالی را بکلی غارت کردند و به نقد در اصفهان محلی ندارند و بعلاوه ایل قشقائی هم با بختیاری متحد شدند و یوم ششم عاشورا هشت ساعت باسیم انگلیزی

ص ۲۰۰

انگلیزی با تبریز گفتگوی حضوری نمودند و عهد و پیمانها کرده اند خیلی حضرات تبریزی اظهار داشتند که چون قصد ما فقط خابانیدن ظلم و برپا داشتن عدل است یا نظر به تفوق ایلی که سرمدارید ما بریاست شما بر خود حاضریم و که هر دو به یک مقصود ناظریم تا این حد امروز معلوم است فردا با خداست

که چه بشود مخالفه؟ اعلیٰ حضرت چرا امیر بهادر که وزیر جنگ است چرا حاجی محمد اسماعیل مغازه که لقب معین الضربی دارد چرا تدارک روضه خانی های خیلی مفصل گرفته اند و از سید الشهداء طلب نصرت میکنند برای جمع کردن حقوق ملت را نزد خودشان و نمیدانند که لازال توفیق رفیق شخص ظالم نشده و نمیشود چنانچه میفرماید الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم خلاصه اینست که امروز تا اندازهء که از دست سلطان ساخته هست راحت و آسایش و امنیت را از رعیت خود گرفته و عنان ملک را بدست نفوسی داده که خود آنها از شریر ترین خلق طهران هستند و همه اهل طهران آنها را واحبی؟ می شناسند و صدمه ها از دست آنها خورده اند که نه مال آنها از دست این نفوس محفوظ بوده و نه ناموسشان و حال آنها صد درجه از زمان لوطی گری آنها مسلط تر شدند خداوند ترحم بخلق ایران بنماید با آنکه حقیر بقدر فهم خود میدانم که این خلق قابل ترحم و مستحق آسایش و آسودگی نیستند والان از شاه و کذا؟ کشته های شصت و هفتساله خود را میدروند و در یوم ظهور با نفس ظهور و مومنین او کردند آنچه را

ص ۲۰۱

که از ابتدای تاریخ دنیالی کنون نه چشمی مثل آنرا دیده و نه گوشی شبه آنرا شنیده اگر نفسی بخواهد که آگاهی بیابد باید تاریخ این امر جدید را بخواند و مطلع شود که چه قدر ظلم کردند و چه مقدار از این خلق شریر

غدار ستم روا داشتند و از بدو ایجاد عالم الی کنون در هر ظهوری از ظهورات  
مظاهر امر رب مالک شئون؟ کشتند و بستند بلکه سوزانیدند ولی ما  
عورت؟ و سوق؟ و صعار؟ دست تعدی نگشادند ولی خلق این قرن بچه  
ها خفه کردند زندهای شیرده را با اطفال در بغل نفت زدند و آتش زدند  
مقابل روی مادر طفل را روی تاوه نشانیدند مقابل مادر طفل  
را در تنور آویختند زن را شکم پراز نفت نموده آتش زدند خدایا تو شاهدی  
که من خجالت میکشم و قلمم شرم میکند و زبانم حیا که شرح دهم که چه ها  
کردند آخرین ظلم آنها از آنچه شنیده ایم و آنچه دیده ایم فقره یزد است در وقت  
حکومت جلال الدوله فقره ها دوم زیرا که این شاه زاده اراده هر وقت  
یزد شد آن اثرات نیت و آن سلامتی های ذات و فطرت خود را  
ظاهر کرد یک نفر هفت نفس را خود او بمیر غضب داد کشتند بان قسم  
که صاحبان تاریخ ضبط کردند و چه جرمها که کرد و چه خانه ها که از بیخ و بن  
برچیده گشت و آخر الامر یکنفر را هم خواسته بود که صواب بزرگ  
کرده باشد و در نزد پدر و جد بتواند روئی سفید کرده باشد بدست خود کشت  
این فقره حکومت اول او بود حکومت دوم گو که تذویر بود که همه را  
بشناسد جبران سفر اول نمود تا آنکه همه را شنا؟ و بخلقهم شناسانید حکومت

ص ۲۰۲

حکومت هم که به یزد رفت کرد آنچه را که بالله الحق قلم با آنکه روئی سیاه  
دارد و دو زبان از تحریرش ناله دارد و آه که ای باراله چرا باید من باعث احتراق

قلوب عباد تو شوم گو که خداوند مجری؟ کافی جوانب اورا داد و نفاق اورا کفایت کرد چنانچه الان در پاریس با بودن پدر چون ابلیس با نهایت ذلت و مسکنت میگذراند و پدر وجه باو نمیدهد و بعوض وجه فحش و ملامت و شماتت باو میکند و میگوید تمام این خسارات و زحمات تو برای من مهیا کردی و بانک شاهنشاهی الان تمام املاک و رقبات اورا مهجر؟ نموده که من شصت هزار تومان وجه از صاحب این املاک میخواهم بلکه او تا زنده است بایران نیامد تکلیف من چیست خداوند چنین جزا میدهد از مطلب دور شدیم مقصود ذکر ظلم اهل عالم بود اسم جلال الدوله در میان آمد بواسطه آنکه طالبین آگاهی اگر وقایع سفر سیم حکومت جلال الدوله به بیند بر صدق عرض حقیر گواهی و شهادت میدهند که چنین ظلمی تا کنون نشده از همه اینها گذشته قدری اگر باتباع؟ انصاف در این چهار سوق اطلاع دراید مسلماً تصدیق این عرایض مینماید که این طایفه بهائی چه قدر مظلوم و ستم کش واقع شده من جمله این فقره را از اعلی و ادنی از تجار و کسبه تماماً میدانند که هر وقت این حضرات مستبدین خواستند که بساط مشروطه را بهم بزنند گفتند منشاء تمام این فتنه ها حضرات بابی هست حتی شیخ فضل الله میگفت که اغلب از وکلای مجلس بهائیند و این آشوب ها را تمام بابی ها کردند اعلان نوشتند و چسباندند

ص ۲۰۳

و بر عوام الناس مشتبه کند که این مجلس را بهائیان بانی اند و بهائیان ساعی

و جاهد مشنت نا مبارک آنها باز شد و خلق فهمیدند آنهائی که طالب فهم بودند که این طایفه ابداً هیچ گونه مداخله باین امورات ندارند نه حامی مجلسند و نه بانی مشروطیت و نه هادم مجلسند و تقویت کننده ظلم و اعتساف بامر مولا و صاحب اختیار خود مصلح عالمنده و خیر خواه امم نه بامور سیاسی مداخله دارند و نه در اجرای قواعد عدل و داد مدهانه میخواستند با همه اینها باز در میدان توپ خانه و مدرسه مروی شیخ فضل الله نقیب السادات سید احمد اخوی زاده سید علی آقای یزدی خود آقا سید علی آقا اکبر شاه حاج شیخ لطف الله حاجی آخوند رستم آبادی رفتند روی منبر و کتاب اقدس را دست گرفته و خواندند که حضرات به بینید این کتاب دیانتی طایفه بهائی است که در این کتاب بانها خبر داده که حکم حکم جمهور خلق میشود والان این مجلس را معجزه بزرگ برای مراد خود قرار میدهند گذشته از انکه دین ما را خراب میکنند و از میان میبرند و این مجلس بر خلاف قرآن ماست اگر غیرت مستی کریهم؟ باشد نباید گذارد که این مجلس بر قرار بماند بابی ها بر ما تحکم نمایند و هزار درجه از اینها زیادتر گفتند و کردند حال که آن مجلس بهم خورد میگویند این بابی ها باعث خرابی مجلس شدند چرا که اینها شاه پرستند و مطیع امر شاه و اینها نمیگذارند که شاه مشروطه را برعیت بدهد و میگویند تواز جانب خدا منصوری و ماها تمام فدائی تو میشویم حال از ناظرین در این اوراق سؤال میکنم و انصاف و مروت

و مروت آنها سؤال میکنم که ای گروه با انصاف وای صاحب  
مروتها از روی صدق نه گزاف آیا از این حزب که حالشان این باشد که  
ذکر شد که هر چه بخواهند این امت مرحومه؟ و این شیعه های اثناعشریه؟  
در حق آنها بگویند میگویند و آنچه بخواهند بکنند میکنند و این حزب مظلوم  
قدرت نداشته باشند که با آن قائلین غافلین بگویند که ای مردمان  
عزیر بهتان چرا افترا چرا اگر راست میگویند و امت قرانید چرا قرآن نمیخوانید؟  
و آنرا حجة باقیه؟ نمیدانید و اگر بگویند همه میخوانیم و هم حجت باقیه میدانیم پس  
همان قرآن باشما مخاصمه نماید که نه میخوانید و نه میدانید زیر اگر میخواندید  
آیه مبارکه و من ظلم مما افتری علی الله کذباً؟ رامیدیدی و اگر حجت باقیه بوده می  
دانستید نمی کردید آنچه را که نهی فرموده و وعده عذاب بمکذبین داده و چه کذبی که  
شاید اگر ید قدرت الهی حفظ نمیفرمود موجب ریختن خون سی هزار نفس همان  
کلمه دروغ نمیشد پس معلوم و مبرهن شد که این خلق امروزه ایران که میگویند  
سی و شش کرور جمعیت دارند اگر هزار نفس و یا صد هزار نفس میان آنها  
پیدا شود که در حقیقت فطرت پاکی داشته باشند و از اینگونه خطاها  
کناره نمایند انوقت هم وقتی بلائی نازل شود آن نفوس مصون و محروس  
نیستند و بهمان بلای ظالمین گرفتارند چنانچه صریح آیه قران است که  
میفرماید لا تحسبن الذین ظلموا منکم خاضعاً؟ پس باید آنها هم به نکبت اعمال  
سوء ظالمین گرفتار باشند و این بلاها نا امنی و کساد را متحمل نشوند  
و صبر کنند تا خلق کیفر ظلمهای خود را به بینند و ملتفت شوند که اینها از

از اثر آن افعال سوئی که از آنها ظاهر شده و ندامت؟ حاصل نمایند و در حقیقت تائب شوند  
لعل خداوند غفور رحیم عفو فرماید و مهندس؟ فضلش هندسه؟ آسایش بگسترده؟ و بنیان  
امنیت و راحتی بگذرد انشاء الله تعالی باری خیلی از مقصد تاریخ نویسی خود دور  
ماندیم و آنچه تکلیف ما نبود خواندیم حق شاهد است که از سوز دل بود و احتراق قلب  
که قلم بی اختیار حرکت نمود و این بیانات ثبت نمود چون یوم یوم یوم یوم یوم یوم  
اخیه و روز اذار ترفع فی الصور فلا؟ بینهم و زمان زمان یوم تبلی؟ است  
محرک حقیقی و نافذ الکلام واقعی حقیر و امثال حقیر را مبعوث میکند که بنویسم  
پنبه؟ اعمال هر نفسی که در سبد روزگار جمع شده برسیم که بر  
آیندگان پس از ما از حسن و قبح اعمال هر نفسی آگاه باشند چنانچه  
دیگران نوشتند و ما ملتفت شدیم ماهم مینویسیم که دیگران مطلع شوند و اثر آیه  
مبارکه را در تمام اشیاء مشاهده نمایند و بدانند که هیچ چیز در آئینه روزگار  
مستور و پوشیده نمانده و نمی ماند شمه؟ از احوال و رفتار و کردار امین الدوله  
حالی که اسم او محسن خان و پسر مرحوم مبرور خلد قرار آقا میرزا علی خان امین  
الدوله که اخرا الامر در زمان سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه صدر اعظم شد  
پس ازانی که توپ بمسجد و مجلس بستند و راه چاره بر معتکفین در آن  
محل سخت شد و نفوسیکه جان خود و راحت خود را بر کافه خلق ترحیح  
میدادند و بر خلق مشتبه؟ بود و امتحانات الهی بواطن هر کس را آشکار نمود  
آقاسید عبدالله خیال فرار نمود چنانچه در ابتدا ذکر ایشان و رفتن در پارک  
امین الدوله شد آقاسید عبدالله میرود در پارک آقاسید محمد هم بعد از او میرود



و همچنین نفوسی چند مثل ملک المتکلمین و صاحب روزنامه صور و جمعی دیگر میروند در پارک آنمرحوم و بزعم خود چنین گمان کرده بودند محل امن یافتند ناظراو که میرزا حسن خان نام داشته میگوید که جمعیت زیاد مورث فسادست چند نفر از آنها را می برد در خانه خود و یک محلی که در ابتدای هندسه آن عمارت برای چنین یوم بافصاحتی ساخته بوده مستور میکند و جمعی از قزاقها که دیده بودند که حضرات رفتند در این پارک بصاحب منصبان خود اظهارمیدارند که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد با چند نفری در پارک امین الدوله مرحوم هستند صاحب منصبان بباغ شاه تلفون میکنند که تفصیل از این قرار است تکلیف چیست جواب میرسد که متعرض نشوید صاحب منصب میاید و قزاقهارا ممانعت از تعرض میکند و میروند دیگر کسی ندانست که اعلی حضرت سلطان بچه خیال متعرض آنها نشدند و چه ملاحظه فرمودند امین الدوله از پارک بیرون میاید و میرود در تلفون خانه و نظر بحسن خاتمه ایاز نکرده و آنشویه؟ پسندیده را از دست داده عرض میکند که جمعی از اهل مجلس در منزل این جان نثارند تکلیف جان نثار چیست و دیگر ابدآتمنائی و استدعائی یا التماسی نکرد باز هم معلوم نشد که اعلی حضرت چه ملاحظه فرمودند که قزازقهاریختند در پارک و آقا سید عبدالله و آقاسید محمد را گرفتند از قراریکه یکی از اجزای خوداو ذکر میکرداو گفته بود که ملک الکتاب و جهانگیرخان و دیگر آنکه بودند چه شد اجزا میگویند

نفهمیدیم بنای تغیر؟ میگذارد که میخواهید خانه مرا بباد بدهید و مثل خانه ظل  
 السلطان بکنید و از اینگونه تغیرات آمدند میشود؟ آن شخصی که چند نفر را  
 مخفی کرده بوده میگوید آقا اینها در خانه منند دخلی بشما ندارد میگویند نمیشود  
 خانه توهم باسم من خواند میشود خلاصه آنها را هم گرفتند و بردند و شد  
 آنچه در حق آنها شد؟ که تفصیل آنها در ابتدا عرض شد مقصود از این شرح و  
 بست؟ این بود که این جوان اگر مر با به تربیت آن پدر بزرگوار بود سزا  
 این نبود که کرد دوم اگر می کرد سزاوار این بود که عرض کند من محض راستی؟  
 بولی نعمت خود این فقره را بروز؟ دادم که در تعداد خائنین نباشم  
 ولی استدعا میکنم که آنها را باین جان نثار به بخشید ولو اعلی حضرت هم  
 عفو نمیفرمودند تکلیف او بود و نکرد و این فقره گذشت و جمعی هم از او بد  
 میگفتند بلکه فحش میدادند و در واقع نوکرهای او خجل و سرشکسته  
 بودند تا آنکه وزارت پست باو مرحمت شد باشروطات؟ چند  
 که خودم دستخط صدراعظم را دیدم که بامین الدوله دستورالعمل  
 داده بود و اوهم سفارشات بیکی از اجزای محترم در پست خانه کرده  
 بود رسماً و دستخط هم کرده بود که شما باید مصدر این خدمت باشید  
 و در اجرای آن قصور و کوتاهی نشود که نزد اعلی حضرت من مقصر نمانم آن  
 عرض کرده بود که من باید پاره عرایض محرمانه بشما بکنم و بعد آنچه بفرمائید  
 اطاعت نمایم او را در خلوت میخواهد و میگوید که مطلب تو چیست  
 عرض میکنند که جناب امین الدوله پدر بزرگوار شما شخصی بود که

که سی و شش کرور خلق ایران بخیر خواهی و خوش نفسی و نوع پرستی  
 آنمرحوم شهادت میدهند سهل است که تمام این ها وهوی خلق  
 زیر مشق پدر تو می نویسند و او اول قانون نویس ایران بود  
 و این مجلس این نظام نامه و این قانون اساسی تمام روی نوشته  
 جات پدر شماست از آن فقره آمدن حضرات در پارک و آن  
 اظهار کردن شما نصف شرف شما از میان رفت و اعتقاد  
 خلق و اعتماد مردم زایل شد ولی باز پارهء آنرا از خوف دانستند  
 و از برای آن میتوانید یک عذری بیاورید اگر چه مردمان ما مشعر  
 نمی پذیرند و این پست خانه که شما قبول کردید خطوط مردم را  
 باز کنید و ناموس خلق را بدست دیگران بدهید دیگر ابداً  
 از برای شما و خانواده شما هیچ شرفی باقی نخواهد ماند و دیگر احدی؟  
 نام شما را بخیر نخواهد برد شما بحمدالله والمنة مرحوم امین الدوله آنقدر برای  
 شما گذارد که محتاج به نوکری نباشید و پنجاه سال بیکار ماندن بهتر است  
 از این گونه نوکری که موجب تضيع شرف و نسب و ننگ نامی  
 باشد جواب داده بود که مجبورم چه بکنم گفته بود که شما لازم  
 نیست نزد من متعذر شوید شما فردا مسئول ملت خواهید شد  
 اگر میتوانید جواب ملت را بهمین نحو بدهید عیب ندارد  
 و الا امین الملک نه مکنت شما را داشت و نه شرف شما را

واستعفا داد و کسی نتوانست او را مجبور نماید شما چگونه میشود

ص ۲۰۹

که مجبور باشید گفته بود که از این حرفها گذشته و ابلاغی بخط و مهر صدر اعظم  
بایشان داده بود که شما بر حسب امر همیونی باید در تمام خطوط نگاه کنید  
هر چه ضرر بحال دولت ندارد بصاحبش برسانید و هر چه مضراست  
نگاه دارید آنشخص میگوید پس حقیر را از این خدمت معاف دارید که  
بنده آمده فقط؟ که بشما عرض کنم که قبول اینخدمت ننمائید که  
که موجب تزییع قدر و هدر رفتن شرف و تبدیل آن نیک  
نامی به بدنامی نشود جنابعالی که از این چاکرنپذیرفتید مختارید حقیر که قوه تحکم  
بشما ندارم و خدا میداند که فقط حس دولت خواهی بود و بس ولی من با  
نوع خود خیانت نمیکنم و از خیر ماهی پنجاه شصت تومان مواجب پست  
خانه هم میگذرم و این ننگ را برای خانواده خود نمیگذارم و هر چه امین  
الدوله و عدی یا وعید میدهد قبول نمیکند و سر خدمت هم حاضر نمیشود  
والان پنجاه روز نگذشته که صدای مردم بلند شده و اوهم از خوف  
خوداش استعفا میدهد ولی قبول شدن یا نشدن آن معلوم نیست؟  
الی از مسلمات است که مخلوق با او مخاصمه خواهند کرد و به هر قسم  
باشد از کارش خواهند انداخت که مصرح؟ معزول شدیم ماو ؟ نرسیده  
محقق شود اخباریکه از وقایع یزد یا بخط یا بتلگراف معین شده  
از این قرار است که مرقوم میشود بعد ازانی که مجلس بهم خورد و بساط

استبداد پهن شد و مشیرالممالک دوسال طهران مانده و هزار هزار مدعی دیده و هزار گونه مشقت کشیده و بوصول یزد جزد ر خاب؟ نرسیده

ص ۲۱۰

واز آن یاس کلی داشت از دیدن سواد یزد که بقدریست هزار نفس از دست تعدی او بقدر یکماه در سفارت خانه و امام زاده هامتحصن بودند و بقدر یکماه تمام بازارها را بستند و وعده قتل باو دادند بمجرد آنکه دید سلطنت غالب شد و حکمش نافذ روز دوم و سوم بود که باوزیر دربار بند و بستنی کرده و بصدارت تعارف داده به امیربهادر تعارف خیلی داده چهل غلام گرفت و روانه شهر یزد شد و خیلی با جلال وارد شهر گردید چرا که با آقامیرزا علی رضا که صدرالعلمای یزد بود و با هم زیاده از حد دوستی داشتند و ایشان تدارک استقبال خیلی مفصلی دیده بودند باری بعد از ورود بنای گرفتن فرع دو ساله میشود و بواسطه آن سوارهایی که همراه برده بود خلق بیچاره یزد از آنها خوف نمود دادند و در آن وقت انتظام الملک که پسر مصطفی قلیخان سهام السلطنه اردستانی حاکم یزد بود و او هم سالهای سال در طهران معطلی کشیده بود و از زمان انعقاد مجلس که قره سورانی طهران یا کرمان را به داماد اصف الدوله داده بودند او از شدت بیکاری و معطلی رفت نزد داماد اصف الدوله و امنیت و نظم راه یزد را تقبل کرده رفت به یزد و

در آنوقت عدل الدوله برادر وزیر دربار به یزد حاکم بودانتظامالملک  
بعد از قبول کردن راه یقدر صد نفر از زغال سوزان انارک را  
تفنگ دیوانی داده واسم آنها را سوار دولتی گذارد بود بعد از ورود او

ص ۲۱۱

عدل الدوله بواسطه بی دخلی استعفاداده بود مقارن آن حال عیال او  
هم فوت شده او روانه طهران شد از شدت قحط الرجال انتظام  
الملک را حاکم یزد کردند اوهم با مشیرالممالک میانه گرمی داشت و آن  
حکومت خود را از جانب مشیر الممالک میپنداشت و خیلی هم خلق  
یزد از او واهمه داشتند بواسطه آن صد نفر غلام خیلی در گرفتن مالیات  
و فروع کوشش نمود ولی مشیر در عوض بعد از ورود عنان کار را خود  
بدست گرفت و او را بی دخل کرد و در عوض محبت های صدرالعلماء  
تمام امور را بدست صدر العلماء داد و شنیده شد که صدرالعلماء  
جریمه هزار تومانی در آن اوقات کرده بود خلاصه عرصه بر مردم  
اهل یزد تنگ شد و تمام رعیت تمام مال ؟ خود را فروختند و مالیات را  
بنحو دلخواه مشیر دادند سوای دومی که ندادند یکی بهاباد بافق بود که  
ندادند و یکی تفت مشیر بعد از آنی سایر نقاط را مالیات بافرع  
بنحو دلخواه گرفت چند نفر از آن سوارها را روانه بهاباد نموده که  
مالیات بگیرند اهل بهاباد اجتماعی کرده سوارها را پیاده نموده تفنگ و  
یراق آنها را می گیرند و روانه یزد میکنند و میگویند که بروید

خبر بمشیر بدهید که ما فرع نمیدهیم آنها هم مراجعت نموده بمشیر خبر میدهند  
مشیر بیست نفر از آن سوارها را مامور به تفت میکند حضرات میروند  
اهل تفت حضرات را استقبال میکند وارد مینمایند در منزلی صبح پذیرائی  
میکند و بعد جویا میشوند که شما برای چه آمدید اینها میگویند بموجب این حکم

ص ۲۱۲

این حکم ماموریم که مالیات شمارا با فرع دوساله از شما مطالبه کنیم  
حضرات میگویند حکم مشیر را که به برید باو رد کنید ما حکم از مجلس و از  
شاه داریم که فرع مالیات را برعیت یزد بخشیده اگر مشروطه است  
مملکت ما از مجلس و اگر مستبد است از سلطان حکم داریم و نمیدهیم  
آنها قدری سخت میگویند تفتی ها سخت تر آخر الامر کار به زدو خورد  
میرسد هفت نفر یا هشت نفر از سوارها کشته میشوند دو نفر یاسه نفر هم از  
از اهل تفت کشته میشوند و در همان شب ده نفر آنها را در محلی  
نگاه میدارند دوسه نفر از آنها را هم بدون یراق مرخص  
میکند که خبر بمشیر بدهند و آن ده نفر را هم میگویند اینجا گروهی اند  
ما کار بشهر داریم و پیوسته آمد و شد مینمائیم اگر کسی متعرض اهل  
تفت شد ما هم در مقابل با اینها همان قسم رفتار میکنیم  
و اگر متعرض نشدند ما هم متعرض نمیشویم آنها هم مراجعت کرده تمام  
سر گذشت را میگویند مشیر هم سکوت میکند و دیگر نه او عقب مالیات  
میفرستند و نه آنها مالیاتی میفرستند و این دو محل بواسطه آن حرکت

محفوظ میمانند از تعدیات مشیر از آنجائی ظلم و تعدی در ایران  
جزء ارکان وجودشان شد و نمیشود که از آن منفک شوند چنانچه  
وقتی هم که نعمت مشروطه بانها عطا میشود باز دست از ظلم بر نداشتند  
و آن نعمت را بواسطه حرکات زشت از خود دورداشتند خلق تفت  
بنای شرارت گذاردند گاهی در راه تفت اگر شخصی عبور میکرد که از

ص ۲۱۳

او گمان تمولی میرفت گریبان او را میگرفتند و وجهی از او میگرفتند  
خورده خورده بنیه حکومت را ضعیف یافتند و خود را قوی دیدند  
تجسراز حد اعتدال گذشت و تهور از اندازه خارج شده بنای چپاول  
و غارت گذاردند باندازهء تا قاسم آباد که نیم فرسنگ از شهر دوراست  
غارت کردند بانهم قناعت نکرده حضرات کبرها را میگرفتند و میبردند  
تفت نگاه میداشتند و به بسته گان او خبر میدادند که فلانی اینجاست  
فلان مبلغ بیاورید و او را ببرید یا آنکه در ده عاشورا سه نفر را گرفته  
بودند و نهصد تومان از آنها گرفته مرخص کرده بودند و پیغام بحضرات  
تجار پارسی داده بودند که یا ده هزار تومان وجه جهت مابفرستید یا روز  
بعد از قتل میائیم محله شمارا می چاپیم حضرات پارسی خوف و بیم  
کرده بارباب جمشید تلگراف کرده بودند که از برای خدا چاره برای ما بکن که  
از میان میرویم ارباب که هر چه بهر جا شکایت اسباب رفاهیت  
نیافت مسلمانهای ده ولایت او سرازاطاعت او باز زدند و



ونتوانسته از عهده آنها بر آید نه پول در خزانه هست و نه قشون در دست چگونه متعرض تفت میشود که نهایت پنجاه خانه را چاپیدند ارباب جمشید لابد شد و بخود عدل الدوله تلگراف کرد که خوب است که شما اسباب راحت و آسایش آنها را تدارک بفرمائید عدل الدوله جواب داده بود که این کار استعداد لازم دارد و من ندارم و علاوه از تفتی ها بختیاری های مراغه؟ که از ابتدای عمر مشغول بدزدی بودند حال با کمال جرئت و استقلال

ص ۲۱۴

استقلال آمده اند در پشت کوه و ثلثات؟ حواله میدهند و من ندارم آن استعدادیکه اگر بیایند در شهر مانع شوم در این صورت چه بکنم ارباب جمشید آنچه نزد سپه سالار رفت و نزد وزیر دربار رفت حاصلی بدست نیفتاد متحیر بود که چه بکند تلگرافی از یزد در پنجشنبه ۱۹ شهر محرم سنه ۱۳۳۷ رسید چهار صد نفر بختیاری وارد یزد شدند و عدل الدوله را بیرون کردند و به نقد شهر امن است ولی تصریح نکرده بودند که بختیاری مراغه بودند یا بختیاری از جانب صمصام السلطنه تا همین قدر معلوم شد بعد هم هر چه معلوم شد مرقوم میشود آنچه خود حقیر خط داشتم تاریخ ۸ محرم نوشته بودند عدل الدوله با ده پانزده نفر اجزای خود در قلعه میباشد و ابداً از او و صدائی نیست و کسی هم نزد او آمد و شدی نمیکند و مشیر و صدر العلماء نمیگذارند عارضی نزد او برود و او معروض را حاضر کند مالیات را با فرعی که خود مشیر معین نماید از رعیت دو ساله گرفته و میگیرد و دیگر مال هر کس را

که به برند بردند هر کس بهر کس تعدی کند کرده است اینهم از خطوط یزد بود کیفیت کاشان از قرار اخباریکه رسیده و خطوطی که دیده شده است از این قرار است که نوشته بودند که از اصفهان سیصد سوار بختیاری بسر کرده گی تبریز وارد شد حتی بقیه لقب تبریز را نوشته بودند وهمین قدر نوشته بودند که به نقد کاشان امن است ومجلسی را بناهست تدارک بنمایند ودر تهیه منتخبین هستند و به نقد احدی باحدی تعدی ندارد وقتل ونهی هم واقع نشده و شنیده میشود که از اصفهان تا کاشان

ص ۲۱۵

منزل بمنزل برجی ساخته وسنگری پرداخته اند صدق وكذب از اصفهان یا کاشان که معلوم نیست ولی آنچه محقق است که قافله خیلی سنگینی از یزد شتردار بار طهران داشته دراکبرآباد بااین سوارها تلاقی میشوند تبریزبانها میگوید که که شما بار خودرا اینجا بریزید و چند نفر از خودتان سربارتان بمانید ماهم ده نفر را برای حفظ شما معین میکنیم که اگر صد دینار مال تاجر از میان برود ما دویست دینار بدهیم و مال تاجر باید در هر حال محفوظ باشد ولی شما باید شتری یکتومان بشما میدهم که بروند کاشان واجر وکج بار کند بیاورید که در این محل باید یک برجی و سنگری ساخته شود اینها هم قبول کرده آمدند کاشان و کج و آجری بار کردند و سرباز وقزاقی هم که که مامور برفتن اصفهان شدند هنوز در کاشان وارد نشدند و شنیده میشود که قزاقها که مجدداً بطهران مراجعت کردند وسربازها هم فرسنگ

بفرسنگ گریخته اند تا سیصد نفر وارد قم شدند و سیصد نفر هم رفته اند در صحن مقدس متحصن شدند که ما نمیرویم تا این حد خط تجارتی بود که دیده شد صدق و کذب آن با خداست یکی از آشنایان؟ مذکور نمود که من با سرهنگ این فوج آشنا بودم اورا ملاقات نمودم با او گفتم شما بامن وداع کردید که باصفهان میروید چه شد که نرفتید گفت رفتم و از قم مراجعت کردم باعث را جويا شدم مذکور نمود که از طهران که بیرون رفتیم سربازها بنای متفرق شدن گذاردند تا وارد قم که شدیم سیصد نفر باقی مانده بودند آنهاهم در قم بیست رفتند حال آدمم

ص ۲۱۶

حال آدمم که بسپه سالاراطلاع بدهم که ماموربرود جمع آوری نمایدازاین تقریر چنین فهمیده میشود که آن فقرات خط تجارتی هم راست بوده وبه نقد از کاشان زیادتراطلاعی ندارم وگویا خبریهم زیادتر نباشد ودر کاشان کسی با آنها طرف نبوده وطرفهم نشده بطریق راحت و آسودگی وارد شدند کیفیت قتل آقابالا خان سردرافخم در رشت و آتش زدن تلگراف خانه و پست خانه و آمدن هفتاد نفر کرجی که از مجاهدین تبریز بودند واقعهء که در حقیقت خیلی جلادت بخرج دادند و خداوند متعال خیلی باو مهلت داده بود ودور خبری اوباو رسید همین فقره آقابالا خان بود که ازقرارآنچه شنیده شده این جوان در بدو عمر خیلی بی مبالات و بی عفت بوده و بواسطه همان هرزگی نایب السلطنه اورا بنوکری

نزد خود برد وبعوض مزد واجرت وانعام او را در فوج منصب داد  
هفته اول یاور شد و هفته دوم سرهنگ و هفته سیم سرتیپ و چون حرکات  
خیلی مطبوع اتفاق افتاده بود نزد حضرت والانايب السلطنه خورده خورده  
او را نزد پدر خود معرفی کرد و بحضور میبرد و حسن خدمات از او بعرض میرسانید  
و در گرفتاری جناب حاجی آخوند و جناب حاجی امین و جناب ابن ابهر و آقامیرزا  
رضای کرمانی و گل و بلبل صاحب دیوانی خرجها برای دولت تراشید و حسن  
خدمتها نمود و منصب میر پنجهء گرفت در مقدرجی؟ و دورارک را گرفتن و او  
حکم شلیک دادن و سیصد چهارصد قتل نفس کردن لقب وکیل الدوله  
برای او گرفت و بمدلول الجنس مع الجنس یمیلوا رفته رفته نفس ناطقه نایب السلطنه

ص ۲۱۷

شد و دایر مدار تمام ادارات او و محل اعتماد خود ناصرالدین شاه و هر وقت  
خود او یا نایب السلطنه میخواستند خود نمائی بکنند یا حسن خدمتی بنمایند یا اقلأً  
چند هزار تومانی دخل به برند میرفتند نزد سلطان که در فلان سرحد  
چند نفری از بابی ها بنای فتنه و فسادی گذاردند اگر اجازه میفرمائید صد نفر  
یا یک فوج سرباز بفرستیم آنها را بگیرند یا چند نفر بنای شب نامه نویسی  
گذارند و چنین اعلانی چسبانیدند و بعد چند نفر از بندگان خدارا  
بگیرند و مصارفها پای سلطان بنویسند و بعد آنها را شهید نمایند یا چهار سال  
و پنجسال آن بیچاره هارا در انبار؟ نگاه دارند خلاصه مقصود تفصیل رشت  
بود قلم خود سری نمود و شرح حال او را ذکر نمود در اوقات مشروطه

این شخص مقصر ملت بود و تمام افواج مدعی او بودند او فرار نمود و بعطبات؟  
رفت بعد معلوم شد که سفراوهم حکیم فرموده بوده و رفته بود که از علم بلکه؟  
حرمت مشروطه را بگیرد و بعد از مراجعت هم در تعداد مردمان بیکار  
بود تا بساط مجلس بهم خورد و بخیال جمعی استبداد قوت گرفت او را  
حکومت رشت دادند و رفت برشت و اندکی شرح حاکم تعیین کردن  
او بجهت طوالش و قبول نکردن طوالش و اتفاقاتی که افتاد مرقوم شده و حال  
فقره خوداوست و رشت و آخر قضیه عمر او و آنچه معلوم و محقق شد در روز عاشورا  
در رشت نزاعی شده و بین دو دسته چند قتل واقع شده سردار افخم چند  
نفر قاتل را گرفته حبس میکند و حضرات صاحب کشته ها اصرار میکنند  
که سردار قاتل را بدست آنها بدهد سردار بمسامحه گذرانیده تا روز ۱۷ شهر محرم

ص ۲۱۸

هفدهم شهر محرم هزار و سیصد و بیست هفت سردار درباغ مدیریته؟ بوده جمعی  
از رجال دولت و صاحب القاب و منصب ده نفر صاحبان خون  
آن مقتولین روز عاشورا با اسلحه ولی بطریق خفا میروند درباغ سردار میگویند  
عرض اینها چیست میگویند عرضی نداریم خونی خود را میخواهیم سردار میگوید من  
بشماها

گفتم چند روزی باشد بعد میدهیم میگویند نمیخواهیم چند روزی باشد الان بده  
میگوید امروز نمیشود میگویند ماهم امروز میگیریم سردار میگوید چطور میگیرید

میگویند تو را میکشیم از این سخنان مفهوم که حضرات یک پشت گرمی خارجی داشته

واز قوت قلب صحبت میکردند سردار میگوید کالسکه بیاورید تا من باین ها حالی کنم که من آن جور حاکم نیستم که باین حرفها خوف کنم کالسکه حاضر شده یاننده هفتاد نفر کرجی که تمام تفنگ ده تیر دستشان بوده وارد باغ میشوند و اطراف سردار را گرفته بنای زدن میکنند خلاصه سردار را تکه تکه کرده سی و دو نفر هم یا بتبعیت ؟ او یا باستحقاق نیت از صاحب منصبان و در حالی که همراه او بودند کشته میشوند و نعش سردار را ریسمان به پایش بسته در بازار رشت میکشیدند لچاره رشت هم میریزند و خانه او را میچاپند و زن و بچه او میروند در سفارت روس پناه میبرند تا این حد مسلم است واما یکی از نوکرهای اداره باقراف که مدیر راه شوسته رشت باشند او با ارباب خود صحبت میکرد که ما در میهمان خانه راه شوسه خود نشسته بودیم که بغته صدای دو توپ پر صدا بلند شد جویا شدیم که صدای توپ برای چه بود گفتند توپ نبود و نارینجک بود

ص ۲۱۹

گفتم کجا بود و برای که بود گفت در باغ مدیرته؟ جهت آقابالاخان سردار افخم وقتی رفتم دیدم تلگرافخانه و پست خانه آتش گرفته میسوزد و بقدر سی دو نفر نفس در باغ افتاده و کسی نیست که آنها را بردارد ولی فهمیده نشد که تلگرافخانه و پستخانه را دستی آتش زدند یا بواسطه آن نارینجک ها بود ولی خود اهل رشت

همت کردند و آن آتش را خاموش کردند و آن هفتاد نفرگرجی آمدند در آن محلی که مجلس بود و یکی از آنها رفت بالای سردران و یک الم؟سفید نصب کرد و صدا بلند کرد که مردم رشت ماها نه دزدیم و نه آدم کش ما از جانب ستارخان به حکم مجلس آمدیم که مجلس شما را سرپا کنیم و محل مجلس را رفع کنیم کردیم حال اگر در حقیقت مشروطه خواه هستید بسم الله که خلق بنای شاه وقیه؟ و سلام و صلوات و دعای ستار خان گذاردند و در مجلس جمع شدند که خبر رسید که سپه دار که نصرالسلطنه باشد وارد پيله بازار رشت شد یکدفعه خلق رشت با استقبال او رفتند حتی جمعی از آن گرجی ها و نصرالسلطنه را با احترام خیلی زیاد وارد کردند ولی در راه نصرالسلطنه از انطرفی که سفارتخانه روس بود خواست برود ملت نگذاردند و اصرار رفت گفتند نباید شما میل کردید که در آنجا توقف کنید خلاصه ایشانرا آوردند در مقر حکومتی نشانیدند نصرالسلطنه اظهار کرد که من در رشت اقامت نمیکنم و باید بروم ملت گفتند ابدأ نمیگذاریم شما از رشت حرکت کنید تا این حد آن شخص با جناب باقراف صحبت کرد ولی در طهران شهرت دادند که مشیرالسلطنه صدر اعظم حالیه بایشان تلگرافی

ص ۲۲۰

تلگرافی خیلی تلطفاً از جانب اعلی حضرت بایشان میکند باین مضمون که اعلی حضرت از ورود شما برشت و آرام کردن خلق رشت را اظهار مرحمت زیاد فرمودند و از برای دفع مفسدین یک فوج سرباز

و چهار ارده توپ فرستادند و فرمودند که باز هم هر قدر استعداد لازم باشد اطلاع بدهید فرستاده میشود و آن تلگراف تا بانجیل زیادتر حرف نمی‌رود و از منجیل با تلیفون راه شوسته حرف زدند و نصرالسلطنه جواب داده که به حکم ماموریت عازم قزوین بوده و هستم و این دو روزه توقف به حکم مجبوریت و حفظ جان بوده و حکومت چنان ولایتی از من ساخته نیست تا باین حد هم خبر رشت بود که مرقوم شد بعد هر چه بشود ثبت میشود و واقعاً این حکایت بر تبریز و اصفهان و استرآباد و قصر شیرین و طوالش رجحان دارد چرا که آنجا ها حکومت را نکشتند و پست خانه و تلگراف خانه را آتش نزدند و رشت کشتند و آتش هم زدند پس معلوم میشود که یک پشت گرمی دارند فقره دعوی نهم عاشورا در تبریز و آن وقایعی که رخ داده بدین کیفیت است که مرقوم میشود از اجزای سلطنت شنیده شد که عین الدوله در ۱۳ محرم تلگرافی باعلی حضرت نموده که بحمدالله کار باقبال اعلی حضرت گذشت و اهل تبریز تمام اسلحه خود را تسلیم نمودند این خبر را شهرت دادند حضرات تبریزی خیلی محزون که آیا چه شده و چه قدر کشته شدند جرئت تلگراف هم که نداشتند

ص ۲۲۱

تمام مثل مصیبت زدگان با صورت بی جان بودند در پانزدهم و شانزدهم آنها هم را ملاقات نمودم تمام چنانکه؟ مستبشره باعث را



جويا شدم شخصی را نشان دادند که از تبریز چاپاری آمده و اورا مخصوصاً روانه کردند و همراه او یک بسته بزرگ پاکت بوده و از خوف باز کردن پاکات آدم مخصوص فرستاده بودند که از او شنیده شد و چه از خطوط که دیده شد تمام آن تلگراف بی اصل بوده بلکه عین الدوله چنین تلگرافی نکرده بود و آن خبر جعلی بوده و شرح واقعه چنین است که که بعد از آن اتفاقی که افتاده بود در جنگ ششم و هر دو بجای خود نشستن عین الدوله پاکتی بمجلس تبریز مینویسد که ایام ایام عاشورا است شما مسلمان و ما هم مسلمان و عزا داری سیدالشهدا واجب و شرط همان همان بهتر که شما تا پانزدهم محرم بعزاداری مشغول باشید ما هم مشغول بعد از پانزدهم اگر انشاء صلحی واقع شد که چه بهتر و اگر بنای مخاصمه و مجادله شد از شانزدهم مشغول میشویم و چند نفر روضه خان هم دعوت کردیم آنها اذن آمدن بار دو بدهید آنها جواب می نویسند که زیاد از از قصد حضرت والا ممنون و متشکریم و هر که از در مخاصمه و مقاتله سبقت گرفته نشده و نخواهد شد و روضه خانهم محتاج باذن نیست هر نفسی که بخواهد و از مدخل روزی ده الی بیست بگذرند خودشان می آیند بعد از جواب واقعا؟ مشغول بعزاداری میشوند و باندازه از مراقبت خود تغافل می نمایند من جمله ستارخان یک کار بزرگی

از تبریز بیرون می‌رود خلق تبریز هم اسوده حال واز تدبیر اردو فارغ  
البال مشغول عزاداری بودند واما از آنطرف سردار ارشد میرسد  
وبا عین الدوله ملحق میشود واین تدبیر معلوم نشد که از سردار ارشد بوده یا  
یا از عین الدوله روز هشتم محرم بدون های وهو یرش بشهر می‌برند و جلو  
ریز؟ وارد شهر میشوند و هفت هزار جمعیت وارد شهر میشوند و هشتاد و  
دو نفر زن و مرد وبچه و بزرگ زیر دست پا می‌روند وبقدر هزار نفس هم  
از اهل تبریز کشته میشوند و مستعد نبودند نا آن جمعیت وارد ارک  
حکومتی هم میشوند که مردم تبریز مستعد میشوند واطراف آنها را می‌گیرند و  
بنای کشتن می‌گذارند اهل اردو طاقت مقاومت نمی‌آورند روی بفرار  
می‌گذارند که بلکه جانی بدر برند اهل اردو از جلو واهل تبریز از عقب  
اهل اردو اگر تیر میانداختند بخودشان می‌خورده ولی اهل تبریز دیگر محتاج  
به نظر رفتن وتیر انداختن نبودند سر تفنگ دراز می‌کردند وتیر می‌انداختند  
که از آنطرف ستارخان کار خود را صورت داده باندازه مراجعت میکند  
وارد دروازه که میشود آن هنگامه را می‌بیند جلو آنها را می‌بندد واز عقب هم  
که مشایعت؟ آنها می‌آمدند خلاصه از آن هفت هزار جمعیت گویا هیجده نفر  
خبر باردو میرسانند و بقیه تمام کشته میشوند واو ذکر می‌کرد که هزار متجاوز  
از خلق تبریز کشته شدند ولی از آن هفت هزار تمام کشته شدند از حال  
عین الدوله وسردار ارشد استفسار شد مذکور نمود که من روز یازدهم بیرون

آمدم در صورتی که کوچه و بازار پراز کشته بود و معلوم نشد که آنها کشته شدند  
یا نشدند و از شهر خارج شدند یا نشدند اردوئی دیگر باقی نمانده بود که من آمدم  
و دیگر ذکر آن جعبه که نارینجک در آن بود از برای شجاع نظام می کرد و میگفت که  
که من حاضر بودم که به پیشخدمت امر کرد باز نکرد به پسر اش امر کرد باز نکرد  
خود او هم منصرف شد از باز کردن شب شد و مشروباتی صرف نمود وقتی  
مست شد و شعور از او رفت و عقل زایل شد خودش به نفسه اقدام کرد  
و خود او را با سه پسر و ده نفر از اجزاء که همگی چهارده نفر بودند تلف شدند  
و قسم یاد میکرد که مجمہئی؟ که زیر پای او بود خیال می کردی که نداف؟ آنرا  
کمان زده و شکم او پاره شده بود و تمام اعضا و احشاء اندرون او  
بیرون آمده بود ولی طریقی بود که عمارتی خراب ننمود و هنوز بعد از  
آن مقدمه دیگر هیچ خبری از تبریز نیست نه از تبریزیان و نه از اردوئیان  
توضیح وقایع رشت از قرار خط صحیح القول امروز که روز بیست و چهارم خط  
رشت داشتم آنچه مرقوم داشته بودند با آنچه تحریر شده منافات نداشت  
نه از کشته شدن سردار با آن خفت بسیار و آن ۳۲ نفر همراهان او و نه  
آتش گرفتن تلگراف خانه و پست خانه و نه از آمدن هفتاد نفر کرجی باسم  
مجاهد و نه وارد کردن نصر السلطنه را بان تفصیل چیزی که در خط  
بود که از معروضات حقیر تصریح نبود فقره نارینجک که بعبارة آخری  
بم باشد معلوم نمیشد که این بم در باغ انداختن یا جای دیگر از این خط  
مفهوم و معلوم شد که این عمل را حضرات تازه وارد که مجاهدین باشند

باشند کردند و در عمارت حکومتی انداختند و آنرا خراب کردند و رفتند  
در باغ و ناتمومی را تمام کردند و ایضاً؟ معلوم شد که دونفر هم مجاهد کشته شدند  
و نعش آنها را بچه احترامی برداشتند و دفن نمودند و ایضاً و از این خط معلوم شد  
که جمعیتی از رشت بیرون آمدند تا امامزاده هاشم هم آمدند ولی معلوم  
نشد که برای چه آمدند جهة جلوگیری از قشون آمدند یا جهة روبرو تهران آمدن  
تا این حد امروز از خط رشت معلوم شد تا بعد چه اتفاق بیفتد باز مرقوم میشود  
مقدمه بسته شدن بازار های طهران و پریشانی مردمان؟ و  
گذاردن سوار قزاق و سرباز در بازار ها و اعتنا نکردن مردمان  
از قبل مرقوم گشت جمعی در اواخر شهر ذی قعدة؟ رفتند در سفارت  
علیه عثمانی متحصن شدند و در بردن آذوقه برای آنها دولت یعنی اجزاء  
دولت مانع شد و بعد سفارتیان سخت گرفتند آذوقه بانها دادند  
ولی قزاق و جاندارمه در اطراف سفارت بودند و از رفتن مردم  
در سفارت مانع میشدند و نمیگذارند که جمعیت آنها تزیاید یابد  
و ایضاً مرقوم شد که آقا سید علی آقای یزدی هم با جمعی از علما و طلاب رفتند  
در حضرت عبدالعظیم و آنجا متحصن شدند مجملی مرقوم شد حال مجدداً مرقوم  
میشود که روز پنج شنبه ۱۸ ذی حجه؟ دونفر جارچی در بازار جار میزند که حضرات  
بموجب حکم مطاع علمای نجف اعانت و همراهی با حضرات  
مقیمین در حضرت عبدالعظیم و مقیمین در سفارت واجب و لازم  
میباشد دیگر خود میدانید و تکلیف خود واز آنطرف نوشته های

علمای یعنی احکام علمای کربلا و نجف که تعریف می نویسند از مشروطه و مشروطه خواه و تقبیح میکنند استبداد و استبداد طلبان را چاپ کرده در بازارها میگردانیدند و جار میزدند که دستخط علما کربلا و نجف واحدی هم متعرض آن جارچی ها که یکی سواره بود و یکی پیاده و آن کتاب فروش شد موجب جرئت خلق شد و روز شنبه ۳۱ بزازها و صرافها بستند هر کدام نتوانستند که خود را بسفارت رسانیدند و هر کدام نتوانستند بحضرت عبدالعظیم اعلی حضرت تهم امر فرموده که هر چه سرباز و قزاق و جاندارمه بلکه سرباز با فشنگ و تفنگ در بازارها گذاردند ولی آنها با احدی مکابره و مجادله نمیکردند که تو چرا بستنی و تو چرا نه بستنی همین قدر ردیف با تفنگ سردست ایستاده بودند روز ۳۳ بستن دکاکین زیادتر از روز قبل بسته شد ولی از سرباز و جاندارمه ها و قزاقها کمتر شدند بهم چنین روز ۳۴ خلاصه این است که روز اول ملت از دولت خوف داشت که مبادا اگر مادکان خود را به بندیم فقره اصفهان و اقبال الدوله شود و دکاکین و حجرات بسته را بچاپند کم بستند روز بعد دیدند خبری نشد بیشتر بستند و خداوند خاتمه اینکار را بخیر بگرداند که بوی خوشی از این کار بمشام نمی رسد و همچنین دولت هم از ملت خوف داشت که شاید حال که بازارها بسته اند از دهامی؟ بکنند و روی بباغ شاه بروند آنهم معلوم شد خیال بوده عجاله شاه ایران با نهایت استقامت رای میفرماید که تا یک فشنگ در قطار فشنگ سرباو ما هست میزنم و مشروطه نمیدهم

نمیدهم منتهی بیک درجه همین نیت را دارند شنیده شد که وزراء و  
 جناب صنیع الدوله که در ابتدای مجلس ریاست مجلس با ایشان  
 بود خواسته بودند و گفته بودند که خوب است شما میان دولت و ملت را  
 اصلاح کنید ایشان گفته بودند که اینکار از من ساخته نیست اصرار کرده  
 که بچه علت گفته بودند که اولاً اگر عرض کنم که سکوت ملت بسته باجرای قواعد  
 مشروطه است اعلی حضرت قبول نمیفرمایند و امیر بهادر و شیخ فضل الله وامثال ؟  
 آنها از حقیر بدون جهت میرنجند در صورتی که مثمر ثمری نشده و ثانی عرض  
 میکنم که بفرض که اعلی حضرت عرض این خانه زاد را قبول فرمودند و مشروطه  
 را امضاء فرمودند ملت ساکت نمیشوند شاه میفرمایند چرا عرض میکند که عدم  
 اطمینان زیرا که اطمینان ملت از قبله عالم تمام شده چنانچه قبله عالم هم از رعیت  
 خود اطمینان ندارند میفرمایند که بعد از آنکه من رفاه بانها چرا اطمینان ندارند  
 عرض میکند که بواسطه نفوسی که آنوقت خلال کردند باز در اطراف شاه هستند  
 آنها اطمینان نمیکنند شاه سکوت میفرماید صنیع الدوله عرض میکند که اگر چنانچه  
 قبله عالم اجازه بفرمایند من از ایران مسافرت نمایم شاه میفرماید چرا عرض  
 میکند که تمام افراد مخلوق در عالم همه دوست دارند و هم دشمن بعد از این  
 عرض که خالصانه بحضور مبارک نمودم و هزار هزار دشمن برای خود موجود نمودم  
 هراتفاقی که در طهران بیفتد به این خانه زاد نسبت میدهند و طبع مبارک را  
 میرنجانند بهتر این است که مرخص شوم شاه میفرماید ابداً سخن هیچ کس را در حق  
 تو قبول نمیفرمائیم برو آسوده باش مرخص میشود یکی از محارم حضور شاه

که شخص دروغگوئی نبود ذکر نمود که یک روز صبحی قبل از انی که اعلی حضرت سر و صورت خود را اصلاح فرموده باشد جناب لقمان الملک که حکیم مخصوص اعلی حضرت بود وارد شد اعلی حضرت فرمودند لقمان کجا بودی باین زودی عرض کرد جهة مطلبی باین زودی شرفیاب شدم تا جلوست؟ عرض خود را بنمایم فرمود بگو عرض کرد قربان آیا بر احدی از آحاد و فردی از افراد خلق این خبر مشتبه نیست که این جان نثار از استقرار و استقلال سلطنت اعلی حضرت را از کافه خلق زیادتر میخواهم حتی از منتسبین سلطنت شاه فرمود نه مشتبه نیست عرض کرده بود دلیل کافی و حجت وافی بر عرضهم این است که تو سلطانی و بر ایران حکمران من میتوانم سالی ده هزار تومان از تصدق سر تو دخل به برم و اگر خدای نخواسته تو سلطان نباشی من باید مثل سایر اطبا نسخه یکی پنج شاهی بنویسم شاه میفرماید صدق است عرایض تو مطلب را بگو عرض میکند اولاً این آئینه که در مقابل روی اعلی حضرت هست بردارید و نگاه در آئینه نکنید و بر نفس خودتان ترحم کنید مگر انسان چه قدر میتواند تحمل صدمات و مشقات دنیا را بکند و در اول جوانی خود را این جور دچار صدمات بشود قربان اگر خابی؟ بیدار شو بس است اگر مستی هوشیار شو کفایت است بالله العظیم واللہ الکریم خانه زندگانی قبله عالم را پی ها خیسیده و قریب الانهدام است و به یک باد تند یا یک تکیه سخت خراب میشود عرض من این بود و مقصد همین دیگر صلاح مملکت خویش خسروان دانند شاه فرموده بودند که دواى این مرض را بگو عرض کرده بود دادن

مشروطه بملت و خود را خلاص کردن شاه سکوت فرموده و نایب السلطنه را

ص ۲۲۸

نایب السلطنه را احضار فرموده و از چهره شاه چنان مفهوم میشد عرایض لقمان بی اثر نبوده نایب السلطنه شرفیاب شد با اعلی حضرت باندرون رفتند و بعد از ساعتی بیرون تشریف آوردند و خورد خورد اجزای سلطنتی حاضر شدند پاکتی از شیخ فضل الله رسید پاکت را خواندند این بود که اگر اعلی حضرت خیال اجرای مشروطه بفرمایند اول باید چهار زنجیر حاضر فرمایند یکی را بگردن من و یکی را بگردن خود و یکی را بگردن امیر بهادر و یکی را بگردن نایب السلطنه بگذارند و به بیند قوه تحمل زیر زنجیر رفتن و با مامور بمجلس حاضر شدن را دارید اجراء بفرمائید والا قبلاً امیر بهادر و مقتدر نظام و مجلل و صنیع حضرت و امثالهم تمام بحضور شرفیاب شوند و تا اندازه فهمیدند که امروز نفس مصلح به به نفس شاه؟ شاه خواه بتمام همت و با کلیل؟ کذب و تهمت بنای خراب کردن آن بنا را گذاردند و یک زبان عرض کردند که قربان بعد ازانی که در تبریز بیست هزار قشون تلف شده و اقلانچ کرور از جیب دولت خرج شده حال بحمدالله از اقبال قبله عالم سردار ارشد وارد تبریز شد و چندین سنگر از دست آنها گرفته و باقر بناء را کشته و ستار را چهار گلوله زده دیگر گوش باین اقوال مزخرف دادن چرا امیر بهادر میگوید قربان من التزام میدهم که تا پنجم صفر دیگر حرف مشروطه از دهان کسی شنیده نشود صنیع حضرت میگوید منمهم متعهد میشوم که تا پنجم بازارهای طهران جمیعاً باز باشد و بحری؟ تفرق مقیمین حضرت عبدالعظیم



را بر عهده میگیرد و قس علی هذا سخن میگویند ما شاه را مجدد بر توسن عزم خود سوار میکنند و متفرق میشوند و اما در بازار یکی از حضرات ارسی دوز را

ص ۲۲۹

که استاد عباس نام داشت حکومت گرفت و در سبزه میدان بچوب بست که حضرات سمسار و اروسی دوز مطلع شدند و با چوب و چماق و وقمه و شش لول ریختند در سبزه میدان و فراشها و قزاقهارو بفرار مقصر ماند و مامورها رفتند استاد عباس همان روز غروبی رفت در سفارت این یک نتیجه که برعکس بخشید نتیجه دوم روز بعد دکان فشنگ فروش جنب بازار صراج در باز کرده بودند با امیدیکه در این گیردارها مردم به خرید فشنگ و گلوله و باروت مایل شدند شاید فروش بشود؟ یک دانه بنب؟ از بام بازار بدکان اومی اندازند دکان او را آتش میزنند و دونفر نفر هم کشته میشود صاحب دکان هم ریش و گردن او میسوزد روز بعد سه نفر را در اطراف تیمچه حاجی محمد اسماعیل مغازه که معین الضرب لقب دارد و وصف او تا اندزه شده میگیرند که اینها بنب؟ داشتند و خیال کشتن حاجی معین الضرب را داشتند یکنفر از آنها اسماعیل خان نامی بوده که از قبل زین دار مرحوم مبرور خلد قرار مظفرالدین شاه بوده و بعد از خرابی مجلس در سفارت انگریز؟ با جمعی متحصن شده بوده بعد از رفتن تقی زاده؟ و جمعی دیگر که تامین نامه بانها داده میشود و از سفارت بیرون آمدند باز در این اوقات در سفارت عثمانی بوده از سفارت عثمانی هم ورقه تامینی

داشته اورا بادونفر دیگر می گیرند و به باغ شاه میبرند لدی الورود بدون سؤال  
و جواب اسمعیل خان را طناب میاندازند و نعش؟ اورا درب دروازه باغ  
شاه میاویزند و دیگر سربازها با جسد او چه کردند و چه قدر تیر بر جسد مرده او

ص ۲۳۰

جسد مرده او زدند باشد یک روز یک شب آن جسد آویخته بوده و هر کس  
دیده بود بر جوانی و رشیدی او افسوس میخورد بعد اورا برده دفن کردند  
حال که معلوم شده بر سفراء که این شخص دارای دو ورقه تامین بوده بر  
اعلی حضرت ایراد دارند که نفسی که دو ورقه تامین از دو دولت  
داشته شما چرا بدون استنطاق وبدون رسیدگی کشتید و بقدر  
بیست نفر زن؟ در سفارت انگریز؟ متحصن شدند که باطمینان نوشته  
شما این جوان در طهران ماند تا آخر چه بشود و آن دو نفر دیگر پاره  
میگویند کشتند پاره میگویند در نظمیة محبوسند ظن غالب در حبس است  
چرا که از اجزای نظمیة که از مومنین است مذکور نمود که در نظمیة هستند  
دیگر از نفوسی که در این چند روزه گرفتار شدند یکی حاجی غفار خان ولد  
مرحوم مبرور خلد قرار آقا عبدالکریم ماهوت فروش است که ملقب بقوام  
دیوان بود این جوان مدعی ایمان است و مشرف هم شده ولی حالات  
غریبته؟ در این جوان حالات غریبه از او دیده شده گاهی در دستگاه  
آقا سید محمد ولد آقا سید صادق و آقا سید عبدالله کار می کرد و بیدق دار بود  
و در وقت سوار شدن آقا سید محمد گریه ها میکرد بعد که اندکی استبداد

قوتی یافت وصاحب اختیار حاکم کرمان شد و رفت بکرمان او  
عقب او رفت بکرمان دید در کرمان کاری نمیتواند از پیش به برد  
یعنی مدخلی بکند و اقبال الدوله در اصفهان حکومت مقتدرانه  
دارد آمد اصفهان و چون اقبال الدوله با مرحوم قوام دیوان

ص ۲۳۱

دوستی کامل داشتند و در ماهی چهارشب قوام دیوان مرحوم در منزل  
خود میامد و بقیه ماه هرشب بایست با اقبال الدوله بسر میبرد و نظر  
بان سابقه دوستی با پدر حاجی غفار خان را نگاه داری نمود و حاجی غفار  
خان جزء اجزای او بود تا وقتی که بساط او بهم خورد و اغلب اجزای او  
بدست صمصام السلطنه گرفتار شدند حاجی غفار خان زرنگی کرده  
و خود را در دستگاه صمصام داخل نموده جزو اجزای او شده بود و بدلخواه  
و میل صمصام پارهء تلگرافات بطهران خدمت فرمانفرما نموده  
بود حال که وارد طهران شده اقبال الدوله از او شکایت  
بحضور شاه کرده بود امر شد او را گرفتند ولی حضرت والا مئویدالدوله  
نظر بدوستی با قوام دیوان مرحوم او را حسب الامر گرفت ولی بیباغ  
شاه نفرستاد و هر چه اعلیحضرت در حق او متغیر بودند او و حضرت  
والا فرمانفرما نیک ذاتی فرموده و شاه را ساکت نمودند و الان در  
خانه مئویدالدوله محترمانه محبوس است تا بعد چه شود و دیگر از نفوسی  
که در این اوقات گرفتار شدند سرکار جلالت آثار آقای لطف علی خان محتشم

نظام که ایشان را سردار گلنابادی می گویند و الحق سردار است و از مؤمنین  
بجمال مختار و چند روز است که وارد طهران شدند امیر بهادر ایشان را  
در باغ شاه خواست و بعد از رفتن ایشانرا نگاه داشت و آنچه  
جویا شده بودند که جرم من چیست و برای چه جرم مرا نگاه داشتید  
جرمی معین نکردند الا دوستی با نصر السلطنه و نقداً در باغ شاه محبوس

ص ۲۳۲

محبوسند که چرا بنصر السلطنه تو دوستی داری چند نفر دیگر هم از جنابان  
دروازه حضرت عبدالعظیم گرفته اند که یکی از آنها مشهدی ابوالقاسم  
دلال ولندیزی؟ معروف است جرمی که حقیر از او سراغ دارم بغض بامر الله  
و جرمی که برای او معین کرده اند سر دسته ترکها بوده دیگر به نقد جز بستن  
بازارها در طهران واضطراب مردمان و بی اعتدالی سربازها و قزاقها  
و یکساعت از شب گذشته دیگر احدی در کوچه و بازار صاحب عبا و کلاه  
نیست خبری نیست؟ از تلگرافی که اعلیحضرت به نصر السلطنه فرمودند  
و جوابی که نصر السلطنه داده بود و موجب تغیر اعلیحضرت شده  
بعد ازانی که اقا بالا خان کشته شد و نصر السلطنه وارد رشت شد و آن  
هفتاد نفر کرجی بدستور العملی که داشتند مجلسی برپا کردند و احدی دیگر  
مخالف رای مجلس حرکتی ننمود و رشت آرام شد که تا اندازه ذکر  
آن ها شد و اهل و عیال آقا بالا خان بدون آنکه در حق عصمت  
آن زنها کسی تعرض کند روانه شدند و قتل و نهیبی اتفاق نیفتاد

اعلیحضرت تلگراف فرمودند که سپه دار از تمشیت دادن شما رشت را مشعوف و مسرور شدیم شما به نقد در نظم رشت بکوشید و حکومت نمائید تا حاکم معین نمائیم و شما را احضار فرمائیم و سرباز و سوار از برای تادیب و تنبیه اشرار فرستادیم تمام را گرفته سیاست کامل بنمائید بازهم استعداد بخواهید فرستاده میشود جناب نصرالسلطنه جواب عرض میکند که تصدقت شوم حکومت رشت

ص ۲۳۳

از این خانه زاد نماید و اگر این چند روزه بمیل اهل رشت رفتار نشده بود این پیره غلامهم عقب آقا بالاخان روانه نموده بودند این جان نثار محض حفظ جان هرچه گفتند شنیدم و در حقیقت این خانه زاد محکومم به حاکم در این صورت چنین حکومتی بدر داین پیره غلام نمیخورد و نمیکنم و در واقعه تبریز که عرض کردم قبول رای و طبع مبارک نشد و معلوم شد که این پیره غلام دولت خواه بوده نه خود خواه حالهم عرض میکنم که رعیت مشروطه میخواهد و دست بردار هم نیستند و اردو فرستادنهم لازم نیست و ثمری ندارد بلکه موجب درد سرا علی حضرت میشود امر بفرمائید اردو روانه نشود و ضرر بدولت وارد نیاید که به نمک اعلی حضرت ابداً فایده ندارد و این عرض خانه زاد عرض خالصانه است میل مبارک باشد قبول فرمائید میل مبارک نباشد نفرمائید که گفته شد صلاح مملکت خویش خسروان

دانند بعد از رسیدن آن جواب اعلی حضرت خیلی متغیر میشوند و میفرمایند تمام شئون دولت را از او بگیرد که این پدرسوخته پر فضول است و جواب با او میفرمایند ولی بعد از این حق فضولی نداری اردو هم روانه نمودیم اینهم چگونگی نصر السلطنه است با اعلی حضرت که کار رسمی شد و نیت قلبی مشهود گشت و دیگر مسلم شد که نصر السلطنه هم اگر مخالفت با دولت نکند موافقت هم محققاً نخواهد کرد و سلطانهم از این به بعد به چشم شفقت و ملاحظت در او نخواهد

ص ۲۳۴

نخواهد نگریست و اما از رشت آنچه تجار نوشته بودند به تجار طرف خویش دیده شد که رشت در نهایت امنیت و آسایش کافه رعیت میباشد و سوار و پیاده است که مثل مور ملخ از اطراف رشت وارد رشت میشوند چه سواره و چه پیاده و با وجود اینها معذک خود اهل رشت داو طلبانه جمعی سوار ملی شدند و جمعی سرباز و جمعی پلیس شهری و تمام شئون مجلس را مهیا نمودند و جمعی هم با ملزومات خود خیال طهران دارند و دور نیست که در طهران شورش بشود شما احتیاطاً تدارک ده پانزده یوم اذوقه جهة خانه خود تدارک نمائید که بهمین زودی در طهران یک شورش بشود و یک روز نامه دیده شد که از رشت نوشته بودند خیلی مفصل از ورود آن هفتاد نفر و کشتن آقابالاخان و وارد شدن نصر السلطنه

با احترامات فوق العاده و مبسوط شدن بساط مشروطیت و  
پاره تلگرافاتی که اعلیٰ حضرت و نایب السلطنه به آقابالاخان  
کرده بودند که باید دماغ اهل رشت را چنان بسوزانی که اسم مشروطیت  
از زبان آنها شنیده نشود تماماً در آن ورقه ثبت بود و ایضاً خط  
تجارتی نوشته بودند که از یوم هیجدهم محرم تا امروز که پنجم صفر است  
بلا انفصال مثل مور که از خانه بردیف بیرون بیاید همین قسم  
مترادفاً سوار و پیاده است که از طوالش و تنکابون و قفقازیه  
وارد رشت میشوند و اهل مجلس صلاح چنین دیدند که باید خلق

ص ۲۳۵

تدارک وجهی جهت صندوق ملی درست کند سیامه؟ کرده بودند باسم  
خود نصر السلطنه که به نقد حاکم است سی هزار تومان نوشته بودند  
خود نصر السلطنه میگوید خیلی کم نوشته اید بروید و قلم برداشته باسم خود  
صد هزار تومان می نویسد دیگران از این فقره خیلی مشعوف شده از  
روی میل وجه میدهند و بقدر دو کرور وجه جهت صندوق مهیا  
میشود و در خط خود حقیر نوشته بودند که مواظبت و مراقبت خلق  
مجلس باندازهء میباشد که یک کاغذی شریعت مدار رشت  
بطهران نوشته بود که عریضه به شخص سلطان جوف آن پاکت  
پاکت بوده آنرا میگیرند و بمجلس میدهند مجلس شریعت مدار را  
می طلبد حاضر که میشود کاغذ را باو مینمایند او خجالت زیادی

می کشد امر به حبس او میکنند و میگویند باید صد هزار تومان جهة صندوق بدهی و آنچه به حقیرنوشته بودند این بود که شریعت مداراز دادن وجه این قدرها حرف ندارد خوف او از اینست که بعد هم او را نشود ونوشته بودند که احتمال دارد در رشت اخوند کشی هم بشود تا این حد از رشت مطلع بودم و مرقوم گشت و تا امروز که یازدهم محرم است هنوز کشت و کشتاری نشده و قشونی که از طهران حرکت کرده از قزوین نگذشته و روز بیست و پنجم محرم نصرالسلطنه در رشت جارچی را امر میکند که جار بکشد که آنچه سوار و سرباز و جان دارمه و اتباع آقابالا خان هستند و از خوف پنهان شدند تمام بیرون آیند

ص ۲۳۶

آئید و بروید اگر مقروضید بدهید طلبکارید بگیریید و تدارکات خود را دیده و اگر ماندید تا یوم غره؟ صفر خون شما بگردن خود شماست من فقط محض حفظ جان شما این مهلت را جهت شما از ملت خواهشمند شده و دادند و بعد این جار رئیس تلگرافخانه و پستخانه هم خیال حرکت داشتند تا اینقدر حکم مجلس رشت جاریست تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد و بعد ظاهر گردد مرقوم میشود آنچه از خطوط تجارتی مفهوم و معلوم شد وقایع یزد از این قرار بوده که مرقوم میشود از قبل مقدمه رفتن مشیر الممالک به یزد و گرفتن فرع دو ساله از روی میل خود از تمام یزد و قراء و قصبه ها عرض شد سوای تفت و بهاباد بافق که ندادند و علاوه از ندادن چند نفر از



غلام های مامور کشته شدند و مشیرالممالک دید استعدادیکه بتواند با آنها طرف شود ندارد سر آن معامله را گذارد و مطالبه نکرد آنها باین قدر قناعت نکردند و بنای لوطی بازی گذاردند هر کس را بتوانند از او وجه بگیرند گرفتند هر خانه که بشود چاپید چاپیدند تا حتی نیم فرسنگی شهر هم مزرعه قاسم آباد رشتی؟ هارا چاپیدند و زیاد تراذیت بطایفه پارسی میکردند و خانه آنها را خالی می کردند وجه نقد از آنها می گرفتند و رفته رفته تجسر و تهور آنها بدرجه رسیده بود که از تفت حرکت کرده آمده بودند در باغ خان که احدائی مرحوم محمد خان والی بود و اتباعی مشیر؟ در آنجا منزل میکند و بقدر سی نفر از دزدهای مراغه که خود را بختیاری میخوانند ولی بختیاریها از وجود آنها ننگ دارند و آنها را از خود دور کردند آنها هم میایند

ص ۲۳۷

و به حکم جنسیت باهم مع میشوند وینای تطاول و تعدی میگذارند مشیرالممالک از اطراف تفنگ چی میطلبد و بقدر سیصد تفنگ چی در یزد جمع میشود و یک روز میروند دور باغ را میگیرند و زد خوردی میشود و دوسه نفری از تفنگ چی های مشیر و دوسه نفری از حضرات تفتی کشته میشوند و از قضا هر دو طرف رئیس آنها تیر میخورد از تفنگ چی ها رئیس کسی؟ میرزا علی اکبر خان نامی بوده و از تفتی ها حسین نام بعد از هم جدا میشوند حضرات تفتی و فراغه مدعی مشروطیت بودند و میگفتند که ما میخواهیم مجلس برپا باشد بلکه اهل شهر گول بخورند و با آنها همراهی نکنند و ندانستند که یزد

مشروطه طلبی ندارد و آنوقتی هم که مجلس بود آنها وکیل نفرستادند و آن یک نفر هم که آمد چه خفت ها سراو آوردند اهل یزد و اعلان ها نوشتند که این وکیل ملت نیست بلکه راپورت نویس چند نفر از آقایان یزد هست و کار نداریم که آن وکیل که ملا عبدالکریم بمسگر؟ معروف بود و روضه خان بود و در واقعه شهدای یزد خیلی بد نفسی کرده بود و عداوتها کرده بود ولی در وکالت گو که ابداً محل اعتنای اهل مجلس نبود ولی در وکالت بی انصافی نکرد و بعد از خرابی مجلس امام جمعه از جانب شاه صد تومان وجه باو داد و قبول نکرد و رفت بمشهد که برود به یزد مقصود ذکر او نبود بلکه مقصود بی همتی یزدی ها بود اگر چه آن الواط اسم مشروطه را دام کرده بودند و آنها نه طالب بودند

ص ۲۳۸

ونه در دام افتادند خلاصه از قراریکه نوشته بودند باغ خان را بکلی غارت کردند و هر چه مشیر در آن باغ داشته تمام را بردند و چون از شهر مایوس شدند روبرادکان و ندوستی؟ رفته اند دیگر تا که چه قدر مال مردم را به برند و حکومت عطاءالدوله؟ باشد در یزد کان لم یکن شیئاً مذکوراً در قلعه نشسته نه کسی بمحاکمه نزداو میرود و نه او حکمی میکند ولی احدی در شهر شب خاب؟ راحت نمیکند جائی که مثل مشیر و صدر و نواب در خانه خود برج بسازند و تفنگ

چی بنشانند دیگر مردم رعیت بیچاره چه بکنند تا این حد از خط  
یزد معلوم شد که یزد چه خبر بوده بعد هم اگر خبری شد ثبت؟ میشود  
اخباریکه تازه از شیراز ذکر میشود که باسیم کمپانی مکالمه؟ شده  
از این قرار است که در اصفهان صمصام السلطنه با حضرات  
شیرازی معاهده و مشاوره از قبل میکنند و قرار و مداری  
میدهند و تلگرافی باصف الدوله از قبل سلطان باو  
میکنند که اصف الدوله وجود شما در طهران لزومیت  
فوری دارد برسید این احضار حرکت کنید و دقیقه مسامحه  
نکنید و بعدازانی که این مذاکره میکنند سیم باطراف طهران را  
وصل میکنند و تلگراف چی هم از خودشان دارند که بهر چه  
میل نمایند او مطیع است اصف الدوله برسیدن این  
این تلگراف تدارکات خودرا دیده تلگراف میکند که اطاعت

ص ۲۳۹

امر مبارک نموده حرکت نمودم و نقل مکان بخارج شهر شد و تلگراف  
میفرستد تلگراف پس از چند ساعتی عودت میدهد که سیم ما  
حرف نمیزند معلوم میشود عیبی بهم رسانیده و حرف نمیزند از خاک  
شیراز هم نیست عیب آن اصف الدوله باسیم کمپانی عرض میکند  
جواب باومیگویند برای چه حرکت کردی ما که شما را نخواسته بودیم  
بر گرد و حرکت نکن اصف الدوله اراده باز گشت میکند عبث؟

خود را اذیت مکن و خلق بکشتن مده که ما حاکم نمیخواهیم و این  
تلگراف جهة این بود که کشت کشتاری نشود و زد و خوردی در  
میان نیاید و بحمدالله نیامد حال اگر میخواهید در خون مسلمانان  
شریک شوید مختارید اصف الدوله ملاحظه میکند که قوه  
مقابلی ندارد لابد بطرف طهران حرکت میکند و شیراز هم  
مجلسی برپا میکنند و مشغول اصلاح امور خود می شوند ولی اسم  
رئیس وبانی؟ هنوز معلوم نیست و حقیر باور نمی‌کردم تا پسر خود آصف الدوله  
ذکر نمود که والدهم حرکت نموده تا بعد معلوم شود که بانی و رئیس کی  
بوده مرقوم میشود کیفیت؟ همدان؟ از این قرار است که مظفرالملک  
حاکم همدان بود اهل همدان باو شوریدند که ما حاکم نمیخواهیم  
اوهم زرنگی و زبردستی نمود و بهانه کرد که مرا طهران احضار  
کردند و اجزارا گذارد و خوداش؟ آمد طهران و اظهار نمود که حکومت  
همدان از من ساخته نیست و نوشته علما در دست رعیت است

ص ۲۴۰

رعیت است که مالیات برانسلطان؟ مشروطه نباید داد و نمیدهند؟  
این خط نایب الحکومه من است که بمن نوشته که مادر همدان از یهود خار؟  
تر و ذلیل تریم در این صورت من استعفا دارم از رفتن همدان  
دولت لابد شد به حسام الملک همدانی تلگراف کردند که همدان  
بشما سپرده است و حاکمید حسام الملک زمام امور را بدست گرفته

و مشغول حکومت بود در هشتم صفر خطوط تجارتي چنین نوشته بودند که خلق همدان اجتماعي کرده بازارهارابسته که مامشروطه ميخواهيم و چون حکومت از خودشان بود و از شدت تمول او همه خلق همدان از او ملاحظه داشتند؟ با او حرفي نزدند ولي بازارها را بسته هر چه حسام الملک اصرار کرد باز نکردند او هم قهر کرده از از شهر بيرون رفته و خلق همدان هم برای خود مجلسي ترتيب دادند و بازارها را باز کردند تا آخر کار آنها بکجا بکشد اينهم مقدمه همدان و پاره ميگويند که ان نظر نام که همراه سالارالدوله و خيال ياغي گري داشت او آمده در همدان و مردم به پشت گرمي او مجلس بر پا کرده اند ولي صدق نظر معلوم نيست ولي بستن بازار خيلي سخت بوده تا ديگر حق چه اراده فرموده باشد و آخر کار بکجا؟ بکشد كيفيت؟ تلگراف هيئت وزرا سبعة؟ برشت و جواب رشتي ها؟ چون استعدادي که از طهران جهة رشت حرکت کرده بودند تا منجیل رفته بودند و ملاحظه کرده بودند که از طرف رشت

ص ۲۴۱

تا پل منجیل را تصرف دارند و کوه مقابل را سنگر بسته اند و توپهای ته پر اسوار کرده اند که پرنده قوه پرواز ندارد شرح حال را بطهران می گویند که جز کشته شدن و اموال بتصرف دادن اين هيچ ثمری ندارد و هيچ اثری بر آن مترتب نيست شوري ميکنند

وازاو برآن قرار میگیرد که بملایمت و نرمی یک تلگرافی به هیئت جمعیت وزراءبرشت بعموم؟ رعیت بکند شاید مثمر ثمری بشود یک تلگرافی میکنند بکافه رعیت باین مضمون که اعلی حضرت شهریاری کراراً و مراراً میفرمایند که رعیت رشت خوب رعیتی بودند بلکه هستند نمیدانیم بوسوسه کدام مفسد نسناس چنین عملی از آنها سرزده و کدام مفسد محیلی آنها را گول زد و اقدام در چنین جسارتی نمودند از این فرمایشات قبله عالم چنین مفهوم و مستفاد میشود که طبع مبارک ملوکانه هنوز از رعیت رشت منزجر نشده و نظر مرحمت منعطف نگشته اگر از مفسدین کناره کنید و سر اطاعت و انقیاد بپیش آرید مسلماً اعلی حضرت عفو از مافات بفرمایند و فقط خود مفسد را مجازات فرمایند و اگر خدای نخواستہ باز از مفسدین کناره نکنید شاید اعلی حضرت چشم؟ از رشت بپوشند؟ و با توپ سر خصم کوب رشت را یک تل خاکی بفرمایند و آنرا کان لم یکن شیئاً مذکور بفرمایند خدامیدانند که ما بقای جان و مال و اهل و عیال اقلأ صد هزار سکنه رشت منظور داشتیم و بشما محض اتمام حجت ابلاغ داشتیم که در نزد خداوند منتقم مسؤل نباشیم ولی از رشت جواب داده بودند

ص ۲۴۲

بودند که خدمت هیئت وزرای خوش قلب خوش نیت عرض میشود که شما خوبست که اول؟ پاس نعمت ولی نعمت خود که از تصدق سراو دارای همه خیر؟ شدید نگاه دارید و بعد برای رضای خدا حفظ نفوس رشت را بفرمائید و یک

مملکت ایران را برای آنکه دارای تجمل؟ باشید ضایع و فاسد نکنید یک  
شهریاریکه از صدقه سراو و پدران او پوست و گوشت واستخوان شما  
و پدران شما پرورش یافته اینجور؟ ارارزی؟ سخیفه خود درز حمت نیندازید و  
خودرا مصلح نخوانید و مصلح میان دولت و ملت رامفسد نشمارید  
ونگوئید که نزد خدای منتقم مسئول نباشیم بانخدای منتقم که خون دویست  
هزار خون بیگناه که دراین دوسه ساله ریخته شد تمام بگردن شماها وامثال  
شماست اگر شماها مثل خناس در قلب مبارک این سلطان جوان  
وسوسه ننموده بودید و طبع مبارک او را به نقض عهد و شکستن پیمان قسم  
قران باز نداشته بودیداین همه فتنه برپا نمی شد و اینهمه خون ریخته نمی شد  
و اینهمه مال ملت که می شد هزار فایده در سال از او عاید ملت  
میشد هبئاً منثوراً نمی شد پس مفسد را نشناختید خود مفسدید و نمک بحرام  
خود مخرب دولت و ملتید و خودرا مصلح می شمارید چنانچه الان هم مشغول  
فسادید واسم توپ می برید وما مصلحیم که بقبله عالم عرض میکنیم که اعلا  
حضرتا شهریارا وقت این تحدیدات گذشته بذات یکتا خداوند مقتدر  
توانا که امروز مایه اصلاح این فسادها دادن مشروطه است و بس جز دادن  
مشروطه چارهء نیست والخر؟ از جانب جمهور اهالی رشت این جواب که

ص ۲۴۳

که بحضور اعلی حضرت رسید فرموده بودند که حال چاره چیست و چه باید  
کرد امیر بهادر که سپه سالار است عرض میکند که هیچ خاطر مبارک از رده

نشود که چاره این کار آسانست الا؟ تلگراف میکنم باردبیل که چهار صد سوار از طرف طوالش و دولاب بروند رشت و خاک رشت را توبره کنند اعلی حضرت هم سکوت می فرمایند و سخن ختم میشود تا بعد چه بشود چگونگی؟ ورود شاهزاده شعاع السلطنه برشت و خروج ایشان آقا میرزا علی حاش؟ مذکور نمود که من در اسلامبول بودم که شعاع السلطنه وارد شدند و اراده ایران داشتند و گویا تلگرافی از شاه بایشان رسیده بود که ایشان؟ خود را حاکم رشت میدانستند و درآمدن تعویق نینداختند بلکه عجله هم داشتند در بادکوبه حقیر کشته شدن آقابالاخان را می شنوند بروی خود نیاورده وارد انزلی شدند و چشم داشت آنکه نصر السلطنه اقلأً تا انزلی استقبال میکند و نکرد وارد پيله بازار شدند بگمان آنکه کافه اهل رشت استقبال میکنند آنهم نکردند ولی دوسه نفری آمدند نزد شاهزاده و اظهار کردند که ما را جناب نصر السلطنه فرستادند که خدمت برسیم و عرض کنیم که منزل جهة حضرت والا مهیا کردند تشریف بیاورید شعاع السلطنه خوششان نیامد ولی با آنها آمدیم در رشت ما را بردند در خانهء و خانه بدی هم نبود لدی الورد ملاحظه شد که اطاقها هر کدام یک نوع تشریفاتی چیده بود و



شش لول ایستاده وارد شدیم و آنها نهایت احترام بجا آورده بمحض آنکه شاهزاده نشستند فوراً چاهی آوردند طولی نکشید شربت را آوردند چیزی نگذشته نصرالسلطنه وارد شد در ورود نه نصرالسلطنه آنچه رسم بود مرعی داشت که تعظیمی بکند و نه شاهزاده ملاحظه که این روز غیرازان روز است و این نصرالسلطنه غیر از ان نصرالسلطنه او هم اذن جلوس نداد نصرالسلطنه بعد از ورود و دیدن آن وضع رو بشاه زاده کرده و گفت حضرت والا چون شما تشریف فرمای خاک ما شدید از برای غرراه ؟ شش هزار تومان ملت را اعانه بفرمائید شاهزاده خیلی بهم شده مذکور نمود که نصرالسلطنه این صحبت چیست من تلگراف از شاه دارم که بمن فرمودند بروید رشت و حکومت دارید و نصرالسلطنه هم بشما در نظم رشت همراه می باشد آن تلگراف و این حرف تو خیلی مبانات ؟ دارد نصرالسلطنه دیگر جواب باو نداده و روی گردانیده گفت آنچه معلوم میشود سر شما هنوز بوی قرمه میدهد بعد صدا زد که حضرات فوراً بقدر سی چهل نفر از آن گرجی ها حاضر شدند نصرالسلطنه گفت شما شش هزار تومان وجه از ایشان بگیرید و رها کنید و رفت حضرات بسختی مطالبه کردند شعاع السلطنه ابا کرد و بد گفت که حضرات گفتند شما را باید برد به محبس نصرالسلطنه شعاع السلطنه گمان کرد که اینها نمی برند گفت بسم الله حضراتهم دوراورا گرفته مثل مقصری همراه

از آن‌خانه بیرون بردند و در خانه دیگر داخل کردند و بردند در عمارت تحتانی وارد که شدیم دیدیم چندین دستگاه خیلی مفصلی و جمعی غریبی که تماماً مشغول ساختن نارینجک ساختن هستند و معلوم نشد که واقعاً آنجا محبس بود یا آنکه میخواستند دستگاه خود را نشان بدهد خلاصه شاهزاده بعد از ورود یا از خوف یا از تغییر یا از بوی دودها شاهزاده ضعف کرد گفتم خبر بدهید رفتند و آمدند که جز وجه دادن چاره نیست خلاصه دوهزار پانصد تومان از او گرفتند و رها نمودند که هر وقت میخواهید بروید ولی باید تذکره بگردید و بروید وجهی هم جهت تذکره دادیم و تذکره گرفتیم و روانه شدیم والان هم شاهزاده از آن صدمه ناخوش است و منهم از آنروز تا بحال بمرض اسهال گرفتارم وهم شرح ورود شاهزاده در رشت و روزنامهء مال اصفهان دیده شد که صورت تلگراف اعلی حضرت محمد علی شاه را به نصرالسلطنه و جواب نصرالسلطنه را ثبت نموده بود حقیر هم می نویسم صورت تلگراف اعلی حضرت را به نصرالسلطنه محمد ولی تمام افتخارات تورادرامروز از تو سلب نمودیم و تمام املاک تو را خالصه نمودیم توهم هرچه از دست برمیاید کوتاهی نکن و امضاء درست نظرم نیست که اعلی حضرت امضاء فرموده بود یا صدر اعظم درست یقین ندارم جواب نصرالسلطنه از گرفتن افتخارات خداوند خود را حامد و ساجد و شاکرم که مرا از ننگ خدمتگذاری این سلسله قاجاریه خلاص کرد و نجات

و نجات خیرم باد بر سر موگر شود هزارها کم؟ شاکر این نعمتش چگونه شوم چون؟  
واما در باب فقره خالصه کردن املاک و رقبات حقیر گذشت  
آن زمانی که شما املاک خلق خدا را خالصه می کردید امروز؟ نمیشود  
آن کارها را کرد آن سبب بشکست آن پیمانہ ریخت ولی  
این تلگراف که باعلی حضرت رسیده بود خیلی اسباب تغیر  
شده بود و یک طبقه از مخلوق مازندران هستند که اسم  
آن طایفه و آن طایفه از دست پدر نصر السلطنه که  
که او را ساعدالدوله می گفتند صدمه ها خورده بودند و تعدی ها دیده  
بودند و تحمیل کشیده بودند و انتظار وقت میکشید این فقره را  
یکی بسمع اعلی حضرت میرساند اعلی حضرت میفرماید بنویسید  
تمام املاک نصر السلطنه را بچاپند و بعد از اینکه  
چاپیدند آتش؟ بزنند و بکلی ویران کنند این خبر بگوش  
آن طایفه رسید بنای حرزه گی گذارده پسر نصر السلطنه معلوم  
میشود جوان کافی با تجربه بوده میرود نزد بزرگ آنها و میگوید  
حضرات تمام این گفتگوها برای اینست که عداوت از میان برداشته  
شود و دیگر ساعدالدوله نتواند بشما آنجور تعدیات و صدمات  
وارد آرد از نو شما باعث نشوید که آن بنا بهم نخورد و از این  
نیت بگذرید و تخم بدی که در ایران میان ما و شما بلکه تمام  
خلق ایران کشته شده تجدید نکنید و بقول سلطان باعث قتل نفوس

برادران دینی خود نشوید و تخم عداوت نکارید که ثمر خیر بر نمیدارید مگر شما سجیه و رویه این طبقه قاجاریه را در ظرف عمر خود بدست نیاوردید که راضی میشوند که میان فرزند با پدر یا برادر بابرادرافت و خوشی باشد بتمام همت و جدیت خصومت میکنند و بقای سلطنت و ازدیاد دولت و ثروت خود را در مخاصمه بین خلق دانسته اند چنانچه وقتی مرحوم ساعد الدوله را تحریک میکند و تقویت هم میکنند بشما تعدی و جور بنماید حال هم شما را تحریک میکند بر عداوت و تعدی با نصرالسلطنه فردا روز اگر مهلتی بانها داد بعد از چندی دیگری را باز از شما ترغیب میکند من آنچه بعقلم رسید بشما لله وفی الله وفی سبیل الله گفتم و شما مسلم بدانید که نصرالسلطنه که امروز بر ضدیت دولت اقدام کند از عهده شما هم بر میاید دیگر خود میدانید کلام ایشان موثر افتاده و ابداً اقدامی نکردند حال که شنیده شد و نوشته بودند که مجاهدین رشت با تبریز وارد بار فروش و بندر جز هم شدند کیفیت مازندران از این قرار است که خطی که بخود حقیر نوشته بودند این بود که بقدر پانزده نفر یا بیست نفر وارد بندر بار فروش شده و رفته بودند منزل حکومت و با حکومت میگویند که ما ماموریم بانعقاد مجلس و کشتن مانعین و مخلین مجلس هم هستیم حکومت قدری اراده میکند که بلکه نگذارد و رفع آن فساد را بکند بمحض آنکه چند نفر روی بانها میروند که حضرات دست به شش لول کرده و چهار نفر را

و چهار نفر را میکشند حضرات تسلیم میشوند آنها بر حسب ماموریت خود و دستور العملی که داشتند گمرک تصرف کرده و به نفوسی که محل اطمینان بوده می سپارند و مجلسی ترتیب میدهند و حکومتهم روانه طهران میشود و خلق مازندران هم که از خدا میخواستند تمام نقاط مجلس برپا میکنند و منتخبین را در مجلس مینشانند و به نقد مازندران و بندر جز از جانب ملت گمرک را ضبط میکند و رئیس هم جهة مجلس بر قرار میکنند و عمل مازندران امروز با ملت است تا بعد چه شود و این حکایت مازندران در ؟ اول ربیع الاول اتفاق افتاده واقعه کشته شدن جناب مستطاب آقا سید مصطفی افتخار العلماء ولد مرحوم حاجی ؟ حسن ؟ نامه نفس دیگر از این قرار است کیفیت حضرت عبدالعظیم و رفتن جمعی از علما و طلاب و کسبه که رفتند در حضرت عبدالعظیم و متحصن شدند و جمعی از تجار و صدر العلماء در سفارت عثمانی مرقوم شد در اواسط شهر صفر تلگرافی از نجف بجناب آقا سید ریحان الله شد که مطلب این بود که شما چرا با مقیمین زاویه مقدسه یا با مقیمین سفارت همراهی نمیکنید آقا سید ریحان الله از دیدن این تلگراف عزم رفتن نمودند ولی دو سه روزی طول کشید تا حرکت ایشان ولی جناب افتخار العلماء از بس آدم زرنگ دراک با کله بود فهمید که امروز چاره جز اطاعت امر علماء نیست فوراً تدارک خود دیده با چند نفر روانه حضرت عبدالعظیم می شوند یخدان ؟ و مفرش که از برای ایشان

پولیسها جلو آنها را گرفته بردند به نظمیه خبر بجناب افتخار رسید که  
 که برای شما میاورند نظمیه مانع شده و برده جناب افتخار فوراً می نویسند  
 بر رئیس نظمیه که من بفضل خدا و برکت امام عصر در نیم ساعت  
 تدارک آنچه تو ضبط کرده میکنم ولی تو برو با امیر بهادر و شاه و صدر  
 اعظم بگو که اگر استقلال و استقرار شما با سبب های من بر قرار  
 میشود من سر شما جدال؟ میکنم و حال آنکه بصاحب الزمان اگر تمام  
 زینت و دفینه حضرت عبدالعظیم را هم به برید استقرار شما بر قرار  
 نمی ماند و ایضاً یکی پاکت بمشیر السلطنه که صدراعظم باشد نوشته بود  
 که جناب صدر اعظم ایران دو دانه یخدان و دو دانه مفرش مرا  
 چلو گرفتن زخم سنگر تبریز را چاق نمیکند و خلق ایران را  
 ساکت نمیکند و رشت و اصفهان دیگر در تحت اطاعت  
 سلطان نمی آورد بروید فکری بکنید که علاج این مفاسد را بکنند  
 آن دو پاکت هر دو بنظر اعلی حضرت رسانیده بودند اعلی  
 حضرت زیاده از حد متغیر می شوند و از تغیر اعلی حضرت جمعی خیال  
 کشتن ایشان را میکنند از آنطرف جناب افتخار از  
 جهة خود تدارک خیلی کامل دیده و هر روز ظهر و شام و نهار و شام  
 مفصل در منزلشان مرتب یک سیدیست از اهل زاویه  
 مقدسه که او را اعتماد التولیه مینامیدند و معلوم شد که ایشان هم مثل پاره

وکلای مجلس شیفته رشوه و فریفته برطیل و درانتظار همه جور افتخارات دولتی

ص ۲۵۰

افتخارات از دولت بودبه تحریک و ترغیب مفسدین و بمعاونت و همراهی اسکناس صد تومانی بنای بدرفتاری و اذیت متحصین گذارده بود پاره را فحش میدادهو پارهءآب دهان بصورتشان میانداخته آقا سید علی آقارا بمنبر رفتن مانع مانع میشد پارهرا بمسجد رفتن و صف جماعت بستن پاره را تحریک و ترغیب بانها معامله نکردن و قس علی هذا آنچه از دستش ساخته بود کوتاهی نمیکرد این خبر بجناب افتخار رسیده بود او را خواسته بود و خیلی سخت با او گفتگو کرده بود حتی گفته بودند سزا و جزای تو اینست سر تورابه برند ولی چون با شرع انور موافق نیست نمیکنم ولی اگر ترک حرکات قبیحه نکردی تورا تازیانه میزنم تا بمیری تو خیال کردی که باین رزالتهمردمرا متفرق میکنی چنین نیست اینها برای جان دادن حاضرند که شریعت آنکس را که تومدعی نسبت باو هستی رواج دهند از اذیت و آزار تو در مقصود خود نمیگذرند برو از عمامه سبز خود شرم بکن و خود را با سی کرور خلق ایران طرف نکن تومرا میشناسی منهم تورا میشناسم و از تمام حرکات تو آگاهم آن مدعی سیادت که اعتماد التولیه باشد بغض ایشانرا در قلب خود کاشته میروود واول کاری که کرد آمد در طهران ونوشته از زبان جناب آخوند ملا عبدالله جعلاًساخت و داد عکس برداشتند و بدست افراد خلق انداخت ولی اینقدر مخالفت با نوشته های صحیح آخوند داشت که همان روز کذب و جعل بودن آن

نوشته بوضوح رسید و چنته نامبارک او باز شد دید که از این خدعه نتیجه حاصل نشد رفت عقب فتنه بزرگ تر و حکایت حرکات خود

ص ۲۵۱

و تحدیدات افتخارالعلماء را بسمع سلطان رسانید و قدری از رشادت و نطافی و کاردانی و عزم ایشان ذکر نمود و آنقدر شاخ و برگ چید و چنان مفهوم دولت شد که اگر او را از میان بردارند تمام دعواها تمام میشود و تبریز ورشت و اصفهان تسلیم میشوند و تمام نقاط ناظر بهمین یک نفرند بعد از آنهمه معرفی جمعی داو طلب میشوند برای قتل ایشان در شب چهارشنبه دوم ربیع الاولی سنه هزار و سیصد و بیست هفت مطابق سیم فروردین ماه جلالی قریب چهل نفر از شهر طهران حرکت میکنند از مردمان معمم و مکلا و پنجاه نفر هم از غلام های کشیک خانه ولی غلامها جهة آن رفته بودند که اگر صدا بلند شد و نزاع وجدال علنی شد آنها حمایت از آنها بنمایند حضرات میروند در علی آباد و از قهوه چی آنجا سماور و قند چاهی میگیرند و میروند در بیابان و چاهی میخورند و ادوقه میخواهند آنمرد دکان دار میگوید من جزنان و تخم مرغ و روغن چیزی ندارم پنجمن نان و صد و پنجاه دانه تخم و نیم من روغن و دوسه مجمه برای نیم رو کردن تخم ها

میخواهند بشرط آنکه او از آن دور بگذرد و نزدیک نیاید آن بیچاره هم همین کار میکند ولی با تمام این قدر مستوری باز خیلی از آنها را شناخته بود و آنها قصد چند نفر از روسای آنها را داشتند مثل آقا سید ریحان الله



وآقاسید علی آقاوآقا سید جمال افجه و آقاسید محمد معروف بعصار و افتخار العلماء  
قاصد حفظ الهی بان نفوس وارد شده و آنها را آگاهی میدهد آنها در یک  
محلی جمع شده شام میخوردند و بعد در محل دیگر میخوابیدند با افتخار هم میگویند  
که شما مراقب خود باشید و امشب را منزل نروید میگوید امشب را جناب مستطاب

ص ۲۵۲

از جناب مستطاب آقا علی میرزا غلام حسین امام جماعت مسجد بزازها دعوت کردم  
و نمیشود که نروم خلاصه میروند خانه و شام صرف میشود و میخوابند در ساعت  
هشت از شب رفته میروند در خانه ایشان خود افتخار العلماء در خاب؟ بودند  
بادبیر همایون در یک اطاق بودند و جناب آقا میرزا غلام حسین در حجره دیگر  
مشغول نماز شب بودند و یکی از گماشته گان جناب افتخار هم با ایشان  
مشغول نماز بوده این دو نفر رادراین اطاق و آن دو نفر در آن اطاق بضرب  
گلوله های متعدد شش لول میکشند و آنچه تفحص دیگران میکنند کسی بدست آنها  
نمیافتد و دو نفر را هم زنده گرفته همراه خود می برند و یکی را در راه کشته بودند  
که جسد او را نزدیک باغ شاه جستند و یک نفر دیگر که لقب اعتماد  
الذاکرین داشت میگویند مفقود الاثر است و این چهار نفر که کشته شدند  
یکی جناب افتخار العلماء است و یکی جناب آقا میرزا غلام حسین و یکی دبیر  
همایون و یک نفر دیگر هم که اسم او آقا میرزا عبدالعلی و اما قاتلین که  
چهل نفر بودند و اسامی آنها مشکل است فقد روسای آنها یکی مفاخر الملک  
بوده که پیک لسرپیکی؟ امروزه طهرانست یکی صنیع حضرت بوده که

ذکر او در قبل جزومردمان مجازات دیده کلات رفته بود یکی دیگر  
مجلل بوده که از پیشخدمتهای مقرب السلطان بوده و یکی دیگر سید کمال کور  
که او هم جزومجازات دیده های کلات رفته بود و دیگری سید اعتماد التولیه  
بود ولی او راه نمائی و دورپائی می نموده و در این قتل چهل نفر یودند و چنان  
شلیکی بان اجساد کرده که یکی ذکر میکرد در بدن کشته ها یکی سی گلوله خورده  
بوده

و یکی دیگر از قاتلین که شناخته بودند پسر نقیب السادات بوده

ص ۲۵۳

خلاصه بعد از مراجعت باز شخصی آنها را دیده و تمام را شناخته بود و بان محلی که بایست  
برساند زنده؟ بود چنانچه در جریده یومیه جبل المتین که در رشت طبع میشود  
و باطراف میفرستند اسامی آنها ثبت است خلاصه بعد از انی که این خبر بهمه  
رسید و خلق مطلع شدند سلطان وجه نقد و برنج و روغنی میفرستند  
بحضرت عبدالعظیم و از برای افتخار مجلس ختم میگذارند آقا سید علی آقا و آقا سید  
ریحان الله وجه را قبول نمیکند و عودت میدهند و در یکی از شب نامه ها این  
این فرد را نوشته بود خوش کشته عاشقان را در حولشان نشسته  
واز بهر پرده پوشی خود تعزیت نهاده خلاصه واقعه حضرت عبدالعظیم این بود که  
مرقوم گشت ولی باوجود این خوف و وحشیت باز هم خلق نشسته اند و از  
مقصود خود سر گشته اند و هم چنین در سفارت عثمانی همین قسم نشسته اند  
و دست از خیال خود برنداشته اند و در روز پنجشنبه ۱۱ شهر ع ۱ یک تلگرافی

از سیم کمپانی می برند در سفارت و بصدرالعلماء میدهند صدرالعلماء بان  
فراش تلگرافخانه میگوید این تلگراف پنجاه تومان انعام دارد ولی چون  
ماها در سفارت دست وبال ما بسته عبای دوش خود را برسم انعام  
بفراش میدهد و بخلق میگوید شما هم احسانی در حق او بکنید بقدر ده تومان  
بان فراش میدهند و کسی نفهمید که آن تلگراف چه بوده و چه خبر داشته فقط  
در بازارها شهرتی دارد که شاهزاده عین الدوله کشته شده اگر چه تا بحال  
این ملت ده مرتبه عین الدوله را کشتند و اصلی نداشت و دولتهم ده مرتبه  
ستار خان گرفتند و کشتند و سر او را طهران آوردند ولی بی اصل بود حال

ص ۲۵۴

حال دو سه روز است که شهرت دارد که در این دعوی آخر که خلق تبریز از  
جان و مال گذشته بلکه اهل و عیال آنها هم مصمم گشته حتی آرامنه و یهود  
هم با آنها همدست گشته و نزاع خیلی مفصلی کردند که شرح آن مرقوم میشود  
عین الدوله هم کشته شده و آن تلگراف بصدرالعلماء خبر قتل او بوده از  
بس اخبار ضد یکدیگر انسان می شنود اگر خبر صدقی باشد جرئت ضبط  
آنها نمی کند ولی اینفقره شاهزاده عین الدوله میتوان ثبت کرد چرا که از  
اجزای دولت شنیده میشود که مرده است و از رشت نوشته بودند روز  
یازدهم ع ۱ را در روز چراغان کردند بجهة فتح تبریز و کشته شدن شاهزاده  
هم خبر ان بوده از این جهة میتوان قبول کرد و از اصفهانهم نوشته  
بودند چراغان کردند از این اخبار و از این شیاع میشود گفت صدق است

واقعۀ این نزاع تبریز که پاره‌را اعتقاد چنین که این نزاع و این دعوا  
نزاع آخر بوده از این قرار است که آنچه معلوم شد بقدر هفت هزار  
قشون دولتی در اطراف تبریز جمع شده بودند و از خوف استعداد  
و آن اسبابهای حراقه‌ء که در تبریز موجود بوده جرئت نزدیک  
آنها رفتن نمی کردند ولی از دورادور جلو آذوقه آنها را بقسمی گرفته بودند  
که شنیده شد بگوشت اسب گذران می نمودند و چنان عرصه بر اهالی  
تبریز سخت شده بوده که زنها و عورات؟ بستوه آمده نزد مردها رفته که  
ماز گرسنگی خواهیم مرد و بهتر است که کشته شویم و در عوض خون بهای  
خود یک ننگ بزرگی روی این دولت قاجاریه بگذاریم که تاقیام

ص ۲۵۵

پاک نشود و شستشونگردان این تمام با تفنگ و ششلول بااطفال پانزده ساله خود  
بیرون میرویم خداوند فتح و فیروزی داداز جوع و گرسنگی خلاص شدیم و یک ذکر  
خیریهم برای خود گذاردیم کشته شدیم بازاز گرسنگی و جوع خود و اولادان  
خود را خلاص کردیم و نام خیر بردیم و ننگ از برای مدعیان خود گذاردیم و  
بعد از ما بگویند سیصد هزار زن و اطفال را دولت قاجاریه از گرسنگی  
کشت حضرات تبریزی از جواب آنها عاجز شده یک روز و یک شب  
رامهلت میخواستند که فردا هرچه باید بکنیم میکنیم فردا صبح که میشود قریب دویست  
هزار نفر زن و مرد و کوچک و بزرگ حتی بچه ها پانزده سال را قطار  
فشنگ و تفنگ داده از شهر تبریز بیرون میانند و روی باردوی

دولتی روانه میشوند خلاصه چنان یورشی باردو بردند که بکلی اردورا متفرق نموده بودند که دیگر هم خبر؟ نشدند وعین الدوله در آن دعوا کشته شده وپارهءمیگویند سخته کرده خلاصه بهر حال به نقد شهرت تامی در تلف شدن عین الدوله هست و یکی از نوکرهای خود عین الدوله از تبریز آمده بود و حاجی محمد جواد قزوینی که یکی از احباست بدین حقیر آمده بودند که که چند روز بود فکری؟ داشتم ایشان ذکر نمودند که من خودم نوکر عین الدوله را ملاقات کردم او صحبت کرد که روزی عین الدوله هوس کره تازه کرد و مرا مامور نمود که بروم در نزدیکی ها قدری کره تازه تحصیل نمایم من رفتم در آن اطراف پیدا نشد خورد خورد رفتم در دوازده فرسنگی با سمج و کره پیدا کردم یک جلد شش من کره خریدم و مراجعت کردم

ص ۲۵۶

کردم وقتی وارد اردو شدم دیدم چادرها کما فی السابق برپاست ولی کشته فراوانی روی زمین ریخته با خود گفتم سبحان چه واقع شده قدری پیشتر رفتم دیدم دونفر سر باز بدرختی تکیه کرده اند ولی معلوم است که زخم دارند در این مشاهده بودم که دونفر عمامه سر ولی تفنگ در دست به پای آن درخت رسیدند به ترکی باهم گفتند این پدر سوخته ها جان سگ دارند سر تفنگ را بجانب آنها کرده دوسه تیری بانها زدند و کار آنها را تمام کردند و سر تفنگ را بروی من کردند التماس کردم که برای رضای خدا من اهل دعوانیستم گفتند تفنگ خود را

بینداز من فوری تفنگ خود را انداختم و از اسب پیاده شدم آمدند و  
مرا گرفتند و روی بچادر عین الدوله بردند من خورسند شدم که تفنگ  
مرا حال بفرموده عین الدوله رد میکنند چون وارد شدم دیدم  
بساط بساط عین الدوله نیست و گرد تاگرد چادر آدم نشسته ولی  
عین الدوله پیدا نیست حضرات که مرا گرفته بودند تعظیم کردند نگاه  
کردم دیدم ستارخان است منم تعظیم کردم ستارخان بنای سؤال  
نمود منم سرگذشت را تماماً عرض فرمود ترک اسب مرا باز کردند  
وجستند که جلد کره نیافتند ستارخان گفت دروغ نگفته  
بعدرو بمن کرد که تو عین الدوله رامی شناسی عرض کردم البته من سالهای  
سال است که نوکرایشانم چگونه میشود که شناسم بمن گفت که ما یکی

ص ۲۵۷

را جستهایم پاره میگویند عین الدوله است پاره میگویند عین الدوله  
نیست تو برو به بین درست گفته اند یا غلطی گرفته اند من با یک عالم خیال  
که اگر خود او باشد چه بکنم از دست من که خلاصی او بر نیاید مرا هم که  
دید دیگر رفتن برای من مقدور نیست با یک عالم خیال رفتم در چادر  
صندوقخانه خود عین الدوله دیدم یکی خابیده؟ و یک طاقه شال  
کشمیری روی او کشیدند رفتم پیش و با هزار خوف و تشویش گوشه  
شال را بلند کردم دیدم عین الدوله هست ولی زنده نیست شال را  
برچیدم هیچ آثار زخم و گلوله در او ندیدم سوای گلوی او که اندک آثار زخمی

داشت ولی نه زخمی که بشود گفت سراورا بریدند فقط همان گوشت  
و پوست کردن زخم بود دو مرتبه شال را روی او کشیدم و آمدم نزد  
ستارخان بمن فرمود چه دیدی درست گرفته اند یا عوضی عرض کردم که  
خود عین الدوله هست بعد بمن گفت که تو چه میکنی میروی یا میمانی عرض  
کردم که اگر تصدقم بفرمائید میروم طهران گفت بسیار خوب اسب مرا  
با تفنگ و قطار فشنگ را گرفتند و ده تومان برسم خرجی بمن  
داد و گفت نوشته هم باو بدهید که مجاهدین در راه متعرض او نشوند  
که ملت اورا مرخص کرده اند من هم ده تومان را برداشته و خرجی کرده آمدم  
واما از مقصد دور شدیم خلاصه بعد از انی که عرصه بر خلق تبریز تنگ  
شده بود این خبر بخوی و سلماس رسیده بود شخصی که اورا حاجی پیش نماز

ص ۲۵۸

پیش نماز مینامیدند میروند بالای منبر و میگویند حضرات آیا شما ادعای مسلمانی  
میکنید و خود را مسلمان میدانید در صورتی که حجج اسلامیه از عتبات  
عالیات مینویسند که اعانت مجاهدین تبریز بجان و مال بر کافه  
مسلمین واجب است شما چه اعانت کردید و چه رعایت نمودید  
فردای قیامت جواب خدا را چه میدهید از خدا ورسول و قیامت  
چشم پوشیدید در میان طایفه چه گونه سربلند میکنید که برادران  
و خواهران شما ده ماه است که در میان ده پانزده هزارقشون دولتی  
و بعلاوه جهان شاه خان و رحیم خان بان بی مروتی گرفتارند و آب

ونان را بروی آنها بسته‌اند نباید شما شما بانها همراهی بکنید شما چه کردید  
و آنها که صدای روح افزای حسین ابن علی را شنیدند که هل من ناصرٍ منصرتی ؟  
شنیدند و اعانت نکردند چه کردند پس فرق میان تو و او چیست بگو  
واز منبر پائین میاید و میگوید خدایا توشاهد باش که من آنچه تکلیف دیانت  
خودم بود باین خلق گفتم و این صد تومان پول است که قوه داشتم برداشتم  
و اینهم جانم را برداشته و بحمایت برادران دینی خود میروم و نوکر خود را  
صدا میزند که اسب و شمشیر و تفنگ مرا بیاور که غریو از خلق بلند میشود  
ودامان او را میگیرند که تورا بامام عصر قسم میدهیم که امروز وامشب را  
صبر کن تاماهم باشما همراه شویم قسم میخورد که من ملاقات اهل و عیال را  
بر خود حرام کردم تا برادران خود را راحت نکنم یا جان خود را فدای آنها نکنم  
حضرات میگویند از مسجد بیرون نروید تا فردا صبح با هم روانه شویم خلاصه

ص ۲۵۹

آنروز و آنشب در مسجد توقف میکند فردا سه هزار نفس تمام باییل و اسب و اسلحه  
درب مسجد جمع و با حاجی پیش نماز سوار می شوند روی به تبریز از قضایای  
اتفاقیه از آنطرف عبور حضرات محلی بوده و رحیم خان بد نفس جلو آذوقه  
حضرات را گرفته بود و بقدرششصد خروار گندم و برنج و جو را در آنجا حبس کرده  
بوده که آن مجاهدین از جان گذشته میرسند و بی اختیارانه میریزند و در میان  
اردو رحیم خان و چنان کشتاری از آنها میکنند که بوصف راست  
نمیاید وارودی رحیم خان پارهءسواره و پارهءپیاده با خود رحیم خان رو بفرار



میگذارند حاجی میگوید پیاده شوید و جمع آوری اسلحه و اسباب را بنمائید که خداوند سفرمارا مبارک و میمون فرمود و جمعی را مامور نمودی که بروید در این آبادی ها آنچه بار کیر ممکن است بهر قیمت که راضی شوند بیاورید میروند و آنها که در آن آبادی ها بودند و از ظلم و تعدیات رحیم خان و سوار او بجان رسیده بودند از خدا خواسته بقدر پانصد اسب و یابو و الاغ میاورند حاجی تعداد کشته های رحیم خان و خود را مینماید چهار صد نفر از تبعه رحیم خان کشته شده بود و هفده نفر از همراهان خودشان تمام اذوقه و اردوی رحیم خان را بار کرده وارد تبریز میشوند و از انطرفهم خود تبریزیان آن فتح نمایان کرده و بنیاد اردورابه بادآماده؟ مراجعت به تبریز میکنند از طرف دیگر سپه دار صد خرواربرنج و بیست هزار ماهی جهة آنها فرستاده بود تمام اینها میرسد خلق تبریز بیک همت غیرت آمیز صاحب همه چیز شد و گویا این مقدمه ها در ۱۷ شهر ربیع الاول بوده تا ۲۳ ختم شده و به نقد دوسه روز است که در باغ شاه با تلگراف

ص ۲۶۰

تلگراف در باغ شاه تدارک مصالحه هستند ولی صورت نگرفت و نتیجه دو شبان و روز تلگراف حضوری این شد اعلی حضرت بعد از پنجهزار بلکه زیادتر گفتگو شاه فرموده بودند که من مشروطه میدهم ولی مشروط آنکه قسمی شود که موجب تحقیر دولت و تزییع دولت نشود و کلای تبریز میگویند چه قسم باید بشود که بدولت بر نخورد شاه میفرماید که شما خودتان بنویسید باطراف که تمام اسوده شوند

و بنای مخالفت بکلی برداشته شود و تمام بروند عقب کار خود  
من بعد از سه ماه خودم اعلان مشروطیت میدهم و مجلس بر قرار  
میکنم که ثقة الاسلام که یکی از منتخبین بودند بر میخیزند و میگویند  
با آن دونفر دیگر که برخیزید بر خواسته شاه میفرماید چه شد میگویند  
این مطلب قابل جواب نیست تلگراف چی اسرار؟ میکند  
میگویند بشاه از زبان ما بگو ای شاه آن سبب شکست و آن  
پیمانہ ریخت آنوقتی که ملت بقول قسم شما اعتماد و اعتقاد  
می نمودند آن روز گذشت بعد از این نه از برای فعل شما و نه از  
جہت نوشته شما شرفی باقی نمانده چنانچه الان بنویسید که ما مشروطه  
دادیم ابداً نمر ندارد باید تمام سفراء نوشته شما را امضاء بگذارند  
و تعهد هم از صحت عهد شما بنمایند آنوقت خلق آسوده می شوند  
و غیر از اینهم چاره ندارید و روانه تبریز می شوند اعلی حضرت هم از آن  
تقریرات مایوس میشوند از اصلاح و بساط بهم میخورد روز

ص ۲۶۱

روز بعد تلگرافی خیلی مفصل بحضور اعلی حضرت میکنند باین  
صورت تلگراف مجلس ایالتی تبریز باعلی حضرت محمد علی شاه  
اعلی حضرت تا شهریارا تاجدارا خدارا بشهادت می طلبیم که این عرض  
ما عرض خالصانه چاکرانه است و آخر عریضه است میخواهید  
قبول کنید نمیخواهید نکنید آنچه در این یازده ماه صرفه بردید

باز هم خواهید برد وان این است که اگر بعرض مبارک  
میرسانند که قشون اطراف تبریز را گرفته باورنکنید اگر عرض  
میکنند که تبریز را تصرف کردیم باورنکنید اگر عرض نمایند  
که آذوقه به تبریزیان تنگ است باور نکنید اگر عرض کردند که  
عین الدوله یا سردار ارشد وارد تبریز شدند و ستارخان گرفتند و یا  
باقرخان را گلوله زدند و اهل تبریز بستوه آمدند باور نکنید بذات  
خداوند مقتدر توانا قسم است که قشونی که اطراف تبریز نیست احدی  
قدرت آنکه بدون اجازه ملت پای خود را این طرف دروازه  
بگذارد ندارد آذوقه بحق خداوند رزاق که اگر تا ده ماه دیگر دانه گندم  
و برنج و جو وارد شهر نشود ما داریم از عین الدوله و سردار ارشد هم  
خودتان بهتر مطلعید ستارخان و باقرخان هم بعنایت امام عصر  
و دعای ملت بحمدالله با نهایت صحت و استقامتند شما درباب  
آسایش خود و رعیت فکری بکنید این خائنین کذاب را از دور خود  
دور کنید و زیادتیر در خرابی ایران نکوشید ملت بحقوق خود

ص ۲۶۲

خود میرسد و حق خود را میکیرد شما اشجار بارور خود را نینداز و تیشه  
بریشه عزت خدا داده خود نزنید آنچه از قبل شده آئینه است برای  
بعد به بینید هیچ سلطانی از سلاطین روی زمین توانست بدون رضای  
ملت سلطنت بکند شما سلطان دوم او باشید اعلیٰ حضرت تا علی ابن ابوطالب

صلوات الله عليه وعلي اولاده با آنهمه صلابت؟ قدر و عصمت شان  
وقتی ملت گفتند که باید ابوبکر خلیفه باشد تمکین فرمود ایا شما العیاذبالله  
از اورشید ترید نه بخدا قسم ویا عزیز ترید نه بخدا قسم ایا بمقصد خود نائل  
میشوید نه بخدا قسم بس است والسلام علی من اتبع الهدی باقی تبریز جمعاً  
بعد از رسیدن این تلگراف قدری حواس سلطان پریشان شده  
از طرف دیگر خبر سلطان عبدالحمید رسید که با مجلسیان نفاق  
کرد و میان انجمن های شهر اسلام بول؟ مخالفت پیدا شده و صدر اعظم  
دولت که از مشروطه خواهان واقعی بوده با چهار نفر از وکلای کشته شدند  
و معلوم شد که این از نفاق سلطان بوده و توپ بعمارت سلطان  
بستند و سلطان در سفارت انگیریز؟ متحصن شده وسی شش هزار قشون  
اطراف علیه را محاصره کرده و جمعی مجدانه سلطان را از سفیر انگلیس خواستند  
در طهران شایع شد اسباب وحشت سلطان شد مقارن این اخبار  
دولت های خارجه بسفرای خود تلگراف میکنند که الساعه باید سردبیر  
نزد محمد علی شاه وبگویند که تجارت ما بکلی خابیده؟ تجار بستوه آمدند  
شما باید از این دوکار یکی را اختیار کنید یا مشروطه بدهید و خلق را آسوده

ص ۲۶۳

کنید یا از سلطنت استعفا بدهید تا ملت برای خودشان سلطانی معین نمایند  
و راحت شوند سفراء این تلگراف را نشان میدهند شاه بقدری متغیر میشود  
که بمرض اسهال مبتلا میشوند و شش روزه مهلت میخواهند ایضاً تلگرافی

از صمصام السلطنه بتمام سفراء ميرسد باين مضمون صورت تلگراف  
صمصام السلطنه بتمام سفراء بعد از القاب اين تلگراف سيم است  
که بشما کردیم و صورت آنرا اين مرتبه از تلگرافخانه انگليس کردم  
که عندالحاجه صحت باشد تکليف رسمانه شما اين است که اعلى  
حضرت محمد على شاه را ملاقات کنید و يگوئيد که ما جز مطالبه  
حقوق ملت از سلطان چیزی نمیخواهيم و حرفی نداريم و همين تلگراف  
ما سند باشد که بعد از ادای حقوق ملت بملت و برپاشدن قانون  
مشروطيت اگر توقف در نيت ما را در ايران صلاح ندانستند ما از  
ايرانهم ميرويم تا چه رسد خیالی درسرداشته باشيم الساعه ما ۲۳ ساعت  
مهلت سلطان اگر مشروطيت گرفته از ملت را بملت رد  
نمودند که فيها والا شما سفراء بايد رعيت و بسته گان خود را  
بالتمام در سفارتخانه های خود حفظ کنید ما اذوقه پنج شش روزه با خود  
ميدانيم و پادشاه خود و اگر غير از اين معمول داشتند و صدمه بر شما  
يا رعيت شما رسيد ابدأ ملت مسئوليت ندارد والسلام صمصام بامضاء  
انجمن ايالتی اصفهان ... علی ای حال ما از خوف تبريزيان؟ يا از جهة  
سخت گیری بر عبدالحميد خان ما از جهة تلگرافهای دول خارجه

ص ۲۶۴

خارجه يا از جهت تلگراف صمصام يا تصرف اداره صبح چهار شنبه سلخ  
ع ۲ در بازار شيوخ تام تمامی يافت که اعلى حضرت دو مرتبه مشروطه را

دادند و حکم رفت در مطبعه دولتی طبع شود و فردا منتشر میشود و حاجب الدوله هم مامور است که آقا شیخ فضل الله را دوازده ساعته روانه کلات نماید و دستخط ماموریت حاجب الدوله را هم دیدیم که خیلی خیلی تقبیح میفرمایند بلکه تفضیح نموده بودند صورت دستخط جناب آقا شیخ فضل الله چون فتنه و فساد شما معلوم شد که تمام آنچه در این ظرف مدت دوسه سال واقع شد از فتنه میدان توپخانه و رفتن در مسجد مروی و رفتن بحضرت عبدالعظیم و بستن توپ بمجلس و آنهمه خون ریزی تمام از اغوا و اغما و فتنه و فساد شخص شما بود لذا حاجب الدوله را مامور نمودیم که شمارا به برد به کلات شما تا دوازده ساعت باید روانه شوید محمدعلی شاه با همه این تفصیل و آن شهرت هیچ کدام وقوعی پیدا نکرد بلکه آقا شیخ فضل الله روز جمعه دوم ماه را در خانه خود ضیافت خیلی مفصلی داشته که امام جمعه و سپه سالار و جمعی از همکنان خود را دعوت کرده بود و از مشروطیت هیچ ذکری در میان نیست و معلوم نشد که این پولتیک مثر چه ثمر بود و منتج چه نتیجه جز آنکه اعتماد ملت بکلی تمام شود خلاصه امورات خیلی هم در هم و برهم است خداوند اصلاح فرماید فقره مامور شدند جمعی جهة برهم زدن سنگرهای سپه داراز باغ شاه سیصد نفر سوار بسر کرده گی برادر زاده امیربهادر مامور میشوند که بطریق غیر مامول؟ راهائی را به

ص ۲۶۵

خود را برساند و سنگرهای سپه دار که در شش فرسنگی بقزوین مانده بزند و

پیش بروداین خبر قبل از ورود آنها بسپه دار میرسد سپه دار چهار ده نفر را مامور میکند آنها میان بیابانی بان جمعیت میرسند و تدبیری در کار آنها میکنند و آنها را گرد یکدیگر جمع میکنند بضر بامب؟ دویست و بیست نفر از آن سیصد نفر را میکشند و هشتاد نفر فراری آنها هنوز اثری از آنها نیست مقدمه دیگر بعد از انی که از جانب دولت مامور شدند که دو آبادی سپه دار که در حوالی قزوین هست بچاپند یکی از ان دو آبادی که اسم آن میچاپند این خبر بحضرات میرسد بحمایت و حفظ آبادی نصرالسلطنه میایند با سوارهای غیاث نظام که مامور بخرابی و چاپیدن بودند بهم میزنند با آنکه پسر عیاش نظام توپ کوهی هم همراه داشته معذک طاقت؟ نمیآورد و آنچه معین است سه گاری از سوارهای زخم دار آوردند که در مریض خانه مشغول معالجه هستند و پسر عیاش نظام هم محصور ان حضرات هیت واز پدر مدد خواسته تا بعد چه بشود واز حرکت دولتی با ان آبادی در شب ۲۱ ربیع الاول شب یک بانب؟ بالای خانه یکی از صاحب منصبان فوج که لقب او بوده میزنند یک دواطاقی خراب میشود ولی کسی تلف نمیشود اینهم مقد؟ قزوین است ولی هنوز قزوین در تحت حکومت دولت میباشد و بقدر سیصد نفر از تجار و کسبه در منزل شاه صدر؟ عثمانی

عثمانی متحصن هستند ولی تا امروز که یوم ۵ ع ۲ میباشد هنوز حکمرانی با حکومت است تا بعد چه بشود و خداوند چه مقدر فرماید کیفیت تربت حیدریه از این قرار است که بعد از آنی که اطراف ایران بهم خورده گی پیدا شد و خیلی خلق مشعر شدند که ممکن است که بمعاونت همت واسلحه غیرت دشمن حقوق انسانیت را از سر خود رفع نمایند در تربت حیدریه که از توابع خراسان است حاکمی داشته شجاع الملک نام که تقریباً هفتاد سال از عمرش گذشته بوده و در این هفتاد سال عمرنش و نماها در مزرعه استبداد کرده بود و از طریق ظلم و اعتساف دخلها برده بوده و مکتبی و ثروتی بهم زده بوده روزی میشنود که مخلوق زمزمه مشروطیت میکنند و برای اجرای قانون محفل ها برپا میکنند این نیره؟ مرد حریص خرف از برای مبالغه و تاکید از استقرار استبداد حرف میزده در ضمن صحبت این حرف پر خرافت؟ از دهن او بیرون میاید و میگوید که من در اطاعت دولت چنان مستعد و مطیعم که اگر بمن امر فرماید که تیر به چشم پیغمبر بزنم میزنم تا چه رسد به زدن و بستن و کشتن مشروطه طلبان این مزخرفات رئیس پر خرافات او کم در میان مردم شیوعی یافت مردم بهیجان آمدند سالار خان نامی با اسدالله خان و لطفعلی خان این سه نفر بر اجرای مشروطه قیام میکنند و میگویند که وجود این حکومت که شجاع الملک باشد مانع و مخل کار است و تا دفع شر او نشود این فساد رفع نمی شود خلاصه



سالار خان و لطف علی خان و اسدالله خان اقدامی میکنند و جمعی اتفاق آنها میریزند در مقر حکومت و شجاع الملک را با نهایت ذلت می کشند و بعد از کشتن او فوراً مجلس برپا میکنند و مجلس را مرتب و منظم میدارند و الساعه حکم حکم مجلس است و رای رای منتخبین مجلس و تلگرافهم بمشهد مقدس میکنند که سه هزار مجاهد و سوار ملی مترصد و منتظر امر شمایند که بهر چه امر نمائید اطاعت کنند اگر احضار فرمائید در مشهد یا جای دیگر بجان بجان حاضرند و شنیده شد که نیرالدوله که پنجاه هزار تومان پیشکش داد و حکومت مشهد را برداشته رفت به نیشابور نه رسیده بود در انجمن ایالتی مشهد خطی بایشان نوشته بودند که بر حضرت والا معلوم است که این ایام خلق ملتفت شدند که در جان کندن و پول پیدا کردن و مالیات بدولت دادن حق این را دارند که بار گران ظلم را نکشند اگر چنانچه حضرت والا را ممکن است که بعد از ورود بمشهد مجری احکام انجمن ایالتی باشید و از خود رای نداشته باشید مقدم مبارک را گرامی میداریم و بجان و دل در اطاعت شما حاضریم و اگر خیال فرمائید که این سفر هم مثل سابق بتوانید باراده و میل خود حکمرانی بفرمائید عبث تشریف نیاورید و خود را و خلق خدا را در زحمت نیندازید نیرالدوله جواب بانها مینویسد که من به نقد در نیشابور بجهت نظم و نسق املاک و کلیه امور چندی کار دارم و تا یکماه از عید گذشته را در این جا هستم بعد هر تکلیف خود را دانستم معمول میدارم و از طرف دیگر اراده میکند که تربت قصبه کوچکی هست و دم از مشروطیت زدند اگر

اگر آنها را تادیب نمایم نقاط دیگر بالتبع طابع؟ میشوند و در ضمن اگر ما از این قصبه طرف نیتیم و بمراد نائل نشدیم مسلماً با شهر مشهد قوه طرف شدن نداریم این فقره را تفعل وقال قرار داده از رعیت خود و توابع نیشابور مقداری سوار و تفنگ چی تدارک نموده بقدر پانصد نفری روانه بطرف تربت روانه میکند و آنها میروند و از قضا خیلی از آنها کشته شده و بقیه فرار میکنند و شنیده شد که نیرالدوله هم از حکومت استعفا داده ولی هنوز ذکر تعیین حکومت در طهران نیست و اینهم مسلم است که فرصت بسطان نمیدهند که باین امور رسیدگی نمایند تا بعد چه شود و از غرایب امور واقعه پرهاتله؟ نیریز است که خیلی حزن انگیز است کیفیت نیریز از این قرار است که بعد از انی که آقا سید عبدالحسین دست بالا کرد و رفت در بوشهر و گمرک بوشهر را تصرف کرد و روانه عباسی شده بود که کمرک عباسی را نیز تصرف نماید شیخ ذکریا نام که معلوم نیست حال او که اهل کجاست و معتقد بکدام معتقدات او را آقا سید عبدالحسین نایب خود قرار میدهد و مسلماً آقا سید عبدالحسین نفهمیده و نسنجیده ادم بی اصلی را ریاست نیابت نمیدهد ولی از عمل او خیلی قبیح زشتی سر زده و آن این است که بعد از انی که آن شیخ ذکریا میرسد باطراف نیریز و قصد ورود در نیریز میکند حکومت نیریز مانع

مانع از ورود شیخ میشود و از رعیت معاونت میخواهد رعیت منافق با او همراهی میکنند و استقامت میکنند تا شیخ ذکریا را فرار میدهند و از آنجائی که همیشه مصدر فتنه و فساد جهلای معروف بعلم بودند شیخ الاسلام نیریز از نیریز بیرون میاید و شیخ ذکریا را برداشته وارد نیریز میکند حکومت از خوف سر خود را برداشته و فرار میکند شیخ هر چه تفحص میکند حکومت را نمی جوید جویا از معاونین او میکند شیخ الاسلام بعید الاسلام ؟ حضرات بهائی را نشان میدهد آن بی انصاف بی دین مروت هم بدون تفحص و تحقیق امر بگرفتن و کشتن آنطایفه میکند خلق پدر سوخته بی دین هم وقت بدست آورده یکنفر از اجزای شیخ ذکریا و پنجاه نفر از مدعیان اسلام میریزند در محله حضرات بهائی و هیجده نفر از احباب به نهایت سختی میکشند و مابقی فرار میکنند آنچه نوشته بودند هفده طفل از شدت گرسنگی هلاک میشوند و هفتاد نفر رو بسروستان میروند و در راه ؟ گرفتار دزد میشوند آنها را برهنه و لخت میکنند حتی پا پوش آنها را گرفته حضرات با الف ؟ صحرا گذران میکنند تا وارد سروستان میشوند و جمعی رو بطرف استنابات ؟ میروند و آنچه نوشته بودند سی درب خانه آنها را چنان غارت می کنند که ظرف آب آنها که قابل بردن نبوده می شکند و بعد از غارت خراب میکنند تا این حد را جنابان آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی و آقا میرزا طراز الله قزوینی از سروستان نوشته بودند تا بعد دیگر چه شود

دیگر چه شود و خداوند منتغم از شیخ ذکر یا و مرتکبین و باعشین چه وقت انتقام بکشد واقعه سخت گرفتن سفرا باعلی حضرت سلطان که منع بردن ادوقه به تبریز بهر قانونی خطاست و اگر شما اذن ندهید بر ما واجب است که به آنها ادوقه برسانیم بعد از آنی که آن نفوس مشروطه خواه ایران را مثل علاءالدوله و ناصرالملک و احتشام السلطنه و امثال آنها را تبعید نمودند و آنها رفتند در خارجه در مجلس لاحه؟ ثابت کردند که رعیت ایران مظلومند و سلطان در خیال آسایش و راحت آنها نیست مجلس لاحه؟ بدولت روس و انگریز؟ ماموریت میدهد که شما باید مجدانه از دولت ایران مجدانه یا مشروطه صحیح بگرید یا اورا از سلطنت خلع کنید و سفراء سخت گرفتند اعلی حضرت به تبریز تلگراف کردند و اهل مجلس را در باسج پای تلگراف خواستند که حضوراً حرف بزنند حاضر شدند و چهل و هشت ساعت با هم حرف زدند و ابداً ثمری بران مترطب؟ نشد باز سفراء سخت گرفتند فرموده بود که سه چهار روز به چهاردهم ماه که شب مولود است صبر کنید ما شب چهاردهم مجدداً دستخط مشروطه میدهیم که رعیت چراغان که میکنند چراغبانی مشروطه هم باشد و رعیت دو مرتبه چراغبانی نکند سفراء و ملت هر دو منتظر شب چهاردهم

بودند روز سیزده هم یک دستخطی دادند که ملت بدانند که ایران

ص ۲۷۱

مشروطه است منتخبین را خبرکنند که برای ماه رجب حاضر باشند که قانون نوشته شود و مجلس منعقد شود این دستخط را بسفارت خانه فرستادند سفراء فرستادند نزد شاه که این مشروطه را قبول نمیکنند و میگویند که ما الا؟ سه سال است که دولت ایران را دولت مشروطه میدانیم یکی از فصول قانون اساسی اینست که اگر شاه نظر به مصلحتی مجلس را معوق گذارد و پارلمنت را منفصل کرد باید سر میقات مجدداً مجلس را منعقد و متصل نماید حال بموجب همان قانون شاه مجلس ما را خراب کردند مثل روز اول نموده به تصرف ملت بدهند و قانونی هم که در شهر رجب نوشته شود بدردمت نمیخورد قانون اساسی همان قانونیست که نوشته شد و بصره خود شما رسید اگر یک کلمه آن بخواهند تغییر دهند ملت قبول نمیکنند و فرستادند خدمت شاه و آن شب را بانکه دعوت به باغ شاه داشتند و رسمانه بود و بقدر دوهزار پانصد تومان مشاورالدوله حسب الامر تدارک آن جشن را دیده بود نرفتند و ملت هم ابداً چراغان نکردند و اعلی حضرت از حرکات سفراء و ملت خیلی متغیر شده بودند و بد گفته بودند که اگر بمیرند وزنده که من مشروطه باین ملت نمیدهم حال که سفراء نیامدند بجهنم کابینه زراء

بیایند و جشن داشته باشند وزراء متعذر شده بودند که ما در مراجعت امنیت نداریم از این خبر برتغیر شاه افزوده میشود و اینهارا از چشم سعدالدوله

ص ۲۷۲

سعدالدوله دیده امر میفرمایند که او را بگیرند سعدالدوله زودتر خبردار میشود و باز مجدداً بمقراولی خود که سفرات؟ هلند باشد متحصن میشوند و دور خانه او را سوار میگیرد خبر داده میشوند که او در سفارتست بر میگردند باز بر تغیر اعلی حضرت افزوده صبح چهاردهم را سلام می نشیند ولی چه سلامی و باز تغیر در سر و صورت شاه ظاهر بود و حاجی محمد اسماعیل مغازه که معین الضرب باشد با جبه شمسه مرصع و نشان و حمایل در سلام حاضر بوده و او طرف صحبت با شاه بوده و سلام خیلی مختصر بهم میخورد که خبر و وحشت اثر ندامت ثمر قزوین میرسد چگونگی؟ ورود مجاهدین به قزوین و تصرف قزوین و واقعات قزوین از این قرار است که در همان شب چهاردهم که شب جشن تولد سلطان بود و در باغ شاه آتشبازی خیلی مفصلی بود حضرات مجاهدین که در حقیقت از جان گذشته اند و گاهی چنین نفوسی منقطع و نوع پرست و حقوق طلب دیده نشده وارد قزوین میشوند سه ساعت از شب گذشته و از قراریکه ذکر شده در روز دوازدهم اعلانی می نویسند و چند محل می چسبانند که هر نفسی که مشروطه خواه و نوع پرست هست یک علامتی بر سر در عمارت خود

نصب کند که میان او و میان دون او امتیازی  
باشد و خون او هدر نباشد باری از تجار و بازاریان هم  
بالای سردر خانه خود یک پارچه قرمزی بچوبی نصب کرده

ص ۲۷۳

کرده بودند و حکومت فرستاده بود که اینها برای میگویند ماخوف  
داریم اگر خبری شد که مامحفوظ بمانیم و اگر خبری نشد که ما هم بر میداریم  
حکومتهم مرد بدی نبود دیگر چندان متعرض نشده و در همان شب  
چهاردهم در عمارت حکومتی مشغول چراغبانی و عیش و نوش  
بودند با صاحب منصبان افواج که حضرات وارد می شوند  
و پارهءمیگویند پنجاه نفر پارهءمیگویند ۱۴ نفر بودند ولی  
عقل حکم میکند که ۱۴ نمیتوانند با یک شهری  
منازعه نماید علی ای حال جمعی مشغول منازعه مسیح خان؟  
و کلیه قشون دولتی میشوند پارهءدر داخل شهر بودند و پارهء  
در خارج شهر و جمعی وارد شهر شده چند بانبی؟ بکار می برند از  
آنجمله درب خانه شیخ الاسلام بانبی؟ میندازند از تیر تفنگ  
یا آن بنب؟ بوده نمیدانم علی ای حال دنیا را از لوث  
وجود جناب شیخ الاسلام پاک میکنند و از آنجا میروند  
درب الاقاپنی؟ درب آن عمارت را بسته بودند  
یک بانبی؟ بزمین میزنند که درب الاقاپنی؟ را ریزریز

کرده داخل میشوند نفس حکومت که میرزا ابوالقاسم خان  
خان را با سردار فاتح که قاسم آقا نام داشت و امیر پنجه قزاق  
بود و لقب سردار فاتحی بجهت فتح مجلس باو داده بودند  
واو وان کاظم آقای میر پنجه که او هم لقب سرداری داشت

ص ۲۷۴

سرداری داشت و در تبریز کشته شد این دونفر دو میر پنجه بودند  
توپ بمسجد و مجلس بسته بودند باری حکومت را با قاسم  
آقا وسی نفر دیگر تمام گرفته همان جا زنجیر میکنند و به کار  
های دیگر مشغول میشوند و دوران کار وانسرای که منزل مسیح خان  
بود می گیرند در صورتی که ان مسیح خان مرد رشیدی بود و  
وانقدر بخود مغرور بود که سراز اطاعت عیاش  
نظام پیچیده امد طهران و خود بشخصه سردار شد و دویست  
قبضه تفنگ سه تیره که قبضهء یکصد و بیست تومان قیمت  
آنها بود گرفت و حمایل و نشان گرفته متعهد گرفتن  
سپه دار و تصرف کردن رشت میشود و میرود در قزوین  
یا جرئت رفتن نکرده بوده یا علت دیگر داشته خلاصه  
اطراف ان کاروانسرای میگیرند و تا صبح که روشن میشود  
مشغول زد و خورد بودند بعد از روشن شدن روزیا  
مسیح خان کشته شده بوده یا آنوقت کشته میشود و معلوم میشود



که یک نفر دیگر علاوه از مسیح خان صاحب منصب که اوهم صد نفر سوار داشته با دویست نفر مسیح خان دران کاروانسرا بودند و از ان سیصد نفر تقریباً صدو بیست نفر کشته شده بودند وقت طلوع آفتاب یک بانب؟ بانها می اندازند معلوم نشد که ان بانب؟ چه قدر کشته حضرات امان

ص ۲۷۵

میخواهند و تمام اسلحه که داشتند تسلیم میکنند واز کاروانسرا بیرون می آیند و میگویند تکلیف ما چیست میگویند شما مختار نفس خود هستید میخواهید نوکری ملت بکنید باید بروید رشت خدمت سپه دار تا شمارا لباس و اسلحه بدهند و نوکر شوید نمیخواهید بهر طرف که میخواهید بروید گویا تمام بخانه های خود رفتند و معدودی بطهران آمدند بعد از فراغت از حال ان کاروانسرا تعداد نفوس کشته گان شده بقدر چهار صد نفر از کشتگان قشون دولتی بوده و بیست دو نفر از اهل قزوین بودند که یکی از آنها آقا گودرز فارسی بوده که از منزل مسیح خان مراجعت می کرده در گیردار کشته برسبیل سهو کشته شده و بقیه معلوم نیست خلاصه سه ساعت از روز برآمده نزاع تمام میشود و جار میزنند که کسبه و تجار درها را باز کنند باز میکنند و آن شب را چراغانی میکنند بعد میروند سر وقت نفوسی که در الاقابی گرفتار شدند که تقریباً

سی دونفر بودند و یکی از آنها قاسم آقای امیرپنجه قزاق بوده او را میاورند و در جمعیت استنطاق میکنند که تو نبودی که توپ بمسجد بستی میگوید چرا من بودم ولی مامور بودم میگویند تونیستی که آقاعبدالله را گرفتی وریش او را بریدی میگوید چرا میگویند تونیستی که همزه را که خادم مجلس بود در میدان تیرباران نمودی میگوید چرا خلاصه تمام اعمال های رزیده که

۲۷۶

رزیده که در ظرف این یازده ماه از او سرزده بود و وعده هائی که بدولت داده بود یکان یکان را شمردند و او اقرار کرد پارچه چلواری مینویسند و میگویند خودت پای این ورقه امضاء بنما امضاء می کند بعد از امضا رو میکنند بملت که مقصر شماست هرچه میخواهید با او بکنید در میان ملت اراء مختلف در این باب مختلف میشود جوانی میگوید که بهتر این است که همان معامله که این شخص با همزه خادم ملت کرده ملت هم با بکند که در واقع مکافات بمثل شده باشد اراء با او موافقت میکنند یا چوبی نصب میکنند یا بدرخت میاویند و او را گلوله ریز میکنند و میگویند یک نفرار منی راهم گرفته بودند که اوهم در تعداد قشون دولتی بود و تیر میانداخته او را هم مثل او میاویند شیخ الاسلام قزوین هم که از مردمان بدنفس استبداد طلب بود او را هم

میکشند ولی نه بطریق آنها مسیح خارر؟ هم میگویند زنده گرفته بودند  
و آورده در میدان سراورا بریده اند خلاصه بقدر چهارصد نفر از  
قشون دولتی و مستبدین تلف میشوند وبقیه یافرار یا تسلیم میشوند  
وبااحدی دیگر متعرض نمی شوند واز قراری که ذکر میکنند تمام این رشادت  
و جلادت از چهل نفر ظاهر شده وعیاث نظام با سوارهای  
خود تسلیم ملت میشوند فوراً اورا حاکم قزوین میکنند و جمعی از  
مجاهدین را میگویند که شما از قزوین بقدر سه چهار فرسنگ دور

۲۷۷

شوید که اگر از طرف طهران آمدند دوراز شهر باشند که به ملت صدمهء  
نرسد و بعد از تصرف و تصاحب و تسلیم اهالی قزوین بعد از  
چهار روز خود سپه دار وارد قزوین میشود با چهار هزار نفر سوار که  
نفوسی که ملاقات کرده بودند قسم میخوردند که دیدن آن سوارها  
بدون طرف مخاصمه شدن همان دیدارشان و ترتیب لباسشان  
اسباب رعب و خوف و هراس میباشد تا چه رسد بوقتی که دست به  
الات و ادوات حربیه به برند و آنچه هم که خرید در قزوین نمودند تمام  
و کمال آنچه دکاندار گفت مامور بخردن هستند و ابداً در معامله  
چونه زدن نداشتند کاریکه کردند هر کسکه از اواطمینان صحیح نداشتند و  
اواسب و یراق داشت تفنگ و اسب اورا میگرفتند و قبض  
باو میدادند که بعد از یکماه بعین باورد کنند تا این قدر از قزوین اطلاعی

یافته شد و اینها از وحیدالملک که وقایع نگار طمس میباشد شنیده شد باقی علم نزد خداست وقایع طهران بعد از آنچه در قزوین اتفاق افتاد از این قرار است که بعد از رسیدن خبر قزوین بسمع شاه ملتفت شدند که ملت از دولت قوی تر و اثر کلمه الحق مع الجماعه سریع الاثر در مقام اصلاح برآمدند و از تبریز جویا شدند که مرام و مقصود شما ها چیست چه باید کرد که اسباب آسایش خلق بشود جواب دادند که حقوق ملت را تمام بملت واگذار کردن شاه دستخطی که در شب چهاردهم

ص ۲۷۸

چهاردهم بسفارت هافرستاده بودند و سفارتهای و سفارتیهارد نموده بودند همان را به تبریز میدهند که ما دست دستخط مشروطیت دادیم باین مضمون صورت دستخط؟ اولی چون در ایران پارهء اغتشاشات و انقلابات ظاهر شده و رفع آنرا به عطای؟ مشروطیت دانستیم لذا مجددامشروطیت را برعیت عطا فرمودیم که از امروز در تدارک منتخبین باشند تا نظام نامه مجلس درماه رجب تمام میشود بان قسم رفتار شود و رعیت قدراین مرحمت عظمی را بداند محمد علی شاه قاجار جواب تبریز گویا از محالست و مخالطت مفسدین و اشرار حافظه؟ شهریار هم تمام شده دولت ایران در سه سال قبل از مرحوم مبرور شاه مغفور البسم الله اکلیل؟ النور بملت مرحمت فرمودند واعلی حضرتهم ممضی نمودند دولت

ایران را ما دولت مشروطه میدانیم بلکه تمام سلاطین دولت ایران را دولت مشروطه میخوانند و کاربان نداریم اعلی حضرت ان فرمان معدلت توامان را برضا امضاء فرمودند یا باکراه فرقی ندارد آنوقت مالک ملک آن مرحوم مبرور بودند بعد از خرابی مجلس شما دستخطی که فرمودید و بر گذر ها چسبانیدند بقدر صد ورقه ان نزد این جان بازان طلب معدلت حاضر بلکه نزد تمام سفراء ضبط است که فرموده بودید که عموم رعیت ایران بدانند و مطمئن باشند که این دولت ایران در تعداد دولت های مشروطه کنستسیوننی؟ محسوب است بواسطه شرارت پاره از اشرار و مفسدین مردم ازار نظر بتادیب و تنبیه آنها

ص ۲۷۹

سه ماه آن مجلس را توقیف نمودیم که آنها را گرفته سیاست و تنبیه نمائیم و بعد از سه ماه مجدداً مجلس برپا میشود تمام اینها از نظر مبارک محو شده خیلی محل استعجاب است فراموشی اعلی حضرت و از آن تعجب زیادتر که وزرای خیر خواه نیک رای و مستوفیان درست ایمان بخواطر؟ مبارک نیاوردند که اعلی حضرت چنین دستخط ها فرمودید و ثبت؟ نمودیم و این گونه امور موجب سستی بنای سلطنت میشود باری این دستخط ابداً برای درد ملت موجب ثمر و باعث رفع فساد نخواهد شد مشروطیت همان است که ما داشتیم فقط توقیف فرمودید باید تاسیس فرمائید و اطمینان بدهید و مجرمین را به ملت بدهید و السلی؟ پارلمنت تبریز

این جواب که باعلی حضرت رسیده بود مجدداً دستخط ثانوی مرحمت شد خیلی مفصل بود باین مضمون صورت دستخط ثانی چون همیشه منظور نظر ما رفاهیت و آبادی این وطن شریف شش‌هزار ساله خودمان بود که واقعاً خانه ماست و میدانستیم که این آبادی و رفاهیت حاصل نشود جز به نیروی غیرت ملت و همراهی دولت تا وقتی که دیدم بحمدالله ملت در مقام تاسیس این مقصد خیراند ما هم وقت را قیمت؟ دانسته با عرایض شتی و تلگرافات پی در پی بحضور مبارک پدر تاجدار خود کردیم که الان صورت آن تلگراف حاضر و برسیدن به مقصود باطنی خود را قریب دانستیم و بطهران آمدیم و کوشش‌ها و جهدها نمودیم تا آنکه بحمدالله به مقصود خود نائل شدیم و مجلس شورای ملی برپا شد

ص ۲۸۰

برپا شد بعد ملاحظه شد پاره‌اهل غرض در آن مجلس داخل شدند و به اغراض نفسانی و خیالات شیطانی نمیگذارند که آن مجلس ناجی؟ به نشانی؟ ملت و باعث رفاهیت رعیت شود نظر بمصلحتی سه ماهه موقوف فرمودیم و بعد از سه ماه که اراده نمودیم که انعقاد مجلس بشود دیدیم که بیم خون ریزی زیادست موقوف فرمودیم تا امروز و امروز فرمودیم که که در همان بهارستان مجلس بشود و بموجب قانون اساسی بتمامه رفتار شود و تا تعمیر بهارستان میشود قانون انتخابات هم نوشته شود و و منتخبین در طهران حاضر شوند و هر وقت دو ثلث منتخبین حاضر شدند

مجلس بر پا شود در ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۷ محمدعلی شاه قاجار این دستخط که رعیت دیدند باز ملت ایراد کردند که عجیب؟ تمام اسباب طفره و تعویق است و این مشروطه لباس نیست که هر کس به نحو؟ که مایل شود بدوزد و به پوشد این مشروطه قانونی دارد معین و امروز بیست دولت معظم این قانون دارند رفتار میکنند و این خلق بیچاره ضعیف ایران زحمت کشیدند و نظام نامه و قانون اساسی و قانون ها یکی از آنها قانون انتخابات است نوشتند دیگر ما قانونی لازم نداریم فقط آنها حاضر است و باید تمام آنها امروز مجرا شود دیگر دیگر قانون نوشتن و ملت را سرگردان داشتن سزاوار نیست این دستخط ملت را در کار نیست اعلی حضرت بملاحظات چند دستخطی مجدداً مرحمت فرمودند باید مجلس بر پا شود و همان

ص ۲۸۱

قانون اساسی که شامل یکصد و پنجاه هشت فصل است باید تمام آنرا مجری دارند و این دستخط شهدالله؟ دیگر هیچ بهانه جهة ملت باقی نگذاشت؟ و سفرا هم گفتند دیگر ملت حق ایراد ندارند و باید مجلسی را فوری بر پا کنند مقیمین سفارت از سفارت بیرون آمدند و بیت نفر از هر طبقه یک نفر ماندند تا نواقص بکلی رفع شود سلطانهم کابینه وزرائی ترتیب دادند که مسئول ملت آنها باشند و خودشان تشریف بردند در سلطنت آباد مردم هم باندازه

از مشاهده دستخط واطمینان سفراء و تعیین وزراء و تعمیر مجلس راحت شدند و قرار شد که آن کابینه وزراء که شش نفر وزیر مسئول هستند مشغول رتق وفتق امور باشند و دیگر صلاح مملکت را از آنها بخواهند ششروز از آن مقدمه گذشته وزراء استعفا دادند وقتی علت معلوم شد اعلی حضرت از مستوفی الممالک که وزیر جنگ بودند یکهزار گلوله توپ شریپل خواسته بودند با هزار پانصد قبضه تفنگ سه تیر مستوفی الممالک ابا کرده بود از دادن سخت باو نوشته بودند او استعفا داد بقیه وزراء هم از استعفای او استعفا دادند و هیچیک عقب خدمت مرجوعه نرفتند ملت که جویا شدند علت هاملوم شد من جمله این بود شیخ محمود ورامینی تازهرفته درورامین و سیصد سوار آورده از هر نقطه باز قشون خواسته اند و پیوسته بر استعداد خود میافزاید بشاه عرض کردند که اگر شما در حقیقت ؟ مشروطه دادید و بصرف رضا میباشد که دیگر چرا این گونه زحمات و صدمات

ص ۲۸۲

صدمات و اخراجات؟ چرا اگر شما سلطان مشروطه هستید که تمام ملت بجان و دل سوار و سرباز جان نثار شما هستند و اگر خدای نخواسته باز مفسدین بنای فساد گذارند که چرامابدون جهت سی کرور خلق را باخود دشمن نمائیم از همه اینها گذشته بر حسب امر اعلی حضرت واطمینان ملت حضرات مقیمین در سفارت بیرون آمدند و رفتیم حضرت عبدالعظیم که آنها هم از ما هم ؟ ملوکانه آگاه شده بمنزل خود بر گردند حضرات میگویند که



که ما عریضه بحضور اعلیٰ حضرت نمودیم که از برای تحصیل رضای خدا که صریح آیه مبارکه قرآن است که ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب ؟ واز جهة اطمینان قلب کافه رعایا و تسلی قلب صغار شهداء واز برای استقرار سلطنت خودتان که فرموده اند روح امر باسه ؟ هی السیاسه ؟ قاتلین مرحوم مبرور چهار نفر شهید مظلوم که پاره در خواب و پاره در نماز بودند و کشته شدند آنها را بفرستند در عدلیه که از آنها استنطاق کنند اگر چنانچه محقق شد که قاتلند که مجازات نمایند و اگر نیستند مرخص فرمایند و واسامی آنها را هم نوشتیم ابدًا جواب ندادند تصور کردیم که شاید عریضه را نرسانیدند تلفون ؟ کردیم جواب نفرمودید گفتیم تلفون را اهمیت نمیدهند تلگراف کردیم مثمر ثمری نشد دیگر ما بچه امید از این محل امن بیرون آئیم و خود را در هزار گونه تعب بیندازیم این است عرض حضرات مقیمین حضرت عبدالعظیم این است و کیفر مرتکبین قتل افتخار العلماء و آن سه نفر دیگر را از نفس سلطان میخواهند و میگویند قاتلین راهم میشناسیم

ص ۲۸۳

حال عرض این جان نثاران این است که اگر قبله عالم ما چند نفر را مسئول ملت مقرر فرمودید باید تمام اعمال بر وفق قانون باشد که ما هابتوانیم جواب بدهیم والا این جان نثاران راقبله عالم تصدق فرمائید و این عمل را بدیگران مرحمت فرمائید از قراریکه شنیده میشود اعلیٰ حضرتهم استعفای آنها را قبول فرمودند

و دلیل صدق آنهم این است که روز بعد اعلی حضرت یک مقدار توپ و مقدار گلوله توپ شریپنل و بقدر هزار و پانصد تفنگ سه تیره جدید بردند سلطنت آباد و در ششم جمادی الاولی که تقریباً ده روز از صدور دستخط آخری و خروج حضرات از سفارت عثمانی گذشته بود درب مسجد سپه سالار شخص بیچاره فقیری که عکس فروش میکرده چند قطعه هم عکس ستار خان را داشته و چنین خیال کرده بوده که واقعا مملکت مشروطه شده و میان ملت و دولت صفائی پیدا شده و کار و کسب غیر غیرضاره آزادست چند نفر قزاق او را میگیرند و عکس او را بطفیل بطفیل ؟ عکس ستار خان آتش میزنند و خود او را هم با نهایت اذیت و آزار بردند نزد پورکنیک دیگر خبر ندارم که در حق آن بیچاره چه حکم شده یا از بعد بشود همین قدر معلوم شد که مملکت مملکت مشروطه هست و احدی از احاد راحت نباید باشد و مشروطه ایران این شکل است و بعد از دیدن آن دستخط که سفراء صحنه گذاردند و مردم از سفارت بیرون آمدند و بنادرمجلس گذاردند حاجی حسین آقای امین الضرب

ص ۲۸۴

الضرب و سراد منصور که در سفارت روس متحصن بودند بیرون آمدند ولی دوباره از تدارک دیدن سلطان و توپ فرستادن بطرف قزوین و گرفتن یکی از اجزای امین الضرب گرفته بودند و پاره از حرکات غیر قانونی که که از اجزای دولت دیده شده و ندادن

آن چهل دونفر را بعدلیه ونگرفتن قتله؟ مقتولین حضرت عبدالعظیم  
مجدداً اسباب خوف آنها شده مجدداً حاجی امین الضرب و سردار  
منصور رفتند در زرگنده در حمایت روسها متحصن شدند  
از حضرات سفارت عثمانی هم جمعی مجدداً رفتند در سفارت  
یعنی در جنب سفارت رفته متحصن شدند و حضرات مقیمین در  
حضرت عبدالعظیم هم بشهر نیامدند و چند نفر از رجال که جزء کمیته  
اصلاح بودند مثل صنیع الدوله و امثال ایشان رفتند که  
آنها را بیاورند قبول نکردند و نیامدند خلاصه از آن  
دستخط چیزی معلوم ملت نشد جز آنکه فقط مجلس را که عمارت  
بهارستان را تعمیر میکنند همین یک آثار دیده شد آنها هم  
معلوم نیست که مخارج از کجاست پارهء را اعتقاد اینست که فقط  
دولت متحمل است و بس و پاره میگویند که ملت خرج میکند  
و صدق و کذب را نمیدانم و از بس اخبارات بی اصل بود  
خدا میداند که ندامت از تحریر پیدا شد چرا که بهزار جور و هزار  
خبر در گذشته شدن عین الدوله خبر یافتیم و در این ورقه ثبت

ص ۲۸۵

و بعد دیده شد که تماماً کذب بود و عین الدوله با صحت وارد طهران  
شد دیگر انسان چه بنویسد و بکدام اقوال اعتبار دهد باری علی ای  
حال در مجلس عمله و بنا و نجار کار میکند حال پول هر کس

که می‌خواهد باشد خلاصه بعد از دادن دستخط مشروطیت نه ملت آن دستخط را اهمیت دادند که چراغبانی بنمایند و جشنی بگیرند و نه دولت پاس شرف خط و مهر و قول خود را نگاه داشت و در استبداد داده شهریار حکومت بمیل خود با پیشکشی باطراف فرستاده شد و باز استعداد در باغ شاه جمع کردند و باز در مخزن و کور خانه تصرفات شد و تمام قوای سلطنتی در حفظ و حراست آن چند نفس مفسد که فسادشان اظهر من الشمس بود صرف شد در اصفهان با قانجفی وعده چهل هزار تومان تخفیف عمر را؟ داده شد که میان سه برادر و روسای بختیاری نفاق انداخته متفرقشان بکند و او هم تا یک اندازه کار خود را صورت داد و میان آنها برودت احداث شد و صمصام بعد از آنکه مالیات میگرفت و خرج میکرد تجار و صاحبان ملک باغواي آقا نجفی رفتند در سفارت روس و انگلیس متحصن شدند که ما بچه اطمینان مالیات بحضرات بدهیم اگر ملت قوت یافت مجدداً ما خواهد گرفت و اگر دولت غلبه یافت که مسلماً مجدد خواهد گرفت از آنطرف با صمصام گفت که مگر شما جان و مال و عرض و آبروی خود را

ص ۲۸۶

و آبروی خود را دوست نمیدارید از امروز تا امروز حرف شما این بود که ما مشروطه می‌خواهیم و ملت هم با شما خوب بود و پول هم میداد امروز که

که شاه دستخط مشروطه داده و تجار هم از دادن مالیات اکراه دارند شما برای چه سوارها را نگاه داشتید فردا شاه بر شما مدعی میشود که بعد از آنکه من دستخط دادم دیگر اجتماع آنها و مالیاتی که صرف تمام ملت باید بشود آنها صرف خود کردن چرا آنوقت با شما ملت طرف میشوند صمصام هم باغوی او تمام ادارات دولتی را به تصرف دولت داده و استعداد خود را متفرق کرد و آنچه بیچاره سپه دار در قزوین انتظار کشید که آنها از اصفهان حرکت نمایند و کار یکسره فیصل گیرد آنها حرکت نکردند تا در روزنامه زاینده رود که در رشت طبع میشد دیده شد که سپه دار تلگرافی بصمصام السلطنه کرده بود که صورت آن این بود صورت تلگراف جناب سپه دار بجناب صمصام از قزوین اصفهان خدمت جناب جلالتما بجل آقا صمصام السلطنه قام اجلاله؟ مارا گمان چنان بود که این اردوی سریع السیر آنجناب اردوئی؟ هست که وارد حضرت معصومه قم شد و انتظار حرکت مارا دارند که باتفاق مهمی را از پیش بردارند حال معلوم شد که خاک دامن گیر اصفهان نگذارده که از دروازه قدم بیرون گذارند مختارید صلاح مملکت و اظهارات همت را هر نحو دید خود میدانید حال هم که دستخط مشروطه داده شد این جانب هم چند

ص ۲۸۷

چند روزی دیگر صبر میکنیم اگر چنانچه در حقیقت حقوق ملت بملت رسید

و موجب اطمینان قلب عموم گردید که ما هم میرویم عقب کار خود و اگر  
خدای نخواستہ باز مثل عہود سابقہ شد من بہ تکلیف دیانت و  
مروت خود رفتار میکنم دیگر شما بر نفس خود مختارند محمد ولی  
این تلگرافہم از جوشن تذویرات آقا نجفی و بروات ایشان  
کارگر نمیشود آنکہ خیال حرکت از اصفہان میکند آقا نجفی  
خوردند کہ من صاحب چهل ہزار تومان تخفیف شدم و حاجی آقا  
نوراللہ میرود نزد صمصام و بنای عجز و الحاح کہ صاحب انصاف  
ما رعیت اصفہان بعد از خرابی مجلس و قوت گرفتن استبدادین  
در دادیم و از جہت کشیدن بار ظلم گردن نہادیم نہ مقصر دولت بودیم  
ونہ مخالف با ملت شما آمدید و ما را بحرکت آوردید و کردیم آنچه  
کردیم حال بار بمنزل نرسیدہ و از راحت اوارہ کردند میان  
بیابان هولناک پر خطر ما را گذارد و رفتن ہم از مروت دوراست  
و ہم از جوان مردی بعید صمصام جواب میدہد کہ من قوہ آنکہ  
چہارپنج ہزار سوار را از جیب خود جیرہ و علیق و مواجب و مرسوم  
بدہم ندارم رعیت ہم کہ ملاحظہ میکند مالیات نمیدہند  
اگر شما متحمل میشوید بسم اللہ حاجی آقا نوراللہ ہم ملاحظہ میکند کہ  
کہ آنقوہ ندارد میرود نزد برادر خود کہ تکلیف ماہا چیست و حال  
صمصام و نطق او از این قرار است آقا نجفی میگوید بروند چہ کار

چه کار داری و بیاناتی میکند که حاجی آقا نورالله ملتفت میشود که اخوی ایشان پشت گرمی از طرفی دارد ساکت میشود ولی در سر با ضرغام الدوله برادر صمصام آمد و شدی میکرده و نتیجه هم بخشید ولی بعد از مدتی که باز بموقع خود ذکر میشود به نقد غم عشق اندو غم های دگر پاک برفت وقایع محیط؟ بعد از یاس دولت از تصرف کردن و غالب شدن بعد از انی که سردار ارشد و دیگران با اردوی هفت هزار نفری تاخت بر تبریزیان آوردند و حریف نشدند در این بین چهارصد نفر سوار روس آمدند اطراف تبریز از آنها جويا شدند که شما برای چه از حد خود تجاوز کردید و در خاک تبریز وارد شدید چیست جواب داده بودند که ما از جهة شما اعانه آوردیم و آذوقه آوردیم حضرات تبریزی حضور سلطان تلگراف کردند که شما سلطان اسلامید و چنان آذوقه را جلو گرفته اید و باب دخول جنس جهة ما سد کردید تا آنکه دولت روس جهة ما اعانه فرموده ولی ما بانها گفتیم و اظهار کردیم که ما از گرسنگی تماماً بمیریم خوشتر و دوست تر میداریم که هزار گونه ناز و نعمت از دست دولت خارجه بمابرسد بلکه گلوله شریپنل محمد علی شاه را برلوی؟ وارد شما ترجیح میدهیم حال عرض میکنم که ما اعانه از اونمیخواهیم و اگر از گرسنگی بمیریم دوست تر میداریم که نان اعانه روس را بخوریم و غیرت اسلامی ما مانع است که خلاف مذهب ما مارا حمایت کند

حال چون آنها باسم حمایت و رعایت وارد شدند از قانون ادمیت خارج است که ما بانها دست درازی کنیم استدعا داریم که اعلی حضرت بانها بفرمایند که شما حق ورود در خاک من ندارند و فوراً باید حرکت کنید چون این تلگراف بشاه رسید شهرتی تام یافت که شاه از آن تلگراف گریه کرده بودند و گفته بودند که هر چه حضرات تبریزی بخواهند ولو آنکه سلطنت مرا بخواهند بانها میدهم و امیر بهادر گریه کرده بوده که من تا امروز از اسم مشروطه گریزان بودم ولی از امروز من مشروطه خواه شدم اینها شنیده شد ولی اثری ظاهر نشد تا آنکه حضرات رشتی و قزوین تصرفات کردند و در اصفهان هم سخت گرفتند اعلی حضرت دستخطی بموجب تفصیلی که عرض شد دادند و وزرائی معین نمودند که اینها وزیر مسئولند و سعدالدوله که از قبل شرح حال او را عرض شد که در حقیقت اسم مشروطه را او موسس شد و باین واسطه مقصر شد و در یزد دستاق؟ نظر شد و در همان یزد با حضرات انگلیسها بند و بست کرد و مقدمه سفارت پیش آمد و اعطای مشروطیت شد ملت؟؟؟ آن صدمه که کشیده بود او را خواستند و با احترام هر چه تمام تر او را وارد طهران نمودند و به لقب ابوالمله ملقب نمودند و بافتخار ریاست مجلس مفتخر داشتند چون رئیس شد بنای اجرا داشتن عرضهای خود خود گذارد و با موسی؟ سر پیچیده گی کرد و رای های سخیه؟ داد تا حدی که و کلاء بر او شوریدند که این مجلس برای آن بر پا نشده که شما مقاصد خود را



مقاصد خود را روا کند و امری کرور خلق برای یک موسی نوزی  
مختل و معوق بماند بهتر اینست که یا ترک اغراض خود  
بنمائید یا از ریاست استعفا بدهید او هم بدش آمد و استعفا داد  
بعد از استعفا خیر خواه دولت شد و بد خواه ملت و میرفت  
نزد شاه و راه نمائی ها بشاه می کرد ملت آگاهی یافته قرار  
شد او را بگیرند و استنطاق و او را تبعید نمایند او مطلع گشته  
رفت در سفارت آلمان متحصن شد و در همان جا رشته  
فتنه می تابید و پارچه فساد میبافت تا آنکه بساط مجلس بهم  
خورد چون او مقصر ملت بود دولت با او بطریق رافت حرکت  
نمود و او را بوزارت خارجه مفتخر فرمود و او بمراد خود رسید و با سفراء  
باندازه گرم گرفت علی الخصوص با سفیر روس که سفارت امتیاز عمری؟  
از شاه جهة او گرفت و او هم بیاداش انخدمتی که سفیر روس جهت او  
کرده بود او هم در مقابل اذن و اجازد ورود روسها را در ایران  
بقشون روسیه را گرفت و در حقیقت دوستی این دونفر که سعدالدوله  
باشد با سفیر بعینه کیفیت عسل و خربوزه شد که آن دوجنس که در وجود  
انسان با هم جمع که میشود سازش میکند که آن هیکل را خراب  
و بی روح مینماید دوستی این نفس هم برای هیکل ایران ضرر خیلی  
بزرگی داشت چنانچه از تدبیرات این دو نفر بود که چهار هزار قزاق  
روس وارد تبریز شدند و بنای بد رفتاری و بد کرداری گذاردند

و پاره حرکات از آنها سرزد که در روزنامه نجات شرح میدهد حرکات زشت آنها را و از تبریز سرایت بخراسان نمود و شرح آن بعد عرض میشود خلاصه این تدبیرات قبیحه زشت از سوء تدبیر آن وزیر بی نظیر است بلی چون بمدلول کریمه یوم تبلی السرائر تمام ضمائیر و سرائر قلبی؟ فاش؟ و ظاهر است این شخص وزیر که سعدالدوله باشد اسم او؟ میرزا جواد خان درابتداء تخم بی شخم مشروطه را او کاشت و این علم بلند آزادی را او افراشت ولی وقتی؟ که مجلس برپا شد و او را از مقصری که به یزد فرستاده بودند آوردند و باشصت هفتاد کالسکه و درشکه استقبال کردند و وارد مجلس نمودند و رئیس مجلس کردند و ابوالمله لقب دادند نیات و خیمه؟ و افعال رقیمه؟ قلبی آن بی اصل کاری کرد که عاقبت مقصر ملت شد و رفت در سفارت آلمان متحصن و در همان سفارت بود تا مجلس خراب شد و او رفت نزد سلطان و مستبد شد و وزیر خارجه شد و بنای بد ذاتی گذارد و رئیس الوزراء شد و این آمدن سالدات روس از تدبیرات آن مرد ناتمام نمک بحرام بود که باعث ذلت اسلام شد و بحمدالله و لمنه چنان شحنه؟ مجازات او را گرفت و لطمه مکافات او را جزا؟ داد که به نقد بقول خود او چوب دوسر نجس شد ؟ باو اعتماد دارد و نه ملت بهمراهی؟ او اعتقاد سلطان او را معزول و ملت او را مخذوب؟ نموده و الساعه چنان خوف او را گرفته که همان خوف او را میکشد و فرصت بملت نمیدهد یکی از قزاقها که از جمله مستخدمین او بود و مرد صدیق راست گوئی بود صحبت می کرد که بعد از آنی که از شاه

که از شاه تغیر دید و آمد منزل از فوج ممقانی بیست و پنج نفر سرباز خواست  
 که بر قراول منزل او بیفزاید و افزود نه نفر هم قراق بر سه نفر مستحفظ  
 افزود و از سر شب تا صبح راه می‌رود و پیوسته ما هارا صدا میزند چون  
 جواب می‌دهم می‌گوید خواستم که بیدار باشید باین وضع روزگار  
 او میگذرد و از مقدمه ورود حضرات روس ها به تبریز از این قرار است  
 در قبل عرض شد که از تبریز بشاه تلگرافی نمودند که حضرات روسی  
 جمعی وارد خاک تبریز شدند که ما آمدیم اذوقه آوردیم و به جهت اعانت  
 شما آمدیم و ما جواب دادیم که ما گلوله شریپل سلطان خود را دوست  
 تراز اعانه شما میداریم و معروف شد که شاه گریه کرده و امیر بهادر روی  
 مشروطه خواهی نموده و قشون دور تبریز را خواست که بیایند و آمدند که  
 عین الدوله همراه قشون مراجعت نمود و اما چهار صد نفر قزاق روسی  
 وارد تبریز می شوند بهمان بهانه که عرض شد حضرات میگویند که ما از  
 اعانه و همراهی شما مستغنی هستیم میگویند ما ماموریم که در هر نقطه  
 که سد آوردن اذوقه جهة شما هست آن سد را بر داریم و برویم  
 حضرات میگویند ما خودمان حریف هستیم و الان ملت است ؟  
 که زد و خورد میکنم و اذوقه میاوریم ابداً معاونت شمارا لازم نداریم  
 حریف نشدند و روز بروز بر عده آنها افزوده شد تا بقدر چهار  
 هزار شدند و اردوی دولتی بعد از ورود آنها معاودت بطهران

کرد و از بس از تبریز بشاه تلگراف کردند که آخر شما جویا شوید که

ص ۲۹۳

که این حضرات روسها برای چه وارد این خاک شدند ابداً جواب بانها داده نشد سپه دار از قزوین تلگراف کرد بشاه که آخر شما سلطانیید اگر برضا و اجازه و امضای شماست ورود این روسها بفرمائید تا ما بدانیم که باذن سلطان بوده و این قدر ما در فکر نباشیم و اگر باذن؟ شما نیست چرا بانها نمیگوئید برای چه این خلاف قانون از تو ظاهر شده و اگر از شخص شما شنوائی ندارند وقوه بیرون کردن آنها در خود نمی بینید رسماً بخود ملت اطلاع بدهید خود ملت بحمدالله این قدر بیحال نیست و این چهار هزار سهل است چهل هزار هم باشند بمعارب و مدد همت و بهمراهی عصبیت و غیرت از میان بر میداریم باز هم جوابی ندادند و از قرائن معلوم شد که ورود روسها باذن و اجازه سلطان بوده و این تدبیر از فکر سعدالدوله بوده و احضار عساکر را از تبریز بخواطر جمعی ورود روسها بوده هم ستارخان و هم سپه دار هر دو از سلطان مایوس شدند بچاره جوئی پرداختند و به نجف خدمت جناب آخوند ملا محمد کاظم اطلاع دادند و حضراتی که در لندن و پاریس بودند اخطار کردند و حال با آنها چه کردند باشد تا بموقع خود ذکر میشود بعد از انی که فقره ورود روسها به تبریز شیوع یافت و نفس سلطنت بصمت و سکوت پرداخت و تقاضای وقت تخم؟ نیات رابر ساخت؟ و حضرات مجاهدین قزوین بحرکت آمدند تا کی باید نشست و دل

بامید همراه شدن محمد علی شاه بست در صورتی که داریم می بینیم که تبریز را بدست روسها داده و دل بامیداستقلال بمعاونت آنها نهاده ازاین طرف

ص ۲۹۴

ازاین طرف مشروطه میدهد از آنطرف قشون باصفهان میفرستد از این وزرای مسئول بقانون مشروطه تشکیل میکند از آن طرف توپ وقزاق به قزوین میفرستد از این طرف میگوید بنا عمارت بهارستان را بسازد از آنطرف رکن الدوله بمعاونت روسها مجلس مشهد را توپ می بندد خلاصه دیدند این دستخط هم تدبیر؟ دستخط های قبل و بد؟ کند های سابق است تیری به بستان حضرات بختیاری آمده چنانچه عرض شد به سعی و کوشش ضرغام الدوله حرکت کردند چون خبر حرکت آنها بقزوین رسید اینها نیز حرکت نمودند ازمازندرانهم؟ میرزا محمد خان لاریجانی که لقب عظام الدوله گی داشت با سه هزار جمعیت حرکت میکند خبر بسمع سلطان میرسد سلطان مضطرب شده شانزده تلگراف بسپه دار میکند که شما چند روزی در حرکت عجله نکنید تمام مقاصد شمارا پانزده روزه انجام میدهم سپه دار جواب میدهد که ممکن نیست و عنان اختیار هم در دست من نیست تلگراف میکند حال که مجبورید ماندن؟ جمعیت همراه نیاورید خود با معدودی بیائید و عرایض خودرا بنمائید جواب میرسد که من مامورم و در ماموریت از عدم فرمان برداری شما معذورم خلاصه بعداز شانزده ۱۶ تلگراف از طرف قزوین مایوس شده به تبریز تلگراف میکند که شما

سپه دار و صمصام و عظام را از حرکت مانع شوید جواب میدهد  
که شما بچه ملاحظه از تبریزیان خواهش میکنید شما که تبریز را واگذار بروس  
کردید و رعیت جان نثار ملک نگاه دار خود را بروس فروختید دیگر

ص ۲۹۵

از این به بعد نه ماها بعرض حاجتی مصدع و مزاهم آن سلطان میشویم ونه سلطان از  
ما توقع شنوائی واطاعت داشته باشند و در باب جناب سپه دار هم از این  
رعیت بروس فروخته کاری ساخته نیست شاه از استماع این مخابره بکلی  
مایوس شده در تدارک استعداد شده که خبر ورود حضرات بختیاری را بقم  
بعرض شاه رسانیدند کیفیت ورود حضرات بختیاری بقم و سرگذشت  
ایشان در قم در یوم دوشنبه نهم جمادی الثانی حضرات وارد قم شدند و حضرات  
علمای قم ایشانرا استقبال کرده با نهایت عزت و احترام آنها را وارد کردند  
ومتولی باشی متحمل مخارج شده بود وبقولی ده هزار وبقولی دوازده هزار تومانهم  
وجه نقد داده بود ولدی الورود حکومت برای قم معین کرده بودند و پستخانه  
وتلگرافخانه راهم تصرف نموده داروغه را احضار کرده التزام از اومیگیرند که اگر  
یک عمل خلاف قانونی در شهر واقع شد جان و مال او در هدر باشد  
بعد جار چی بازار میکند و جار میزند که هر دکان داریکه نسیه بسوارهای  
مابدهد موجب سیاست سخت خواهد شد و هر کدام از سوارهای ما که از دکان  
دار نسیه خواست موجب سیاست بزرگ خواهد گشت وایضاً شنیده شد  
که بعلاوه چهار هزار سوار که همراه خودشان بوده از طرف نی زار که آمده

بودند فوج خلج هم باطاعت حضرات تن در میدهند و همراه میشود و حاجی اسدخان خلجی که همیشه با متولی باشی عداوت وهم چشمی داشته اوهم با پانصد سوار با حضرات ملحق میشوند خلاصه با این جمعیت در قم بودند و در خیال حرکت بطهران بودند که دوسفیر از اصفهان یا طهران وارد قم میشوند یکی از روس و یکی از انگریز؟

ص ۲۹۶

انگریز؟ و صمصام را ملاقات کرده اظهار میکنند که قصد شما از این مسافرت چیست میگویند مراد شما از این سؤال چیست میگوید که اگر ما از جانب دو دولت نظارت در رفاه داریم و باید مداخله داشته باشیم جواب میدهند عمداً مطب؟ این است که ما حقی از دولت خواستار شدیم و مرحوم مبرور شاه مغفور آن حق را بما بخشید و این شاه هم امضا در آن بخشش فرمود حال خیال ندادن ان حقوق فرموده میرویم آن حقوق خود را بگیریم و ثانی تمام این زحمات و مشقات را ما متحمل میشویم که دست تصرفات شماها را از این خاک کوتاه کنیم که بعد از این شما حق نظارت نداشته باشید ایشان میگویند شما پانزده روز توقف کنید تا تمام حقوق شما بشما برسد بموجب دلخواه شما بشما آسوده شوید جواب میدهند که اولاً که شما را رجوعی باین کارها و مداخله در این امور نباشد و ثانی ما سر خود حرکت نکردیم و خود سرنیستیم که هر وقت بخواهیم که بیائیم میتوانیم و هر وقت که

نخواهیم نیائیم بتوانیم ما بامر جناب مستطاب رئیس الاسلام  
آقای آخوند ملا محمد طایم خراسانی آمدیم وبامر ایشانهم بر  
میگردیم والافلا وشما هم بروید وبگوئید کار ازاین مذاکرات  
گذشته تا مشروطه صحیح ندهد واوامر مجلس را اجرا نکند آسوده  
نخواهد شد میگویند اوامر مجلس چیست که باید او اجرا بدارد  
میگویند اول بلا اول سی دو نفر مفسد که تمام از جمله مقربان

ص ۲۹۷

ومعتمدان خود سلطانند آنها میگویند که چه شده که تمام مفسدین  
از خواص سلطان شده اند میگویند که البته؟ بقال و خباز که قوه  
ندارد میان دولت وملت را بهم بزند باید از مردمانی باشد  
که حرف آنها نزد شاه مقبول باشد چنانچه سلطانهم وقتی از مجلس  
مفسد خواست مثل سید جمال ازاد ملک المتکلمین را معین  
نموده بودند و نفوس دیگر که تمام محل وثوق خلق و قبول ملت  
وارکان مشروطیت بودند تمام را گرفتند وبهر قسم که  
خواستند سیاست نمودند احدی نطق نکرد که اعلی حضرت بدون استنطاق  
که باعث قتل پانصد نفس شد بلکه پانصد هزار نفس شدید  
وجواب خداوند را چه میگوئید بعلاوه سه چهار نفسیکه در عدلیه آنها را خواستند  
واستنطاق کردند وخائن ملت ومقصر سی کرور خلق شدند و آنها را  
کلات فرستادند ودر حقیقت خائن دولت هم بودند ودر واقعه میدان



توپ خانه شصت هزار تومان وجه باشش هزار تفنگ مکنزودلندر؟  
از نفس سلطان گرفتند که برای سلطان کار صورت دهند  
و تمام را خوردند و سیصد دینار کار نکردند بعد از استقلال علی الرغم ملت  
آنها را وارد کردند با نفسی که تمام دیدند با چه تفصیلی وارد کردند و تمام  
را که قابل سربازی نبودند همه را میر پنجه و امیر تومان نمودند و کسی  
بایشان نگفت اس سلطان عادل این شرط عدالت است  
این حفظ حقوق ملت است حال که ملت میگویند که این سی و دو

ص ۲۹۸

این سی دونفر خائن ملت و دولتند این سی دونفر مخرب سلطانند این سی و دونفر  
حامل؟ پانصد هزار خلقند این سی و دو نفر مخالف با شریعت رسول الله  
میباشند اینها را به ملت تسلیم نمائید به برند در عدلیه استنطاق نمایند  
اگر تقصیر بر گردن آنها وارد آمد خودت سیاست نما و اگر وارد  
نیامد خلاص میشوند چرا نمیدهی پس بدانید که این سلطان با ملت همراه  
نیست و نخواهد بود سفراء دیدند که جواب ندارند و حرکت نمودند  
و شهرت دارد که یوم دوشنبه دوازدهم جمادی الثانی سردار اسعد که حاجی علی قلی  
خان باشد از قم بقصد طهران حرکت نمود ولی هنوز اثر؟ ایشان  
در شهر ظاهر نشده کیفیت همدان و عراق بموجب تلگرافات و خطوط  
تجارتی از این قرار است در خطوط همدان نوشته بودند که بعد از انی که  
مظفر الملک حاکم همدان را جواب کردند مجلس ایالتی تشکیل

دادند و نظمی و وکلای آقا میرزا باقر نام که خود را در همدان اول شخص  
میدانست و اعلم علما میخواند رئیس مجلس شده بود و میخواست که خود را  
خورده خورده آقا سید عبدالله طهران نماید اول مرتبه دست  
تعدی بحضرات کلیمی دراز کرده بود که بعد به بهائیان به پردازد چند  
نفر از مجاهدین قزوین آمدند در همدان و چند روزی توقف نمودند و درست  
اطلاع یافتند و اهالی مجلس را شناختند روزی اظهار نمودند که مجلس  
باید و کلاً را رعیت انتخاب نمایند این و کلاً کافی نیست موافق  
قانون انتخاب کردند و دست آقا میرزا باقر از ریاست کوتاه نمودند و

ص ۲۹۹

و در همدان در نهایت استحکام عمل مشروطیت و قانون مشروعه  
رفتار میشود و معدودی از مجاهدین هم در همدان هستند و احدی  
نمیتوان خیال کرد که بتواند از حدود خود تجاوز نماید و اما از  
عراق ولد حاجی آقا محسن تلگرافی به برادر خود نموده بود که جمعی از  
بختیاری آمدند و در عرض راه که می آمدند بقدر هشت یا نه آبادی را  
تصرف کردند و امروز یا فرداست وارد عرق میشوند و نمیدانیم  
تکلیف ما با آنها چه شود اینهم از عراق بود که از مسلمات بود  
کیفیت قزوین بعد از آنی که حضرات بختیاری وارد قم شدند  
بدین موجب که بعد از آنی که فقره ورود حضرات روسها بکوش  
مجاهدین رسیده بود بر سپه دار سخت گرفته بودند که تا کی باید

مادر قزوین بمانیم و خلق اعانه بدهند و ما بخوریم و بخابیم؟ مقصود ما غیر از این بود اگر شما حاضرید برای حرکت طهران که بسم الله میرویم و کار خود را یکسره بکنیم و برادران خود را از دست روسها خلاص کنیم یا بکلی کشته شویم و از ننگ این زندگانی برهیم یا مامراد بر سرگردون نهم پای یابی مراد بر سر همت نهم سر و اگر حالت حرکت ندارید و برای طرف شدن با محمد علی شاه حاضر نیستید الساعه استعفا بدهید ما به حکم شور یک رئیس جهة خود معین کنیم و برویم سپه دار میگوید که من حاضرم و چادر بیرون زنید فوری تدارک سفر دیده حرکت میکند که در این گیرودار حرکت خبر حرکت شنیع

ص ۳۰۰

حرکت شنیع رکن الدوله از مشهد بسمع آنها رسیده و آتش عزم غیورانه آنها تیز گردید و اگر ممکنشان بود مثل پرنده خود را بطهران میرسانیدند واقعه خراسان آنچه شنیده شده از این قرار است که از قبل مرقوم شد که پیشکشی حسابی از شاه زاده نیرالدوله گرفتند و نیرالدوله را حاکم مشهد کردند و آن وقتی بود که در مشهد بساط مشروطه پهن بود و مجلسی داشتند و در تربت حاکم خود را کشته بودند نیرالدوله حرکت نمود و تا نیشابور هم رفت اهل مشهد هم آمدند بطریق استقبال وهم نوشتند که در قبل عرض شد که شما باید در حکومت مجری مجلس

باشید نیرالدوله جواب داده بود که بعد از کسب تکلیف از طهران بشما جواب میدهم وشاهزاده منتصرالدوله که نایب الحکومه نیرالدوله بود وبا حقیراشنائی حقیقی داشت مذکور نمود که توقف مادر نیشابور بحکم شاه بود والا نیرالدوله بمشهد میرفت و تقویت مجلسهم میکرد چنانچه در اصفهان کرد مدعی ما حضرات روسها بودند وبرشاه سخت گرفته بودند که نیرالدوله نباید حاکم خراسان باشد چرا که از روسها حرف شنوائی ندارد و قنسول ما از او شکایت کرده از این جهت رکن الدوله خواستند ومجدداً حاکم مشهد نمودند و رفت وبا حضرات روسها بند وبستی کرده روانه میشود ملت خراسان هم از او احترازی؟ نمیکند وارد خراسان میشود ودر حین ورود بهمان نحوی که رو بروی رعیت

ص ۳۰۱

میشود در حین ورود چند نفر از مجاهدین را می گیرد مردم بصدا در میانند وارد؟ هامی میکنند رکن الدوله با قزاقهای روسی همدست شده توپ بمجلس ایالتی می بندند و چهارصد وهشتاد تیر توپ میاندازند وبازاری دربالا خیابان که سنگر مجاهدین بوده با توپ خراب میکند وبه سربازها حکم تاراج میدهد وتمام آن بازار را غارت میکنند پارهء را اعتقاد این است که به گلدسته های صحن مقدس هم توپ انداخته پارهء میگویند خلاف است و چنین جسارتی نکرده پارهء اعتقاد براین است که رکن الدوله را محاصره نمودند ودر سفارت انگریز؟ متحسن؟

شده پارهءمیگویند حقیقت ندارد وبعداز وقوع این حادثه کویا خلق جمع میشوند درمنزل آقا سید محمد سنگلجی و میگویند تکلیف ما باروسها چیست وباز چه بایست کرد خلاف مذهب ما که برما توپ به بندد حرکت سر ما اسان تراست ما تحمل چنان واقعه آقا سید محمد بانها جواب میدهد که من به تکلیف خود رفتار میکنم خلق خودمیداند وفورا برخواسته عمامه بر سر گذارده وتفنگ بر دوش انداخته وقطار فشنگ بر کمر بسته ازخانه بیرون میرود و جمعیتی وافر باین معنی که تقریباً بیست هزار نفس عقب او می افتند و رو بسفارت روس روانه میشود خبر بسفارت میرسد که الان بیست هزار نفس میریزند در سفارت فوراً آدم میفرستند نزد آنها که شما برای چه میائید میگویند برای آنکه سالدات

ص ۳۰۲

سالدات روسی چه حق داشته وبچه قانون وارد خاک ما شده والساعه باید بیرون روند خلاصه چهارساعت بعد از خیلی گفتگو قرار میشود میروند وبعلاوه ازمشهد در هیچ نقطه از نقاط از آنها حق ورود نداشته باشند چون حضرات روسها آن جمعیت وازدهام را دیدند قبول کردند و حضرات آسوده شدند وعجالة مقدمه مجاهدین رشت و قزوین و ورود حضرات بختیاری و گرفتن سنگرهای کرج را از قشونهای دولتی و حضرات مجاهدین حکایت تبریز و خراسان و

ونقاط دیگر را از نظر انداخته حکایت حرکت از قزوین حضرات  
مجاهدین بسر کردگی سپه دارازاین قراراست که بعد ازانی که در  
تبریز ورود حضرات روسها شهرتی یافت وقدری فضولیهها  
از آنها دیده شد وبشاه تلگراف کردند وجواب مساعدی  
نشنیدند وخودشان در مقام دفع شرآنها بر آمدند سپه دارهم عرض  
شد که تلگرافی بشاه کرد آنهم جواب مساعدی نشنید و  
فقره تلگراف مجلس تبریز هم که بشاه کردند که بعد ازانی که شما قدر  
ملک خود و شرف خود ورعیت جان نثار ملک نگه دار  
خودرا ندانستید وبصلاح دید درباریان که الحق نگه دارایران  
هستند ودیگر وزیر با تدبیر در حقیقت جهان کراست؟ بحس؟ تدابیر  
که سعدالدوله باشد تبریز بلکه ایرانرا بروسها فروختید ماحرفی  
نداریم هرچه کردید مختارید ولی ازاین به بعد دیگرشما مخابره باتبریزرا

ص ۳۰۳

موقوف ومتروک دارید ما خود میدانیم باخریدار خود توانستیم وقوه رسید  
خودرا اداره میکنیم قوه نرسید تسلیم میشویم وتمکین میکنیم چون خبراین  
این تلگراف به قزوین رسید ومسموع مجاهدین گردید آتش؟ غیرت آنها تیزشد؟  
و غیرت سرشارشان سرشارتر شده میروند نزد سپه دار  
واظهار میکنند که جناب سپه دار ما از خانه که بیرون آمدیم  
مقصد بزرگی در نظر داشتیم وبرای توقف در قزوین واعانه

گرفتن از خلق نیامدیم اگر چنانچه از برای شما صعب و دشوار  
نیست بسم الله حرکت بکنید و از دو منبر؟ حرکت کنید و برویم  
تا مقصود خود را بیابیم و مراد خود را حاصل نمائیم و اگر بر شما  
دشوار است اهمیت ندارد الساعه استعفا بدهید ماساعتی دیگر به صلاح  
دید کمیته رئیسی جهة خود معین میکنیم و میرویم سپه دار هم امر بحرکت  
میکند حرکت از قزوین و ورود حضرات بختیاری بقم  
گویا مقارن باهم شده و از این خبر وحشت اثر قلب سلطان متوحش  
و تمام اجزا مضطرب شده در مقام چاره جوئی برآمده استعدادی زیاد  
روانه بطرف قزوین و استعدادی طرف قم فرستادند حضرات قشون  
دولتی که از طرف دولت مامور به این شدند با دو نفر از گپدانهای  
روسی از جانب پرکنینگ و در این بین راه مهندسی نماید که در کجا مناسب  
سنگر بندی نمایند که از مجاهدین جلوگیری نمایند حضرات میروند  
سرآب کرج سنگر بندی خیلی محکم و استعدادی زیاد سرپل میگذارند

ص ۳۰۴

میگذارند و هر کس که از آن طرف عبور کرده میداند که آن مقام  
بدون سنگر و بدون توپ شریپنل و توپ کوهی اگر بیست ۲۰  
نفر تفنگ چی قابل در آن سرپل باشد قشونهای  
خیلی خیلی مستعد از آن سرپل نمیتوانند حرکت نماید در  
صورت سنگر و آن استعداد زیاد و آن توپها و آن

جمعیت معلوم نشد که چه شد که عده قلیلی از مجاهدین میایند سرپل  
و بسهولت خیلی کم زحمت پل را تصرف میکنند و تا شهاباد آن  
قشون و آن استعداد را فرار داده تعاقب میکنند این فقره را بشاه  
تلیفون کردند از این خبر دیگر امیدها قطع و سرور؟ رفع قلوب متزلزل  
و نفوس خائف و مضطرب هر نفسی برای حفظ جان و مال  
خود تدارکاتی دیده من جمله امیر بهادر دوعیال داشت هر دو  
را طلاق داده بود و نبود خود را بشاه مصالحه کرد شیخ فضل الله  
تفنگ چی زیادی در خانه گذارده و خوداش؟ پنهان شد و تا  
و تا ورود سپه دار پنهان بود صنیع که از قبل ذکر او شد که که او را  
مجلس تنبیه کرده بکلات فرستادند و بعد از خرابی مجلس علی الرغم  
ملت شاه او را با احترامات آنچه تمام تر وارد کردند با آنکه همیشه  
باسم دزدی و لوطی؟ گری سال سال بلکه دو سال در انبار  
دولتی بوده و تمام طهران او را بدزدی و لوطی گری میشناختند لدی الورد  
او را امیر تومان لقب دادند او در این موقع هزار تفنگ از دولت

ص ۳۰۵

گرفت با دوهزار تومان وجه و بقدر پانصد نفر از حمال و بقال و اطفال  
را تفنگ دادند و اسم فدائی شاه موسوم داشت و در طهران  
بنای حرزگی؟ گذاشت؟ و بعوض محافظت سلطان خانه خود را سنگر  
ساخت و بقدر دو بیست نفر از آنها را روانه شهاباد نمود و دو فرسنگ



از طهران بیرون رفته گیر مجاهدین افتادند آنها تمام  
آنها را گرفته تفنگ هارا از آنها گرفته و مرخص کرده بودند که شما  
قابل آنکه بکشیم نیستید شیخ محمود ورامینی که او هم در حبس ملت  
بود بعد از خرابی مجلس او را مرخص کردند وبعلاوه ریاست کل ورامین  
را باو واگذار نمودند اوهم هزار تفنگ با دوهزار تومان از دولت  
گرفت و رفت ورامین وبقدر پانصد نفر رعیت و فلاح را آورد در  
طهران وبقدر سیصد نفر آنها را روانه شهاباد نمود آنها هم لدی الورد  
بقدر صد نفری از آنها کشته شده دویست نفر هم تفنگ هارا تسلیم  
نموده فرار کرده بودند ولی از ترس شیخ محمود بوطن خود نرفتند  
سردار مفخم که برادر صمصام السلطنه بود واورا علی الرغم صمصام ایل خانی  
نموده بودند اوهم اظهار جانفشانی نموده با پانصد سواریکه داشت روبه  
بقم رفت که با برادر خود نزاع کند باری پرکینگ هم برای حفظ جان  
خود آنچه ذخیره دولت بود برد در قزاق خانه وچند برج ساخته توپ ها  
بقول خود خاک کرد وشاه هم نظم شهر را و نظم قشون را باو واگذار  
نمودند خلاصه اینها واقعه طهران بود ولی چون ارادةالله تعلق بکرسی عدل

ص ۳۰۶

کرسی عدل درارض ط قرار گرفته بود و اثر اسم مسوبش؟ اسباب  
آنها فراهم میاورد که تمام عقول حیران بلکه جز نفس علیم خودش  
همه مبهوت و سرگردان که این اسبابای غیبی؟ از کجا؟ موجود

میشود و از کجا؟ فراهم میاید من جمله؟ عظم؟ وسیله و ذکر جناب؟  
وبزرگ تعجب؟ واقعه علمای اعلام کربلا و طف؟ میباشد وبزرگ؟ تراز  
همه حکایت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است که الحق والانصاف  
از نادرات ایام این حکایت است مختصری؟ از اسقامتها و ایستادگی ها  
که از جناب ایشان ظاهر شد والحق؟ ملت بر آن؟ را نعم  
النا صر؟ گشت چون در وقت پیش؟ مجلس مرحوم حاجی میرزا حسین  
حاجی خلیل در کربلا و نجف عنوان بزرگتری داشت وبا مجلس  
همراهی داشتند وضعیت؟ و همراهی ایشان با ازادی سلیقه و عقاید  
قلبی شان کافه علمای عتبات با مجلس همراهی نمودند غیر از آقا  
سید کاظم یزدی که با آنها مخالفت داشت دیگر تمام علما با هم در امر  
مشروطه متفق بودند و چون اهل طهران مقلد جناب حاجی  
میرزا حسین بودند و حاجی میرزا حسین مردم را تحریک و ترغیب بر  
مشروطیت می نمودند و کار دولتی بواسطه همراهی های مجدانه ایشان  
صورت نمیگرفت چندی از خرابی مجلس نگذشته بود که ایشان  
مرحوم شدند و شهرتی یافت که چند نفر از جانب دولتی ها رفته  
بودند در کربلا که یکی پسر شیخ فضل الله نوری بوده و یکی صدر

ص ۳۰۷

راونجی؟ و یکی دیگر بودند ایشان مسموم نمودند و این فقره شهرت  
تام یافت و در روزنامه ها و شب نامه ها نگاشتن بعد از

فوت مرحوم حضرات دولتی گمان نمودند که دیگر کار بر وفق  
مراد دولتی ها میشود ید قدرت آخوند ملا کاظم خراسانی را  
مبعوث نمود وایشان باستقامتی در تقویت مشروطه قیام  
نمودند که فوق آن به تصورا حدی از احاد در نمی آمد من جمله البته؟ ده  
تلگراف بشاه نمودند که اگر مشروطه صحیح بملت ندهد مینویسم  
که دادن مالیات بشما حرام است شاه از این تحدیدات  
او متنبه نشده بخیال خود پرداخت وبگول های امیربهدار و تقویت  
پرکینگ وبپشت جمعی بشیخ فضل الله واسباب چینی های صنیع  
حضرت و مقتدر ومجمل وشیخ محمود مغرور شده وان تدبیر وزیر  
ایران به بادده که عرض شد دو کروراز روسها گرفته وپنج ساله حکومت  
طهران را بروسها واگذار نمود وروسها قزاقی وسالداتی وارد تبریز  
کردند جناب آخوند تلگرافی باسلامبول بمسلمین آنجا نمودند که  
که سلطان ایران بنای بدرفتاری بملت گذارده وروس او را  
تقویت میکند وامروز فریاد رس مسلمین ایران علاوه ؟  
هم دینی وهم مذهبی بشخص شخیص شما میرسد وعنواناتی که مسائل اتحاد واتفاق  
میان شیعه وسنی بوده بیان میکند که نتیجه آن بیانات دوصد چندان ؟  
تحقیقات این بود که آنچه در ذهن طبقات شیعه وسنی رفته بلکه اعتقاد

ص ۳۰۸

اعتقادی آنها شده که فیما بین خلفای ثلاثه با علی ابن ابوطالب مخالفت

بانها فرضی؟ بوده اشتباه خیلی بزرگ شده وقصور از علمای بی اطلاع  
طرفین است بدلیل واضح ومبرهن این داعی مدلل میدارد که  
صرف اشتباه وعقیده غیر فلاح بوده وآن دلیل واضح وآشکار این  
این است که مسلماً ومحققاً درهرامری از امور بسلیقه و رای جمهور یک  
روح و جسمی لازم است بل واجب وکل باین فقره معتقد و راغب ومسلماً  
شریعت حضرت ختمی مرتبت یک باطنی؟جهت روحانیت ویکی  
جہة جسمانیت لازم بود خود علی ابن ابوطالب و خود حضرات خلفاء  
ثلاثه با نهایت رضا ورغبت و بکمال صفا و روحانیت با هم قرار  
قرار دادند که نظم روحانیات را علی ابن ابوطالب بدهد ونظم  
جسمانیات را خلیفه اول ابوبکر متحمل شود وابدأ مخالفتی ومغایرتی  
در میان نبوده وهر کس خلاف این عقیده اعتقادی دارد از شریعت قران  
بهره ندارد بعد ازانی که این مطلب بسمع مجلس و سلطان رسیده بود  
بسیار بسیار از این مطلب مسرور ومشعوف شده جواب را تلگرافی  
داده بودند که جناب مستطاب رئیس المسلمین آخوند ملا محمد کاظم  
ادام الله ظله علی روس المسلمین بر حسب میل شما وتکلیف دینی  
خود با چهار هزار قشون با پنج ارابه توپ شریپنل سرحد ایران  
مامور شد که مداخله روسهارا مانع ودافع باشند وامر واجازه جناب  
شمارا واجب دانسته والبتہ در عہدہ خود شناسند وفوری ہم روانہ نمودند

و آنها مثل برق سیار خود را بارومیه و ساوج بلاغ رسانیده در هر نقطه یک مقداری گذارده جهة حفظ آن نقطه و بقیه خود را به تبریز رسانیدند و خود را بقشون روس نمایانیدند مقصود اینها این نبود فقط ذکری از ثبوت رای و استقامت جناب اخوند بود بعد از تلگراف عثمانی تلگرافی به نفس امپراطور روس نمودند که شما از مداخله بایران دست خود را کوتاه نمائید و الا بایران مینویسم که مال التجاره شما را در سرحد داخل نکنند و بفقازیه اطلاع میدهم که جمیعاً تعطیل نموده در اطاعت بدولت تکاهل دارند جواب امپراطور معلوم نشد ولی ماست ها بکیسه ریخته شد بعد از؟ به مجلس لاجه؟ هلند تلگراف نمودند که آیا شما در آن مجلس محترم حق آنرا دارید که از دولت بهیه روس جویا شوید که شما بچه قانون وارد خاک ایران نمودید یانه؟ و ثانی از آن هیئت محترم نیز سؤال میشود که ملت ایران مدعیند که سه سال است که دولت ایران دولت مشروطه است و مدلل میداریم که تمام فسادها را دولت بهیه نموده و باعث قتل یک کرورنفس و دویست کرورن خسارت ایران شده آیا از آن محفل محترم بعد از ثبوت و واضح داشتن میتوانند آن خسارات را از او بگیرند و بملت پریشان ایران برسانند یا خیر بعد از آن تلگرافات خارجه بداخله پرداخته کراراً و مراراً؟ متجاوز از دویست تلگراف یابه تبریز یا برشت و قزوین یا باصفهان و علمای طهران نمودند و تمامرا تحریم و ترغیب بر تقویت ملت نمودند

تقویت ملت نمودند و به هندوستان و ترکستان و سایر نقاط که  
امرباعانه تبریزیان کردند و در حقیقت اغوای آقانجفی صمصام را افسرده  
کرده بود و بیچاره سپه دار را تنها گذارده بودند تحریک ایشان  
ضرغام را به حرکت آورده حرکت ایشان صمصام و حاجی علی قلی خان  
را بحرکت آورد تا آنکه کردند آنچه را که خداوند تبارک و تعالی خواسته  
بود باری مقصود این بود که بمدلول کلمه مبارکه از؟؟ الله شیئا فهمیما  
اسبابه چگونه اسبابها فراهم میاورد عقول مهو و مات میشوند  
باری چون غرض وقایع نگاریست باید بمطلب پرداخت واقع  
شهاباد و نزاع فی مابین ملت و دولت که آخر؟ نزاع سپه دار بود در؟  
راه بعد از آنکه حضرات از کرج باسانی گذشته و تا شهاباد آمدند دولت  
آنچه قوه داشت و ممکن بود تهیه و تدارک بشه آباد فرستادند حتی سرکینگ هم  
یکی از کپدانها که نایب مناب خود او بود او را با دواراده توپ  
کوهی که اصطلاح نظامی است فرستاد در شه آباد یک اردوی بزرگی  
زدند و در قند و چای اردوی دیگری و یوم پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی الثانی  
قراردادی که سفیرانگریز؟ و روس داده بودند باین معنی که حضرات بر حسب میل شاه  
برای مصالحه رفتند نزد سپه دار و سپه دار جواب سخت بانها داده  
بود که یعنی چه تابحال صد دفعه شما واسطه شدید و ملت را از قصد خود  
سرگردانیدید و معطل گذاردید و تعهد کردید و دیدی که شاه با شما  
همراه نشدند باز آمدید واسطه میشوید بعید است آنها گفته بودند که این دفعه

دفعه آخر است شما مقاصد خود را بگوئید اگر بر آورده شد فیها والا خود میدانید میگویند تعجب در کار شما زیاد تر شد باز ما استفسار مقاصد مینمائید در صورتی اهل شرق و غرب مقاصد ما را میدانند که ما مقصد و منظوری جز مشروطه نداریم میگویند ما هم میدانیم ولی چه بکنیم که شاه میگوید من مشروطه دادم میگویند که ما از شاه توقعی نداریم زیرا که شاید از قانون مشروطه اطلاع نداشته باشد یا تجاهل نماید شما دونفس خوب مطلعید این مشروطه است که عکس ستار خان را میفروشد فروشنده میگیرد و حبس و زجر میکنند این مشروطه است که عکاس عکس ستار خان را بر میدارد خوب میزنند و زجر میکنند این مشروطه است که بترکمان ما را دست خط چاپیدن میدهد این مشروطه است که از هر حاکمی بدون اذن و اجازه ملت پنجاه شصت هزار تومان میگیرد بحکومت میفرستد این مشروطه است که شصت هزار تومان از نظام السلطنه میگیرد او را وزیر مالیه میکند بعد از سه روز شصت هزار تومان از قوام الدوله میگیرد او را وزیر مالیه میکنند این مشروطه است که رکن الدوله در مشهد توپ بمجلس می بندد و یک بازار سر شورامی چاپد این مشروطه است که امیر بهادر لباس از جهة جاندارمه تمام میکند که پانزده هزار قیمت ندارد دستی هفتومان؟ در اضاء؟ مواجب حساب قزاق و جاندارم میکند و از طرف دیگر پول لباس را براه دیوانی صادر صادر میکند این مشروطه است که سرباز سیلاخوری و ممقانی تمام خانه های مسلمانان را میچاپند و عیال مسلمانان را بی سرپرست میکند که فدائی

فدائی سلطانیم و باو عرض میکنند استهزاءً جواب میدهد که بروید بمجلس عارض شوید این مشروطه است که صنیع حضرت روزیکه که تمام اهل طهران اورا میشناسند و علاوه از دزدی ولوطی گری مقصر سی کرور ملت است اورا بامقتدر رسید کمال کوربه طهران بخواهد و مردم را حکم به تجلیل واحترام آنها بکند و برای آنها گذر بگذر گوسفند بکشند ولدی الورود اورا امیر تومان کند و حالا هزار تفنگ با دوهزار تومان بدهد ولقب سرداری باو بدهد این مشروطه است که شیخ محمود ورامینی که تمام اهل طهران از تعدیات او بجزع آمدند و مقصر سی کرور حلق هست اورا حکومت ورامین بدهد و هزار تفنگ و دوهزار تومان وجه بدهد این مشروطه است که حاجی اسماعیل مغازه که شخص متقلب خائن ده مرتبه سرشکست شده است حمایل ونشان بدهد و اورا معین الضرب کند که در هزار تومانی مال ملت را دوهزار بدزد این مشروطه است بدون اجازه ملت کنطورات؟ گوشت را باشخص دزد متقلب به بندد و امروز رعیت بیچاره که بایست گوشت چارکی ده شاهی بخورند چارکی بیست و دوشاهی بخورند و آنهم چهار سیر عوض پنج سیر اگر یکی بگوید چرامئویدالدوله اورا چوب بزند که تومیخواهی کنطورات؟ دولتی را بهم بزنی و درهر ماهی هفتصد تومان از حاجی ربیع بگیرد این مشروطه است که هفتاد هزار تومان از بی کلاه؟ ارمنی بگیرد و اجازه شیره؟ کشی بدهد و رزق سی کرور خلق راقطع کند و بواسطه شرکت امیر بهادر و غلام حسین خان میرپنجه کسی جرئت نکند که نطق کند این مشروطه است که یک نفر بدذات بدنفس



خدا شناسی که عاشق به ریختن خون مسلمین بشاه عرض میکند که در شهر نو انجمن دارند و عریضه دعوت بسپه دارن نوشته‌اند بدون تحقیق پرکینگ رابخواهد و بگوید توپ به بند و شهر نو رابکوب این مشروطه است که برود سلطنت آباد و آنچه ذخیره در شهر و در قزلقلعه؟ هست تمام را بسطنت آباد به برد این مشروطه است که باغوای وزیر دول خارجه با رئیس الوزراء قشون روس را وارد ایران کند و برای استقلال خیالی خود شرف ایرانیت را از دست بدهد این مشروطه است که شب چهل نفر از اشرار والواط را بفرستد در حضرت عبدالعظیم و چند نفر از علماء و سادات را در وقت نماز بزنند و از این قبیل قصورات و ضدیت با مشروطه او را اگر بشماریم یک کتابی باید بنگاریم حالهم چون شما دو مردم محترم زحمت کشیدید و برای اصلاح آمدید میقاتی را معین نمائید رسمانه که با بدهیم که از آن میقات به بعد کسی حق بما نداشته باشد باید مشروطه کامل بموجب قانون تمام دول مشروطه بدهد بعد از گفتگوی زیاد بقدرشش ساعت سه روزه وقت معین شد بعد از دو ساعت از آفتاب گذشته روز دوشنبه ۱۶ شهر جمادی الثانی قرار میدهند که اگر بد از سه روز مقاصد بعمل آمد و تمام آنچه لازمه مشروطیت بود نیست؟ قبول نمود که ما بشما رسمانه اطلاع میدهیم و اگر هم قبول نکرد رسمانه بشما مینویسیم و خود میدانید

از یکدیگر جدا شده آمدند و رفتند نزد سلطان و آنچه گذشته

ص ۳۱۴

گذشته بود تماماً را ذکر نمودند سلطان چند فصل آنرا قبول نکرده  
آنها هم اطلاع دادند که قبول نشد دو ساعت از آفتاب روز  
پنج؟ شنبه ۱۹ شروع در جنگ میشود در چند نقطه روز شنبه ۲۱ مجاهدین  
در شه آباد غالب شده کاپیدان؟ کشته میشود و آنچه از توپ و تفنگ  
در آن جمعیت بوده بدست ملت می افتد از آنچه حرکت نموده چه  
از دولتی و چه از ملتی بان محل دیگر که ذکر اسم آن شد میروند و فرار آنها؟  
دولتی بدولتی و ملتی بملتی ملحق میشوند و بنای زد خورد میشود سپه دار  
و حاجی علی قلی خان بایکدیگر وعده گذارده بودند که احدی مطلع نبود از  
طریق غیر معتاد بهم می‌رسند و صبح سه شنبه ۲۴ جمادی الثانی از دروازه  
یوسف آباد با جمعیتی خیلی که وارد میشوند و خط مستقیم میروند درب  
مجلس که عمارت بهارستان باشد و از ورود شهر طهران الی درب  
مجلس احدی با احدی بلند حرف نمی زند با نهایت ملایمت و مهربانی  
میایند درب مجلس چون چند روزی بود که صنیع حضرت و مجلل  
و مقتدر و امثال آنها از درد دست و پا؟ افتاده چندین نقطه را سنگر  
بسته بودند یکی بالای سردر الماسی بود یکی سردر عمارت کریم خانی یکی  
سردر شمس العماره یکی در تکیه دولت یکی در بهارستان و تمام این  
سنگرها به امر و اطاعت سردار اسعد بود که صنیع حضرت باشد و این لقب را

برزعم؟ حاجی علی قلی خان که سردار اسعد بود این لقب را باو دادند نعم مقال که؟ تیره شود مرد راروزگار همه آن کند کس نیاید بکار خلاصه اینها از

ص ۳۱۵

از تدبیرات و تدارکات آن دوستهای نادان دولتی بود که مرقوم گشت و از تدبیرات دیگر دولت این بود سردار مفخم که صمصام السلطنه علی رغم صمصام او را ایل خانی بختیاری کرده بودند و بقدر سیصد سوار بختیاری همراه داشت او را مامور بجلو گرفتن از آن بختیاری های صمصام میکند با صد سوار از سوارهای کشیک خانه سردار مفخم میگوید که استعداد ما کم است شاه میفرماید قشونی که ما بجهة اصفهان فرستادیم و در کاشان ماندند که جلو آنها را بگیرند و آنها بدون خبر از طرف بیراهه وارد قم شدند آنها را احضار کردیم آنها هم باشما مع میشوند شما جلو آنها را بگیرید و ما هم باین امید میرویم جلوراه آنها که بزعم خود فتحی بکند و رشادتی بنماید تا حسن آباد هم میرویم قشون کاشی؟ نمی رسد حاجی علی قلی

و صمصام و والده صمصام خطی باو مینویسند که ای برادر این معامله معامله بازیچه نیست معامله دین است و مذهب و گذشتن از جان و مال و قبول کردن هر گونه رنج و تعب ما مسلمانیم و به حکم جناب مستطاب رئیس المسلمین این طرفیت با دولت مجبوریم تو اگر سعادت شیر ملت را منظور؟ میداری و این داغ باطله برادر کشی را بر حجره؟ خود نمی گذاری بسم الله

بیائید و پاس برادری وهم ایلی را منطقی؟ بدارید حیف است که از ما کرداری ظاهر شود که در جرائد عالم نام ما به بدی برده شود و اگر چنانچه وعده های سلطان تورا بطمع انداخته و نصایح ما را نمی پذیری دانسته باش امروز روز ملاحظه نیست امروز روز مکافات

ص ۳۱۶

مکافاتست و هر نفسی بجزای اعمال خود میرسد اگر صدمهء بشماها وارد آید آن جزای اعمال خودتانست و احدی حق گله ندارد و فقط این کاعذ ما جهت آنست که اتفاقی نیفتد که خدای نخواسته موجب ننگ و بی شرفی ایل بختیاری بشود و بگویند یکی از بختیاری هامثل شمر بانعام و جایزه یزید حال ننگ جاوید بر خود گذاردند و الا خود میدانید و کور و قیامت خود ایه لا تذروا زرة و زراخری؟ دلیل محکم ولی چون یک نفر حرمه؟ در صحرای کربلایک کار خطا کرد الان طایفه اسری؟ سربزیر از حرکت آن ملعون ابدی هستند ما نمیخواهیم که ایل بختیاری گرفتار چنین ننگی بشوند دیگر شما خود میدانید و خدای وبدون ملاحظه بشمالان اطلاع میدهیم که اگر از قصد خود بر نگشتید و با ما مخاصمه نمودید و بنای زد و خورد در میان ملاحظه نسبت از میان میرود والسلام علی من اتبع الحق چون این نامه به سردار مفخم رسید متغیر گردید که بمن تحدید نمودند من هرگز محتاج همراهی آنها نیستم خلاصه حضرات دولتی در مقام جمع آوردن استعدادا بودند و حضرات بختیاری و حضرات مجاهدین هم باهم ملاقاتی

کرده و متفق شدند و محلی را جهة ملاقات معین نمودند و از هم جدا شدند  
مقدمه ورود حضرات مجاهدین چه از طرف قزوین و چه از طرف قم  
حضرات بختیاری بدین موجب است یوم سه شنبه ۲۴ شهر جمادی  
الثانی سنه ۱۳۲۷ و ساعت از آفتاب گذشته از دروازه یوسف آباد  
شخص سپهدار و حاجی علی قلی خان و صمصام السلطنه سه نفری با جمعی از مجاهدین

ص ۳۱۷

طرف قزوین و جمعی از بختیاری وارد طهران شد و معلوم شد که در راه قزوین  
اردوی خود را گذارده بودند تا با اردوی دولتی زد و خوردی داشتند و سرار دو بهم  
گرم بوده ایشان بی خبر حرکت کرده با حضرات مع شده از طریق غیر  
مرسوم وارد شدند در صورتی که نه احدی مطلع بود و نه احدی مطلعند  
تا در مجلس در مجلس تفنگ چی های صنیع حضرت یک تیر انداخته  
و یکنفر از بختیاریها را با تیر میزند بعد از آنکه آنها در کشتن سبقت گرفتند حضرات  
بختیاری یکمرتبه شلیک میکنند و بهمان یکمرتبه پنجاه نفر از تفنگ چی ها بخاک  
میافتند و حضرات وارد مجلس میشوند و مردم بتماشا رفتند و دیدند  
که حضرات ورود کردند فوری تمام خلق طهران پارچه قرمزی به بازوی خود بستند  
و سردر خانه ها الم؟ قرمز زده شد باشکال مختلف یکی نوشته بود زنده  
باد مشروطه یکی نوشته بود پاینده باد لمته؟ ستار خان یکی نوشته بود زنده  
باد عدالت یکی زنده باد اخوت و قس علیهذا و اما از جانب دولت  
تدبیر ها کردند اول قدغن هر چه آسیاب در اطراف شهر بود تمام

را خراب کردند و آنچه آرد در آسیاب ها و راه ها بود تمام را بغارت بردند  
این اول کارشان بود دوم توپ کشیدند بمجلس و بنای انداختن توپ  
گذارند ولی توپها بمجلس نمیرسید و حضرات مطمئناً در مجلس نشسته بودند  
معلم توپ ملاحظه میکند که توپ نمیرسد توپ را جلو میاورد در مجلس  
دوربین میاندازند و محل آنها را معین میکنند توپ اولی که توپ چی  
توپ را انداخته بود و مختار؟ فرد نشسته بود که توپچی را با گلوله میزنند و

ص ۳۱۸

با گلوله توپ گلوله بدهان آن توپ میزند که شهرت چنین  
دارد که چهل و هشت نفس را میکشد و فوراً آن مجاهدین  
میریزند در عمارت قصر قجر؟ تصرف کرده هر چه تدارک  
و ذخیره در قصر؟ بوده تمام را بدون زحمت و خالی؟ از مشقت در  
اداره و تصرف ملت در آمد و هر چه در اطراف قصر بودند  
تماماً فرار نمودند این واقعه خیلی کمر استبداد را شکست ولی هنوز خواطر  
جمعی از قزاق خانه بود و قزاقها هم در توپ انداختن دلیری کردند  
باندازه که آنچه معلوم شد در سه روزه قزاق خانه شانزده هزار گلوله  
توپ مصرف کرده بود چه بمجلس و چه بعمارت مخلوق و چه  
در خیابان ها و چه قدر عمارت را خراب و چه قدر از رعیت  
را که کشت ولی از آنجائی که اراده غالبه حضرت یفعل الله ما یشاء  
تعلق یافته بود که در طهران کرسی عدل گذارده شود و جمهورناس حکم

نماید واطمینان را وقوعش بعد از اضطراب فرموده بود این هنگامه  
رخ داد وصدای گلوله توپ و تفنگ وبانگ گوش تمام اهل  
طهران را کر کرده بود و مستبدین البته بقدر صد سنگر در هر نقطهء که  
عمارت مرتفعی بود سنگر کرده بودند وبدون تحقیق من حیث لایعلم  
ولایشعر ولا یعرف تیر میانداختند چه بسا مردمان فقیر کاسب  
که عقب تحصیل معاش میرفتند مقابل آن سنگر ها که  
میرسیدند بیچاره ها از گلوله مستبدین شربت ناگوار مرگ

ص ۳۱۹

راآشامیدند چنانچه درمقابل نقاره خانه جمعی کشته شدند که شاطر  
حسین نام از نقاره خانه سنگر کرده بود وجمعی در خیابان ناصریه کشته شدند  
که بالای شمس العمارهوتلگرافخانه و سردر های میدان توپ خانه را سنگر  
کرده بودند جمعی در خیابان الماسی کشته شدند بعلاوه آنچه خانه ودکان  
بود بتاراج وغارت بردند بعلاوه در چهارراه حسن آباد توپ سوار  
کرده و پیوسته تیر توپ میان خیابان میگذشت چنانچه سه نفر را درب خانه  
آقا میرزا محمد خان دکتر سه نفرا گلوله توپ کشته بود که دیدم خلاصه  
مقصود ذکر سلطان بود واستقرار او واز میان رفتن آن استقرار وآن  
زایل شدن استبداد بود بعد از انی که در نهایت سختی وتندی از قزاق  
خانه گلوله توپ مثل باران بهار سرمجلس واطراف مجلس  
میامد وبخیال خود تصور میکرد که اگر تایک سال هم باید با ملت بجنگم

هم آذوقه دارم وهم ذخیره دولتی که موسی اپریم که خود اولقب  
رئیس المجاهدین بود و ریاست نظیه را بایشان مجلس  
داد یک دانه بانب میاندازد در قزاق خانه وازطرف  
دیگر حضرات آرامنه که در جنب قزاق خانه خانه داشتند  
موسی اپریم را می برند؟ در خانه خودوموسیونقبی میزند تا زیر عمارت  
قزاق خانه وخدمت سپه دار اظهار میکند که اگر اذن بدهید  
من نیم ساعته قزاق خانه را یک تل خاک میکنم سپه دار میفرماید  
هرگز چنین کاری نکنی که این عمارت اقلا صد هزار تومان پول ملت

ص ۳۲۰

ملت بلکه یک کرور خرج این عمارت شده والبته؟ دو سه کرورالان ذخیره  
واندوخته ملت در آن جا موجود است البته در تخریب آن نکوشید  
که از طریقه عقل و حزم خارج است موسی اپریم یک نارینجک  
کوچک مختصری در قزاق خانه انداخته وایضاً شنیده شد که در خانه یکی  
ازآرامنه که نزدیک بقزاق خانه بود نقبی زده بوده ودینامیتی ریخته بود  
بعد از آن فرمایشات سپهدار مذکور میدارد که من تا زیر اطاق  
مسکونه او را حفر کردم سپه دار به پرکینگ پیغام داده بودند که اگر  
میل داری که به بینی ما قادر بر تمام کردن تو و خراب کردن آن  
عمارت هستیم همان اطاق سکنای خودت را حفر کن و بین  
چه قدر آسانست و او حفر کرده ودیده خوف او را گرفته



بیرون آمد و تسلیم شد پاره میگویند قزاقها وقتی نارینجک بقزاق خانه افتاد ترسیدند و جمعی کسیر؟ بلباس مبدل از قزاق خانه فرار کرده و برای پرکینگ بقدر صد و پنجاه نفری قزاق بیشتر نمانده و پس؟ میشود که آنها هم امروز یا امشب میروند تسلیم شد علی ای حال روز سه شنبه و چهار شنبه تا ظهر پنجشنبه را بقدر قوه از گلوله تفنگ و توپ و آدم کشتن نهایت همت را بکار برد دید این معامله برد ندارد تسلیم شد و او را آوردند در مجلس واز او هم چندان بی احترام وارد نکرده بودند نهایت دونفر از قزاقها که او اخراج کرده کرده بود آن دونفر را پهلوی باز؟ داشته عکس او را برداشتند

ص ۳۲۱

و باو فرمودند که ما قصد آدم کشتن نداشته و نداریم والا از این زودتر کارها را صورت داده بودیم فقط منظور نظر ملت برای رفع ظلم است و بسط بساط عدل نه آدم کشتن و تعدی کردن پرکینگ هم عرض میکند که من هم چون مواجب از دولت میخوردم طریق انسانیت این بود که اطاعت از مواجب دهنده خود بکنم و تا امروز نوکر دولت بودم و اگر بخواهید از این روز هم اگر بخواهید نوکری از ملت میکنم میگویند بسیار خوب ولی باید آنچه ذخیره دولتی در قزاقخانه است تسلیم وزیر جنگ شود و خود شما هم در تعداد محکومین احکام وزیر جنگ باشید میگوید اطاعت دارم

فوراً آدم معین میکنند همراه او می‌رود در ب اطاقها که ذخیره در آن بوده و مهر و موم میکنند و خود پرکینگ را هم کمافی السابق رئیس سران قزاق خانه میکنند این خبر که به سلطنت آباد می‌رسد که قزاق خانه به تصرف ملت در آمد شاه متغیر میشود ولی خود را نگاه داری میکند و شب امیر بهادر رامی طلبد که امیر ما هرچه کردیم ثمر نبخشید و تمام برعکس شد سنگرها را گرفتند قزاق خانه را گرفتند و تمام را پراکنده کردند مسلماً فردا سلطنت ما را تصرف میکنند و مسلماً سرمن و تو در خطر بزرگ فکر بکن امیر بهادر ترتیبی بسططان اظهار میکند و آن این است که عرض میکند تا شما رسماً سفارت روس پناهنده نشوید دولت روس

ص ۳۲۲

دولت روس رسماً از شما همراهی نمیکند و وقتی شما رفتید در سفارت او مجبور میشود که قشون بیاورد و سلطنت شما را استقرار و استقلال بدهد از آنجائی که خداوند مقدر که فرمود اسباب آن مهیا میشود شاه از او قبول فرموده صبح جمعه ۲۷ جمادی الثانی بهانه می‌فرماید که قزاق روسی وارد زرگنده شده می‌خواهیم برویم تماشا سیصد سوار کشیک خانه و دو بیست نفر قزار؟ همراه برداشته از سلطنت آباد روانه زرگنده میشوند و چنان با سرعت میرفته اند که تمام غلام و قزاق عقب افتاده بودند وارد زرگنده که میشود مقابل درب

سفارت خانه روس که میرسد خودرا بعجله تمام میاندازند در سفارت  
و میفرمایند که شما بروید عقب کار خود حضرات مراجعت بسلطنت آباد  
نموده و بنای بدگوئی و فحش زیاد که تو که مشروطه را موقوف نمودی چرا  
دو مرتبه دادی و تو که در سفارت میرفتی و خودرا از سلطنت خلع  
میکردی چرا ماها را سینه بلا فرستاد و تو جان خودرا دوست  
میداری و در سفارت پناهنده میشوی مابیحاره ها چه بکنیم که هر کدام  
در دست ده نفر مجاهد گرفتار میشویم باری بعد از ورود شاه در  
سفارت خبر به سفرا میرسد سفیر انگلیس فوراً میروند در  
سفارتخانه روس و بشاه میگویند که شما از سلطنت استعفا  
بدهید محمد علی شاه میفرماید برای چه من از سلطنت خود دست  
بردارم سفیر میگوید که شما قانون نمیدانید قانون دنیا چنین است

ص ۳۲۳

که هر سلطانی که در یک محلی پناهنده دیگر حق سلطنت ندارد و باید از  
از سلطنت خود استعفا بدهد تغییری میفرمایند که من الان سوار میشوم و  
مراجعت میکنم سفیر میگوید نمیتوانید مراجعت کنید سفیر روس هم میگوید  
بلی شما قبل از ورود باین نقطه مختار بودید ولی بعد از دخول در این  
مکان ابداً دیگر هیچ گونه اختیار و اقتدار ندارید و چون وارد بر  
ما شدید جان شما با حق معینه شما محفوظ است شاه فوری قلم  
و کاغذ خواسته استعفا نوشته میگذارند پیش سفیر روس سفیر هم

فوری سوار شده با آن استعفا وارد مجلس میشود و آن نوشته را میدهد بحضرت اشرف سپه دار اعظم ایشان میدهند بحضرت سردار اسعد ایشان بعد از ملاحظه میدهد بحضرت اجل سپه دار چون حضرات مجاهدین چنین دیدند رفتند قزاق؟ ورقه را گرفته بلند خواندند و بتمام فهماندند که محمد علی شاه رفته در سفارت دولت بهیه روس متحصن شده و از سلطنت خود استعفا داده فوری در مجلس شاه قضیه؟ بلند میشود حضرت سپه دار و حضرت سردار اعظم بمجاهدین میفرمایند که سوار شوید و بتمام نقاطی که مجاهدین هستند بسپارید که دیگر یک تیر نیندازند و باعث اضطراب خلق نشوند و آنها که نقاط چند را سنگر کردند کسی متعرض آنها نشود خودشان میروند و متفرق میشوند چون این خبر به خلق طهران رسید خدا گواه است چنان وجد و سروری در قلب و جبهه خلق ظاهر

ص ۳۲۴

خلق ظاهر شد که گویا آن غلق؟ و اضطراب را در خواب دیده بودند چنانچه قبل از شیوع این خبر درب دکان رزار؟ و خباز باندازهء جمعیت بود که راه عبور مسدود بود ملاحظه شد منبر خباز پر از نان و شخص رزار؟ از عدم مشتری انگشت در دهان مانده بود خلاصه چنان مفهوم شد که طبخ نکردن خبازها دستور العمل دیوانیان بوده اگر چه این صنف خباز و قصاب واقعاً جزء حیوانات ضاره

محسوبند و فطرت آنها بالطبع مادیت و ازار؟ خلق مایلند به کم فروختن و بد گفتن عادی و در همان ساعت که این خبر شیوع یافت آن مستبدین مثل شیخ محمود ورامینی که با دو اراده مسلسل و شریپنل توپ و سیصد سوار با تفنگ های هفت تیر و پنج تیر درب دروازه دولاب روی خاک ریز خندق سنگر کرده و نه نفر مجاهد در دروازه تعهد محافظت؟ نمودند و آن نه نفر مجاهد آن سوارها و توپ ها را نگذارند که یک قدم از مکان خود پیش بیایند و در همان نقطه مشغول زدو خورد بودند تا خبر تحصن شاه بانها رسید رو بفرار گذاردند مجاهدین آنها را عقب کرده توپها را از آنها گرفتند و چند نفریهم کشته بقیه فرار کردند و اما صنیع حضرت که مجلس را سنگر کرده بود بعد از ورود حضرات که چند نفری از آنها کشته شدند بقیه تفنگ ها و فشنگ ها را تسلیم نموده رفتند عقب کار خود صنیع حضرت با جمعی از هم مشربان خود که سید کمال و شاطر حسین تبریزی

ص ۳۲۵

و جمعی دیگر میدان توپخانه و تلگراف خانه وارک و تکیه دولتی را و نقاره خانه را تمام سنگر کرده و بزعم خود میخواستند که حافظ ارک سلطنتی بودند و پورکینگ هم قزاق خانه را محافظت می نمود و از قزاق خانه تا دروازه باغ شاه در تصرف او بود و پیوسته که عماراتی را لایق و در خور سنگر بود مثل مسجد مجدالدوله

ومحل های دیگر در تصرف قزاق بود وچه قدر خانه های مردم را  
چاپیدند مثل خیابان ناصری وخیابان الماسی را کل چاپیدند چه  
از تفنگ چی های صنیع حضرت وچه از سوارهای امیر بهادر وچه  
ازسربازهای ممقانی وچه سربازهای سیلاخوری خیابان علاءالدوله را  
چاپیدند خلاصه آنچه بطریق حق الیقین معلوم ومعین شد عمده مرام وتمام  
مقصد سلطان کشتن رعیت و قشون او بردن مال رعیت  
بود وبس چنانچه آنچه توانستند هم کشتند بدون جهت وهم مال مردم را  
تاراج کردند بدون سبب نه در فکر آن بودند که این شخص را که گلوله  
میزنیم مشروطه خواه است یا با استبداد هم اوازباری کردند آنچه  
از دستشان برآمد بقول شاعر قتل این کشته شمشیر؟ تو  
تقدیر نبود وارنه هیچ از دل بیرحم توتقصیر نبود چنانچه از بی رحمی  
و خونخواری شخص شخیص سلطان همین بس است که یک پدر؟ سوخته  
که فطرت او خبیث؟ وناپاک بود به شاه راپورت داده بود

ص ۳۲۶

راپورت داده بود تقریباً پنج روز قبل از ورود سپه دار به  
طهران که درشهرنوانجمن دارند واز آن انجمن وعده خواهی از  
سپه دار نمودند بدون ملاحظه وبدون تحقیق صدق یا کذب  
به بریگات؟ قزاق خانه حکم نمود که توپ به بندد وشهر نورا  
بکوبد آن شخص روس بی ناموس هم گویا از خرابی مجلس فایده کلی برده

بود بان امید بود که البته از شهرنو ده مقابل مجلس؟ فایده  
خواهیم برد فوراً دواراده توپ میکشد بالای جمشید آباداز جهة  
کوبیدن شهرنو در صورتیکه این شهرنوالته باید که هزارباغ و خانه  
داشته باشد که اقلّاسی هزار نفس در آن ساکن باشد و این سلطان عطوف  
رعوف مهربان بدون تفکر و تدبیر و تحقیق امر کرد که توپ ببندند  
و خراب کند اما چنین سلطانی لایق است که بر ۳۵ کرور خلق سلطان  
باشد لاولله لبالله ده ها دیگر ایا سلطان راضی میشود که مملکت خود را  
بدست اجانب بدهد و روس را بخاک خود دعوت کند و قشونی  
وارد ایران بنماید که شما بیائید و رعیت مرا تادیب و تنبیه بکنید  
بکند که آنها از من مطالبه حقوق خود نکنند ایا هیچ نفسی که بقدر یک  
خردل عقل در سر و غیرت در بر داشته باشد چنین کاری از او  
بروز میکند لاولله لبالله چون این بیانات از تکلیف وقایع  
نگاری خارج است لذا از حرکات او صرف نظر کرده بذکر آنچه  
واقع شده می پردازم و برادران از حادثات؟ و واقعات این روز

ص ۳۲۷

آگاه میسازیم که بدانند برنوع آنها چه گذشته و چه صدمات برادران و  
پدران آنها دیدند که امروز اغلب براحتش رسیدند واقعه در زد خورد؟  
اجل آقای سپه دار و جناب اجل سردار اسعد که حاجی علی قلی  
خان باشد بدین موجب است که روز سه شنبه بیست و چهارم شهر

رجب صبحی تقریباً نیم ساعت از آفتاب برآمده شنیده شد که درب مجلس نزاعی شده و خلق متوحش شده باندازه‌ء که بازار پامنار و سرچشمه دکاکین را بستند در صورتیکه بقدرده پانزده روز بود که بازارها و کاروانسراها تمام بسته بود و دولتی‌ها تمام دروازه‌های شهر را باتوپ و تفنگ مراقب و مواظب بودند حقیر در منزل شنیدم که میان سربازها و تفنگ‌چی‌های صنیع حضرت که حافظ مجلس بودند و مسجد سپه سالار و مجلس را سنگر نموده بودند نزاع شده از خانه بیرون رفتم درب هجره دیدم جمعی صحبت میکنند که سپه‌دار با سردار اسعد وارد شدند در صورتی که خبر داشتم که عده از قشون دولتی در ناوانک؟ وعده در نصر ف آباد وعده در حسن آباد با حضرات ملتی نزاع میکنند و هر ساعتی خبر میرسد که قشون ملتی را سخت محاصره کرده اند و یک توپ از مجاهدین گرفته اند و در شه آباد بیدق دار ملت را دستگیر کرده اند و گاهی خبر میرسد که بر حضرات ملتی کار سخت شده و برادر زاده ضرغام الدوله که داماد سردار اسعد بوده کشته شده چه گونه میشود که حضر وارد؟ شوند در سه نقطه جلو آنها را گرفته اند و از این طرف تمام دروازه‌ها

ص ۳۲۸

دروازه تمام توپ سوار کرده چگونه میشود که وارد شده باشند درب حجره را نصف ارسی بالا کرده نشسته که به بینیم چه خبر است و چه واقع شده و از بس اخبار کذب شنیده شده بود مثل خبر فوت عین الدوله آنرا



هم بنده قبول نمی‌کردم دیدم هر کس در کاروانسرا وارد میشود پارچه قرمزی  
بر بازوی خود بسته جو یا شدم مذکور نمودند که این علامت مشروطه بودن  
بودن است وانگهی نفوسی دیده شدند تازه تمام لباس مخصوص  
و کلاه مخصوص و باشکال مختلف قشنگ بر خود بسته و شهدالله  
هیكل آنها مو حش بود تا چه رسد باینکه یکی هنر آنها در زدو خورد  
آنها یاماموریت آنها را هم دیده باشد باری یقین شد که وارد شدند  
در مقام تفحص چگونگی ورود آنها برآدمم معلوم شد که نفوسی که در  
حقیقت نیک ذات و خوش فطرت و نوع دوست بودند  
و حفظ وطن را منظور میداشتند خبر شدند که محمد علی شاه از دولت  
روس معاونت خواسته و او هم با اسم انکه برای حفظ سفارت ها خانه ها  
ملت قشونی وارد رشت کرده چنانچه با اسم اعانه وارد تبریز کرده  
بود پاره میگویند که سفیر انگلیس پاره میگویند از جانب ملت بسپه دار  
و سردار اسعد خبر میدهند که اگر شما فردا وارد طهران نشوید دیگر ابداً  
نمیتوانید حضرات آن سه چهار نقطه نزاع را با امید مجاهدین گذارده  
و حرکت نموده با سردار اسعد بر خلاف رسم و عادت که بایست  
از راه دروازه قزوین دسته و از دروازه حضرت عبدالعظیم دستهء

ص ۳۲۹

وارد شوند هر دو سرداران ملت از طرف دروازه یوسف آباد  
وارد شدند و چگونگی ورود حضرات از این قرار است

که حضرات می‌ایند درب دروازه یوسف آباد چون از قبل عرض شد که توپ و مستحفظ داشتند چون آن جمعیت زیاد را از دور دیدند چند تیری انداختند و آنها هم تیری انداختند و از آن تیریکه حفاظ دروازه یکنفر از مجاهدین بختیاری کشته میشود که حضرات بختیاری بنای شلیک می‌گذارند و چند نفری را میکشند حضرات مستحفظین توپ را گذارده و پاره که گرفتار شده آنها را ابراق گرفته مرخص کردند و آنها که توانستند با تفنگ فرار کرده حضرات با سودگی وارد شده و آن توپ را تصرف کرده‌الم؟ سرخی که رسم مشروطه خواهی بود بالای دروازه نصب کردند و چند نفر را حافظ دروازه قرار داده رو بمجلس آمدند و در عرض راه ابداً صدمه باحدی وارد نیامده تا درب مجلس باز آنها سنگر کرده بودند از بالای بام شلیک میکند چند اسب از مجاهدین و یکنفر از مجاهدین را میکشند که حضرات یورش آورده و یک دفعه بنای تیر زدن می‌گذارند و بقدر پنجاه نفر از اهل سنگر کشته شده امان می‌خواهند سپه دار می‌فرماید هر کس تفنگ و فشنگ خود را بدهد در امانست فوراً درب مجلس را باز کرده و دویست بودند ولی تمام با خیال؟ یا بیکار که بطمع روزی دو هزار تفنگ چی شده بودند چنانچه چند تن از اینها از عدم علم تیراندازی بلکه تفنگ سر کردن یعنی فشنگ گذاردن

و محمد علی میرزا را گمان بود که باعانت چنین نفوس سلطنت خود را برقرار میکند و استقرار و استقلال پیدا میشود و نمیدانم که در اثر جزای عمل او بود یا اثر کلمه مبارکه باید بهم وایدی المومنین یا از بی اطلاعی از تواریخ عالم باین نفوس متمسک میشود که سلطنت او استحکام پیدا کند خلاصه مجلس را خالی کردند و بتصرف حضرات مجاهدین در آوردند بهم چنین مسجد مرحوم سپه سالار و آنچه تفنگ و فشنگ داشتند تحویل دادند و تا ظهر هم خبری نبود نه از مجاهدین صدائی بلند شد و نه از مستبدین یک دو ساعتی از ظهر گذشته شروع بانداختن توپ شد از چندین نقطه یکی از سلطنت آباد که خود شاه در آنجا بودند با هشتاد اراده توپ شریپل و کوهی و مسلسل با دوازده هزار سرباز و سوار و قزاق و توپ چی بهم چنین در قصر قجر توپ و استعداد زیاد بهم چنین در قزاق خانه توپ بود که مثل یاران بهار به مجلس میزدند و موسیو پیرم که از رشت و قزوین رشادتها نموده باندازه که تمام مجاهدین ؟ مفرند با اینکه هرچه فتوحات شده و آنچه تدبیر صحیح بکار رفته تمام از رشادت و تدبیرات این شخص بوده یا عیال همین شخص محترم و نفوسی که حرکات او و هنرهای او را دیده بودند قسم هایاد میکردند که آنچه فتوحات در این چند

چند مدت تصرف رشت و کشتن آقابالاخان و منزل منزل  
پیش آمدن تا قزوین تصرف کردن و آن بانب ها بکار  
بردن و عمارت حکومتی را خراب کردن و بیک بانب  
کاروانسرائی که مسیح خان سنگر کرده بود خراب کردن تمام از  
تدبیرات این مرد بود و این زن که چنین رشادت و چنین استقامت  
از هیچ نفسی دیده نشد و میتوان گفت که این زن از شوهراش کم تر؟  
کار آزموده و جنگ دیده نیست حتی در دعوای ژاپون و روس ایشان  
در سپاه ژاپونی بودند و رشادت ها می نمودند باری این مرد  
نوع پرست ادمیت دوست در خدمت کمیته مجاهدین و کمسیون  
جنگ اظهار میکند که من با چهار بانب قزاق خانه را با  
آنچه در قزاق خانه هست بکشم؟ و خراب کنم جناب سپهدار میفرماید  
مباد چنین کاری بکنند اولاً دو کرور پول ملت خرج این عمارت شده  
و بقدریک کرورالان ذخیره ملت در این عمارت امروز موجود است  
و ثانی این قزاق خانه که آتش بگیرد پنجهزار نفس را میکشد و خدا را خوش  
نمیاید و فعلاً میان تمام این قزاقها دویست نفر پیدا میشود که آنها بدذات  
و بد نفس و مجلس خراب کن بوده بقیه مردمان صحیح در آنها هست  
البته شما چنین کاری نکنید جناب یپر م اظهار میکند که من تازیر  
اطاق او را نقب زده ام و دینامیت کار گذارده ام فقط  
یک کبریت کار دارد سپه دار میفرماید که ابداً چنین اقدامی

اقدامی نکنید که از رضای خدا دوراست جناب پیرم؟ آنها را شنیدند  
ولی آن جد و جهد فطری او نگذارد که راحت به نشیند و آنها  
اظهار جلادت بنمایند پشت تلفون رفته میگوید پرکینگ  
از خدا ترسید و قزاق خانه را خراب نکردم ولی جهة  
نمانه یکدانه بانب الساعه برای نمانه بتونشان میدهم  
اگر چنانچه تسلیم ملت شدی و تمکین ملت نمودی که هیچ جانی  
سلامت میبری والا بعد از دوساعت قزاق خانه را یک  
تل خاک میکنم و از پشت تلفون بر خواسته میروم و یک  
دانه بانب خیلی کوچکی میاندازد در قزاق خانه از قضا آن  
بانب میروم مقابل روی پرکینگ بزمین میخورد  
و زهره او را می برد فوراً بیرون میاید و میگوید دیگر کسی  
توپ بمجلس نزنند چند نفر مجاهد او را گرفته در کالسکه نشانده  
او را بردند بمجلس و اظهار ندامت میکند و میگوید تا اینوقت  
آنچه کردم نوکرد دولت بودم و بامرد دولت کردم و من بعد نوکر ملت و بامر  
ملت حرکت میکنم و این مقدمه بعد از ظهر پنجشنبه ۲۶ اتفاق افتاد فوراً  
مجاهد رفت در قزاق خانه و آنچه ذخیره بود در آنرا مهر و موم کردند  
و مستحفظ برای آن گذاردند از کار قزاق خانه که آسایش یافتند پانزده نفر مجاهد  
مامور قصر قجر شد با آنکه چند اراده توپ داشتند و چه مقدار سرباز و  
سوار عمل قصر هم آن شب گذشت و خبر قصر و قزاقخانه که بشاه رسید

رشته امید قطع گردید صبح یوم جمعه ۲۷ خبر باو میرسد که شب  
 گذشته اتفاق بزرگی افتاده وان این است که میان مستحفظین  
 اطراف سلطنت آباد واردوی نیم فرسنگ بالاتر چند تیری  
 انداختند و زود رد شدند مستحفظین اطراف باغ وان اردوی  
 بالاتر گمان کردند مجاهدین شبیخون زدند هر دو بهم ریخته و از طرفین  
 خیلی کشتار شد حال که صبح روشن شده معلوم شده خودشان  
 بهم زدند شاه یکدفعه برآمده بامیر بهادر میگوید مارا چه باید  
 کرد امیر میگوید من گمانم این است که تا شما پناهنده سفارت  
 روس نشوید روس رسمانه از شما تقویت نمیکند و قانوناً نمیتواند  
 بکند ولی وقتی براو وارد شدید و پناه باو بردید چاره ندارد  
 بجز آنکه شمارا تقویت کند و این عده قشونی که در قزوین و تبریز  
 دارد بیاورد طهران و با این ها زد خورد کند و سلطنت شمارا بر قرار  
 آن شخص بی تجربه نادان قانون ندان از این حرف خوشش میاید  
 فوراً بهانه میکند هزار قشون روسی وارد زرگنده شده میرویم  
 تماشای آنها سوار میشود با قطار فشنگ و تفنگ روی دوش  
 و میرود زرگنده بمحض دیدن درب سفارت از اسب  
 پیاده شده و میرود در سفارت و بغلامها میگوید برگردید حضرات  
 بنای بد گوئی و فحاشی میکنند ای فلان شده ها شما که اخرا الامر به  
 سفارت میرفتید و پناهنده میشدید چرا اینقدر خلقترا بکشتن دادید

دادید و ما را با ملت طرف کردید باری محض ورود شاه بسفارت روس خبر بسفارت انگلیس رسید فوراً خود را بسفارت روس رسانیده با محمد علی شاه میگوید که شما از سلطنت ایران استعفا بدهید میگوید برای چه میگوید بموجب قانون این است که هر سلطانی که پناهنده شد باید استعفا بدهد و سلطنت خود را میگوید الان سوار میشوم و بر میگردد میگویند ممکن نیست نه بر کشتن شما و نه مسامحه شما سفیر روس هم میگوید لا یمکن قلمدان و کاغذ خواسته استعفا می نویسد و میدهد سفیر انگریز؟ میگوید بروید یک بیدق بیاورید و پهلوی بیدق روس بالای اطاق محمد علی میرزا میزنید و دو نفر غلام در سفارت روس میگذارند که شما بنوبت باید مراقب محمد علی میرزا باشید و کسی نزد او حق آمد و شد ندارد و او هم حق آنکه کسی را بخواهد ندارد و قلمدان هم نباید بدست او برسد و کالسکه خواسته سوار میشود و میاید به مجلس و آن استعفارا بدست جناب سپه دار میدهد سپه دار ملاحظه کرده بدست حاجی علی قلی خان میدهد مجاهدین بصدا در میانند حاجی علی قلی خان میدهد بدست مجاهدین بمجرد خواندن صدای هلهله و شاه رفته؟ بلند میشود و این مقدمه قبل از ظهر یوم جمعه ۲۷ اتفاق افتاده بود و ظهری خبر در طهران شیوع یافت و بمجرد شیوع این خبر شاطر حسین سنگر خود را که نقاره خانه بود خالی کرده فرار میکند صنیع حضرت

نیز سنگر های خود و تکیه دولت و گلدسته های سید اسماعیل بود خالی کرده فرار کرد شیخ محمود و رامینی که در پشت حصار دروازه دولا ب با جمعی از تفنگ چی های خود با دو اراده توپ مشغول جدال بودند و در هر ساعتی پنجاه تیر توپ شریپنل ؟ میانداختند و بی ثمر بود ولی از طرف مجاهدین به یک شلیک چهارده نفر از آنها را میزنند آنها هم توپهارا گذارده فرار میکنند و بعد از ظهری بود که یکدفعه آن رعد و برق صدای گلوله و سرخی گلوله تمام شد و بعلاوه از تمام شدن صدا سه چهار روز بود درب هر در دکان خبازی سیصد چهار صد نفر جمع بودند بقسمی که هر بازاری دکان خبازی بود رد شدن از آن بازار خیلی سخت بود فوری منبرها پر از نان شد و واقعا اسباب حیرت شد که این وفور نان از کجا بود و این خوف و رعب از کجا در بین آنها؟ افتاد و بهانه آنها این بود که اسبابها را خراب کردند و آنچه آرد بیرون داشتیم تماماً حضرات دولتی یعنی مستخدمین خاص برده اند و هیچ کس از آنها نپرسید که ای ظالمین بی چوب و فلک این ازدها؟ از کجا پیدا شد باری بحمدالله ولایت امن و امان شد و مخلوق راحت شدند چگونگی سلطان شدن و ؟ ؟ آوردن ایشانرا بشهر و نشانیدن بر تخت بعد از انی که ان استعفا را در مجلس دیدند فوری تشکیل مجلس شوری دادند و آنچه مردمان بی غرض بود در آن مجلس حاضر کردند بعد از استعفای



اعلی حضرت محمد علی میرزا ملت را چه باید کرد وصلاح حال ملت

ص ۳۳۶

حال ملت را در چه می بینند هر کدام که اهل خبر واطلاع بودند تمام یک روی ویک رنگ لسان گفتند که ما تمام هم خود را صرف و عمر خود را تلف میکنیم که در تحت قانونی در آئیم که هر نفسی از نفوس تکلیف ؟ او معین باشد وایراد شما وما تمام ملت از محمد علی شاه این بود که که توقانونی اساسی ملت صحه گذاردی و امضا کردی چرا بان عمل ننگی ؟ حال حیف نیست که این هیئت عقلاء ملت وادبای مملکت که گرد؟ هم برآمدید اول خودتان قانون نوشته خودتان را امضا و اجرا نکنید شما در قانون اساسی از برای تعیین سلطنت حدی معین و تکلیفی مشخص کرده اید باید بهمان نحورفتار نمایند وولی عهد او را سلطان نمائید ودر باب ؟نایب السلطنه او شور نمائید وباکثریت او را معین نمائید ودر تربیت و علم ؟سلطان باید چی زیاد شود تماماتحسین بصاحبان این نطق نمودند ودر همان محفل خطبه سلطنت

بنام احمد شاه خواندند وباکثریت آراء حضرت اجل عضدالملک ؟ ؟  
مرد مسن و جهان دیده مسافرت بفرنگستان کرده خیر خواه رعیت پناه متمول و برطایفه قاجاریه ریاست و بزرگتری داشت واز ابتدای اسم مشروطیت با ملت همراز و همراه بود از همان روزیکه علماء بحضرت عبدالعظیم رفتند و آخر الامر به حکم شاه و سعایت عین الدوله بقم رفتند و رعیت بسفارت

متحصن شدند و شاه مجبور شد که حضرات را بطهران عودت دهد همین شخص محترم رفت و آنها را عودت داد برای نایب السلطنکی؟ موقتی معین نمودند و جناب مستطاب اجل سپه دار را بوزیر جنگ بودن امضاداشتند

ص ۳۳۷

وفوراً نوشتند باعلی حضرت محمد علی میرزا که ملت اعلی حضرت سلطان احمد شاه را بسیطنت اختیار نمودند حال از شما وقت میخواهیم که شرفیاب شویم و از شما اذن آوردن ایشان بشهر و جلوس ایشان را رسمانه بر تخت بخواهیم او جواب داده بود که من از سلطنت استعفادادم که دیگر با شما مراوده و مکالمه مجالسه نداشته باشم و شاهزاده احمد میرزا هم مستقل است بلکه راضی شود خود میدانید و او حضرات به حرف او قناعت نکرده رفتند نمیدانم چه شده بود که راضی شده بودند و سلطان احمد شاه را با جناب نایب السلطنه روانه سلطنت آباد نمودند و یوم دوشنبه غره ماه رجب جناب نایب السلطنه از سلطنت آباد مراجعت نموده بامراء خبر دادند که شاه را از زرگنده به سلطنت آباد برویم و از برای ایشان از مجاهدین جمعی را جهة محافظت و محارست؟ ایشان؟ و ماشاءالله در جبین این طفل سیزده ساله آثار رشد؟ و ترقی ظاهر است و خصوصاً میفرماید که من کاری به پدر و مادر ندارم و من که شاه مشروطه شدم تمام ملت پدر و مادر من میباشد و هر وقت ملت یعنی منتخبین ملت صلاح مرا به به شهر آمدن بدانند من بشهر میایم سلطنت آباد بچه درد ما میخورد حضرات

چنان صلاح دیدند که روز سه شنبه ۲ ماه رجب را شاه تشریف  
بشهر بیاورند و جلوسی رسمانه بفرمایند از قضا اتفاقیه بعد از  
ظهر یوم سه شنبه را روی میدان توپ خانه عبور می کردم دیدم  
جمعیت زیاد است جويا شدم معلوم شد که شاه جدید ورود میفرمایند

ص ۳۳۸

میفرمایند بنده از برای تماشا ایستادم خدا گواه است و آن چنین  
هم از شوق خنده میکردم وهم از عجب؟ گریه یک شاهی وارد  
گردید بیک عزتی و یک شکوهی که حقیر هفده سال است ندانم؟  
والبته صد مرتبه سواری شاه را دیده بودم بلکه ورود شاه ها از سفرها  
خدا گواه است که که ابداً چنین شکوهی و چنین وجد و سروری از خلق دیده  
ابدأ دیده نشده بود خدا گواه است که از زن و مرد سلام و  
صلوات میفرستادند و دعا و ثنا بشاه میکردند و گریه بجهت آن بود  
که چرا انسان از نصایح مشفقانه خداوند بگذرد و از این  
عزت خلع شود و دچار آن ذلت بگردد باری از سوار و سرباز  
و مجاهدین چنان جماعتی در جلو و عقب شاه بودند که بوصف  
نمیامد و گذر بگذر مزیک؟ شادبانه میزدند و بمحض جلوس  
یکصد و چهل توپ انداختند و شربت های رنگ رنگ  
و حلویات گوناگون صرف شد و خطبه غرا بنام مبارک میمون  
شاه جوان بخت جوان کننده تاج و تخت خوانده شد و قرار یک

سلام عام هم گذاردند که روز پنج شنبه را سلام عام در تخت مرمر جلوس  
فرمایند و آنروز جلوس فرمودند و تمام صاحب منصبان که بدنفسی  
ایشان نزد ملتیان معلوم شده بود و جرئت آمدن داشتند  
تمام با لباس رسمی بسلام حاضر شدند و یک دوشبی هم شاه در  
همان عمارت ارک توقف فرمودند و جمعی از محترمین مثل

ص ۳۳۹

نایب السلطنه که عضدالملک باشد و وزیر جنگ که سپه دار  
باشند و حاجی علی قلی خان که وزیر داخله باشند و فرمان فرما که وزیر  
مالیه باشند اینها بجهة آنکه بشاه بد نگذرد در نزد شاه باید و  
هر کدام از منزل خود شامی آوردند و صرف شد و از برای آنکه  
سلطان طفل است و از دوری پدر و مادر دلگیر و حزون؟ نشوند هر  
کدام یک چیزی بشاه پیش کش کرده بودند که اسباب مشغولیت  
و دل گرمی سلطان شود و بعد از سه شب دیدند هوا بسیار گرم  
است صلاح در این دیدند که شاه عود سلطنت آباد بفرماید  
و شاه هم تشریف بردند به سلطنت آباد و بتمام دولتها اطلاع سلطنت جدید  
را دادند و تمام دولتها تبریک گفتند و اظهار امتنان از جلوس  
ایشان نمودند و حضرات کمیه ستاری صلاح چنین دیدند با مقصرین  
ملت بطریق عفو و اغماض نمایند و نه از نفوسی که گرفتارند صحبت مجازات  
در میان آمد و نه در عقب گرفتن دیگران باشند و مشغول کارهای دیگر باشند

یک نوع بدنفسی و پست فطرتی روز اول در حضرات مفسدین و مستبدین  
بروز کرد که مجبور بمجازات شد و اگر ید حفظ الهی شامل حال ملت نشده  
بود و آن خط حضرات مستبدین که پناهنده بود و کار خود را صورت  
داده بودند البته بدون تقصیر خون سی هزار خلق ریخته می شد و البته ده هزار  
عصمت خلق از میان زایل میشد و بیست کرور مال مردم بهدر میرفت  
بایست خلق ایران کافته و خلق طهران خاصة در هرانی که بیاد آن

ص ۳۴۰

بیاد آن تذویر شیطانی میافتند باید صورت بخاک گذارده  
سجدهات حمد و شکر او را بجای آورند آنوقت هم باز نتوانستند  
از عهده بر آیند نعم ماقال الشاعر گرسره رمو شود هزار زبانم  
شاکراین نعمتش چگونه شوم چون چگونگی ؟ شد فضیلت ؟ ؟  
؟؟ ؟ این خط را نمیتوان خواند ؟ ؟ ؟ از این قرار است  
که روز نهم ماه رجب یکنفر قزاق میروود خدمت جناب سپه دار خیلی  
زود که تقریباً افتاب هنوز طالع نشده بود خبر بسپه دار میدهند  
میفرماید از او جويا شويد از جانب کیست و کار او چیست از او  
جويا میشوند میگوید بگوئید امر خیلی مهمی میباشد و باید خودم شرفیاب  
و پاکتی دارم چون حضرات قزاق باعث خرابی مجلس شدند  
واز عساکر جان فشان استبداد بودند قدری مبعوض ملت  
بودند و بان واسطه محل اطمینان نبودند سپه دار او را میخواهند

ولی مجاهدین در اطراف او بودند قزاق ملتفت میشود و عرض میکند که اگر چه ما مبعوض ملتیم و منتظر هزار گونه افت ولی خدا شاهد است که بعد از تغییر وضع باید ؟ کردیم که خالصانه خدمت کنیم بلکه اعمال قبل که خدا میداند مجبور بودیم جبران شود شب گذشته جمعی در قزاق خانه بودند و خلوت نمودند و احدی هم از قزاق ها را را بان نزدیکی اذن ندادند بلکه آنها هم نوکرها را جواب دادند و تا شش ساعت از شب گذشته در

ص ۳۴۱

گذشته احدی را راه نمیدادند که داخل شود بعد از شش ساعت جهة شام و قلیان و چای چند نفر را اذن دادند رفتند مشغول خدمتگذاری شدند و بعد از صرف شام و قلیان باز مجدد خلوت کردند و تا وقت طلوع فجر متفرق شدند و همان آن مرا طلبیدند و این پاکت را بمن دادند که اول که درب دروازه باز میشود من این پاکت را به برم و به امیر بهادر برسانم من یقین کردم که آن جمعیت و آن خلوت و این پاکت و آنهم با امیر بهادر دادن مسلم است که خیر ملت در نیست آوردم خدمت شما که جبران آنچه در یکسال استبداد مخالفت باعث شده جبران شود جناب سپه دار پاکت را گرفته با جناب حاجی علی قلی خان ملاحظه میکنند و سیصد تومان وجه باو میدهند و نهایت محبت را باو میکنند و وعده امتیاز

افتخاری ملی هم باو میدهند وبعد آن پاکت را میبرند در کمیته  
آن کاغذ که دیده نشد که بطریق صدق عین آن کاغذ را  
ثبت نمایم ولی همین قدر ان یقین شد که امیر کاغذی از زبان  
شاه بشیخ نوشته بود که شما یک فقره تدارکی در شهر بکنید و شیخ که  
با آنها در آنجا جمع شده شور داشتند و در شورشان چنین صلاح  
دیدند که ماها تدارکی دیدیم که جمعی را در شب ۱۳ بهر حال که شب  
عید مولود امیرالمومنین است والبته آن شب را جشن میگیرند  
والبته سفراء علی رسم حضور دارند آنها چند تیر بقصد شاه و

ص ۳۴۲

وسفراء بیندازند و همین قدر که دونفراز سفراء کشته شدند مقصود حاصل است  
بهانه دست روسها میاید و پرکینگ میگوید دوازده ساعته وارد می شوند  
و آنهایی هم که در اطراف شما هستند در آنشب وارد شهر شوند و هر کسکه دیدند  
بکشند و بهمان نحو که وعده بانها دادند که ده شبانه روز حکم قتل و غارت  
دارند بنمایند تا دیگر کسی اسم مشروطه نبرد و یقین بدانید که هنوز دو  
ثلث خلق طهران مسلمانند و در اطاعت سلطان حاضرند و در  
وقت فرصت همه حاضرند و منهم خودم شمشیر گردن انداخته جنگ  
جهاد میکنم و انشاءالله تمام مفسدین از میان بر میداریم و از این  
قبیل و سوسه ؟ ها و همین قدر کاغذ تنها ثمری که بخشید این شد که بر  
که براعتقاد مسلمین افزوده شد که معصوم فرمودند در علامت آخرالزمان

که میفرمایند فقها ذلک الزمان اشرفقهاء تحت السماء منهم  
خرجت الفتنة واليههم؟ تعود صدق الله العلی العظيم وصدق رسوله  
الکریم ثمر دیگر آن پاکت این بود که محل و ماوای خود او معین  
نمود و آن فتنه که او میخواست برپا کند و اقلأصد هزار نفس را  
بی گناه بکشتن دهد و ده کرور مال خلق الله بغارت و بعلاوه  
عصمت و عفت مردم برباد رود خداوند آن فتنه را بخود او عود  
داد و رفتند در حمام خانه اش او را گرفتند خلاصه بعد از رسیدن  
آن پاکت بدست حضرات از سفارت انگلیسه هم نزدیک  
همین مطالب راپورتی بحضرات سپه دار و حاجی علی قلی خان

ص ۳۴۳

داده بود که چنین خیالاتی دارند حضرات نشستند و شور کردند که این نفوس  
خائن مفسد که ما بانها مدارا کردیم و ذکر عفو مافات شد سزاوار نیست  
و حکم اینها حکم مار و عقرب است و هر وقت که قوه زدن پیدا کند  
فوراً میزنند لذا قرار شد که در مقام مجازات آنها برآیند لذا مشغول شدند  
ذکر گرفتاری حضرات مفسدین که چگونه گرفتار شدند و چگونه  
مجازات نمودند و جان خلق خدا را از دست آنها و جان خود آنها را  
از دست تخم بد کشتن خلاص نمود و الحق و الانصاف جز تقدیر خدا نبود  
بعد از آنی که اعلی حضرت محمد علی میرزا رفتند در سفارت و از  
سلطنت استعفا دادند حضرات مفسدین متفرق شدند و از حقه هم نباید



چشم پوشید آن سه چهار روز زد و خورد هم تمام تیراندازان بمیل و رضا  
نمیانداختند و آنها که بقصد میزدند معدود بودند مثل میرزا علی خان  
سردار ارشد و مجلل و مفاخر و صنیع حضرت و شاطر حسین و امثال  
آن نفو؟ و فوج ممقانی و فوج سیلاخوری و آن سوارهای امیربهداری که تقریباً  
دوهزار نفس بودند که روی جان میزدند و در قزاقخانه هم پاره از  
قصد میزدند و پاره بجهت مسئل نشدن تیری میانداختند باری صنیع حضرت  
را جمعی از مجاهدین آمدند درب خانه او او هم دید که بیرون نرود خطرها  
دارد و اخرا الامر هم او را میگیرند خود او بیرون آمد و چند نفر مجاهد  
او را بر داشته ولی بیک قسم غریبی که دو مجاهد دودانه باب  
دست گرفته پهلوی او میامدند و دو نفر مجاهد هم با تفنگ

ص ۳۴۴

با تفنگ های ده تیر فشنگ گذارده در جلو و عقب او و او را  
باین شکل بردند در مجلس نزد جناب سپه دار و جناب آقا میرزا احمد  
خان سرتیپ تلگرافخانه که یکی از انسانها روزگار خودست و البته؟  
بیست سال است که با حقیر شناسائی دارند و در این بیست سال حقیر  
خلاف انسانیت از ایشان ندیدم مذکور نمودند که من نزد جناب  
سپه دار بودم که صنیع حضرت را آوردند او بنای تعظیم؟ کردن  
و خاک افتادن گذارد جناب سپه دار باو گفتند که وقت این  
گونه حرکات و رسومات گذشته اگر نجات و خلاص میخواهی

راست بگونردبان را کی بیشت دیوار خانه افتخارالعلماء گذاردوبالا  
رفت عرض کرد من سپه دار فرمود این را که راست گفتی نردبان را از  
خانه کی گرفتی گفت از خانه اعتمادالتولیه بازفرمود راست گفتی  
سخن در میان آمداورا بردند وهر کس را که گرفته بودند درنظمیه بودند  
و حرفی از جزای آنها درمیان نبود تا آنکه این فقره پاکت شیخ فضل الله  
که در میان آمد حضرت مجلسیان چه وزراء وچه مجاهدین مصمم شدند  
براینکه باید مفسدین را مجازات نمود که مردم بفهمند که امروز  
حکم حکم مشروطه است و خلاف کننده مشروطه مقصر ملت  
است و ملت از سر آنها نمیگذرد مقارن این اوقات  
آقامیرزامحمد خان عظامالدوله ازمازندران برای تبریک جناب وزیر  
جنگ بلکه کافه مجاهدین بطهران میامدند علی قلی خان مفاخر

ص ۳۴۵

مفاخر الملک با لباس الاغ داری و کلاه نمد و دستمال زیر کلاه  
روی صورت انداخته به تقریبی؟ شناختند وگرفتند لدی الورد اورا  
فرستادند به نظمیه ومبلغ دوهزار تومان هم داده بود که مرخص شود واورا  
مرخص نکرده بودند آن حواله را نیز تقدیم مجاهدین میکند اورا که در  
محل استنطاق بردند بروزاتی از او ظاهر شد ونوشته جاتی  
همراه او بود که معلوم شد که او برحسب دستخط حضرت اعلی حضرت محمد علی  
میرزا عقب ترکمانها وآقاشیخ فضل الله آنها را حصار اسلام خطاب

کرده بعد از استنطاق جزای او را معین کرده بودند که همان نحوی که او اسمعیل خان را که مشروطه خواه بود او را گلوله باران کرده او بهمان نحو او را باید مجازات کرد رئیس عدلیه و اجزا و اجرای آنرا رای دادند او را چهار مجاهد در کالسکه نشاندند و بردند در همان نقطه و در عدلیه اظهار کرده بودند که جزای شمارا نفی بفلات؟ معین کردند او هم بهمین دلخوشی که از شهر بیرون رفته بود بهمان محل کشتن اسماعیل خان که رسیده بودند مجاهدین او میپرسند که مفاخر اینجا نبود که تو اسماعیل خان بیگناه مشروطه خواه را به بهانه آنکه نارنجک داشته میخواستی تیمچه حاجی محمد اسماعیل خراب کند اولختی؟ و پانصد گلوله باو زدی شخص مجاهدیکه با او بود میگفت که بمحض این کلام ان جوان دلیر که خود را ثانی رستم میدانست نطق نکرد سهل است قوه ایکه از کالسکه بیرون آید برای او نماند او را بلند کردند و

ص ۳۴۶

کردند و بزمین گذاردند و چند تیر باو زدند ولی مرا گمان بلکه یقین است که اگر گلوله هم باونزده بودیم او دیگر از زمین راست نمیشد و این مقدمه در عصر یازدهم شهر رجب اتفاق افتاد و غروب همان روز یا قدری از شب همان روز صنیع حضرت را در میدان توپ خانه مقابل نظمیه جدید بدار آویختند و با مفاخر همسفر شد روز بعد که روز ۱۲ رجب بود آقا شیخ فضل الله آوردند

در همان محل کلمه آخراواین بوده که آخرابی ها کار خود را کردند و  
اورا کشیدند پسر ایشان که محمد مهدی نام داشت و در جریده  
معلوم است که از نسبت باو تبری داشت زیرا که از دست  
این پدر صدمه ها خورده بود و مشقت ها دیده بود که بعد از خرابی  
مجلس همین پدر اورا فرستاد باغ شاه که این پسر گو که پسر من است  
ولی من اورا فرستادم که اورا بکشید تا مشروطه خواهان قطع امید  
بنمایند و مدتی در باغ شاه با سایر مردمان مشروطه خواه زیر زنجیر  
بود و عاقبت اورا نفی نمودند و رفت و باتفاق مجاهدین وارد  
شده بود بعد از انی که او یخته شد با مزیک ؟ چی گفته بود مزیک ؟ بزنی  
که باعث قتل صد هزار نفس ایرانی بجزای خود رسید و بعد از دو  
سه ساعت اورا بزیر آوردند روز بعد که روز ۱۳ بود اسماعیل  
خان اجودان توپ خانه که دور مجلس او توپ برده بود  
مقابل مجلس و روز ورود او میدان توپخانه را سنگر

ص ۳۴۷

سنگر کرده بود و او حکم کرده بود که خیابان الماسی را چاپیدند و آنچه  
دکان و خانه بود بتاراج بردند اورا هم مقارن غروبی او یختند  
و همسفر آقاشیخ فضل الله نمودند و از بس جمعیت روی میدان  
توپ خانه شده بود رئیس نظمیه که موسیویپرم باشد حکم کرده بود  
که این را روز پائین بیاورید که اگر تاریک شود محتمل است که نفوسی

پامال شوند دیده بود که باز خلق متفرق نمیشوند حکم کرد که آن دار را از آن محل کنند مردم متفرق شد و سه چهار نفس دیگر هم بنا بود بدار بزنند که یکی آخونداملی؟ بود و یکی میرزا علی اکبر بروجردی بود و یکی دیگر؟ نقیب السادات بود و یکی حکیم الهی صاحب جریده اقیانوس بود و یکی حاجی میرزا لطف الله صدر الواعظین بود ولی دگر کسی را دار زدن آنها را ندیده و پارهء را اعتقاد این است که آن مرض سکتی که در سال قبل در باغ شاه شایع بود امسال در نظمیه بروز کرده و اینها را سکتی عارض شده و چنانچه سیزده نفر از سربازهای سیلا خوری را در اطراف دزاشوب و زرگنده مجاهدین گرفتند و بورود نظمیه تمام بفاصله ده دقیقه سکتی کرده و دست یکدیگر را گرفته از این عالم رفتند و پارهء میگویند که آنها را بکلات فرستادند العلم عند الله ولی ذکر آنها چنان از لسانها محو شد که گویا از این عالم رفته اند اینهم تفصیل این حضرات ولی مقدمه میرهاشم خیلی بداعت دارد و معلوم است که دست قدرت دارد کار میکند نه خلق مقدمه گرفتار شدن میرهاشم و بدار کشیدن او و شمه از احوالات و شرارتهای او

ص ۳۴۸

شرارتهای او آنچه از حالات او معلوم شده این است که این سید در بدو عمر در بدو عمر در تبریز مشغول بدلالی حیوانات بوده خورده خورده بدلالی در بازار میرسد و بقول عبدزاکان؟ سلطان از او نهایت رضامندی بهم؟ میرساند آخر الامر روضه خان؟ میشود بنا بقولی آن میر غضبی که به پدران

طفل گفته بود در روضه خانی؟ از شدت بیحیائی و یورش؟ جمعی؟ در دفع؟  
که ابتدای اسم؟ مشروطیت در السنه خلق افتاده بود آمد بطهران از شدت  
بی دینی و خبست؟ با شاه محمد علی میرزا مراده پیدا میکند و پارتی شاه میشود  
یعنی؟ با کسانی؟ شاه میشود و با شاه میگوید بهم زدن مجلس تبریز با  
من شما هر بساط؟ هم بزنیید دیگر ابد اسم؟ مشروطه بعد از این دو؟  
کسی نخواهد برد و دوازده هزار تومان وجه از شاه میگیرد و بمکر و حیل و کلای  
خائن سفارش نامه هم از مجلس با اسم محفل تبریز میگیرد و بانهایت  
عزت و؟ روانه تبریز میشود و اول ورود در تبریز میگوید که این مجلس یک  
مجلس اسلامی هم لازم دارد میگویند مجلس اسلامی یعنی چه میگوید مجلس  
سهوشده

انجمن اسلامی باو میگویند مگر این انجمن ها که در طهران و تبریز برپاشده بغیر از  
مسلم انجمنی نیست انجمن اسلامی در صورتی برپا میکنند از ملل مختلفه انجمن باشد  
اسم اسلام روی آن بگذارند که معلوم باشد و الا اسم اسلام معنی ندارد و آن ناسید بنا  
حق بواسطه پولی که همراه آورده بود و پاره مردمان مفسد پول پرست ظالم را با خود  
یکی

کرده بود؟ حاجی میرزا حسن آقا که طینت او با آب ظلم و جور سرشته شده بود و  
ابداً اعتقادی بروز معاد نداشت به حکم الخبیثات للخبیثین باو یکی شده و عوام

میگویم که مبنای این مجلس بر شرک و کفرست میگویند حکم شور که در قران هست  
چرا

باید مجلس شور خلاف باشد اما ؟ به ان الذین عبدالله الاسلام ؟ در قران نیست  
سید از به پیغمبر که میگوید بانجمن اسلام میخواهم بایداورا طرد ورد نمود مردم ابله  
نکنید اخطب ؟ که حق با آقا است ؟ وانجمن اسلامی ؟ برپا کرد و آخر الامر آن انجمن  
اسلام انجمن مستبد رد شد و بدست یاری او و حاجی سید حسن آقا و رحیم خان  
و پسر رحیم خان

صد هزار خون ناحق مسلمانان ریخته شد و ظلم این ناسید بجائی رسید که حوزه ها ؟  
بر سر زندهای ؟ مشروطه خواهان خراب کرد و کار تبریز رسید بانجائی که ذکر  
آن شده خلاصه مراد ذکر ؟ این ناسید میرهاشم بود که بعد ازانی که خداوند  
خلق تبریز را نصرت نمود و محمد علی میرزا در فتح تبریز مایوس شد و قشون  
خود را از دور تبریز خواست و کار تبریزیان یکسر شد تاخت بر این میرهاشم  
و حاجی ملا حسن آوردند که آنها را بگیرند این میرهاشم و افتخار العلماء بقدر پنجاه  
نفر از الواط و اشرار و دزدهای تبریز را برداشته آمد طهران و بعوض آنکه تبریز را  
و عده داده بود که تصاحب کند آنها را وارد طهران و بحضور شاه برده برای  
عین الدوله و فرمان فرما و سپه دار بد گوئی ها کرد که تمام تقصیرات گردن  
اینهاست و من آنچه راه نمائی بانها کردم که باید این قسم داخل شوید و این قسم  
بکشید و این قسم بچاپید ابداً گوش بحرف من ندادند و ده هزار قشون  
دولت را بکشتن دادند و پنج کرور پول دولت را خرج بی مورد نمودند حال  
سپهدار که بحمد الله از برکت صره ام فاطمه معلوم شد که دشمن قبله عالم بود و آنچه در

و آنچه کرد تمام کفران نعمت قبله عالم باشد با عیوبات و مکنونات قلبی آنها بر قبله عالم معلوم شود و من این پنجاه نفر را برای فدائی قبله عالم آوردم که لیلاً و نهاراً مراقب حال قبله عالم باشند و جلودار؟ بجان؟ خود بخرند؟ که آسیبی بوجود قبله عالم برسد بازان سلطان ابله هزار تومان وجه باو دادند که از برای آنها بفراخور شان لباس مخصوصی تدارک نماید و بر که های سرداری آنها از مليله پپوشند فدائی شاه و خود میرهاشم هم بردند با میر بهادر که این باید میهمان تو باشد و نان پنجاه نفر هر کدام؟ منصبی و لقبی معین نمودند من جمله بعلی نقی خان وزیر؟ ملبس کرده او را مفاخر الملک؟ لقب دادند و در هم مدت شش ماه بلکه کمتر عمر این دولت مستعجل گاهی در هر؟ بود و گاهی باب؟ که در این یک استبداد حکومت طهران با او بود خلاصه این میرهاشم با کالسکه امیر بهادر حرکت میکرد و چند غلام و قزاق جلو و عقب او تا آنکه خدا کشتی آنجا که میخواست برد و محمد علی میرزا از سلطنت استعفاداد و سفارت رفت او و اتباع او هم همراه شاه با سفارت رفتند در سفارت معلوم شد که دیگر این مریض خوب نمیشود و این درخت دیگر ثمر نمیدهد تغیر لباس داده خود و برادرش لباس عربی پوشیده با سم طبابت و جراحی بایک جعبه از جوهریات حرکت میکند در لواسان شخص قزاقی او را می شناسد و میگیرد با برادرش و می برد نزد سهام الدوله که آن روز حاکم بر شمیرانات بود تسلیم میکند و میگوید چون سر خدمت هستم نتوانستم بشهر به برم سهام الدوله هم او را میکاود و یک برآه هزار و سیصد لیره



لیره که باصطلاح پاوند باشد در بغل او بود که در هر نقطه که بخواهد بانک آنمحل باو بدهد آنرا بر میدارند و میکاوند بقدر هفصد نه تومان هم وجه نقد نزد او بوده آنرا برداشته بابرادراش میاورند در نظمیه و میرهاشم و برادر میرهاشم و برادر او وجه نقد را تسلیم نظمیه میکند میرهاشم را در حجره استنطاق حاضر میکنند و او جواب داد که اجزای او را هم دیدند که دو اسبه عقب آقا شیخ فضل الله روانه نمایند او را میارند؟ در میدان و اعمال او را روی کاغذی نوشته با سوزن بدامن قبای او زده بودند و بدار کشیده بودند و هر میخواست نزدیک که میرفت آن احوالات و جرم های او را پاکیزه میتوانست بخواند و ظاهراً دو ساعت از شب ۲۳ رجب گذشته او را آویخته بودند تا بعد از ظهر یهم مخلوق بتماشا میرفتند بعد از ظهری چون سلطان احمد شاه بشهر میامدند محض آنکه بسمع شاه که میرسد که هنوز او آویخته است و بواسطه قلت سال و رقت قلب مباد متالم شوند او را از دار بزیر آوردند و بردند دفن کردند و برادر او هنوز در تحت استنطاق میباشد و چنان بنظر میاید که کار او بقتل نکشد چرا که او منشاء اثر و در خور ثمری نبوده و دیگر در نظمیه خیلی مردم در حبس هستند ولی معلوم نیست که کدام کشته میشوند و کدام نمیشوند چیزیکه معین است مجدالدوله که در زمان سلطنت ذلت ایت محمد علی میرزا رئیس آنجا بود و معلوم است که در زمان استبداد این سلطان او را ارشاد

از اسناد آن مجدالدوله حریص؟ مقبوض الید؟ چه میکنند با اتباع بیچاره  
 فلک زده خود و از آنها چه قدر حقوق ایشان را به بهانه های  
 جنگ نداده و تمام راپورت اعمال و افعال یکی یکی از  
 مخلوق نزد جناب سپه دار و مجاهدین بود و شنیده شد که  
 که هیزم تریهم بمجاهدین فروخته بوده او را گرفته اند سلطان احمد  
 شاه خواهش فرمود از سردارها که این مجدالدوله و اعتضادالدوله که  
 در حبس نظمیہ بودند آنها را به برند در عمارت گلستان بردند آنجا  
 مستحفظ داشتند و مجدالدوله از خوف کشتن خود اش اظهار  
 کرده بود که من آنچه دارائی دارم میدهم بملت مشروطه انکه؟ گذران؟  
 مرا ملت بدهند وقتی شاه توسط او را فرمود و او را بردند در  
 عمارت و راحت شد دبه کرد و آخر الامر معلوم نشد که چه  
 داد همین قدر معلوم شد رفت در خانه جناب عضد الملک  
 و بیرون نیامد و معروف است که یک آبادی که هفتاد هزار  
 تومان قیمت آن بوده یاسی؟ هزار تومان داده و مرخص شده عضد  
 الملک هم در قم یکی را با اسم مشروطه جرم کرده بوده و او میگوید  
 مرا چوب زده و هفتصد تومان از من گرفته خود اعتضاد الدوله  
 میگوید هفتاد تومان من از او گرفتم علی ای حال گرفتار است  
 باری مقصود احوال آنهائی بود که گرفتار شدند و مجازات

شدند چه جانی و چه مالی یکی دیگر از نفوسی که گرفتار شدند یکی

ص ۳۵۳

یکی هم امام جمعه بود که او را بردند و زود عمل اوگذشت پارهء  
میگویند صد هزار تومان داده ولی یقین نشد یک امری اتفاق افتاد که درحقیقت ؟  
خارق عادت بود و چنین اتفاقی در عالم کم دیده شده و آن این است که بعد  
ازانی اعلی حضرت محمد علی میرزا رفت در سفارت وبنای حرکت او شد  
ملت یعنی دوسردار که چشم ملت بودند صلاح در این دیدند که باید  
در جواهرات خزینه باز دیدی کرد و بعد اعلی حضرت هر جا که  
میخواهد برود بنا شد باز دید کنند معلوم شد که جواهرات را همراه  
بسفارت برده مطالبه نمودند جواب داده بود که این ارث من است  
و دخلی بملت ندارد جواب باو دادند که چنین نیست واین  
ها خزانه ملت است و اگر باور نمیکنید از سفرای دول جویا شوید  
سفارت گفتند اینها ارث است ولی ارث سلطان است  
نه ارث شما که بشما برسد به رد کردن راضی شد قرار شد که بموجب ثبت  
مستولی خزانه و ثبت معین حرم رجوع نمایند وقتی رجوع به ثبت  
نمودند دیدند خیلی از آن نیست استنطاق معلوم شد که مبلغی از  
مروارید هارا نایب السلطنه به هفتاد هزار تومان به حاجی شکرالله نام  
باسم آنکه مروارید هامال سرورالدوله عیال خود فروخته و  
اویزهای زمرد نزد نایب السلطنه هست و خیلی از آنهم نزد

مجلل است مامور رفت واز نایب السلطنه اویزهارا گرفتند  
و مروارید را حاشا نمود که من چنین مروارید نفروختم و خبرندارم

ص ۳۵۴

خبر ندارم قرار عمل او باستنطاق حواله شد یک نفر از مجاهدین  
را مامور کردند برود خانه مجلل را بکاود ووقتی رفتند یک جعبه  
آهنی پر از جواهرات و سردوشی؟ الماس و دو چماق؟ طلای مرصع و بیست  
هزار تومان وجه نقد و سی حامل؟ غالیچه؟ های اطاق موزه و عمارت  
سلطنتی از خانه او بیرون آوردند بعد از آنکه اینها موجود شد قرار شد  
که خزانه را از نو ثبت بردارند تا زکی اینست که بعد انی که بنا شد  
از جزو وکل ثبت برداشته شود و در مجری بهار سیدگی می شد  
یک مجری را آوردند که مهر و موم همین جناب سپه دار بود اسباب  
حیرت شده بود از سپه دار جو یا می شوند میفرماید اگر مهر موم  
من هست صد هزار اشرفی در آنست که آنوقتی خزانه و صندوقخانه  
با من بود ناصرالدین شاه میل کرد که اندوخته بگذارد صد هزار  
اشرفی بمن تحویل داد و من در این مجری گذاردم و سر آنرا مهر و موم کردم  
که هر وقت بخواهد تحویل دهم چون درب صندوق را کشودند دیدند  
همانست که سپه دار فرموده بودند حال قدرت نمائی اینجا معلوم  
میشود که مظفرالدین شاه مرحوم پول قرض میکند و فرع گزارف میدهد  
و محمد علی میرزا که تاج کرومیگذارند و وجه میگیرد چه طور میشود که چنین

پول موجودی را دست نمیزند یعنی تصور چنین چیزی خیلی دشوار است  
در حقیقت خارق عادت است کیفیت؟ بدذاتی و بد نفسی شد؟ من گاهی؟  
صاحب روزنامه حبل المتین و بجزای؟ خود رسیدن و محملي؟ از حال او

ص ۳۵۵

این سید حسن اصالة؟ از اهل کاشان بود ولی مدتی هست که مقیم طهران  
و برادر او مرد باسواد با کمالی بود که در کلکته جریده حبل المتین را  
طبع میکرد و این برادرش در طهران مامور رسانیدن آن جریده ها بود  
و امر او از طرف برادر میگذشت و هر وقت روزنامه او توقیف  
میشد او عصبی؟ و پریشان بود تا آنکه بساط مشروطه بر پاشد  
و آن مشروطه مغلوطنه اولی و آن هرج و مرج که هربی شعوربی مدرکی بهوست؟  
مداخل و گرفتن تعارف از هر نفس همه صاحب جریده شدند و دفعه  
بقدر پنجاه اسم جریده طبع میشد و هر نفسی که عداوت دیرینه  
با یکی داشت فوری از یکتومان الی هزار تومان بصاحب یکی از جراید  
میداد و او در جریده خود حباللریال؟ عداوتها بطرف آن رشوه داده؟  
می نمود چنانچه خود حقیر دید که یک شخصی با نهایت عسرت و ؟  
روزها را میگذرانید رفت اداره باز کرد و روزنامه طبع نمود شخص  
صادق امینی با بنده گفت که این شخص تا بحال چهار هزار تومان وجه  
از ارباب من گرفته باری این؟ سید هم جریده می نوشت با اسم روزنامه  
یومیه حبل المتین چون روزنامه حبل المتین کلکته ماهی یکمرتبه جهة

صاحبان ابونه میرسید این حبل المتین یومیه اسم نهاد وهر چرند  
بی اصل که میخواست در آن ورقه مینگاشت تا آنکه شیخ  
فضل الله رف طرف استبداد این سید بد نفس میخواست

ص ۳۵۶

میخواست از شیخ فضل الله مذمت وبد گوئی کند بطمع آنکه شاید  
اهل مازندران از او بترسند واز جهت حفظ شرف خود  
رشوه باو بدهند عرفانی هم که بدست که بتواند بطریق معقول  
چیزی بنویسد بصرف منقول آنهم قول حضرات نقالهای  
روی میدان حکایت دیو سپید مازندرانی ودیوسیه مازندرانی  
نوشت و آخر الامر؟ نسبت بحضرت بهاءالله هم بد نوشت ودر  
که در مازندران هر وقت هر چه ظاهر شده مثل دیوسیه  
وسفیدند چون شهرتی داشت که این سید ازلی است وبازل  
معتقد است احباب خیلی باو بد گفتند وملامت کردند وپاره  
ابونه خودفصل کردند عهدها کرد وقسم ها خورد که دیگر چنین خطائی  
نمیکنم بلکه اظهار کرد که ؟ خوردم احبا هم سراو گذشتند ودیگردر  
جرائد توهینی نکرد تا آنکه مجلس شور میلی خراب؟ او زرنگی کرده  
خودرا بیرون انداخت ومعلوم نشد کجا رفت تا آنکه رشت  
امنیت پیدا شد در رشت بنای نگاشتن روزنامه شد در یکی از  
جرائد خود بازفضولی کرد بود وعلاوه ازفضولی افتراهم زده بود

وآن افترا این بود که حضرات بهائی استبداد طلبند و با روس ها خلطه دارند بجهت آنکه اعانت محمد علی شاه بکنند و الان هم دارند اعانه جهت سلطان جمع میکنند چنانچه خط آنها که از زنجان اعانه خواسته بودند معروف است که عمر سک وقتی بسر میرسد

ص ۳۵۷

که نبیره بود تربیت شده بود و در عین استبداد که زمان ناصرالدین شاه بود او حکومت قانونی میکرد و در نقطهء حکومت کرد خلق آنولایت تمام راحت و امنیت روزگارشان میگذاشت و بعلاوه پیوسته تمام اوقات خود را صرف تعمیرات مملکت میکرد چنانچه در حقیقت هر کس قزوین قبل حکومت آنمرحوم دیده بود میداند که قزوین آباد شده آنمرحوم است و بعلاوه راه طهران بقزوین را او تعمیر کرده و شوسه نمود و بعد که حضرات روسیه خیال تعمیر راه رشت را مصمم شد آن ؟ از ایشان خریدند الحق مرد خیر نیک فطرت خوش طینتی بود چنانچه جناب ایشان وقتی حاکم قزوین بودند اوقاتی بود که نایب السلطنه بدستگیری آقابالاخان که سردار افخم اند خیال یک پنجاه هزار تومانی مداخل و یک افتخاری تازه و یک موجب و مرسوم به اندازه با چند اعلانی بدر و دیوار چسبانیدند و بعد بپای مخلوق خدا وادیت کردن گذاردند و هر کس دستشان ؟ آمد گرفتند که تو مباشر آن اعلان بودی یا کاتب یا ناشر ؟ بودی من جمله جناب حاجی ملاعلی اکبر شه میرزادی و جناب

حاجی امین راهم در آن مرحله گرفتند و بعد از آنکه مدخلها بردند و برای شاه خرج تراشی ها کردند اخرا الامر نخواستند که بگویند اینها حقیقت نداشت و تمام بی اصل بود چند نفر را با اسم تبعید روانه قزوین نمودند من جمله از آن چند نفر این دونفس مقدس بودند و یکی میرزارضا نام کرمانی بود که آخر الامر قاتل ناصرالدین شاه شد و دونفر دیگر دو برادر زن صاحب دیوان بودند که معروف بگل و بلبل

ص ۳۵۸

بگل و بلبل صاحب دیوان بودند و همان مقدمه بد نفسی نایب السلطنه و آقابالاخان بود و حرارت این آتش فتنه به یزد سرایت نمود و جلال الدوله هم بطمع افتاد که اقلامن در یزد پنجاه هزار تومانی مدخل میکنم و هم نزد سلطان عزت میجویم با پدر خود تلگرافی شور کرد او هم امضا کرد بلکه علاوه از امضاء تشویق هم کرد و جلال الدوله در یزد بقدر؟ بیست نفر را باین اسم گرفت و هشت نفر آنها را سر بریدند و بقیه را پول گرفت و مرخص کرد خلاصه مقصود ذکر سعد السلطنه بود که آنها را که نفی کردند بقزوین فرستادند و ایام حکومت سعد السلطنه بود که جناب حاجی آخوند که ملا علی اکبر باشند و و جناب حاجی امین از حرکات ایشان تمجید میکردند که ؟ صدمه از ایشان بان دو بزرگوار بلکه بسایر محبوسین نرسیده باز مقصود از ملا قربان علی بود که سخن باینجا کشید بعد ازانی که ان پارلمنت ناقص برپا شد بحکم شور ایشان مامور به زنجان نمودند و حکومت زنجان بایشان تفویض شد ایشان در زنجان بنحو قانونی با رعیت رفتار میکردند و صدائی از احدی



بلند نمی شد و آخوند مثل سابق هر دور از هر خطاکننده شفاعت میکرد و ایشان پاره را قبول و پاره را نا قبول میگذرانیدند تا آنکه از حد اعتدال تجاوز کرد یک روز حکومت پیغام میکند که جناب این حکومت حالیه شما غیر از سابق است که بایست شخص خود من مدخلی بکنم و شما توسطی میکردید من از مدخل خود بخواهش شما میگذشتم و بعد از مدخل نبودن دیگر مسئول نبودم امروز مملکت مشروطه است و من مسئول میشوم شما اینقدر توسط نکنید جواب

ص ۳۵۹

که بملا قربانعلی میرسد جواب میدهد که بروید باین احمق بگوئید که این حرفها در این مملکت نمی شود زد ما مشروطه و که غیر از آنچه رسم بوده از ابتدای اسلام تالی کنون نمیخواهیم و هر کس بخواهد واسم به برد زور ؟ میزنیم و تازی میکنم این کدورت فیما بین سعدالسلطنه و آخوند بود تا وقتی که در زنجان قدری خبازها یکی یکی دکاکین خود را می بستند و از برای خلق اسباب عسر و تنگی شد حکومت خبازها را طلبیده و مواخذه میکند که چرا بر مردم سخت میگردد و چرا نان فراوان نیست جواب میدهند شما امر میفرمائید که در این ؟ علاوه فروخته نشود صاحبان جنس بما نمیدهند حکومت میگوید امروز نبندید فردا میدهند چه قدر میتوانند در انبار نگاه بدارند میگویند که در انبار نگاه نمیدارند و حمل میکنند حکومت قدغن میکند که دیگر کسی با این ضیق نباید که گندم حمل کند چون

وضع حکومت سعدالسلطنه را میدانستند که مرد صاحب عزم  
و مستبد رعی؟ می باشد یکی بزعم خود زرنگی کرده چند خروار گندم را  
ارد نموده و حمل میکند را پورت آنرا به حکومت میدهند  
حکومت مامور میفرستد که آنها را عودت دهند و از  
همان طرف که میاوردند درب دکان خباز بیندازند  
خبر بصاحب گندم که میرسد یعنی صاحب آرد میرود نزد  
آخوند که من قدری آرد جهة فلان زید فرستادم سعدالسلطنه

ص ۳۶۰

سعد السلطنه مامور فرستاده و آردها را برگردانیده و بحضرات  
خباز تقسیم آخوند از قبل که رنجش داشت این فقره را بهانه  
کرده ادم میفرستد که تو اگر بخواهی در حکومت خلاف  
حکم خدا و مخالف قران رفتار کنی میگویم تورا بکشند یا  
اخراج کنند سعد السلطنه میگوید برو با آخوند بگو نه من خلاف  
حکم خدا رفتار میکنم و نه تو میتوانی مرا اخراج کنی آن پدرسوخته  
مراجعت کرده آنچه خودش میخواسته به آخوند از زبان سعدالسلطنه  
میگوید آخوند متغیر شده میگوید این مرد صدیق؟ و خلاف گفته خدا رفتار  
میکند و ملتفت نیست که خدا میفرماید الناس مسلطون علی اموالهم  
و انفسهم چنین حاکمی بدرد ما نمیخورد و باید او را بیرون کرد همین  
قدر که آن سالوس گردن کلفت این کلمه را گفت آن صاحب

گندم از خدا خواسته جمعی از مردمان مفسد را جمع کرده که آخوند چنین فرمودند و چنین فرمودند مال او مباح است خون او هدر است عوام کالانعام یورش؟ طلب از خدا نترس که در هر نقطه پولی سراغ کنند ولو پنج تومان عاید او بشود از قتل او ابا ندارند بلکه جزو وجوبات می شمردند جمع شدند خبر بحکومت دادند که جمعی عازم ریختن در دارالحکومه هستند حکومت از آن عزمی که داشت و آن کفایتی که در وجود اش بود گفت کی جرئت چنین تهور و چنین جسارتی میکند خبر کردند که دارند میابند تو اجازه

ص ۳۶۱

مابا آنها مدافعه کنیم اذن ندادند و قراولها آمدند که اذن بده ما به یک شلیک همه را بر میگردانیم اذن نداد تا صدای آنها نزدیک شد باز اعتنائی نمیکرد تا وارد شدند و بنای غارت و تاراج گذارد حکومت گفته بود که چه میخواهید گفته بودند که آخوند مال تو را حلال و خون تو را مباح کرده هر چه گفته بود چرا و برای چه کسی جواب باو نمیدادند تا آنکه تمام اسباب او را بغارت بردند حتی جواهرات و افتخارات دولتی او را بردند گفته بود اموال مرا بردید دیگر باهل و عیال من متعرض نشوید من میروم گفته بودند محال است تو را زنده بگذاریم و آن خدا شناس صاحب گندم قمه میزند بسر آن پیره مرد که کدوی؟ او را می شکافد برادر زاده

یا خواهر زاده آخوند هم قمه بقصد او میاندازد و آنهم بکتف او میاید  
زخم منکری میخورد میافتد و از حال میروود وزیر او که از اهل زنجان  
بوده و مرد عاقلی بود و میدانست که اینکار عاقبت وخیم دارد  
خودرا بدار الحکومه میرساند قدری داد و بیداد مردم چه خبر است  
فرداست که تمام مقصر دولت و ملت میشوید ابداً کسی گوش باو  
نمیداد که تو می گوئی خلاصه چند زخم منکر بسعد الدوله زده بودند  
که وزیر خودرا روی او میاندزد باز حریف نمی شد هرچه میگفت  
ایمردم فکر فردا بکنید میگفتند آخوند گفته اند که مال او حلال  
و خون او مباح است وزیر میگفت بابا جواب آخوند بامن شما

ص ۳۶۲

شما بروید ثمری نمی بخشید تا آنکه خلاصه عیال او را گفتند باید برهنه  
شود و یک چادر سر کند و برود و دو دختر زاده او را کاویدند و از  
دارالحکومه بیرون کردند و آن وزیر آنها را با آن جسد بی روح برد بخونه  
و جراح آورد باز اشرار ریختند در ب خانه وزیر که یا این شخص را از  
زنجان بیرون کن یا او را میکشیم خلاصه آن پیره مرد را با آن زخم  
ها و آن عیال او را و آن دو دودختر زاده های او را در کالسکه با آن  
حال نشانده و ادم همراه آنها کرد روانه طهران نمود وارد طهران  
شدند و ورود آنها با خرابی مجلس مقارن بود نه ملت قوه آن  
داشت که مواخذه از آخوند بکند و نه دولت کرد چرا

که او مقبول ملت بود باری مقصود تعدیات و حالیات  
آخوند بود که اینقدر بی رحم است که البته صد هزار تومان بلکه  
متجاوز مال آن بیچاره را بتاراج داد و خود او هم چند روزی  
بعد از ورود بهمان صدمات فوت شد و خدا رحمتش کند  
که آدم خوبی بود مقصود بی رحمی آن مدعی علم بود که در واقعه سرپابودن  
مجلس اولی از او مرور؟ کرد و اما در واقعه بعد یک بی رحمی از او سزد که  
که هزار درجه بر دفعه اولی زیادتى داشت و آن این بود که بعد از انى  
کد در تبریز ستارخان مطالبه حقوق ملت نمود و سپه دار دررشت  
در رشت این ملاقربانعلی ساکت بود و اگر هم کسی از او سؤال میکرد که  
مشروطه خوبست یا بد میگفت هنوز نفهمیدم که چه میگویند هر وقت

ص ۳۶۳

که فهمیدم چه میگویند آنوقت با شما میگویم و هر وقت با او صحبت در این  
بابت میکردند جواب همین میداد تا وقتی که با او سخت گرفتند که آخر تو هم  
در این باب سخنی بگو و اگر شنیده بود که قشون دولتی بر تبریزیان سخت گرفته  
میگفت با دولت نمیشود مخالفت کرد و اختیار مملکت با سلطان است  
و مخالفت با او مخالفت با خداست با او میگفتند که آخوند جواب  
مارا بده اگر مشروطه خوبست ما باید با تبریزیان همراهی کنیم و از  
ایشان معاونتی بنمائیم و اگر بدست آنها بگوئید با همین مهملات  
سر آنها را شیر میمالید وقتی میشنید که ستارخان استقامت کرده و تا

و تا درجه قشون دولتی را عقب نشانده میگفت اگر مشروطه حرام بود علماء با او همراهی نمیکردند بهمین شیوه نفاق هم مشروطه طلبان را تعریف میکرد تا آنکه فهمید که جناب سپه دار رشت را رشت را تصاحب نموده و بشاه که باو تلگراف کرده بودند جواب سخت دادند میگفت خداوند سپه دار را حفظ کند که دست بکار بزرگی زده وقتی که شنید که سپه دار قزوین راهم تصرف کرد و باطراف مجاهد میفرستد خود او آدم فرستاد که هرچه شما بفرمائید ما حاضریم و پیوسته دعاگوی شما بوده و هستیم و هر کس را که شما بر ما رئیس کنید ما او را رئیس خود میدانیم و چند مجاهد بفرستید که بیایند زنجان و محفل و مجلس را بموجب قانون مشروطه ترتیب دهند جناب سپه دار بیست و چهار مجاهد را مامور

ص ۳۶۴

مامور میکند که دوازده نفر از آنها بروند به زنجان وانجمن ایالتی و مجلس شور ملی و عدلیه برپا کنند و مالیات را هم اگر حکومت نوع پرست است که مالیات باو بدهند و اگر از مستبدین و مفسدین است او را روانه طهران نمایند و بموجب شور یک نفر را نایب الحکومه بنمایند تا کار یکسر شود حضرات دوازده نفر هم در همان زنجان باشند تا آنها را بخواهند و دوازده هم بروند در اردبیل و نظم اردبیل را

بدهند ان دوازده نفر وارد زنجان میشوند ونهایت مهربانی  
هم با مجاهدین میکند وهرچه مجاهدین دستورالعمل میدادند  
او هم امضا میکرد تا آنکه جناب سپه دار از قزوین حرکت  
کردند و کرج را هم تصرف شدند چند نفری از مجاهدین که دیدند  
کرج باین آسانی بدست آمد تهورنموده آنها را تاشهاآباد عقب  
میکنند وغافل بودند که اینها درشهاآباد جمعیتی دارند ورود  
درشهاآباد چشم زخمی بمجاهدین میرسد و یکنفر از مجاهد کشته میشود  
و چند نفر زخمی درطهرانهم شهرت دادند که مجاهدین محاصره کردند  
و اغلب را کشتند وهرچه توپ داشتند همه را گرفتند  
ویک ارابه توپ نه تیر اطریشی آوردند ونمایشها دادند  
که این توپ مجاهدین است باری این واقعه در زنجان که  
سردر؟ میکند ان بی حقیقت مضطرب می شود و مردمان

ص ۳۶۵

رامتذکر میکند که حضرات مغلوب شدند وباز دولت غالب گردید  
ومجدداً حکایت خرابی مجلس و گرفتاری مشروطه طلبان پیش خواهد آمد  
و کار مردم سخت خواهد شد خلق زنجان میگویند چه باید کرد میگوید آنچه  
بنظر من میاید این است که این دوازده نفر مجاهد که در زنجان هستند باید  
آنها را کشت این خبر که بطهران میرسد اسباب روسفیدی خلق  
زنجان میشود واحتمال التفات شاه هم بشود خلق زنجان که از

این پیشوای خود که از هرابله احمقی ابله تر و احمق تر بود این راشنیدند مصمم بر قتل مجاهدین شده و اجتماعی کردند و ریختند در منزل مجاهدین و خواستند که آنها را یکدفعه تمام کنند از قضاهاى اتفاقیه تمام در منزل نبودند و زد خوردی میشود چند نفری از شورشیان کشته میشوند و دو نفر از مجاهدین کشته میشود و خبر بمجاهدین میرسد که بعزم منزل میایند در صورتی که چند نفر آنها اهل خود زنجان بودند در در عرض راه با جمعی از آنها روبرو شده چند تیری مجاهدین بانها انداخته فرار میکنند صبح مجاهدین بنای مواخذه میگذارند و گرفتاری برای خلق فراهم میاید ملا قربانعلی می بیند بد شد و به ارزوی خود نرسید حيله ديگر به نظر اش میاید و آغاز تکبیر میکند ورئیس این دوازده نفر جناب آقا میرزا محمد علی نام بودند معروف بعظیم زاده از احباب مقدس متقی از هر گونه رنگ ساده و صاحب نطق فصیح که از مجاهدین شنیده شد که هر وقت در رشت یا قزوین یا در راه

ص ۳۶۶

راه رخاوت وسستی در میان اردوی مجاهدین پیدا میشود این جوان بزرگوار مجاهدین را در نقطهء جمع میکرد و بنای موعظه و نصیحت میگذارد و از اثر بیانات ایشان یک شوق و شور و هیجانی در مجاهدین پیدا میشود که بده فوج؟ و بیست؟ فوج که بمعاونت آنها بیایند یا هر کدامی رانویید هزار تومان پول میدادند آذر؟ شوق و شور



و ثبوت در آنها پیدا می شد و از تقوای این بزرگوار یک نفر  
آقا مرتضی نام که در قزوین بوده و ایشانرا دیده بود سوگندها  
میخورد که وقتی ایشان وارد قزوین شدند اسب ایشان یک  
علتی پیدا کرده بود که سواری بر آن ممکن نبود و ایشان بواسطه  
رشادت و خوبی بر اغلب مجاهدین تفوق داشت و علاوه  
از آنها بواسطه همان نیک نفسی و خوش خوئی و خوب خلقی  
محبوب القلوب جمهور مجاهدین بودند و بعد از ورود بقزوین  
بقدر پانصد اسب از خلق قزوین موقتی؟ گرفتند و همه سوار  
شدند و آنچه کردند بجناب ایشان که شما یکی از این اسبها را  
سوار شوید تا اسب شما چاق شود حریف ایشان نشدند و  
و جواب میدادند که من اسب کی را سوار شوم که هر وقت صاحب  
آن به بیند آه بکشد باری جناب ایشان در انتقام خون آن  
دونفر مجاهد برآمدند و جمعی هم که اندک شعوری در مغز و عقلی در کله  
آنها بود با ایشان همراهی داشت و آن عوام کالانعام بلهیم اصل که

۳۶۷

که دهنه آنها بدست ملاقربانعلی بود در مقام قتل آنها رفته رفته  
میان خلق زنجان مخالفت و عداوت بی پایان پیدا شد ملاقربانعلی  
محیل پدر سوخته بنای؟ فکر؟ گذارده و خیال کرده که باید اینها را در  
یک نقطه جمع کنند و آنها را بکشند خیال اوباین نوع مجسم میشود

وپیغام میدهد برای جناب عظیم زاده که این مردم عوامند ومعنی مشروطه را  
نمیدانند بخیال واهی افتاده‌اند بهتراینست که شما بامجاهدین بروید درمسجد  
منهم میایم وخلق را هم اطلاع میدهیم بیایند شما بروید منبر و برای آنها مشروطه  
شرح دهید و تشریح کنید که بدانند چه مطلب است و از خیالات  
خود بگذرند و این گونه مفاسد دیگر رخ ندهد ان جوان ساده لوح بی حيله و رنگ  
قول آن بی نام و ننگ را صدق تصور فرموده قبول میکند و روزی  
با تمام مجاهدین باقی مانده میروند در مسجد و جناب عظیم زاده میروند بالای منبر  
و نطق میکنند آنگونه نطقی که اهل زنجان حیرت میکنند که آن مفسدین  
از بالای بام و صحن مسجد بنای تیر انداختن میکنند و جناب عظیم زاده را  
همان بالامنبر شهید میکنند و بقیه دیگر هم در همان مسجد میکشند  
و بخصوص با جسد عظیم زاده آنقدر اذیت و آزار میکنند که نفس مقدس  
اورا پاره پاره کرده بودند یکی دیگر از مجاهدین که از احباب بوده وهم  
اهل زنجان ایشان رشادتی نموده خود را به تقریبی بالای بام مسجد میرساند  
و آنچه مقدورشان بوده خون خواهی میکنند خلق زنجان باز حيله میکنند  
و صدا بلند میکنند که آقا میرزاعلی اکبر خان تو اینجا مشغول آدم کشتن هستی

ص ۳۶۸

هستی و خانه تورا خراب کردند و مادر و خاهر؟ تورا اسیر کردند این حرف در  
وجود مرد با غیرت و انگهی مومن خیلی موثر افتاد از نام بزیر میاید که خود را  
بخانه خود رساند و از آنها جويا شود یکنفر آدم و هزار نفر دشمن و انگهی که چنین

رشادتی از او دیدند معلوم است که با او چه میکنند خلاصه پانصد گلوله محققاً بان جوان غیرت مند میزنند که جسد آنشهید را مثل آبکش سوراخ سوراخ کرده بودند مثل جسد مقدس عظیم زاده خلاصه در میان آن دوازده تن سه نفر آنها از مومنین بخدا؟ وثابتین بر عهد و میثاق بودند که یکی جناب آقامیرزا محمدعلی عظیم زاده بودند و یکی همین آقامیرزا علی اکبر خان

و یکی آقامیرزا عبدالله معروف به نوهزاده؟ آقامیرزا عبدالحسین که از اعزه و معارف زنجان بودند و از حیث ثروت اول شخص زنجان بوده ؟ همین سه نفر در میان آن دوازده نفر از احباب بودند و شهید شدند و دو نفر دیگر هم از احباب در یوم ورود حضرات در طهران شهیدند از آنها منصور خان ولد آقا حسن خان سرهنگ قزاق خانه بود و یکی آقامیرزا محمدعلی قزاق که بعد از ورود جناب سپه دار و جناب حاجی علی قلی خان روز دوم کشته شدند و یکی دیگر آقا گودرز تاجر پارسی بود که در وقت ورود حضرات بقزوین که بر سبیل سهو و خطا تیری با او میخورد و کشته میشود و یکی دیگر آقا میرزا علی آقا ولد حاجی محمد اسماعیل تبریزی که یوم خراب کردن مجلس در خیابان مریض خانه او را شهید کردند و نفرا تیرند؟ هم که از سابق عرض شد که سی و دو نفر ۳۲ نفر را شیخ ذکریای بی حیا شهید کرد و بقدر

و بقدر هفتاد طفل از ظلم آن بدلیک تلف شدند خلاصه مقصود ذکر آن

ملاقربانعلی بود و حرکات او بعد از آنی که شجر امید او ثمر یاس و نومیدی آورد و مجاهدین مظفر و منصور شدند و آنشاهی که او بامید تقرب باو باعث قتل جمعی شد آن شاه از شاهی خلع شد و مجاهدین کار را پیش بردند ملتفت شد که قافیه باخته و خود را در خطر عظیم انداخته و این مطلب را رعایت کرد که اگر من کناره کنم از خلق و بگویم من مطیع مشروطه هستم لابد ولا علاج از این چندین هزار نفس ده نفر گرفتار شوند در مقام استنطاق چیه نامبارک باز و زبانها سراو دراز میشود کلمه میشود؟

اغترف النار علی العار؟ را پیش نهاد کرد حامی مستبدین شد و اتباع خود را بهدایت و همراهی جهانشاه خان امر کرد و رفتند همراه او شده در امر جمع آوری کردند وقتی خبر شیخ فضل الله باو رسید آب در دهن او خشکید و برخاتمه امور خود ترسید و توبه نامه نوشته و ابوالمکارم نامی را واسطه کرده بطهران فرستاد حکومتی برای زنجان معین شد و با صد مجاهد رفت بزنجان دیگر خبری ندارم که آن حکومت با او کرده یا چه میکند معلوم نیست ولی یقین دارم که آن بزریکه او افشاند

ثمر خود را میکند بعد هر چه شد و حقیر مطلع شدم عرض میشود فقره خیلی غریب ورود ظل السلطان است بایران؟ و اذن ندادن بایشان کیفیت ورود ظل السلطان بمنجیل و او را مراجعت دادن برشت از قراریکه معلوم میشود نفوسیکه بعد از استبداد موقتی تبعید شدند

شدند یکی ظل السلطان بود که بعد از خرابی خانه او و تاراج اسباب او او را تبعید کردند رفت به پاریس نفوس دیگر هم که تبعید شدند مثل تقی زاه و علاءالدوله و آفاسید صادق ولد آفاسید محمد سنگلجی و قس علی هذا و در پاریس بجلال الدوله پسر خود بدها میگفته و فحش ها میداده که من تمام این خسارت ها را بالای تو کشید و او جواب میداده که چرا جهة من باشد شما که خودتان در مجلس حاضر شدید برای همراهی در جشن سال مجلس بفرموده خودتان سه شبه هزار و چهارصد در آنجا خرج کردید بدبیر؟ روز تمدن که در خور سه تومان مواجب بوده شما سه هزار تومان باولطف فرمودید و در حق آقا نجفی و میرزا علی اصغر خان بد بنویسد چه رجوعی بمن دارد بقدر بیست هزار تومان شما بصرف طبیعت؟ تون؟ باعضای مجلس دادید چه مدخلیتی بمن دارد گفته بود چون تو در یزد بدنام شدی من تمام این خسارتها را کشیدم که متعرض تو نشوند او عرض کرده بود که که آن روزیکه جد بزرگوار ما ناصرالدین شاه در حیات بود کسی نتوانست این حرفها بمن بزنند حال که مجلس برپاشده میتوانند حرف بزنند شما این فرمایشات را میخواهید بفرمائید بفرمائید ولی دخلی بمن ندارد خلاصه گذشته از جلال الدوله نطقهای خانه خراب کن میزده و تمامهم آنها را در قلب خود مردم نگاه داشته بودند تا آنکه زمان استبداد موقتی منقضی شد و بان آسانی

محمد علی شاه خلع لباس سلطنت از خود نمود و در حقیقت ایران از نو زنده گی از سر گرفت این خبر بیاریس رسیده و ظل السلطان از شوق حلیم در دیگ افتاده بطمع آنکه زود خود را بطهران برساند و اگر سلطان نمیشود اقلانایب السلطنه بشود آنقدر صبر نکرد که اقلابماند تا او را دعوت نمایند بدون آنکه او را بخواهند یا تلگرافی باو بنمایند روانه طهران شده وارد رشت که میشود جمعی که از حال او مطلع بودند دیده بودند که او نیت خیر ندارد در رشت باو میگویند که شما زیست؟ کنید تا خبر از طهران برسد او گوش نداده و حرکت میکند تلگرافاً بطهران خبر میدهند که ظل السلطان وارد رشت شد و باو گفتیم که توقف کند تا از طهران خبر برسد نشنید و روانه شد بمحض این خبر و اشاعه آن آنهایی که او را در پاریس ملاقات نموده بودند و حرفهایی که از او شنیده بودند مثل جناب تقی زاده و علاءالدوله و آقاسید صادق ولد آقا سید محمد سنگلجی اظهار نمودند که در پاریس نطق او این که مردم بچه خیال خام و طمع محال المرام افتاده اند و خیال میکنند که مردم سلطنتی را که بقیمت جان و ضرب شمشیر جان مسلمان؟ گرفته اند به خلق واگذار میکنند محض خواطر دونفر الواط شریر تبریز که ستار باشد یا باقر بنا باو؟ میگویند جناب ظل السلطان پس شما آن مخارجات گزاف و همراهی با مجلس می نمودید میگوید آنوقت برادر تاجدارم بصرف طبیعت و اراده خود حقوق سلطنتی خود را بملت داد من گمان می کردم که این شاه نیز

که این شاه‌نیز مثل پدرش مشروطه خواه می‌باشد من بان همراهی‌ها با مجلس کردم چرا که او آمد در مجلس و قسم خورد مرا یقین شد که او هم مثل راضیست؟ من اینقدر با مجلس همراهی کرد والا دیوانه بودم که بر خلاف میل شاه رفتار کنم که علاوه از آنکه بواسطه توپ بخانه من بستن که در حقیقت؟ تمام شئونات من از میان رفت بلا شک و شبهه در این سه سال سه کرور بمن ضرر رسید دیگر چگونه من خلاف طبع؟ سلطان رفتار می‌کنم من در ایران علاقه دارم نمیتوانم با دولت مخالفت بکنم باری از اینگونه مقالات و طول خیالات او را که ذکر کردند فوری بمنجیل تلفون کردند که از حرکت ظل السلطان مانع شوید مجاهد روانه منجیل شد در منجیل مجاهدین که خدا تعریف آنرا می‌فرماید که فضل الله المجاهدین باز در منجیل مبرز؟ شر ظلم الله؟ شدند که ظل ربک؟ را خوب بخلق و خود او انظار؟ نمایند در وقتی که او امر نموده به تعجیل اسب بکالسکه به بندند و بستند و او در شرف سوار شدن هست چهار نفر مجاهد می‌روند نزد او و اظهار می‌کنند که در طهران از کمیته چنان حکم شده که شما توقف بفرمائید تا چند نفر مجاهد با دستور العمل خدمت شما برسند ظل السلطان متغیر شده سختی می‌گویند که کمیته کیست و این حرفها چیست حاجی علی قلی

وسپه دار که من اذن جلوس بانها نمیدادم حالا حکم بر من میکنند بانهایت ملایمت جواب میدهند که حضرت والا هر روزی یک نوع ظهور و بروزی دارد شما اینقدر خلق بر خود تنگ نکنید البته مجاهدین که می‌ایند تکلیف حضرت والا رامعین نموده باز شاهزاده متغیر شده می‌گوید که خیر من می‌روم و خودم با آنها سؤال و جواب می‌کنم می‌گویند حضرت والا بطریق ادب بشما عرض می‌کنیم صبر کنید شما

بتغیر جواب میدهد که خیر من میروم خبر؟ میدهند که پاز درگاه اطاق بقصد رفتن نتوانید بیرون بگذارید ظل السلطان ماست ها را کیسه ریخته میگوید اسبها را باز کنند کنند و میماند تا مجاهدین میرسند و باو میگویند که شما عجاله مراجعت برشت بنمائید اورا برداشته برشت مراجعت میکنند و در همان باغی که سردار امجد را کشته بودند منزل میدهند و بعد اظهار میکنند که شما باید دو کرور وجه بدهید و عود یه فرنگستان بنمائید ظل السلطان بنای تلگراف میگذارد و اقلان چهار یا پنج روزی پنجاه تومان وجه تلگراف داد و آخر الامر اعلی حضرت سلطان احمد شاه واسطه شدند به

سیصد و هفتاد هزار تومان نقد و قبض از او گرفته شد که دو مرتبه مراجعت نماید اگر چه شنیده میشود که وزیر مختار انگلیس پائی میان آورده که ولایت؟ قانونی چرا اوحق ورود در خانه خود نداشته باشد و دولت قانونی چرا او باید وجه بدهد ولی حقیر این اقوال رابی اصل میدانم زیرا که دولت انگلیز عاقل است و ماهر از تدبیر از خلق ایران جلب تحبیب نموده و روس را باندزه طرف کرد و تا توانسته قلوب خلق ایران را از او چنان منزجر کرده که عماقرب که امورات در تحت نظم و نسق صحیح درآید خلق ایران از جنس روسیه خریدن کناره نمایند کناره خیلی سخت در

اینصورت مداخله در این امورات نخواهد نمود حرکت کردن اعلی حضرت محمد علی میرزا



بطرف روسیه باین نحواست در امورات؟ خیلی خیلی عجیب عجز والحاح اعلی حضرت  
محمد

علی میرزا میباشد در بروسیه رفتن آنواقعہ ازاین قراراست کہ مدتی قبل ازاین بنا بود  
کہ برود بواسطه تحویلدادن جواهرات خزانه تعویق افتاد تا باندازه کہ ممکن بود از او تحویل  
گرفته شد و ایضاً نوشته بمهر و امضا

ص ۳۷۴

وامضای سفیر؟ از او گرفتند کہ اگر چنانچه پارچه از جواهرات خزانه نزد  
یکی دیده شد چه بعنوان خرید و چه بعنوان هر وجه بعنوان امانت آنرا بگیرند  
واگر وجه دادند در عوض شهریه سالی صد هزار تومان او محسوب دارند چون  
کار باینجا کشید و یقین بر حرکت میکند با تلفون عین الدوله را خواست  
کہ برود زرگنده عین الدوله چون آدم عاقلی بود صلاح خود را  
در رفتن نزد محمد علی میرزا ندانست رفت در مجلس و اظهار کرد بایشان  
اجازه رفتن دادند ولی با مستوفی الممالک وزیر مالیه باهم رفتند پس از  
ملاقات عجز والحاح نموده بود کہ ملت برای من یک محلی در ایران  
برای توقف من معین نمایند کہ من بروسیه نروم ولو در صفحات بختیاری  
باشد حضرات مراجعت نموده خواهش ایشانرا اظهار کردند صلاح در اقامه  
ایران ندیدند ولی عجله هم در رفتن ایشان ننمودند و مشغول کارهای خود  
بودند کہ باز بوی فساد از آن مهابط عناد وزیدن گرفت در اواسط

شهر شعبان راپورتی به حضرات وزراء رسید که باز حضرات جلسه ها دارند و مجالس فراهم میاورند و تدابیرها مینمایند من جمله شخص راپورت بده گفته بود که من خودم در آن محافل عضویت داشتم و شش محفل پیا شد و آخرین محفل در امانیه امام جمعه بود و صلاح چنین دیدند که میر شکار شاه بقصد خانه خود که مرخص شده برود و سیصد قبضه تفنگ هفت تیر در مفرش و وبه او پنهان بآبهر برساند و با جزای ملا قربانعلی زنجانی برسانند و او را دعوت بطهران نمایند فوراً چند نفر مجاهد در عقب

ص ۳۷۵

روانه میشود در بین راه باو رسیده تفنگ تصرف کرده پاره نوشتجات بدست آمد؟ خود میر شکار هم شکاراجل شده مراجعت نمودند از نوشتجات بدست آمده و از تقریرات آن صاحب راپورت بنای گرفتاری بعضی شد من جمله جناب مؤید السلطنه بود که ایشان در استنطاق بیگناه بودند و مرخص شدند بشرط رفتن عتبات یکی امام جمعه بود که فرار و رفت سفارت و همراه شاه رفت یکی ظهیرالاسلام بود که درب خانه او قزاق و مجاهد گذاردند و او از خانه جرئت بیرون آمدن ندارد و آن نفوسی که آنها را درباغ شاه حبس کردند مثل سید احمد یزادرزاده آقا سید علی آقای یزدی که مرتکب آن عمل شنیع اعلان چسبانیدن اسم بهائیان بود که او را گرفتند قبل از خرابی مجلس و در استنطاق نوشته محمد علی میرزا رابعدلیه نمود که شاه بود و بمن دستورالعمل داد و منهم این

اعلان را نوشتم و او با شیخ محمود و رامینی در حبس بودند که مجلس را خراب کردند و آنها را مرخص نمودند و در آن یکسال استبداد هر دو نفر محل همه جور الطاف شاهانه بودند تا وقتی که شاه حالش؟ تباه شد شیخ محمود که همراه شاه مخلوع رفت ولی سید احمد گرفتار شد یکی دیگر مجدالاسلام کرمانی بود که صاحب روزنامه ندای وطن که این شخص هم بواسطه آن عقیده فاسده و مرشدیکه داشت که ازل باشد در این چند سال که بنده او را می شناختم حکایت او حکایت گدای ارمنی بود که خسرالدنیا والاخره بود نه استبدادیان او را میخواستند و نه مشروطه طلبان از او مطمئن بودند چنانچه در زمان استبداد نامه

ص ۳۷۶

نامه میرزا علی اضغر خان که اتابک اعظم بود همین محمد؟ در خانه حاجی عبدالحسین اصفهانی که او مرد لا مذهبی بود مثل همین مجدالاسلام که نزد حضرات بهائی اظهار همراهی مینمود و نزد ازلی ها ازلی بود و نزد ناقضین هم تصدیق آنها مینمود بمدلول الجنس مع الجنس یمیلن؟ در خانه آن حاجی عبدالحسین با دو نفر دیگر که یکی هم ازلی بودند و آنها را بکلات؟ فرستادند و وقتی بساط مشروطه سرپا شد آنها از کلات مراجعت نمودند و مجدالاسلام دو روزنامه را مدیر شد بلکه سه روزنامه یکی ندای وطن یکی کشکول و یکی محاکمات دید خیلی از این بابت؟ کرد ولی چون بساط مجلس بهم خورد از طهران فرار کرد و رفت در اصفهان و آنجا باز بنای طبع روزنامه گذارد باز خطا از او دیدند

او از اصفهان گریخت و آمد بطهران و مجدداً مشغول طبع جریده  
ندای وطن و محاکمات بود که الان او را گرفته اند یکی دیگر رضا بالا  
بود که در این واقعه گرفتار شده که او هم در حقیقت خیلی جوان بد ذات  
بد نفس بد فطرت مسبب الطینتی؟ بود و او هم ازلی بود و در واقعه اجتماع  
شیخ فضل در میدان توپ خانه این رضا خان رفت در مجلس  
و تفنگ بدوش گرفت و جزو تفنگ چی های مجلس شد بعد از آنی که  
بساط میدان توپ خانه بهم خورد بساط مجلس مسلط؟ شد بعوض  
آنکه رضا خان زحمتی کشیده بود در مجلس ریاست نظمیه را باو دادند  
که او مشروطه خواه میباشد و نمیگذارد وهنی بمشروطه برسد ولی رضا خان

ص ۳۷۷

رضا خان دست از عادت خود برداشت و بنای مداخل کردن و مقصرین  
را رها کردن با سم آنکه گریخته گذارد مردم بستوه آمده بصدا درآمدند  
او را معزول کردند بعد از معزولی بنای عداوت را گذارد و خود را  
در دستگاه امیر بهادر انداخت و با خبث طینت؟ امیر بهادر و شاه او  
شد در خرابی مجلس تا آنکه کردند هر چه توانستند و او را لقب سردار  
مسلط دادند و او هم مشغول فایده بردن بود تا آنکه دیدند این شخص  
جذب رفتاری راه نمی برد و جذب نفسی از او ظاهر نمیشود او را دیگر  
بخود راه ندادند از آنطرف استبداد هم زنده شد و همین قسم بیکار در خانه  
نشسته بود تا این اوقات که باز گویا مستبدین اجزای لازم داشتند او هم خود

را داخل کرده بود که او را گرفتند یکی دیگر آقا شیخ مطلب یزدی بود که گرفتار شد خلاصه قریب شصت نفر گرفتار شدند و از آن پنجاه یاشصت هیچ معلوم نیست که در چه حالند یکی میگوید آنها را درباغ شاه؟ بردند یکی میگوید تبعید کردند یکی میگوید تاره؟ هستند بعد هرچه معلوم شد مرقوم میشود مقصود حرکت کردن محمد علی میرزا بود که هنوزمحتمل؟ که تامجلس منعقد شود ویکصد و بیست نفر وکلا و منتخبین جمع شوند محمد علی میرزا درایران باشد تا آراء اهل مجلس چه بشود ازاین حرکات زشت او واتباع او که که الحق والانصاف در ظرف این سه سال که اسم سلطنت روی او بود یک قدم رو بعقل و حزم نرفتند ویک تدبیر ازروی قانون نمودند آنچه کردند غلط و آنچه گفتند غلط واقعاً سر کلمه مبارکه

ص ۳۷۸

مبارکه خصم الله؟؟ حرکات جاهلانه آنها ظاهر و آشکار؟ گردید باری بواسطه همین محفل کردن و همین تدابیر بود ملت لابد شد که او را حرکت بدهد و داد و ریشه خیالات سوء آنها را کند و آنقدر عهد و شروط گردن او گذاردند که راه نفس او را تنگ کردند من جمله یکی از شروط این بود که علاوه راه نفس محمد علی میرزا را تنگ کردند ران نفس دوست روس را هم تنگ کردند و آن این بود که بعد از حرکت او اگر از او رایحه فساد استشمام شد مواجب سالیانه او را ملت قطع نماید و آن نفوسی که از؟ مرگ نیز هم خودشان بواسطه همراه او دررفتند

اقلاباً باید ضامن معتبر بدهند که هر کس از آنها مطالبه طلبی نمود و مدلل رفت؟  
آن ضامن دین او را ادا کند؟ ولو هر چه باشد دوم اگر این حضرات  
وقتی قصد ایران نمودند و وارد شدند و خطائی از آنها سرزد که ملت  
خواست او را مجازات نماید هیچ سفیری حق پناه دادن بانها نداشته  
باشد و از این گونه عهود و شروط بقدری که ممکن بود از او گرفتند و تمام سفرا  
امضا نمودند و دو سفیر که روس و انگلیز؟ باشد در چند فقره آن ضمانت نمودند  
یکی فقره پیدا شدن جواهر بود هر کس باشد و هر قدر باشد یکی در فقره باز گذاردن  
تمام ما یملک خود را بملت اگر کاشف الفسادی از آن املاک ظاهر شود  
که مرجع آن شاه باشد باید حضرات از عهده خسارت و غرامت  
آن ملک بر آیند باین شروط و با این تفصیل حرکت نمود و ایران را  
با ایرانیان انشاء الله سالی آسوده نمود و سفیر روس و انگلیز؟ باهم تا لب دریا

ص ۳۷۹

از محمد علی میرزا مشایعت نمودند شانزده کالسکه و درشگه و شصت؟ راس اسب  
همراه

دارد؟ که حرکت نمودند دیگر در عرض راه چه اتفاق افتد؟ ما همین  
حد که میدانستم مرقوم شد کیفیت و چگونگی ترک؟ سخت گرفتن  
بر حضرات واقوری ها؟ دیگر از اتفاقات غریبه و در این قلیل مدت  
اتفاق افتاد که هیچ عقلی از هیچ مدبری گمان نمی کرد این است که ارزش  
آیه؟ مبارکه من شرب؟ الی حفره؟ چنان شری ظاهر کرد که هر

نفس عاقلی محوو مبهور مانده باری بعدازانی که ریاست نظمیه را به موسیویپرم سپردند و واقعاً طهران را امن کرد یک روز جارچی فرستاد در طهران جار زد که هر کس هر قدر تریاک دارد باداره نظمیه اعلان ؟ کند که من فلان قدر دارم مردم میرود درب ؟ ؟ آن تریاک را ؟ میخرد و وجه آنرا نقد میدهد و همین قدر به تجار و کسبه طهران ؟ میدهیم و از امروز تا بیست روز دیگر هر کس تریاک خود را بازده ؟ نفروخت و بعد بدون اذن ؟؟ از یکمقال الی صد من بدیگری فروخت مجازات قانونی میشود و بعد از جار زدن دلالها ؟ رفتند و بتمام دلالها سفارش نمود که که شما باید بتمام تجاریکه معامله تریاک دارند بسپارید باید آنچه تریک دارند باطلاع نظمیه فروخته شود و اگر بدون فروختند جرمی قانونی دارند دلالها هم به تکلیف خود رفتار کردند و حاجی محمد باقر ؟ نام هم نوشته انحصار فروش تریاک را گرفت و تریاک را مثقالی دوهزار قیمت گذارد

ص ۳۸۰

دوهزار قیمت گذارد ؟ فروش تریاک معین کرد و جز آنها احدی حق فروش تریاک نداشته باشد ؟ هر کس ؟ تریاک ست برود ؟ معین کرده تعرفه بگیرد که این ؟ قدر تریاک معناد است و باو بدهند و هرماه باید آن تعرفه عوض شود باید ؟ که شخص ؟ ؟ ؟

اجازه نمیدهند ؟ که باید ؟ معین ؟ قدری کاهیده ؟  
شده باشد و روز آخر ماه باید بقانون معتاد ؟ تریاک را ؟  
بدهد و قیمت عادلانه آنرا بگیرد باری چنان عرصه بر حضرات دعوی ؟  
تنگ کرد که حقیر را اعتقاد این است که در یکسال قبول نکنند  
که بکلی کشیدن تریاک در شهر طهران ؟ موقوف شود و از مسلمات  
و محققاتست که هرچه طهران شیوع یافت بزودی ؟؟ هر بلدان ؟  
سرایت میکند یقین است که در تمام ایران به سه سال نمیکشد  
که بکلی کشیدن تریاک انشاءالله موقوف میشود و علاوه از تریاک  
بر مسکرات هم نیر تبریزی دوهزار چهارصد گمرک بستند و محتمل است که بر گمرک  
آن افزوده شود که بان واسطه مخلوق نخورند و شرارت از آنها ظاهر  
نشود و خورد خورد این مذهب عقل ؟ هم متروک شود و عقل خلق  
انشاءالله تعالی ترقی کرده ثمرات و اثرات نیک ظاهر شود بلی  
خلاقیت ؟ کلام الله کار خود را میکند چنانچه در چهل و سه سال  
قبل حق جل جلاله کلمه مبارکه من شرب الدفیان ؟ انه لیس

ص ۳۸۱

منی را فرمود و کلمه مبارکه لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به لعقل را  
فرمود و ایضاً کلمه مبارکه و ترک ما یذهب به عقولکم را در پنجاه سال قبل  
فرمود و ایضاً کلمه مبارکه و اترکوا عادات مضره را گوش زد کافه خلق  
نمود و کمتر نفسی لله ولرضائه متروک داشتند مرور ؟ خداوند



مسئول؟ از برای اجرا نمودن احکام خود موسیو پیر مرا مامور فرمود  
که احکام او را بقوه جبریه مجری دارد این است معنی قدرت و این است  
معنی عظمت خوشا بحال نفوسیکه به بیند و خوشا بحال اشخاصی واقفند؟  
خلاصه کار تریاک را انحصار دادند و فوری؟ احدی حق خرید و فروش  
نداشت و او هم مثقالی دوهزار کمتر نداد که دیده شد چند نفر و فوری  
از عدم تریاک مردند و هم چنین حشیش هم همین حال را پیدا کرد و جزو  
انحصارات شد و آنهم مثقالی یکهزار چهار شد و هر کدام محل مخصوصی  
برای فروش آنها معین شد و پارهء فروشنده ها یا راه؟ خریدارها که  
بدون اطلاع نظمی و بر خلاف قانون خرید و فروش کردند و نظمی  
مطلع شد بجزای نقدیه گرفتار شدند و جریمه های صد و صد و پنجاه  
دادند و از خوف ترک نمودند و از برای مشروبات فقط بر جوهر؟  
تبریزی؟ دوهزار مالیات بستند که هر بطری که یکصد و شصت مثقال  
جوهر دارد ورقه میچسبانند روی چوب سربطر و دو طرف بخود  
بطر هم می چسبید و آنورقه دانه ده شاهی بایست از نظمی خرید  
و هر بطریکه میفروختند آنورقه را روی آنها بایست چسبیده باشد و اگر

ص ۳۸۲

و اگر بدون آنورقه بطری دیده شد از فروشنده و خریدار هر دو جرمی نقد  
گرفته شد و بحمدالله خیلی مخلوق هم ترک عادات مضره نمودند  
واقعه کاشان و مخالفت نایب حسین کاشی از این قرار است

که بعد از انی که ؟ مشروطه طلبی ؟  
از ؟ وارد طهران ؟ شدند در هر نقطه از نقاط هر نفسی که ؟  
از نیک و بد آنچه در وجود او مکنون و مستور بود بروز نمود من جمله ؟  
یکی از آنها نایب حسین ؟ در کاشان که از ؟ ؟  
که تقریبا ؟ سال بتجاوز ؟ تمام عمر مشغول ظلم و تعدی ؟  
کردن بخلق بوده و در بدو عمر در جزء قره سورها سهام السلطنه عرب  
عرب بود و آنچه ممکن بود از آنطریق تعدی میکرد و بعد از سهام سلطنه  
چون دارای چند پسر شده بود و پسرهای او هم مثل پدر مردم  
آزار و بد رفتار بودند و چند نفر هم مثل خود از اشرار گرد خود جمع  
کرده بودند و در سر راه نراق مردم را برهنه می کردند و قافله هارامی زدند  
تا آن اوقاتی مجلس شور اول منعقد شد باز بهمان کار مشغول بودند  
و مخلوق از آنها شکایت نمودند و مامور جهة گرفتن آنها از  
کاشان معین شد یکی از پسرهای او گرفتار شد و مابقی فرار کردند  
آن پسر را در نظمیة نگاه داشتند و در استنطاق درآوردند  
و بنا بود مجازات نمایند بنا ؟ بود که به پاداشت قتلها و بی  
عصمتی که کرده بود محتمل بود که کشته شود و وقتی بود که اداره نظمیة

ص ۳۸۳

؟ به یادداشت ؟ چند روز در مجلس تفنگ چی بودن باو سپرده بودند و او  
پارهء میگویند شش هزار تومان پارهء کمتر علی ای حال او را گریزانید و اورفت

در کاشان واز خوف ملت خود نایب حسین وپسرهای او رفتند در  
کوهی معروف که آنرا قلعه دوک می نامیدند منزل کردند و آنجا بودند  
تا مجلس را توپ بستند باز آنها بنای شرارت گذاردند و مشغول بودند  
تا مجدداً بهمت مردمان باغیرت و مجاهدین با همت باز بساط  
مشروطه برپا شد و دست استبداد کوتاه شد این نایب حسین از شدت  
خوف که مبادا باز گرفتار شود و این دفعه مجازات سخت بشوند زیرا  
که در این یکسال استبداد تقصیر زیاد از حد بد رفتاری کرده بودند حتی دست  
به بی ناموسی دراز کرده بودند در همان کوه متحصن شدند و بعلاوه از  
از شخص خودش پاره او را محرک هم شدند مثل صدرراونجی؟ و اقبال الدوله  
و امثال آنها و تشویق کردند و از آنجائی که گفته که خررا سرباری میکشد  
و بلبی؟ ادمرا بارک الله این نایب حسین هم تهوور و جسارتش باندازه ء  
رسید که آمد در کاشان و پنجاه شتر ذخیره دولتی را حمل بان قلعه دوک  
کرد و بقدر سیصد نفس شریر را با خود یار و یاور گرفت و در اطراف  
آنچه قافله عبور میکرد میچاپیدند مردمان کاشان بستوه در آمدند  
و از دست این شریر بنای آه و ناله گذاردند وزیر جنگ چند نفری  
از مجاهدین ترک و بختیاری را مامور کردند که در کاشان او را بگیرند  
حضرات که دور او را گرفتند و او بنای جسارت گذارد تا

چون اودربلندی بوده که خیلی قلعه محکمی هست که آنها که دیده بودند ذکر نمودند که در ایران به ندرت چنین قلعه دیده میشود و در سر قله کوهی چنین قلعه محکمی ساخته شده باشد خلاصه نایب حسین خیلی تهور بخرج داده و رشادتی نموده بود که خبر باو میرسد که نفس نیاورد؟ تابوت و جامه نیلی کن توپ شریپنل با توپ کوهی رسید در صورتی که هنوزاز دروازه طهران بیرون نرفته بود آنقدر گلوله ان سریع السیر بود که نایب حسین ازاستماع آن ازطرفی که جلو او سد نشده بود یعنی مجاهدین سنگر نکرده بودند اهل و عیال خودرا برداشته فرار میکنند وقتی معلوم شد زن وبچه خودرا درامامزاده گذارده و خود با ولدان؟ فرار میکنند پارهء میگویند بمشهد عالی شوران رفته پاره میگویند رفته است در اصفهان که در سفارت روس متحصن شود علی ای حال از اثر کلمه مبارکه الخائن خائف خوف او را گرفته فرار نمود وخلق از خیال او راحت شدند ومیگویند که محرک او اقبال الدوله وصدر راونجی بودند و حکومت کاشان که درآنوقت معظمالدوله بوداوهم باملت همراه نبوده ونفاق می کرده چنانچه اگراو با ملت همراه بود چگونه آنقدر فرصت باو میداد که او سرفرصت میان روز پنجاه شتر آنهاهم ذخیره دولتی حمل؟بقلعه خود بکند واحدی او را ممانعت نکند این خود دلیل است به معیت حکومت با نایب حسین

پنجاه شتر ذخیره دولتی حمل کند و باین جهت صدق این ظمان؟ معین میشود که حکومت هم خائن ملت بوده و واقعاً خیلی دشوار است که نفوسی که از بدو عمرتاسیء یا شصت سال عمر سم مهلک؟ فعالیت را شهد روح پروردانسته؟ و راحت خلق خدارامخل و مخرب بنیان عزت و راحت خود شمرده اند یکدفعه از آنها قلب ماهیت بشود و از ره گذری که جز؟ فواید لا تحصی برده اند صرف نظر کرده بطریق انصاف بیایند خداوند بفضل و کرم خود دفع تمام مفسد را بفرماید و باکسیر و اراده خود نحاس وجودهای لایق را بمقام ذهبت؟ برساند و الا این قافله تا بحشر لنگ است در صورتیکه شیخ فضل الله نوری یا ملا قربانعلی زنجانی یا حاجی میرزا حسن آقای تبریزی دست از ریسمان استبداد برندارند و قول خدا و رسول را بازیچه و لغو بشمارند از فلان حضرت اجل شنیده با ده هزار تومان و صد هزار تومان از شجر ظلم ثمر چیده چه توقع میشود کرد خلاصه نایب حسین با ان شرارت و خباثت وان سنگر بان استحکام و متانت گریخت ولی ملا قربانعلی در ان اومن؟ مکان که بی ثبات تراز خانه و باغچه ساختن طفلان است مستقر نشسته و از لحظه؟ خبط پیوسته ارازل را دور خود جمع میکند و با ملت مخالفت میکند و از حرکت زشت او ان فرزند ناخلف ایران ان پدر سوخته رحیم خان هم بطمع افتاده ترغیب و تحریص حضرات روس ها هم بر طمع خیالی ان نمک ناشناس و باعث اتلاف یک کرور ناس افزوده جمعی از

جمعی از اهل شاه شوندر را جمع کرده‌والبته نفس شریرو شخص سارق را که که شرارت و سرقت مجاز کنند بلکه ترغیب و تحریض نمایند معلوم است که آنها چه میکنند و به نقداطراف اردبیل را محاصره کرده و بدزدی فاش مشغول اند و اسباب هزار گونه خیال جهه ملت شدند کیفیت اردبیل و محاصره اطراف اردبیل از این قرار است که آنچه محقق شد و مسلم و نزد هردانای عاقل هم معلوم است این است که دولت بهیه روس نهایت انزجار و اکراه را از مشروطه شدن ایران داشته و تا قیام قیام هم خواهد داشت و اگر در عدلیه ادراک و شعور کسی مدعی شود که از روزیکه مذاکره مشروطه در ایران شده‌الی یومنا هذا که تقریباً بطریق تخمین دو کرور خلق ایران کشته شدند و ده کرور مال اهل ایران تزییع شده با دلایل واضحه و شواهد علیه نزد قاضی عدل و انصاف ثابت میکند بالتمام باغوای روس بود و بتحریک و ترغیب و راه نمائی او و اول؟ شاهد انصار؟ آن دولت با مشروطه که تا بحال چه مقدار رعیت خود را کشته و چند مرتبه دومان؟ مشروطه طلبان را آتش زده و مسلم است بعد از آنی رعیت ایران ظفر یافتند و شاهد مشروطه را در بغل گرفتند از مسلمات است که رعیت او او را آسوده نخواهد گذاشت چنانچه ملت عثمانی هم بعد از مشروطه شدن ایران خود را مشروطه نمودند و آزاد کردند و اما شاهد صادقی که در هیچ محکمه اسم جرح باونسیت نمیدهند

و میشود دادنظر؟ رقابت وهم چشمی است که احدی از آحاد منکر این مطلب نشده‌ونه  
میشود

و بواسطه انحرکت زشت بی غیرتی و نقض قول و نکث شرف که در قونسل خانه  
روس در اصفهان بجهت طایفه بهائی ظاهر شد که نوشته رسمی سپرد که اگر؟ امید من  
از شماها تقویت میکنم و بعد از رفتن و جمع شدن به سیصد تومان رشوه که آقا  
نجفی بمیرزا اسدالله خان مترجم او داد آن نمک نا شناس مترجم شرف و سعادت  
دولت روس را بان سیصد تومان فروخت و باعث خوف و جبن قونسل شد  
باندازهء که قونسول روس باصرار و ابرام بلکه سختی آنها را از قونسول خانه بیرون  
کرد و بمجرد بیرون آمدن جمعی را کشتند گو که مسلمین از این بی غیرتی روس  
دلگیران

نبودند ولی اطمینان هم از او نداشتند و در واقعه طلب حقوق نمودن از مرحوم  
مغفور مظفرالدین شاه بسفارت انگلیس پناه بردند تا مشروطه را گرفتند  
یک نفر از روسا و واعظین و متکلمین در سفارت با خود حقیر مذکور نمود  
که روزی که شاه چند نفر از سفارت احضار فرمود که مستدعی آنها را  
اجابت فرماید سفیر روس ادم فرستاد و شصت هزار تومان وعده  
داد که ما بگوئیم علاوه از سفیر انگلیس باید سفیر روس هم باشد و متحنین از او  
نپذیرفتند این دلیل متقن باز دلیل واضح تر روزی که محمد علی شاه  
رفت در سفارت روس پناهنده شد فوراً سفیر انگلیس آنجا حاضر شد  
و نماینده جلوی شاه مخلوع گذاشت و تا یوم حرکت او هم با سفیر روس  
همراه رفتند تا او را از خاک ایران خارج کردند پس این رقابت

وعداوت دولت روس واضح و آشکار شد ولی باید از ثبوت قدم

ص ۳۸۸

ثبوت قدم واستقامت دوستی روسها حضرات وقایع نگار در نگارشات  
تعریف و توصیف بنویسند در دوستی محمدعلی شاه آنقدر استقامت  
کرد که او را قهرآز سلطنت انداخت سهل است از اموال ترکه که در زمان  
ولی عهدی در تبریز کرده بود و بقدر بیست کرور املاک و رقبات جمع  
آورده بود محروم و بی نصیبش کردند سهل است از پنجاه یا شصت عمارت  
سلطنتی مثل عمارت باغ شاه و سلطنت آباد قصر قجر و گلستان  
و شمس العماره و ووبی بهره اش کردند سهل است آنقدر در استعانت  
و همراهی او کوشیدند تا او را از خاک ایران محروم نمودند الحق جای  
هزار گونه تحصین؟ است این گونه دوستی و بعلاوه آنچه در حق محمد علی شاه کرد  
و او را از همه چیز انداخت خود اش را نیز در دوستی محمد علی شاه باخت و از  
شوق حلیم در دیک انداخت؟ محض آنکه ایران مشروطه نشود که با و بر نخورد  
آنقدر طرفیت با سکنه این خاک تابناک ایران نمود که خود و رعیت  
خود را از نظر خلق ایران مهو؟ نمود ایکاش همین مهو؟ بود چنان خلق ایران  
را از خود رنجانیده که خدا شاهد است که این ذره بی مقدار با بصرفئواد خود  
می بینم که عماقرب چنان دست تجارت او در ایران کوتاه شود که اگر  
از روی اضطرار هم نفسی قند روسی یا نفت یا پارچه از روس خریده باشد مردم  
او را تحقیر کنند و چنان نفوذ او در ایران تمام شود که رعیت او در چشم



خلق خیلی خار؟ و ذلیل شمرده شوند این است اعتقاد قلبی این عبد راقم خلاصه  
از مقصود خود دورماندیم ولی این فقره دیگر از رقابت وهم چشمی انگلیس هارا عرض  
کنم

ص ۳۸۹

که چه پولتیک یا مکر یا حيله و خدعه یا دروغ و تذویر؟ که من اصطلاح فرنگان را نمیدانم  
همین کلمات و بیانات بی اصل است که اسم انرا پولتیک میگذارند  
و بر مروج زبان تنقیح؟ می‌گشایند که شما پولتیک نمیدانید یعنی طریقه دروغگوئی  
را نمیدانید یا کلمه پولتیک معنی دیگر دارد که این حقیر نفهمیدم علی ای حال یک  
پولتکی بزبان خودمان یک حيلهء بکار؟ روسها کرد که یک عالم خود را در  
در انظار کافه خلق عالم عزیز و محترم نمود و بر خلاف بهمان حيله روسها را  
یکدنیا در چشم تمام اهل عالم بخصوص سکنه ایران حقیر و پست؟؟  
نمود و آن حکایت از این قرار است پولتیک انگلیس با روس در اوقاتی  
که ملت برای اخذ حقوق خود قیام کرد و ورشت و قزوین را از زیر فشار  
استبداد خلاص کردند و تبریز هم بر قشون دولتی غالب شد روسها با انگریزها؟  
از قبل معاهده کرده بودند بزعم خود ایران را قسمت کرده بودند روس  
با انگریز؟ می‌گوید که میان و شما که عهد دوستی و مودت بسته است بموجب  
معاهده که ما؟ قم نمودیم و حال ایران باندازهء اغتشاش موجود است که دیگر  
زیادتر از این متصور نیست چرا ما امروز مداخله خود را بگذاریم برای وقت

دیگر که آیا چنین موقعی بدست بیاید یا نیاید انگلیس جواب میدهد که هر قسم که صلاح بدانید مداخله کنید ما هم حاضریم روس میگوید بهمان قسم معاهده که در میان ما و شما شده ما از طرف تبریز و خراسان قشون وارد میکنیم شما هم از طرف بوشهر با اسم حفظ تبعه و مال التجاره خود و کار را یکسره میکنیم انگریز؟ هم میگوید که بسیار خوب ما الساعه فرمان

ص ۳۹۰

فرمان سه فرزند جهاز جنگ میدهیم که روبه بوشهر روانه شوند روس هم این همراهی زبانی اورا فوز عظیم دانسته تدارک قشونی دیده طرف تبریز و خراسان روانه میکند از آنطرف انگریز؟ به بوشهر دستورالعمل میدهد که در وقت ورود جهازات ما جویا شوید که شما برای چه آمدید آنها میگویند برای محافظت تبعه و مال التجاره خود جواب بگوئید در این مدت اغتشاش که امروزه سال است البته دو کرور از خلق ایران کشته شدند بیک نفس از تبعه خارجه آسیبی وارد آمد میگویند نه ولی ما از بعد خوف خوف داریم جواب بگوئید ؟ ؟ همگی هستیم تعهد میکنیم که از این به بعد هم واقع نشود آنها میگویند باید این قول رسمیت پیدا کند شما فوری بنویسید که اگر صدمه و آسیبی به تبعه انگریز وارد شد من از عهده آن غرامت بیرون میایم بنویسید و بدهید آنها مراجعت میکنند ؟ ؟ هم خوف از دادن نکنید که این فقره برای او اسباب خطر نخواهد بود باری حضرات روسهائیکه ما اذوقه برای شما آوردیم و ما بامداد شما

آمدیم وارد تبریز میشوند و بعد از ورود آنها محمد علی شاه عین الدوله و سرکرده گان تبریز را احضار فرمود و از همین کار همه اسرار ظاهر و آشکار میشود اگر نفسی اندک تعقلی بنماید و جزئی تفکری بفرماید باری با مخارج روزی اقلاً دوهزار تومان خرج الان چهار ماه است که روسها وارد ایران شدند و هنوز معلوم نیست کی بروند اما از آنطرف انگریز بهمان وضع ه عرض شد سه جهاز وارد و دویست پنجاه سرباز هم پیاده شد جویا شدند

ص ۳۹۱

به بهانه آنکه طومانیا س املاکى دارد در آبادى رحيم خان و اتباع رحيم رحيم خان ده طومانياس را چاپيدند عده از قشون روس که در تبريز بودند بقصد گرفتن رحيم خان و مطالبه حقوق طومانياس روانه مکان رحيم خان شدند در حالى که از طومانياس که جویا شدند او ابا داشت که من نه در آنجا ده دارم و نه کسی مال مرابرده رفتند و پس از چندی که ماندند و با رحيم خان درد دلها کردند و قرار مدار مدار گذاردند مراجعت کرده شهرت دادند که رفتيم و رحيم خان را گرفتيم و شش هزار ليره بابت غرامت اموال طومانياس از او گرفتيم چندی گذشت و بوى فسادی از رحيم خان بمشام روسها رسید بهانه کردند که رحيم خان نا خوش است و از سفارت روس دکتري خواسته و دکتري با عده قزاق و مقداری پول سري بطرف رحيم خان روانه شد و کسی نپرسيد که رحيم خانى

که شما شش‌هزار لیره غرامت از او به عنف و جبر گرفتید چه شد  
که اینقدر الفت و مودت بین شما و او ؟ شد که او ناخوش  
شد دکتر از سفیر روس خواست آیا در میان روسها رسم این  
است که اگر با نفسی عداوت نمودند آن عداوت تولید  
مودت میکند و یا آنکه دکتر روس نایب مناب شیخ فضل الله  
نوری بود و برای وصیت او را خواست و دیگر از احدی اطمینان  
و سراغ دیانت نداشتند خلاصه رفتن دکتر روس بعیادت

ص ۳۹۲

بعیادت رحیم خان روس کویا کوبیدن اهل ؟ فساد بود که در هیکل عصای ؟  
جمعیت اردبیل کوبیدند و فوری بروز کرد و اما از آنطرف بعد از آنی ؟  
که از طرف تبریز حکومت بجهت اردبیل مهیاو معین شد در انجمن  
ایالتی تبریز صلاح چنان دیدند که اولاد ارشد وطن و متوجه ؟ از جانب  
خداوند مومن حضرت سردار علی ستار خان روانه اردبیل شوند و آن  
حکومت در اتفاق ایشان برود و حضرت سردار ملت او را  
به سریر حکومت بنشانند و احکام قانون را مجری بدارند و او راحت ؟  
نظمیه و بلدییه را سرپانماید و نظم صحیح قانونی بدهند و مراجعت نمایند  
و آنها که روانه شدند رحیم خان از آنجائی لازمه فطرت و عادت  
طینت او بود که با آدمیت ضدیت داشته باشد و گذشته از تحریک  
روسها و دیدن وجه گزافها و خصومت با قانون با نفس سردار

عداوت جبلی داشت و بخیال خود سردار را در اردبیل غریب دید و اوهم بموجب مثل معروف درب خانه خود پهلوان بود حضرات شاه شوند که از بیلاق عادی همیشگی آنها بود حرکت کرده بقشلاق خود میرفتند محرک شد که شما باید بروید اطراف اردبیل و دست غارت دراز کنید و هر چه از هر کس گیر شما آمد حق خودتان باشد به برید و بخورید معین؟ که بادزد که گفتند بدزد دیگر آن دزد چه میکند حتی خود شهر اردبیل خیال چاپیدن کردند و گرد اردبیل جمع شدند ولی جرئت ورود اردبیل که

ص ۳۹۳

که نکردند اما عرصه از جهت آذوقه بر خلق اردبیل تنگ کردند و سردار ملی با جمعی از مجاهدین که همراه ایشان بود و جمعی از اهل اردبیل از شهر بقصد آنها بیرون رفتند و زد و خوردی شده و چند نفری هم یعنی که نوشته بودند دوازده نفر از حضرات رحیم خانی کشته شد و عقب نشستند باز مجدداً بعد از مراجعت آنها بشهر باز عود کردند و خورد خورد از جهت پول روسها و بردن مال مردم خیلی جمع شدند و ؟ کرده و از تمام نقاط جواری آنها به معاونت سردار رفتند بخصوص از طهران که چهار اراده توپ و قزاق و سوار و سرباز و مجاهد با معزالسلطان و سردار معتضد رفتند و ایضاً خود موسیو پیرم با جمعی از جاندار روانه میشوند ولی خیال

موسیو گویا چنین باشد که از طرف زنجان برود و کار زنجان  
فیصل داده برود اردبیل و آنچه در خطوط نوشته اند  
و در جراید هم منتشر کردند از طهران تا سرحدات روم و روس  
ازهر قصبه و بلده ولایت جمعی محض حمایت رفته اند حتی حاجی  
صمد خان نام معروف که گویا خیلی شخصیت دارد و خیلی جمعیت او هم  
برای همراهی با ملت روانه اردبیل شده ولی تا امروز خبر  
ورود هیچیک باردبیل نرسیده ولی امید و طید هست چنان  
فشاری؟ باهل اردبیل بیاورند یعنی معاندین مشروطه که  
که تمام اضداد مشروطه در ایران مقطوع الطمع شوند و بدانند

ص ۳۹۴

و بدانند که ریشه استبداد با تیشه اتحاد کننده شد و تخم فساد  
بتوجه باغبان وطن پرست دیگر سبز نخواهد شد و آنچه خیالات  
دور و دراز بکنند و عشقه و اربرشجر پر ثمر مشروطه به پیچند و هیچ  
اثر نکنند و جز خسارت ثمری نه برند فعلاً بهمت وطن پرستان  
اردوئی از طهران بقصد اردبیل حرکت کرد که خداوند  
شاهد است ناصرالدین شاه با آن استقلال استبدادیکه داشت  
بعد از ششماه نمیتوانست چنین اردوئی باین سرعت و باین نظم  
حرکت بدهد خلاصه بفاصله پانزده یوم شش هزار قشون از طهران  
روانه شد سردار سردار؟ معتضد و معزسلطان و موسیو پیرم

که حضرات روسها حساب کار خود را کردند به نحوی که سفیر روس  
بطریق تعجب و حیرت رفت نزد وزیر جنگ که این قدر تدارک  
برای اردبیل لزوم ندارد و خلاصه خوب جنبشی نمودند ولی هنوز  
تلاقی تا امروز که بیست و نهم شهرشوال است هنوز واقع نشده و اگر هم  
شده خبران بطهران نرسیده هر وقت رسید مرقوم میشود یکی از  
اتفاقات این چند وقت ورشادت ملت ورود جناب  
آقا سید عبدالله است کیفیت ورود جناب آقا سید عبدالله از  
عتبات عالیات از این قرار است که بعد از انی که مجلس خراب  
کردند که ذکر شد که آقاسید عبدالله را گرفتند و بذلت فوق العاده  
به باع شاه بردند که سرایشان برهنه و جز یک زیر شلواری پای

ص ۳۹۵

ایشان نبود و قزاقها آنچه لازمه رزالت؟ و پست فطرتی بود درباره  
او معمول داشتند و دوسه روزی درباغ شاهزنجیر بود او را تحت الحفظ  
فرستادند اطراف کرمانشاهان در قلعه معروف بقلعه جهان میر  
و بقدر هشتماه در آن قلعه تحت الحفظ بودند تا آنکه خورده خورده ملت  
بواسطه استقامت تبریزیان قوتی یافتند و بر خلاف ضعف محمد علی شاه  
ظاهر شد تا وقتی که رشت و قزوین به تصرف ملتی هادرآمد آقاسید عبدالله  
هم از آن قلعه خلاص شده با احترام زیاد وارد کرمانشاهان شدند  
و روانه عتبات شدند و ورود ایشان را بعتبات علما خیلی توقیر

و تکریم نمودند و با احترام زیاد وارد کردند و مدتی هم در عتبات بودند محترمانه  
این اوقات قصد وطن نموده روانه طهران شدند و یوم بیست و هفتم  
شوال وارد قم شدند و از کرمان شاه؟ تا قم را چاپاری آمدند و معلوم  
نشد که با این عجله چرا آمدند و چه خیال کردند شاید خیال این ماند که باز؟  
حکایت مشروطه قبل است و آن ریاست تامه که داشتند باری از کرمان  
شاهان که حرکت کردند تلگرافاً اطلاع دادند مردم مهم بچندین جهت بنای استقبال  
رفتن گذاردند یک جهت این بود که هر چه کرده بودند در طول زمان فراموش  
شده بود فقط در اسم مشروطه متحمل صدمات شده بودند بلکه صدمه  
شخص ایشان از ملک المتکلمین و جهانگیر خان وسید جمال هم  
زیادتر بود زیرا آنها بفاصله دو ساعت مشاهده مشقات کردند گو که  
کشته شدند ولی هشت ماه ناملایم ندیدند این یک جهت احترامات

ص ۳۹۶

احترامات ایشان شد جهت دیگر وقتی محمد علی شاه محض لجاجت با ملت  
و بروز قدرت صنیع حضرت و مقتدر نظام وسید کمال کوررا؟ طلبید  
علی الرغم ملت خیلی آنها را با احترام وارد کرد و مخلوق محض آنکه شاه  
ان قسم کرد استقبالها کردند شاه لدی الورد القابها و نشانها بانها داد  
انعامها مرحمت فرمود بانها که مخلوق طهران در تعجب بودند که این صنیع  
حضرت دزد که همیشه دو سال سه سال در انبار شاهی بوده و خیلی  
مال مردم را بطریق دزدی برده خیلی بی عصمتی ها با عیال و اولاد مردم



کرده چنین کسیکه قابل این شئونات نیست مگر محض لجاجت  
ملت این کارها را کرد ملت هم روز ورود او محض بروز قدرت  
ملت کردند باری یوم پنج شهر شوال آقاسید عبدالله با آن عزت  
وارد کردند که از روی میدان امین السلطان بلکه از  
درب دروازه تا درب خانه خود آقاسید عبدالله متعدد طاق نصرت  
بسته بودند و با انواع زینت مزین کرده بودند ولی  
فقط لجاره؟ بود و معدودی از اعیان و علماء دیگر از نظامی  
و قربانی اثری نبود دو ساعت بغروب مانده وارد خانه خود  
شدند ولی وقتی وارد شدند که رقعہ دعوت مجلس بخانه  
ایشان برده بودند و نگذاردند که ایشان سه روز دید و باز دید خود را  
بر گذار نمایند و آنوقت از خانه بیرون آیند ایشان را  
بمجلس دعوت کردند و روز اول ورود از خانه بمجلس رفت

ص ۳۹۷

کیفیت انعقاد مجلس شور ملی از این قرار است که مرقوم میشود  
که پس ازانی که به حکم محمدعلی شاه مجلس را توپ بستند و سرباز  
سیلا خوری و قزاق از بی میلی شاه بمجلس و عداوت امیربهادر  
بمشروطه و خورسندی بریکات؟ که رئیس قزاق ها بود از  
خرابی مجلس وقت را غنیمت دانسته چنان آن عمارت را  
خراب کردند و بقدر یک کرور مبل و اساسیه؟ آن مجلس را

که مرحوم حاجی میرزا حسین خان بزحمات و مشقات در مسافرت  
ها که یا در کلیه؟ سالهای سال وزیر مختار بود یا درسفر فرنگستان  
با ناصرالدین شاه رفته بود و تحصیل کرده بود از آئینه های  
قدی و چارهای؟ چهل شاخه و غالیچه های خیلی ممتاز تمام را  
بردند باندازه که سنگ های پله های آن عمارت را  
بردند و مدتی طویله قزاقها بود دیگر اشرار آثار آن عمارت  
و تجملات آن باقی نبود که باز محمد علی شاه فهمید که لابد  
ولاعلاجاً مجلس را از او خواهند گرفت معمار فرستاد که  
تعمیر مجلس را باز دید کند یکصد و هشتاد هزار تومان خرج  
بنائی او را دیدند بغیر از نجاری حال میشود نفقه کرد که  
آن عمارت دو کروور هم زیادتر ارزش و قیمت داشته  
باری بعد از ورود حضرات بطهران و تصرف کردن  
طهران و ورود بمجلس بنا گذاردند به تعمیر کردن و تدارک

ص ۳۹۸

و تدارک اساسیه کردن گذاردند و ملت پولها دادند و پارهء که از  
سرباز و قزاق پاره از اسبابهارا خریده بودند آوردند و تسلیم کردند و پارهء  
که نیاوردند و ملت فهمیدند که نزد کیست گرفتند معذک تا یوم غره  
شهر زیقعه؟ یک تدارک مختصری دیده شد یا آنکه در عمارت سلطنتی  
هر چه بدرد مجلس میخورد آوردند باری مقصود انعقاد مجلس بود چون در

قانون اساسی ذکر بود که بعد از آنی که شصت و یک نفر از یکصد و بیست  
نفس منتخب در طهران جمع شدند مجلس منعقد شود و در اواخر  
شهر شوال شصت و هشت نفر از وکلای با اعتبارنامه ها در طهران  
جمع بودند لذا در یوم ۲شنبه غره شهر؟ ذی قعدة مطابق سیم آذر؟ ماه جلالی بمبارکی  
و میمنت مجلس منعقد شد و جمیع امرا و وزرا و رجال دولت تمام  
بالباس رسمی در مجلس حاضر شدند و از درب سردار؟ الماس تا درب  
بهارستان نقطه به نقطه از برای هر طبقه از طبقات نظامی معین  
کرده بودند که بجهت حرکت سلطان احمد شاه بایستند ایستاده بودند و سلطان  
از درب عمارت که بیروت تشریف آوردند تا وارد بهارستان  
که شدند میان طیب؟ بودند که ابداً طیب؟ سوار و توپ چی و مجاهد و  
قزاق تمام بالباس رسمی و مد جدید بخصوص دسته جاندارم از هم مفصل  
نبود که نبود بعلاوه مجاهدین بختیاری در پشت؟ این دو صف آنها یک  
صف دیگر بسته بودند و هر نقطه که لباس قشون يك رنگ و يك  
مد بود حضرات بختیاری نیز اسبها تمام یک رنگ بود خلاصه

ص ۳۹۹

حقیر هیجده سال است که در طهران ساکنم با آنکه سواریه از ناصرالدین شاه و  
مظفرالدین شاه شاه مغفور دیده بودم چنین جلالی و چنین شکوهی ابداً ندیده بودم  
از همه بهتر که واقعاً قلب ملت خورسند تر این بود که سوار قزاقی که رسم بود همیشه  
به طرف کالسکه شاه باشند رسته از آنها را آنقدر جلو انداخته بودند که عقب آنها پولیس

بود وبعد جاندار و بعد مجاهد و میان مجاهدین کالسکه شاه و همچنین عقب سراول  
مجاهد

و بعد از آن جاندار و بعد پولیس و بعد قزاق و انخفت قزاقهارا کافی بود بجریمه های  
آنها که خیلی جرم داشتند که مجلس را خراب کردند و مبل مجلس را برده بلکه مجلس  
را

تا چهار ماه طویله اسبهای خود کردند بلکه دالان مسجد سپه سالار را مهاربند  
اسب خود کردند آن خفت آنها را کفایت کرد باری شاه با آن جلال آمدند  
مجلس با نایب السلطنه و بقدر یک ربع ساعت نشسته شربت و مرمتی ؟ صرف  
نموده حرکت فرمودند ولی جناب نایب السلطنه که عضدالملک باشند  
در مراجعت در کالسکه شاه نبودند و در مجلس ماندند و بعد از انعقاد آن  
مجلس در فضای بهارستان صندلی گذارده بودند و مجاهدین  
جمع بودند شخصی معمم رفت بالای صندلی و نطقی کرد که در حقیقت  
نطق او و سکوت خلق در آن جمعیت بر مخلوق معلوم شد که مملکت  
مشروطه شده خلاصه نطق ان واعظ این است ای اهل ایران  
ای مردمانی که مدعی بینائی و شنوائی هر کدام از شما جدا جدا البته  
هزار مرتبه یا از شاگرد های مدارس یا از وکلای مجلس منهدم شده  
قبل یا از نفوسیکه بفرنگستان رفته اند یا از فرنگی ها البته صد مرتبه

ص ۴۰۰

صد مرتبه ملامت و شماتت شنیده اند که بشما گفته اند شما علم ندارید

و راست هم گفته اند ولی شما نزد خود فکر میکنید که چرا بما ملامت میکنند که ایران عالم ندارد و ما علم نداریم ما حاجی ملاعلی کندی دیدیم ما حاجی میرزا حسن اشتیانی دیدیم مسئله شکیات ؟ و سهویات از آخوند رستم آبادی تحصیل کردیم چرا با ما میگویند عالم نداریم و علم نداریم پس آن علمی که آنها میگویند درست هم میگویند علم حیص و نفاس نیست علم شکیات و سهویات نیست علم صرف و نحو نیست علم صناعت است علم فلاح است علم سیاست است علم انسانیت است

ملاحظه کنید مسافرین زمان استبداد ناقص چه قدر در فرنگستان تبعید شدند و احدی ایشانرا نخواست حتی ظل السلطان آمد و اورا راه ندادند و چه جهت دارد که جناب احتشام السلطنه و جناب ناصرالملک را با هزار گونه عجز و خلق ؟ بطهران دعوت میکنند و ورود ایشانرا فوز عظیم می شمرند بجهت همان علم است که آنها دارند و آنها ندارند پس در مقام تحصیل بعلم باشید و از این مقوله خیلی صحبت کرد و از صندلی پائین آمد بعد از او یک شخص مسیحی از اهل قفقاز رفت بالای صندلی در صورتیکه تفنگ روی دوش و قطار فشنگ از دو طرف بهیکل انداخته و بنا نطق کردن گذارد و مجاهدی دیگر ترجمه می کرد و اسم ناطق از قضا پطرس بود خلاصه نطق شخص مسیحی ای برادران و ای

پرورش یافته گان در خاک و هوای ایران وای کسانی که از صمیم قلب مشروطه خواهید مطمئن نشوید شما دارای مشروطه شدید از انعقاد مجلس و گرفتن جشن و آتش بازی و چراغان مملکت مشروطه نمی شود و قانون استقرار نمی گیرد چرا که شما دو سال قبل مجلس داشتید از این مجلس مفصل تر جشن داشتید مطول تر وکیل داشتید متعدد تر چراغان کردید منظم تر چه شد آن بساط بهم پیچیده شد و اقلاً سیصد هزار خون بیگناه یا با گناه ریخته شد و کرورها مال مردم به تاراج و یغمارفت اگر اینها شرط مشروطه بود که تماماً را داشتید چه شد که بهم خورد و مجلس خراب شد جمعی گفتند خدا خراب کرد خانه خراب کنند مجلس را جواب داد که مقصود شما محمد علی میرزا است گفتند بلی گفت خیر بالله ولله بتمام انبیا و اوصیا او مجلس را خراب نکرد رشوه و رشوه خوار مجلس شما را خراب کرد مگر همین رحیم خان پدر سوخته در طهران محبوس نبود کی او را از حبس رها کرد رشوه کی او را بمجلس آورد و قسم خورد رشوه کی او را مامور تبریز کرد رشوه شماها طهران بودید بهتر هست مطلع باشید که چه قدر رشوه گرفتند باری وقتی شما میتوانید مدعی شوید که ایران مشروطه شد و ابواب خیر و برکت بر روی ما گشاده شد که باب رشوه خوری مسدود شود وقتی رشوه از میان رفت آنوقت مشروطه میاید وقتی رشوه موقوف شد مشروطه دایر میشود و خیال نکنید که خیلی

خیلی اشکال دارد ترک رشوه بلکه خیلی آسانست من بشما تعلیم میدهم  
بمجرد آنکه یقین کردید که یکی از وکلا یا وزراء رشوه گرفتند یک  
گلوله خرج او کنید و او را بکشید سه نفر که رشوه گرفتند و کشته شدند  
چهارمی دست خود را در گرفتن رشوه جمع میکند و اگر زهر رستمی در دل  
او باشد آب میشود و اگر از شما ساخته نیست ما حاضریم ما بجان و  
مال و عیال؟ خود این مشروطه را خریده ایم و باین اسانی نمیفروشیم اگر چه  
شما هم نگوئید ما خودمان مراقب هستیم و مطلع میشویم و کار خود را میکنیم  
فقط محض انست که ما و شما باید معاون یکدیگر باشیم هر کدام که خبر  
دار شدید و یقین حاصل کردید گواه دارید خودتان او را تلف  
کنید خودتان آنقوه را ندارید بما اطلاع بدهید ما این خار را از سر راه  
برادران بر میداریم ولی دقت کنید و صدق باشد و تهمت  
نباشد که گلوله ما غیر از گلوله دیگرانست که پنهان و پوشیده و عقبه؟  
بزنی ما باید در مقابل روی تمام وکلا و یا در خانه خودش  
یا در معبر عام باو موجه؟ بداریم که تو چنین خیانتی بملت نمودی و او را  
تمام کنیم و از صندلی بزیر آمد دیگر غروب بود و شروع در جشن  
شد و آتشبازی خیلی مفصلی ساخته بودند سه دسته مزیک هم مینواختند  
خلاصه تا پنج ساعت از شب گذشته مردم مشغول تماشا بودند و از  
آن روز که گذشت روز هفتم ماه و هفتم انعقاد مجلس بود که وکلا بصلاح  
یکدیگر کمیته کمیته شد و هر طبقه دقت در اعتبار نامه وکالت طبقه دیگر

بنمایند و چند روز بعد جنابان وزرای مسئول علی‌الرسم که بدون تصویب مجلس موقتی بوزارت مشغول بودند همگی یکدفعه از وزارت خود استعفا دادند و دو سه روز که از آنمقدمه گذشت جناب نایب‌السلطنه تمام وزرا را برداشتند با نهایت رعایت احترام به مجلس بردند و معرفی نمودند مجلس مجدداً جناب سپه‌دار را وزیر جنگ و وزیر‌الوزراء و جناب حاجی علی‌قلی خان را وزیر داخله و مشیرالدوله را وزارت عدلیه و ثوق‌الدوله را وزیر مالیه؟ صنیع‌الدوله وزارت علوم و معارف سردار منصور را وزارت تلگراف خانه و پست خانه دادند و علاء‌السلطنه را وزارت خارجه معین نمودند و تمام که بیرون آمدند مشغول شد الا مشیرالدوله که استعفا داد و مقصود ایشان استحکام عمل بود از جانب وزیرالوزراء تمام وزراء رفتند منزل ایشان که ایشان را راضی نمایند ایشان ذکر کرده بودند که من از خدمت کردن بدولت و ملت مجبورم و حرفی ندارم و این وزارت عدلیه از من ساخته نیست چرا که کافه خلق طهران بلکه ایران تمام رجوعشان بعدلیه است بلکه فردا مدعی از برای وزیرالوزراء پیدا شد من بخود هم نه حکم قانون ایشان را حاضر نمایم مسئول میشود نوکر ایشان در دیوان خانه عدلیه مدعی پیدا کرد هنوز او را وارد نکردند ده پاکت توسط جهت او میرسد قبول کنم بملت خیانت شده



بملت خیانت شده قبول نکنم نسبت به قانون توهین شده دیگر نفوسی در عدلیه از اجراء و امضایند که سی سال است از این سرچشمه رشوه و تعارف گذرانها کردند اگر به آنها بگویم که دیگر از این آب ننوشید و چشم از مداخله‌های ما قبل بپوشید قبول نمیکنند یعنی؟ ترک نمی کنند تغییرشان بدهم باید روزی صد رقعہ بخوانم و جواب بنویسم که تمام شفاعت اجزاست خلاصه تمام مقاصد را شمردند و وزراء مقاصد ایشان را آوردند و ایشانرا مختاریت صرفه دادند و ایشانهم قبول کردند و بعدلیه آمدند و مشغول اصلاح کار خود پرداخته واز؟ کاریکه برای سهولت امور خلق کردند این بود که کاریکه از قبل میل داشتند بکنند نتوانستند یعنی مخل داشتند صورت دادند و در چهار نقطه طهران چهار مجلس بر قرار کردند باسم مجلس صلحیه عدلیه و قرار گذاردند که در این چهار نقطه تا یکصد و پنجاه تومان طلب مردم را رسیدگی کرده احقاق حق بنمایند چنانچه موسیویپرم هم برای نظمیه همین قسم در چهار نقطه کمیسر قرار داده که آنها در امورات جزئی ازدزدی و نزاع رسیدگی نمایند و در واقع هر دو برای سهولت کار خلق بسیار بسیار خوب شد و بیک اندازه راحت شدند از غرائب امور و حیرت بخش عقول واقعه حکومت یزد و کرمان است و آن واقعه از این قرار است که قوام الملک شیرازی که تمام اهل ایران او را مستبد صرف و صرف استبداد میدانستند و در روزنامه

ذکر او را به بدی می‌کردند و قتل و غارت لار را چون نصرالدوله اخوی ؟  
ایشان به حکم آصف‌الدوله کرده بود از اومی دیدند و آقاسید عبدالحسین  
لاری حکم کفر و ارتداد او را نوشته بود در مجلس اول او در طهران بود  
و قسم یاد نمود که بمشروطیت خیانت نکند و رفت بشیراز و نهایت  
همراهی را با صفاالدوله و استقلال موقتی محمد علی میرزا نمود و بعد از اینکه  
ایران بتصرف ملت در آمد و اولیای امور سرکار سوار شدند این قوام  
الملک شیرازی را بحکومت کرمان بر قرار کردند و اغلب خلق زبانشان ؟  
بملت دراز شده بود که چرا حکومت کرمان را بچنین نفوس مستبد  
میدهند امروز این گونه حرکت کرده و شخصی بخود حقیر نوشته بود که چنین امنیتی  
در کرمان دیده نشده بود که دزدیها و اموال مسروقه زمان استبداد  
از ایلات فارس گرفته و بصاحبانش رد نماید و حکومت یزد را بعد از  
انی که به سردار جنگ دادند اولاً با اکراه قبول کرد و خیالات  
دور و دراز داشت زیرا که از نفوسی بود بحمايت دولت به تبریز  
رفته بود و علاوه از تبریز در وقت ورود مجاهدین او در سلطنت آباد  
بود و باملت دعوا می نمود و بجهت ممانعت بختیاری از دخول در  
طهران تا حسن آباد رفت و جلوگیری نمود و زد و خوردی هم کرد بعد از آنکه  
ملت غالب شد نظر بمصلحتی حکومت یزد را بایشان دادند اولاً؟ که بقدر  
دوماه در اصفهان ماند تا آنکه باصرار حرکت نمود و حال که به یزد رفته در

نهایت استقلال حرکت نموده و چنان الواط و اشرار را فرار داد که الان اشرار از

ص ۴۰۶

واشرار از شوکت و اقتدار ایشان خائف و حراسان شدند  
که یکنفر از آنها پیدا نیستند و هر کدام از خوف درسوراخ موشی پنهان  
شدند و یک نایب الحکومه دارد که مدبرالدوله لقب دارد و  
از طایفه صدریها اصفهانست و بسیار بسیار شخص نجیب اصیل عاقل  
با تدبیری میباشد و حضرات پارسیان و احباب از ایشان  
اظهار رضامندی دارند و مخصوصاً قدغن نمودند که احدی حق ندارد  
از مذهب و عقیده احدی نطق کند و یک کاری کرده بود که لایق  
هزار تحسین است و آن این است که ملا حسن نام که معروف بملاحسن طائب  
است و این مرد سابق ایام عمر اش هر کس منقطعه؟ میخواست میرفت  
نزد او و او زنی باومی نمایاند اگر مقبول میشد او صیقه آنرا میخواند  
در زمان جلال الدوله که خلق یزد از خلق یزید بدتر کردند و هشتاد و  
شش نفر از طایفه بهائی از زن و مرد و صغیر و کبیر با نهایت بی رحمی و بی  
انصافی کشتند و هر بی پدری کشتن یکی از این طایفه را باعث غفران  
پدر نامعلوم خود میدانست این ملا حسن مذکور هم حکم قتل یک دو سه نفر  
از بندگان خدا داده بود که یکی از آنها آقا علی رضا نام بود که او را به حکم  
او کشتند این آخوند صیقه؟ گو پس از آن حکم قتل رفته رفته جزء علماء  
شد و مرافعه هم میکرد و قسم هم میداد و حکمت بذلک؟ هم مینوشت

در این چند روز شخصی متمول معروف بملاعلی اصغر زلفقار که در مباحثه؟  
کبرهای یزد بود فوت می شود یک شخص نکره معطل بی پولی که او را

ص ۴۰۷

عبدالوهاب محمد حسن کرمانی میگفتند مدعی دوهزار تومان میشود و شهودی  
نزد این ملا حسن اقامه میکند و ملا حسن حکم بر حقانیت آن بی حق میدهد  
عبدالوهاب حکم را به حکومت برای اجرا می برد آنها هم میروند نزد  
شیخ جعفر که اوهم تقریباً برادر بزرگ ملا حسن بود خلفا و خلفا؟ و صفاتا و عقیده  
و ناسخ حکم او را می گیرند و به نظر حکومت میرساند و عرض می کنند  
که این شخص پول دار مباحثه کار و آن شخص هرگز دارای دوهزار قران  
نبوده استدعای تحقیق میکنم حکومت مدالله استیناف این  
کار را بعهده نایب الحکومه میگذارد و نایب الحکومه به حسن تدبیر و نیکی  
فطرت و صافی ضمیر استنطاق صحیحی فرموده بی حقی آن بد حق و کذب آن  
شهود غیر موفق و نادانی و بیدینی آن نویسنده حکم ناحق را معلوم و مبرهن  
میدارد و حکومت عبدالوهاب را با شهود بچوب بسته یک  
چوب و افری میزند و حکم میکند که بعد از خط و مهر این ملا حسن را  
احدی نخواند و محل اعتبار نداند و اگر تمام امور به کف کفایت این  
نایب الحکومه بگذارند خیلی خوب و حکومت او مطلوب واقع میشود  
ولی افسوس که مشیرالممالک خود را داخل کار کرده و نماینده دخل شده  
و مسلم است که این سردار جنگ صاحب نفس مطمئنه نیست مداخل را دوست

میدارد و همین راهنمایی او حکومت او را ضایع میکند چنانچه  
الان مالیات یزد را با فرع گزاف که تمام حکام می گرفتند در  
زمان استبداد گرفته وبعلاوه تومانی یک قران هم برای حکومت گرفته

ص ۴۰۸

گرفتند واین گونه راه نمائی است که باعث تضییع قدروشان  
این حکومت میشود والا خوب حکومتی کرده واحدی این گمان را  
در حق اونمی برد واین از خوارق عادت بود که ظاهرشد از برکت مشروطه  
ذکر بیحالی وعدم کفایت شاهزاده رکن الدوله در حکومت  
خراسان در واقعه حصارک ونیشابور که این اوقات  
از عدم کفایت و لیاقت اورخ داده بدین قرار است  
ذکر اول وحله ورود اوبه خراسان وآن تهپور روسان؟ وآن  
وآن قتل وغارت که در مشهد اتفاق افتاد که ذکرشد با  
همه بد رفتاری ها که از اوظاهر شد نمیدانم اولیای امور چه  
مصلحت دانستند که او را باز در همان مشهد گذاردند از  
عدم مراقبت وبی حالی او در حصارک که از توابع تربت  
حیدریه است جمعی از ارازل واوباش برطایفه بهائی بنای  
ظلم وتعدی را گذارده باندازهء که گویا پنج نفر از رجال و چهار  
نفر از نساء آنها را کشتند وبا آنکه از وزیر داخله و وزیر جنگ  
تلگرافهای سخت باو شد که اینقدر سهل انگاری برای چه واین

مقدار کم حالی بملاحظه که مگر شما نمیدانید که ایران مشروطه شد و برعیت خواطر نشان نگردید که این گونه حرکات وحشیانه موقوف گردید البته الف البته ان اشرار مرتکبین این کار را گرفته تنبیه و سیاست نمائید که موجب تنبه دیگران بشود

ص ۴۰۹

و نفوسیکه باعث این حرکات وحشیانه شدند آنها را گرفته تحت الحفظ بفرستید طهران تا مجازات شوند با چنین تلگرافی یا از جهت ازدیاد طمع یا از کم حالی ابداً متعرض آنها نشد اتش؟ دیگر در نقطه دیگر مشتعل شد و در حوالی ترشیز؟ یک شخصی ملقب بمعین الغربا که از افعال او صدق لقب او معلوم نمیشود گویا چند نفر از طبقه اسماعیلیه برای تجارت در اطراف سبزوار بودند بچنگ او میافتند و او حکم قتل آن دونفر را میدهد و ملا باقر نامی میخواهد ثواب کند با کارد آن دونفر را سر میبرد این خبر به؟ بحضرات آقاخانها میرسد آنها تلگراف سخت نمودند وزیر داخله سخت گرفتند بر رکن الدوله اوهم سخت گرفته آن ملا باقر قاتل را گرفته روانه طهران نمودند و او را در عدلیه استنطاق نمودند مقرر و معترف شد که من این دونفر را کشتم بدست خود جويا شده بودند چرا گفته بود چون اینها بتمام دوازده امام ما معتقد نبودند و لازمه شریعت اثنی عشریه این است که هر کس منکر یکی از آنها شود واجب القتل است یکی با او جاندارهای نظمیه

که مستحفظ او بوده در بین استنطاق میگوید ای ابله بقول خود تو اینها که تا هشت امام معتقدند و چهار نفر از ائمه هدا را منکرند تو آنها را واجب القتل میدانی پس باید تمام اهل سنت را بکشی که آنها هیچیک از یازده امام را قبول ندارند گفته بود که این بحث را با معین الغربا بکنند که چرا حکم قتل داده و حکم او

ص ۴۱۰

و حکم اولان نزد من موجود است قرار شد که او را در نظمیة حبس باشد تا معین الغربا وارد شود و شنیده شد که در منزل جناب آقا سید محمد سنگلجی که مجلس ختم اخ الزوجه ایشان بوده و تمام علمای معروف طهران در آن مجلس جمع بودند بلکه اغلب از منتخبین مجلس و اغلب از اکابر و اعیان جناب سپه دار که وزیرالوزراء باشد و جناب حاجی علی قلی خان که وزیر داخله بودند با جناب عضدالملک که نایب السلطنه باشند جهت بر چیدن مجلس ختم ورود میکنند بعد از تعارفات مرسوم جناب سپه دار رو بصاحب مجلس کرده میفرمایند که چون چنین انجمنی و چنین جمعیتی از تمام علما جمع باشند فراهم میشود باید غنیمت شمرد لذا ما باید از این مجلس نتیجه بگیریم حضرات میگویند بفرمائید میگویند این ملا باقر که خودش اقرار بر دو قتل نفس نموده جزای او چیست و با او چه باید کرد آقاسید محمد میگویند که کسیکه یک قتل کرده

کرده باشد باید او را کشت او که دو قتل کرده البته باید او را  
کشت آقا سید عبدالله میگویند البته باید او را به سخت ترین عذاب  
کشت که همه کس تماشا کنند و عبرت بگیرند آقاسید ریحان الله  
میگوید بلی جزای او قتل است و محل تامل نیست ولی  
چون حفظ مراتب و حفظ نوع لازم است چون از نوع علما  
هست او را بکشید ولی پنهان و پوشیده شیخ صادق نام که لقب

ص ۴۱۱

صدر اسلام؟ نامی داشته میگوید بیخبر چرا بکشند آنها منکر ضروریات  
دین شدند و اوهم کشته و قتل آنها واجب بوده سپه دار  
باو میفرماید جناب آخوند اولاً که من از شخص شما سؤال نکردم و از  
شما رای نخواستم شما حق رای دادن نداشتید دوم تواز کجا اقرار  
آنها را شنیدید که منکر خدا و امامت شدند؟ در کدام استنطاق آنها حاضر  
بودی میگوید در همین استنطاقی که همین جا درنظمیه از او کردند سپه  
دار میگویند آخوند این ها نطق این شخص ؟ چه دخلی بان کشته ها دارد  
حیف است که شما ها نوع علما را ضایع دارید و شماها آنها را مفتضح  
مینمائید و مسلم شما بدانید که این شخص رامی کشند خواه موجب میل شما  
باشد و خواه نباشد و انشاءالله تعالی همان حکم دهنده که معین الغربا  
باشد او را نیز بجزای عملش میرسانند و جان خلق را از دست این  
گونه نفوس خلاص میکنند و طریقه درنده موقوف میشود باری



به نقد ملباقر در نظمیه حبس است و معین الغربا را هم میگویند  
در مشهد گرفته و روانه طهران نمودند ولی از روزیکه خبر گرفتن  
او رسیده تا بحال طولی کشیده و معلوم نیست چه شده احتمال  
می رود که از مهمل کاریهای رکن الدوله و طماعی او ابدأً اصل  
نداشته باشد و او را نگرفته باشد و احتمال هم می رود که او را هم مثل  
ملاقربانعلی تبعید کرده باشند یا از ایران یا از دنیا علی ای حال  
صدق حال او معلوم نیست و از طمع رکن الدوله هیچ بعید نیست

ص ۴۱۲

بعید نیست که او را گرفته مبالغی اخذ نموده فرار داده باشد چنانچه در فقره  
حصارک که جمعی از طایفه بهائی را کشتند که پنج نفر مرد و چهار نفر زن  
و بانواع ظلم و ستم چنانچه یکی از آنها که در بیابان گرفته بودند  
وسر او را جدا کرده با طبل و علم وارد آبادی کرده بودند و آن سر  
هفت یا هشت روز بدیوار اویزان بود چنین ظلمی را آن بی رحم  
جلوگیری نکرد تا آنکه طایفه بهائی در طهران بوزیر داخله عارض شدند  
و وزیر داخله و وزیر جنگ تلگراف سخت باو نمودند که در این  
زمان که البته سی هزار قتل نفس شده تا ایران مشروطه شد این  
حرکات وحشیانه و این درندگیهای سبعانه یعنی چه از شخص شما  
که خود را شاهزاده میدانید و همیشه حکومت کرده خیلی بعید است  
جواب داد که این فقرات بی اصل است و ابدأً چنین اتفاقی

نیفتاده و این چنین واقعه واقع نگشته بعد که ده کاغذ واسامی  
مقتولین و قاتلین و محرکین و پول گرفتن صرف؟ حکومت  
که اوهم برادر یا برادر زاده خود رکن الدوله بوده و حاکم تربت  
بوده نمودند باز تلگراف سخت شد که فلان و فلان را گرفته تحت الحفظ  
روانه طهران نمائید و میداند که آنها که وارد طهران شد کذب او  
معلوم و استبداد و ظلم فطری او بر خاص و عام مفهوم میشود الان  
پنجاه روز است که هر ساعتی بیک بهانه و هر روزی بیک عذری  
میگذرانند و تعجب از او نیست که چنین حرکات از او سر بزنند

ص ۴۱۳

و این قبایح از او دیده میشود تعجب در صبر و سکون وزیر داخله  
بلکه از تمام وزرای مسئول بلکه از پارلمنت است که چرا این  
چنین گرگ های آدم خوار که ابا ام جد ظالم و ستم کار بودند  
و از زمان مهد تادم لحد بمردم ازاری و ستمکاری عادی بودند شما؟  
از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه تا بحال برای قتل نفوس  
و اخذ فلوس بهانه تازه بدست حکام؟ افتاد شما شاهزاده  
کان شما اولادان سلطان مثل کامران میرزای نایب السلطنه  
و مسعود میرزای ظل اسلطان و قس علیهذا که هر کدام باعث قتل صد  
نفر شدند که مردم را ترسانیدند و ده هزار خانه را بر چیدند و داری  
کرورها شدند از همین ممر و دخل ها بردند از این مدخل چنانچه رکن الدوله

پدر همین رکن الدوله که الحق بنای ظلم را رکن رکین بود در ایام حکومت  
اودر مشهد چند نفر بهمین اسم سر برید و پول ها گرفت بلکه هر  
کدام که میدیدند زمان حکومت منقضی شد و سال با تمام رسید و آنچه  
طمع آنها بوده میسر نگردید فوری ریسمائی؟ چند نفر آخوند بی دین میداد اوهم  
چهار نفر از این طبقه را از فرط عداوت که جزء اعظم دیانت خود  
میدانست نشان میداد و خود اش شاهد میتراشید و خود فتوی میداد  
و حکومت سر می برید و بساط جمع کردن پول پیچند؟ چنانچه جلال  
الدوله را معرفی؟ کردند در زمان مظفرالدین شاه و سالارالدوله را نصب  
کردند جلال الدوله آنچه عذر اظهار کرد که مالیات در محل دادم یا عیال

ص ۴۱۴

یا عیال من وضع حمل نموده یا خودم مرض نواسیرم بروز کرده و بستری  
میباشم بخرج نرفت آخر الامر ظل السلطان میرزا علی اصغر خان که  
در آن اوقات اتابک اعظم بود واسطه نمود قرار بر این شد که پانزده  
یا هفده یا بیشتر و کمتر به سالارالدوله بدهند که او را از عراق حرکت  
دادند و حالهم میگویند سه ماه مهلت باو بدهند وقتی که بجلال الدوله خبر  
رسید که باید پول بدهی با مشیرالملک اظهار کرد باز این وجه از  
کجا باید بار کرد مشیرالممالک که مستوفی و وزیر او بود گفته بوه من نمیدانم  
مالیات که آنقدر که رنگ داشته تا آبش کرده ایم و جمع میرزا عبدالحمید را  
تومانی دو تومان و پنجهزارالی سه تومان پنجهزار گرفته ام و ده شاهی بابت

مالیات میشود بر رعیت تحمیل کرد مگر یک فکری دیگر بکنند  
فکر کرد وهشتاد وشش نفر از طایفه بهائی را بکشتن داد تا آنکه صد هزار  
تومانی یا از اموال طبقه بهائی یا از آنها که بهائی هارا کشتند گرفت  
خوداش تدبیر کرد وبدستیاری امام جمعه یزد و همین مشیربار خود را بار کرد  
از مقصود دور نشویم که از رکن الدوله وامثال او شما بنی اعمام آنها اسباب  
حیرت وتعجب است تعجب و حیرت از وزرا و وکلاء میباشد چنانچه  
وکیل ایل قشقائی گفته بود در یوم ورود چگونگی ورود دوحاجی  
محمد کریم خان قشقائی بسمت وکالت از ایل جلیل قشقائی  
وتفصیل از این قرار است که بعد از آنی که در قانون اساسی  
ذکر شده که از چند ایل بزرگ ایران باید وکیل در مجلس

ص ۴۱۵

داشته باشند واز آن ایلهای بزرگ که صاحب جمعیت ترک هستند  
ایل قشقائی است آنها در میان هفتاد هزار خانوار شخصی که نام  
حاجی محمد کریم خان است منتخب کرده با صد نفر از جوانان رشید قشقائی  
روانه نمودند یوم یکشنبه پنجم شهر ذی الحجه وارد طهران شد ولی بیک جلالی  
که شاید سلطان بان جلال کمتر وارد طهران شده باشد تمام مجاهدین  
چه ترک وچه قفقازی و چه بختیاری و وکلاء وپلیس و جاندار تمام استقبال  
کردند خیلی با عزت واردش نمودند ولدی الورد وارد مجلس شد  
وآنهائی که اورا می شناختند با حال ؟ ملاقات نمودند تمام تعریف و

توصیف می کردند که آدم عاقل دانای بادرایتی میباشد فقط کلمهء  
ونطقی که دلیل برفهم و فراست آن شخص است این است که بعد از  
ملاقات و کلاء و وزراء و آگاهی حال آنها گفته بود است که این  
مجلس پارلمنت ملی نیست و این مجلس باعث آزادی و رفاهیت  
خلق نیست اغلب اعضای مجلس را من پارتی زید و بکر؟ و عمر می بینم  
و از این کلمه تفرس او و تعمق او معلوم میشود و بسیار با جلال هم  
حرکت میکند یکصد نفر سوار قشقائی همراه او آمدند تمام  
جوان ورشید و خوش لباس و خوش وضع و انشاءالله  
تعالی امورات اصلاح میشود و سر و کله مبارکه سوف یقع؟ فیک  
کرسی العدل ظاهر و آشکار میشود چنانچه اثر کلمه مبارکه یوم تبلی؟  
السرائر؟ ظاهر است چنانچه همین شخص وکیل قشقائی بمجرد

ص ۴۱۶

قشقائی به مجرد دخول در مجلس از عیوبات اعضاء  
ملتفت میشود و مسلماً و محققاً یا او را دارای علم غیب  
نخواهیم و اینست فقط اینها از اثر کلمه مبارکه یوم تبلی؟  
السرائر است که مکنونات خواطر هر نفس ظاهر و آشکار  
میشود از غرائب امور کیفیت تقی زاده و وحیدالملک  
میباشد که شرح حالات ایشان انسانرا واقعاً متحد؟  
میکند چنانچه در بیانات حق جل جلاله دیده شد

که میفرماید حسن خاتمه مجهول است و ایضاً در مقام دیگر میفرمایند وجه عالم به بی دینی متوجه است اثر آن بیانات عالیات این است که مثل یک تقی زاده که در واقع ملت او را ستایش میکردند و خدا گواه است که او را بیک عزت و احترامی وارد طهران نمودند که بحق یکتا خداوند نه از سلطان و نه از علماء احدی باین احترام وارد نکرده بودند و همچنین صاحب جریده ایران نو تقریباً در ده نمره جریده خود هر جریده دوسه ستون آنرا تعریف و توصیف و شرح و بسط علم و ادب او را نوشته حتی خود حقیر در اغلب نوشته جات خود بهر بلدی تعریفها و توصیفها از ایشان نمودم بهم چنین در روزنامه شرح مفصل مبسوطی از علم و دانائی وطن دوستی او نوشته است حال در السنه و

ص ۴۱۷

و افواه مخلوق چنین مشهور شده که هم تقی زاده وهم وحیدالملک در مجلس حرف بصلاح دولت انگلیس میزنند و وجه های گزاف از اومی گیرند چنانچه در جریدهء از جرائد دیده شد که این عبارت درج بود ای فلان زاده آیا جناب شما نبودید که در پاریس از برای مصارف یومیه معطل بودید و تا اندازه من متحمل مصارف و مخارج شما میشدم حال بفرمائید که این پولها از کجا بشما میرسد که شبی پنجاه تومان مصارف خانه

شما شده جز این است که سفارت انگلیس بشما وجه میدهد هم بشما  
وهم بوحید الملک باری مقصود این است که هیچ امری پوشیده و مستور  
نمیمانند و همین تقی زاده و خدا گواه است که اسم او را بدون آقا  
در ابتدای ذکر اسم او ممکن نبود حال کار باینجا کشیده و اینها  
اغلب از مکافات نیت اوست که شنیده شد که در وقت  
خرابی مجلس و مسافرت او از او جو یا شده بودند که حضرات بهائی  
چگونه مردمانی بودند جواب داده بود که آنها مستبدند و شاه دوست  
و اگر مشروطه برپا شد باید آنها را بکلی قلع و قمع کرد چنین نیتی در خور چنین  
مکافات می باشد که او را با آن احترام وارد نمایند و باین افتضاح معرفی  
نمایند اثر کلمه مبارکه یوم تنصب المیزان و یعطی کل ذی حق  
حقه این است و تا آخر کار بکجا بکشد واقعه تازه گی دارد فقره  
موثق الملک است که مردم آن خانواده خانواده صاحب  
کرامات می شمردند و مرحوم مظفرالدین شاه اعتقادات

ص ۴۱۸

اعتقادات غریب و اعتمادات عجیب در حق داشت که  
خزانه دولتی در دست او داده و حفظ آنها را؟ بعهدده او نهاده  
بودند کیفیت موثق الملک و گرفتن شش رشته تسبیح  
مروارید و زمرد از او بدین قرار است که بعد ازانی که در  
واقع دولت ایران دو مرتبه حیاتی یافت و بهمت اولی الهمه

مجدداً پارلمنت؟ برپا شد و وزرای مسئول هر کدام مشغول انجام امور  
مسئولیت خود شدند در جواهرات خزانه باز ملاحظه شد که فرار؟  
خزانه معلوم شد که شش رشته تسبیح مروارید که یکی از آنها باز مرد  
یکدرمیان مرتبت و منظم بوده نیست موثق را خواسته از او  
مطالبه کردند مذکور نمود که نزد طومانیاس وثیقه گذارده شده  
وسی و سه هزار تومان وجه محمد علی میرزا گرفته از طومانیاس مطالبه شد  
گفته بود که تسبیح نزد من نیست ولی موثق الملک قبض از من دارد  
قبض مرا مهر کرده رد نماید قبوضات را خواسته بودند نوشته بود  
چهار رشته تسبیح مروارید بمهر؟ جناب موثق الملک برسم امانت  
نزد این جانب دارند که عندالمطالبه نوشته خود را دریافت نموده  
تسبیح ها را تسلیم نمایم و؟ بهمین مضمون لیکن دورشته که یک  
رشته آن با زمرد مخلوط است باواظهار شد که قبوضات را رسید  
بنویس وبده طومانیاس تا تسبیح ها گرفته شود او ابا داشت که من این ها  
را بردم نزد طومانیاس گرو بگذارم بر حسب میل محمد علی شاه طومانیاس

ص ۴۱۹

ابا نمود که با این شاه چنین معامله نمی کنم شاه هم از من پول میخواست لابد؟  
خودم سند دادم و وجه گرفتم و اینهارا برسم وثیقه گذاردم حال وجه  
مرا بدهید تسبیح ها چهارصد هزار تومان قیمت دارد به برید اولیای امور  
گفتند این نوشته جات که چنین مطالبی را شامل نیست مهر کن



وقصه را کوتاه؟ او با نمود اورابه نظمیه تسلیم نمودند چهارروز در حبس بود  
آخر الامر نوشت و داد و مرخص شد این کرامت اجاق زاده؟ آن اعتبار  
سلطان مخلوع آن اعتماد سلطان مرحوم ملاحظه کنید که تفاوت ره  
از کجاست تا بکجا و چگونه خداوند از برکت یوم ظهور اسرار مافی الصدور؟  
و خیالات مردمان مدعیان مقام که موجب فریب عوام کا الانعام؟  
است چگونه فاش و ظاهر میفرماید که احدی در شبه و شک نماند  
وان پینه های پیشانی و در مقابل انظار پیوسته بلب جنبانی؟ مشغول؟  
و با پای برهنه در عمارت گلستان در میان آمد و شد مردمان زیارت؟  
عاشورا خواندن؟ نتیجه آن چهارصد هزار تومان یک وردی؟ نمودن است  
باری احدی از آحاد نه در تواریخ دیده اند و نه از ائمه شنیده اند که بارشان؟  
مکافات؟ باین سرعت؟ بگردد و هر کلمه مبارکه و یوم اتی؟ کل ذی حق  
حقه آشکار گردد چنانچه خیانت این شخص و حمایت آن شخص هر دو آشکار  
شد و هر چه هم نشده از بعد میشود و از این واقعه ها عجیب تر بلکه خیلی خیلی  
غریب تر حکایت موقر السلطنه است که اگر بقدر یک دانه ارزن  
بصر بصیرت باز باشد انسان میفهمد که صاحب ملک که خداوند

ص ۴۲۰

که خداوند مقتدر منتقم رعوف است چگونه مکافات و مجازات را  
موکل بلکه محصل خلق خود فرموده و به چشم بر هم زدن از  
اجر و مزد احدی غفلت نمی ورزد لا تاخذه سننه و لانوم است؟

کیفیت موقرالسلطنه واندکی از احوالات او و بدار زدن زوار؟ این قرار است که این شخص موقرالسلطنه که اسم خود اش حبیب الله خان بود و پسر عبدالله میرزای ناظم السلطنه که در ابتدای عمر معروف به کشیک چی باشی بود و اواخر ناظم السلطنه شد و یک برادر علاءالدوله و برادر دیگر احتشام السلطنه که وقتی رئیس مجلس شور بودند باری مقصود ذکر حبیب الله میرزای موقر بود او لاشخصی بود مدرسه رفته و تحصیل کرده ولی کاف؟ معلوم نه بوده و آنچه را که در مدرسه دارا شده بود تقلب بود و حیل و آنچه را که از او دیده می شد مکر بود و خدعه و دخل من جمله بان شاهزاده گی که داشت و عدم احتیاج اسناد ساختنی بمهر هر اخوندی که میخواستی میخواست با آنکه چنین پدری مثل ناظم السلطنه که البته بقدر پنجاه هزار تومان املاک خود را از بد رفتاری همین پسر وقف نمود و او را از اولادی خود خلع کرد با آنکه البته پنجاه هزار تومان خرج دامادی او کرده بود و دختر مظفرالدین شاه را جهت او گرفته بود و آنقدر حرکات زشت و رفتار قبیح از این جوان دیده شد که دختر با چند اولاد که از او داشت

ص ۴۲۱

راضی بفصل شد و آنقدر نزد پدر گریه کرد که پدر سی هزار تومان پول نقد باو داد تا راضی شد و طلاق داد و بعد از آن عیال امام جمعه شد و بقول

باز همانند که بود باری در ایام مرحوم مظفرالدین شاه جرئت زیست  
واقامه در طهران نکرده رفت بعد که شنید مملکت مشروطه شده  
آمد بطهران بالبتنه پنجاه حکم از علمای عتبات آورد که عیال اودر خانه  
امام جمعه حرام و حرم اوست بلا کلام آنقدر از او تقلب دیده شد بود که  
که این احکام اگر هم راست بود کسی اعتنا باو ننمود و آنقدر ماند در طهران  
که محمد علی شاه شاه شد؟ و بمداول آنکه میگویند ذره ذره آنچه در ارض و سماست  
جنس خود را همچو گاه و کهر باست میان این شاهزاده دغل  
باشاه بی عقل مهمل دوستی و مراوده پیدا کرد و مغرب آنخاقان  
شد و از جهت بی رحمی و خونخواری او را با خود هم افق وهم سلیقه دید او را  
بمشارومبشری خود بر گزید و از صفاکی؟ و بی باکی این شاهزاده غیراراده یک آقا  
شیخ محمد علی نام که از اهل علم و انصاف بود حکایت می نمود که در شمیرانات  
ایام تابستان منزلی گرفته بود و در آن منزل درخت گلابی خوبی بود  
و آن درخت خیلی گلابی آورده بود قدغن کرد که کسی دست باین گلابی ها نزنند  
یکی از خادمه های او یک دانه از آن گلابی را چیده بود و آن  
بی رحم دیده بود چوب خواست و آن خادمه را بچوب بست با آنکه  
بنا نبود که زن را کسی فلک کند او را فلک نمود از دو ساعت بغروب  
مانده تا یک ساعت از شب گذشته چوب زد که آن زن مرد از آن

آن سلطان شود باری در ایام آن سلطنت یکساله که مثل  
قوه سیاله بزوال میرفت او را حاکم سمنان نمودند و از بس  
این شاهزاده محیل و در مکر و خدعه ید طویل داشت تا درجه  
با احباب بها هم معاشرت کرده بود و باندازه از اصطلاحات  
این طبقه آگاه بود چون بسمنان رسیده بود بنای مکر و حيله  
با احباب میگذارد تا خوب از احوالات آنها مطلع میشود  
و چون در سنگسر و شه میرزاد احباب زیاد ست و مسلما در میان  
جمعیت پاره عوارضات ملکی پیدا میشود بنای نفاق بین  
اهل وفاق گذارد و خورده خورده میان احباءالله تفرقه انداخت  
و بعد از برای آنها مدعیها مهیا ساخت و خلق را بر آنها جسور ساخت  
و چوبها؟ با احباب زد و بد نامیها؟ روی احباب گذشت و خلق  
که نهایت آمال و آرزوی آنها اذیت و آزار این طبقه هست  
محرک شد که احباب را اذیت ها کردند و او مدخلها برد و خانه  
های احباب را خراب کرد و اموال آن بیچاره ها برد و بعلاوه  
از مال رشته احترام احباءالله را سترد باندازه که یکی از مومنه های  
سنگسر را در جوال کرد و چوب زد و اخراج کرد باندازه اذیت  
و آزار نمود که حضرت من طاف حوله الاسماء در صد لوح از ظلم  
او شکایت فرمودند تا زمانیکه شاه از باغ شاه حرکت کرده

بسلطنت آباد رفت اوهم همراه او در سلطنت آباد بود و علی الرغم عموهای خود که علاءالدوله و احتشام السلطنه باشد باشاهراه نمائی هامی نمود تاآنکه شاه بسفارت رفت و آن عظمت بحقارت تبدیل شد و بنای حرکت شاه شد و هفده نفر همراه شاه رفتند یکی از آن هفده نفر این موقر السلطنه بود که همان نوشته التزام مانند را دادند که دیگر بایران نیایند و اگر آمدند ملت هرچه بانها بکنند حق آنها باشد و رفتند دیگر خبری از آنها نبود جز آنکه معین بود که شاه در عارسه؟ متمکن شد و آنجارا محل اقامت خود قرار داد تا آنکه روز هفتم محرم هزار سیصد و بیست هشت با لباس مبدل که خود را بشکل آخوند روضه خانی؟ وارد طهران شده میروند در منزل جناب سپه دار که وزیر جنگ باشد متحصن میشود از او سؤال میکنند که تو برای چه آمده میگوید در روزنامه دیدم که مرا خائن ملت و مقصر ملت شمرده بودند آمده ام که خود را بری الزمه؟ نمایم و رفع این تهمت را از خود بنمایم سپه دار میفرماید اجالة؟ شما در این محل اقامه نه برای شما فایده دارد و نه برای من حریف او نمیشوند که بروند نمیدانم که بمیل سپه دار بود یابی میلی او حضرات مجاهدین میروند منزل سپهدار و موقر را برداشته میبرند در نظمی و او را میسپارند که تحت الحفظ نگاهدارند و بنای استنطاق میشود مسلما کسیکه ملت از او بد دیده اند و حال او را بدست آوردند معلوم است که که بدقت در تقریرات او سعی و تعمق میکنند و آنچه زیادتیر سؤال نمودند

نمودند زیادت‌تر مطلب مفهوم شد خلاصه استنطاقات که بروز نکرد که بتوانم شرح دهم و مسلماً آنچه صلاح نباشد بروز نمی دهند همین قدر معلوم شد که شش نفر بودند یک نفر از آنها هم آبدارباشی محمد علی شاه بود که او هم وقتی گرفتند معلوم شد که از استنطاق موقر حال او معلوم شده و چهار نفر دیگر هم بعد از دست آمدن معلوم میشود خلاصه در اسباب او که جستند خیلی پاکات با اسم پاره نفوس دیده شد و پاره شب نامه ها که بنا بود از بعد نشر بدهد و برای چهار هزار تومان یا شصت هزار تومان بحواله بانک روس این نوشته جات زیر آستر پالتو و جرینقه؟ گذارده بود باری خیلی نفوس دستشان بحنای استنطاق موقر خضاب شده تا کی گرفتار شوند آنچه بروز کرده از برای مؤیدالدوله و منورلسلطنه؟ اسباب خوشی فراهم نیامد باری بعد از تمام شدن و اعاده کردن کره بعد کره از عدلیه حکم بانعدام اوشد و خیلی نفوس از وزراء یا وکلاء یا اجزاء با این رای همراه نبودند ولی مجاهدین در اجرای حکم عدلیه استقامت کردند خود وزیر عدلیه هم با مجاهدین متفق بودند تا عصر یوم پنجشنبه پانزدهم شهر محرم او را آوردند در میدان توپخانه و بدار زدند از قضاهای اتفاقیه آن حلقه ریسمان در آن حلقه بود نقض پیدا شده از دار افتاد و بعد از افتادن خیال در رفتن نمود او را گرفته مجدداً بدار زدند و اظهار کرده بود که من صد و پنجاه هزار تومان دارائی دارم میدهم مرا نکشید قبول نشد

واورا ثانیاً او یختند و بعد از او یختن خیلی حرکات که بخیال او اسباب  
 خلاصی باشد نموده بود و آخر الامر از شر کشته های خود خلاص شد و چون در شماره  
 شاهزادگان بود بعد از تسلیم شدن جسد او را پائین آورده اقوام  
 او بردند خیلی زود دفن کردند و بعد از دفعه اول که افتاده بود یکی از طبقه  
 فرنگی که معلوم نیست از کدام دولت بوده در پای دار حاضر بوده او  
 بنای داد و ببیداد میگذارد که این چه قانون است شما یک دفعه حق داشتید  
 و حال که افتاده دیگر ابدابا و حقی ندارید مجاهدین اعتنائی با او نکرده یا کرده  
 میروند در سفارت آلمان که عید تولد امپراطور آلمان بوده و بنای فریاد  
 زدن میگذارد تمام سفرها هم بواسطه جشن حاضر بودند یا بجهت خواموشی؟ آن شخص  
 یا بواسطه اغراض دیگر پیغامی بوزارت داخله بتوسط وزیر خارجه میدهند  
 که شما چرابی قانونی کردید ولی دیگر هنوز خبری نشده و مسلماً نخواهد شد فقره  
 دیگر فقره نایب حسین نراقی است و نایب حسین کاشانی که آنهم  
 غرابیت دارد در حد خودش غریب تر و عجیب تر  
 کیفیت کشته شدن نایب حسین نراقی بدست نایب حسین  
 کاشی و شمه از احوالات و حرکات آنها و ظهور و بروز قدرت  
 این نایب حسین نراقی از ابتدا شخصی بی پا؟ در تعداد راه دارها  
 بوده خورده خورده از شدت بد نفسی و مردم آزاری تمولی پیدا کرده و  
 وبدست آویزی که مولوی میفرماید ذره ذره آنچه در ارض و سماست  
 جنس خود را همچو گاه و کهرباست این نایب حسین خود را به ظل السلطان

ظل السلطان می بندد و نیابت از او گرفته در صون حفظ  
 و حمایت او داخل میشود و بنای پیچیدگی بعموم خلق میگذارد  
 سیما؟ بطیقه بهائی که در ظرف این پانزده سالی که حقیر طهران مقیم شده ام  
 چندین دفعه دیدم که حضرات بهائی از دست این نایب حسین  
 دست از خانه ولانه و زنده گانی خود برداشته و فراراً بطنهران  
 آمدند و بعد از ورود بعنایت حضرت مسبب باحکام و فرمان  
 عود به وطن نمودند باز مدتی نمی شد بهانه دیگر اسباب چینی می کرد و  
 حضرات را دچار خطرات می نمود مالها از احباب غارت کرد  
 جرمها از احباب نمود و هر چه از قوه او ساخته بود در دشمنی و عداوت  
 کوتاهی نکرده بود احکامات سخت براهند او در طهران ؟ ؟ ؟  
 صادر نمودند و او پولها بظل السلطان میداد و رفع خطر از خود میکرد  
 و غفلت داشت از منتقمی که رشوه ناسخ حکم رانمی شود و ظل السلطان  
 تغییر؟ اراده او نمیدهد تا آنکه اوقات سلطنت ناقصه محمد علی شاه  
 تمام شد و مجدداً بنای مشروطه شد و هر نفسی هر چه در بطون او بود ظاهر شد  
 این نایب از خوف آنکه بنای حساب در کار است و مرا مدعی بی شمار  
 خود را در تعداد مشروطه خواهان قلم داد از آنطرف نایب حسین نام کاشی  
 که ذکر او قبل از اینها شد و او هم به تحریک جمعی بخیال واهی خود  
 بنای مخالفت گذشت و الم؟ فساد افراشت این نایب حسین نراقی  
 داوطلبانه در مقام گرفتاری نایب حسین کاشی برآمد و در روزنامه



ذکر رشادتها از اونمودند که چه قسم نایب حسین نراقی اورا عقب کرده وچه  
 وچه قسم اورا بستوه آورده و تمام غافل از اینکه حضرت مسبب چه  
 سبب ساخته و چگونه مکافات اورا پرداخته باری بعد از آنکه مدتی  
 اورا عقب کرد و ضدیت ها نمود و نایب حسین کاشی فراری شد و اتباع  
 او متواری گشتند نایب حسین نراقی سراغ نایب حسین کاشی رادر نقطه  
 می کرد و عقب او میروود بامید آنکه اورا می گیرد و اقلاده هزار تومان  
 اندوخته و دفینه سی سال دزدی ها و غارتگریهای اورا می برد و اورا میکشد  
 و به یک تیر دونشان زده هم صرفه دنیوی برده وهم ملت را از خود  
 خورسند کرده و غافل از اینکه کلمه مبارکه و مکروا؟ و مکرالله و الله خیرالماکرین  
 کلمه اطفال نیست و با خدا مکر نمودن بیعت؟ جهال نه در اطاقی نشسته  
 بود و تدارک برای گرفتن یا کشتن نایب حسین میدیده که بناگاه  
 نایب حسین کاشانی از پشت بام آن خانه اورا نشانه کرده و تیر  
 می اندازد و از قضا بهمان تیر کار او را می سازد و از همان راهی که  
 آمده بود بر می گردد تعالی تعالی قدرته و تعالی تعالی عظمته نعم ما قال الشاعر  
 اینجا چنین کنند مکافات تا دیگر اعمال عاصیان بصف حشر چون شود  
 و به نقد هم نایب حسین کاشی عریضه به مجلس مقدس نوشته و ذکر التوبه  
 التوبه نموده تا رای و کلاء در عفو یا انتقام او چه تقاضا نماید و جواب اورا چه  
 بدهند و شنیده شد که نایب حسین به پسر خود تغیر کرده بوده که چرا نایب حسین

نراقی را کشتی اگر این فقره صدق باشد معلوم میشود که ادم بد نفسی نیست باری

ص ۴۲۸

باری اهل محفل عذراورا پذیرفته واورا عفو کرده امان دادند  
ومدتی هم نایب حسین در کاشان آسوده و در امان بود وشنیده  
شد که از حکومت کاشان نظم خبازخانه راباو واگذارنموده اوبانهایت  
نظم وقانون رفتار می کرده ونان را سنگ شاه دویست دینار ارزان  
کرده بوده دراین بین رفتن ظفر السلطنه به فارس معین شد واو از  
وزیر جنگ استعداد خواست وبقدر سه هزار نفر از سوار امنیه وسوار  
های گارد ها وجاندارم وغیره همراه او روانه شدند از بس امورات  
از محور قاعده وقانون دوراست جمعی از مجاهدین که وارد کاشان  
میشوند خیال میکنند که اگر نایب حسین را بگرییم خدمت  
بزرگی بملکت نموده ایم این خبر بگوش نایب حسین میرسد  
نایب حسین خودرا بسنگر خود رسانیده اعوان خودرا در دور  
خود جمع میکند که حضرات بقصد ما آمده اند مراقب باشید  
در این بین حضرات مجاهدین اطراف نایب حسین را گرفته  
بنای تیرانداختن میکنند دیگر مسلم است که نایب حسین در  
بالا و مجاهدین در پائین بانها چه میگذرد خلاصه در آن واقعه نه نفر  
از مجاهدین کشته میشود که یکی از آنها حامدالملک بود که ازلی  
بود وبسیار آدم سخوری ؟ بود ودر واقعه بهم خوردن مشروطه وخرابی

مجلس چند نفر را کشته بود ولی آدم خوش طینتی نبود و خیلی خیالات در دیک دماغ می پخت از آنجمله خیالش این بود که بعد ازانی

ص ۴۲۹

که مشروطه استقراری پیدا کرد ما حضرت ازل را بطهران دعوت میکنیم و بعد از ورود مسلماناوسلطان میشود باری بعد ازانی که این نه نفر کشته شدند طرفین سخت ایستادند نایب حسین در مقام جمع آوری بر آمد و آن طرف نیز استعداد خواستند و از طهران قشون زیاد با توپ و استعداد جهت آنها روانه نمودند و یک نفر از آنها مواخذه نکرد که شما برای چه متعرض نایب شدید و علاوه از آنکه جمعی را بکشتن دادید در این موقع جنگ و مخارج بیدرنگ اقلابست هزار تومان خرج برای دولت تراشید خلاصه چون نایب دید که استعدادی جهت آنها میاید شبانه بعادت قدیمه خود از آنجا حرکت نموده بکوه دیگرفرار نمود ولی در این چند روزه ؟ خود را گرفته چندین خانه را خراب کرد و چندین نفر را از بد خواهان خود را کشت و پول حسابی از آنها گرفته بود و بعد که استعداد رسید او فراری گردید و از آنجا که حرکت کرده بود روی بطرف اصفهان رفته ماشاءالله تعالی قشون اسلامی هم که نهایت اهتمام در تاراج رعیت و اموال مرد ؟ مردم را بغارت بردن مقصودی ندارند و چون

حقیر خیال ندارم که این ورقه را محض خوش آمد بعضی یابد گوئی  
بعضی بنویسم معروض میدارم که قشونهم تقصیری ندارند ماشاءالله  
تعالی وزراء مسئول هم همین حال را دارند باندک تفاوت

ص ۴۳۰

باندک تفاوت و همچنین وکلاء که در پارلمنت هستند آنها همه؟ بهم چنین  
مقصود مذمت و بدگوئی نیست بلکه علت غائی حق شاهد است  
صرف وقایع نگاریست نهایت نیکی اعمال یا قبح افعال  
هر نفس را نفس مجزی ظاهر و آشکار میکند باری آنهایی که برای  
دفع نایب حسین رفته بودند در کاشان توقف نمودند و بخیال  
خود مشغول شدند و نایب حسین رفت باردستان و از  
اردستانهم باندازه از مردم وجه گرفته تا خبر به بختیاریه‌های اصفهان  
رسید گو که کسی برای جلوگیری آنها نرفت ولی نایب حسین  
از آنجا حرکت کرده روی بانارک که جزء خاک یزد است رفته  
وبعد از ورود بانارک معلوم نیست بکدام طرف حرکت نماید  
چون ذکر وزراء و وکلاء شد عرض میکنم که آیا همین فقره نایب حسین  
قصوراز کیست و باعث چیست این فتنه خابیده؟ را که بیدار کرد جز  
از سوء افعال مجاهدین شد و سوء رفتار آنها جز بواسطه سردارها و صاحب  
منصب آنهاست بهم چنین دور لازم میاید تا بوکلاء میرسد چنانچه  
فقره رشید سلطان شهادت سراین مدعی وان از این قرار است

واقعه رشید سلطان و مخالفت او با دولت از این قرار است  
که این شخص رشیدسلطان شخصی هست نام دار اهل  
خارورامین و سالهای سال در زمان قبل از مشروطه بخدمت  
گذاری دولت مشغول بوده و نقداری از سوارهای اسانلوی

ص ۴۳۱

در تحت ریاست او بوده و گاه گاه ریاست حکومتی خار و قشلاق هم  
با او بود اگرچه کافه خلق ایران به تعدی بر زیر دستان عادی شدند  
و ترک این عادت موجب مرض میدانند بلکه جزء طبیعت شده  
و ترکش لاممکن است مگرید قدرت و مقتدریکه قابل وقادر بر  
هر قلب ماهیت باشد این عادت و خیمه و این اطوار ذمیمه را  
از اهل ایران ذایل و زاهل فرماید باری آن شخص  
رشیدسلطان را بنی اعمامی بود که با او هم چشمی داشت و هر وقت  
اودارای ریاست و حکومت بود به بنی اعمام خوش نمیگذشت  
در این دوره مشروطه ثانی که خالصه جات را یک عده از رعیت  
بطریق کمپانی برداشتند و کنطورات پانزده ساله بستند باشروطات  
عدیده که یکی از آن شروطات اختیار حکومت در محال  
خالصه جات با کمپانی باشد و آن میرزا محمد خان عموزاده رشید  
سلطان کمپانی را دیده حکومت ورامین را برداشته رفت  
بورامین و آنچه لازمه عداوت چندین ساله بود مرعی و مجری

داشت رشید سلطان آمد بطهران ومبالغی خطیر رشوه به پاره  
ازامیر و وزیر داد وبقدر ششماه درطهران معطل شد وبه مجلس عریضه  
داد بوزراءعرض کرد بعدلیه ونظمیه وبلدیہ شکایت نمود ونتیجه  
عرایض اواین بود که آقایان محاریم؟ این شخص که حاکم ورامینش کردند  
بمن تعدی کرده املاک ورقبات مرا ضبط کرده بمن تعدی زیاد

ص ۴۳۲

تعدی زیاد کرده ومیکند ومن نمیگویم که حکومت را بمن بدهید  
فقطاین عموزاده من نباشد دیگر بهر کس بدهید من خدمتگذارم  
ابدأأحدی بعرض اواعتنا نکرد کهاین امرراجع بکمپانی خالصه  
است ومداخله ما خلاف قانون است اونیز بعد از شش  
ماه خسته شده رفت بورامین ونفوسی را گرد خود جمع  
کرد الم؟ مخالفت با حکومت افراشت و خسارات  
خود را جبران بنا گذاشت وعریضه نیز بمجلس نوشت  
که همه بدانید من یاغی بدولت نیستم و مخالف با ملت هم  
نخواهم بود شش ماه تظلم کردم احدی بعرض من گوش نداد  
لابدأولا علاجاًآدمم ورفع تعدی وظلم او را از سر خود  
نمودم همین قدر عرض میکنم که من تقاص حق خود را از  
بنی عم خود کردم واگر اطمینان داشته باشم که احدی متعرض  
من نمیشود وجان من در معرض تلف نیست من برای اطاعت

حاضرَم و تا جان دارم خدمتگذار و چاکرم ابداً کسی بعرض او  
او اعتنائی نکرد بعلاوه تدارک قشون و توپیی دیده جهت  
اوفرستادند پیغام داده بود بحضرات که بشما میگویم این  
نقطه که امروز در تصرف من است قشون سلم و طور در  
این نقطه فتح نکردند و خسارت بردند ولی من بالطبع راضی باینکه  
مرتکب قتل نفسی شوم نیستم شما هم غریب این خاکید

ص ۴۳۳

بہتر اینست کہ بامن طرف نشوید و اگر ہم لابدید بہ نزاع این جنگ  
بعہدہ همان میرزا محمد خان حکمران بگذارید او طرف شود و شما  
تماشا کنید حضرات بختیاری ما از غرور یا بطمع آنچه و غارت  
بنای مقاتلہ و محاربه گذاردند آنچه شہرت کرد بقدرسی و دونفر از  
حضرات بختیاری و غیر کشتہ شدہ رشید سلطان تدبیری کردہ  
یک سنگر عقب میروہ کہ بلکہ حضرات بیایند در این  
سنگر و آنوقت او اطراف آنرا گرفتہ تمام را بگیرد  
باری مقصود این است کہ علاوہ از کشتہ شدن خلق خدا  
البتہ دہ پانزدہ ہزار تومان خسارت بدولت و ملت خورد  
حال تقصیر از کیست و باعث این خسارات چیست ایا جز  
ہمان جہتی میباشد کہ در ابتدا ذکر شد کہ ہنوز نہ وزراء و نہ و کلاء و نہ سردارہا  
و نہ امرا و نہ تابعین و نہ رعیت ہیچ یک بہ مقام نوع دوستی و نوع

پرستی و نوع خواهی نرسیده اند هنوز در فکر ثروت خود و جلب منافع خویشند چه بلند است چه بلند است مقام انسانیت و چه قدر پست است پیروی هوا و نفسانیت باری مقصود از میان نرود یکی دیگر اموری که در سنه اول مشروطیت اتفاق افتاد فرستادن سهام الدوله بود بحکومت شیراز که در زمان های دراز این مرداب دار مرحوم مشیرالدوله بود و بعد از فوت مرحوم مشیرالدوله حکومت شمیران طهران را باو دادند بعد که مجلس برپا

ص ۴۳۴

مجلس برپا شد دفعه ثانی او را محض آنکه خدمتی در مشروطه قبل نموده بود او را فرمانفرمای فارس کردند علی الرغم حکام قبل و شاهزادگان که معلوم شود ملت بانها محتاج نیستند و او رفت و چنان استبدادی بخرج داد که مردم بسلاخی؟ فرهاد میرزا؟ راضی شدند که که شهدالله با طایفه بهائی بد رفتار نکرده بود ولی خلاف قانون از او خیلی دیده شد من جمله دست بریدن زن و نعل بستن به پای یکی از آخوند ها و عاقبت او را از شیراز عذر خواستند و آمد وارد طهران شد احدی از او نپرسید که آخر ای جوان مشروطه خواه تو چرا این رفتار نمودی و مشت مجلس و وزراء نزد تمام حکام قبل باز نمودی چنانچه در مشروطه قبل در واقعه میدان توپخانه و شیخ فضل الله رسید علی آقای یزدی آقا رضا بالا که معتصد دیوان لقب داشت و در زمان مرحوم ناصرالدوله



در کرمان ظلمها و تعدیها از او دیده شده بود و ایضاً در طهران همه همه نفوس او را میشناختند که آدم بد افعال بد اخلاقی است با همه اینها چون باو عدان؟ حاجی میرزاهادی دولت آبادی و ملک المتکلمین و سید جمال هم مشرب وهم عقیده بودند دوسه روزی تفنک باشد؟ داشته رفت در مجلس و تفنک چی شد بعد از استقرار مجلس او را پیاداشت آن دوسه روزه او را رئیس نظمیه کردند و چه مقدار از مردم وجه گرفت و مقصرین هم از نظمیه رها کرد باسم آنکه گریخته اند مثل ولد همین نایب حسین کاشی و اخر الامر همین آقارضا بالا

ص ۴۳۵

محرک شد که امیر بهادر محمد علی میرزارا و ادار کرد که بمجلس توپ بست و شد آنچه شد

که البته همان خرابی مجلس هزار هزار قتل نفس شد و خانه ها خراب شد و هستی اهل ایران از میان رفت باری در این تاسیس مشروطه ثانوی گو که نسبت بمشروطه اولی بسی محکم تر و متفق تر شده و کلاء نهایت دقت شده ولی هزار افسوس که آن عادت قدیمه متروک نشده وان عدم تقوی و فقدان علم نمیگذارد که کار پیش برود و یا بجهت اتفاقات خیلی عجیب و غریب افتاد که در حقیقت گو که از لوازم تبدیلات وضع توضع دیگر با فصل تفصیل همین واقعات و حادثات دارد ولی؟ چون حقیر اهل ایرانم و از علوم محروم کذا محل تحیر شده اول تحیر فقره؟

ورود سالدات روس ها بود با قزاق ایشان بایرن و آن ؟ ؟  
خاصه در تبریز و چه در قزوین و چه در خراسان و چه در اردبیل و همراهیهای  
سری روس ها بر حیم خان و حضرات شاه سوند و غیره بتمام فرد فرد مستبدین  
حتی شیخ محمود ورامینی اگر چه یقین مورخان کامل و وقایع نگارهای  
قصه مخالفت دولت روس را با ملت ایران ثبت نموده اند و این تحریر  
حقیر جزء لایثمن ولا نعتیه ؟ میباشد ولی فقط از برای آنکه منمهم خدمتی به برادرهای  
آینده خود کرده باشم عرض میکنم که وقتی واقعه تبریز در کار بود و ملت تبریز  
در نهایت همت و عزم حاضر بودند از برای اظهار ایرانیت و بروز  
غیرت و مردانیت دسته از قزاق های روسی بحیله و خدعه آنکه شنیده شد  
که شما ها محصورید و آذوقه از شما مقطوع ما برای شما آذوقه آوردیم وارد

ص ۴۳۶

وارد تبریز شدند و دیگر خارج نشدند که الان دوسال است که  
مقیم هستند با آن تعدیاتی که باهل تبریز میکنند و از آنجا  
بقزوین ورشت هم رفتند که الان هستند بهم چنین در خراسان  
ولی در هیچ نقطه بقدر تبریز تجسرانه ؟ حرکت نکردند مگر در اردبیل که  
بارحیم خان خیلی همراهی کرد و عاقبت هم او را پناه داد و در  
خاک خود برد و از این طرف از مستخدمین محمد علی میرزا مثل  
کامران میرزا عمو و پدر زن او یا قوام الدوله یا مشیرالسلطنه و صدر  
اعظم او بود نهایت همراهی و حمایت را از آنها نمود ؟

شیخ محمود ورامینی و غیره ؟ که تمام را بیدق روس بالای خانه آنها زد و ماشاءالله از این وکلای پارلمنت و وزرای مسئول یکی در این خیال نیفتادند که این شخص بموجب کدام قانون مداخله در ایران میکند بکدام قانون هر دزد وقاتلی که جرم او محقق میشود فوراً تذکره کهنه در بغل او بیرون میاید که پدر او جاروب بسفارت میفروخته یا مادر او رخت غلام سفارت می شسته خلاصه از این مقوله حرف خیلی داریم وعلت را هم میدانیم که چند نفر از وکلای مجلس که ملانصرالدین هستند باما کاری میکنند جداگانه وبا دولت ؟ کار دیگر وبا سر کار دیگر از یکطرف وکیل ملت شدند وموجب خور ملت که هر کدام ماهی صد تومان از مال

ص ۴۳۷

میبرند از یک طرف موجب خور دولت روسند که اگر در مجلس مذاکره شود که مخالف میل وپولتیک و پیش رفت مقاصد روس هست اولاً رای ندهد ثانی راپورت آنها فوری بسفارت بدهند چنانچه با نماینده امریک قراری در استقراض دادند وامورات دیگر که در فردا صبح ان از سفارت به مجلس اخطار کردند که شما بموجب معاهده که در میان هست حق استقراض از دولت دیگر ندارید از طرف دیگر بعبارت تازه ؟ پارتی ؟ وبعبارت معتاد جانب دار

و طرف گیر؟ وزراء میشوند که اگر عیوبات اعمال آنها را در مجلس نفسی ابراز کرد و اظهار نمود آنها جلوگیری کنند و در عزل او رای ندهند چنانچه شخص تقی زاده که یکی از وکلای تبریز بود و در حقیقت ملت خیلی وجود او را مغتنم میدانستند و در مراجعت او از فرنگستان و تبریز خدا عالم است که ملت چه قدر احترام از او داشتند و چه استقبالی کردند و چه تشریفاتی چیدند آخر الامر از پستی فطرت و خبت طینت از یکطرف و کیل ملت بود و ماهی صد تومان از مجلس باو میدادند و از یکطرف خدا میداند از دولت انگلیس چه قدر میگرفت و حامی او بود از یکطرف حامی قوام السلطنه بود که وزیر مالیه بود و در ایام وزارت او معین شد که بقدر سیصد هزار بلکه تا یک کروور هم گفته شد که

ص ۴۳۸

گفته شد که تقی زاده بروات دیوانی سالهای قبل را در تومانی سه عباسی و چهار عباسی خرید و داد بقوام السلطنه و تومانی تومان وجه گرفت که در مجلس از او حمایت بکند و آن قوام اسلطنه در نه ماه وزارت مالیه بودن هفت کروور مالیات جمع او شده بود و نتوانستند خرج این هفت کروور را از او بخواهند یعنی همین قدر معلوم شد که ایشان و برادرشان در این یکسال ونیم مشروطه ثانی بقدر دو کروور خرج عمارت و مبل و منزل کردند تا این حد معلوم شد بقیه اندوخته و ذخیره تاچه حد است

اینکه حال و کلاء و وزراء باشد دیگر مجاهد و جاندار و پولیس و سوار و سرباز معلوم است خداوند قصورات خلق ایرانرا عفو کند بلکه از استحقاق این مشقات خلاص شوند فقره دیگر که حیرت افزاست فقره حاجی محمد اسماعیل معروف بمغازه است و تفصیل او از این قرار است که بعد از آنکه آن مرد چندین دفعه بر شکست شده بود و یقدر سیصد هزار تومان مال مردم را یا خورده یا اندوخته کرد یا تلف نمود بشیادی و چالاکی در مشروطه اول وکیل شد در صورتیکه شرط وکالت یکی این بود بر شکست شده نباشد و بعد از ورود در مجلس و ماهی صد تومان از مجلس بردن مثل وکلای حالیه حامی و پارتی محمد علی میرزا هم بود چنانچه او نگذاشت ملت حفظ و حراست مجلس را بکند و گفت کاریکه امشب بنا دارید؟ بکند فردا صبح بکند و دلیل آورده بود و از قبل او در مجلس زیاد بودند لذا تعویق انداختند و همان ساعت به باغ شاه رفته و خبر بشاه

ص ۴۳۹

مخلوع رسانید که اگر فردا قبل از طلوع آفتاب مجلس را محاصره کردند و اگر آفتاب طلوع کرد دیگر کار گذشته این بود که قبل از طلوع آفتاب کردند آنچه کردند و بعد از خرابی مجلس او همه کاره شد معین الضرب شد نشان امیر طومانی گرفت جواهرات اطاق موزه بتوسط او فروخته شد یکی از دوستان صادق اظهار نمود که یک روز در باغ شاه بودم که شاه راه میرفت و حاجی محمد اسماعیل با شاه صحبت می داشت وقاه

قاه خنده میکرد و بلند بلند حرف میزد مثل آنکه دونفر رفیق  
باهم راهروند یا صحبت کنند ملاحظه شاه رعیتی در کار نبود با این وضع  
بود تا وقتی که محمد علی میرزا رفت بسفارت او نیز رفت پناه  
بسفارت برد و در سفارت بود بقدر ده ماه در ماه ربیع الاول  
هزاروسیصد بیست وهشت بعد از ظهری در همان سفارت خود اش  
بدست خود خود را کشت وابدأ معلوم نشد که با آن حمایت که  
سفیر روس از او داشت چه ایه یاسی جهت او نازلشده بود که خود  
بدست خود خود را با ششلول کشت و تا الساعه هم معلوم نشده  
دیگراز واقعات حیرت افزا واقعه مرحوم مبرور جناب آقا سید عبدالله  
بهباهانی ؟ بود که بدون مقدمه با حمل مشقات و صدمه آنمرحوم را کشتند  
و تفصیل از این قرار است که در مشروطه اول ذکر ایشان شد که  
چه عزت ها دید و چه صدمات که کشید و در مشروطه ثانی که او  
مراجعت به طهران نمود الحق والانصاف ملت باحترامی او را

ص ۴۴۰

او را وارد نمودند در میزان انصاف اگر می سنجیدید از آن ذلت و مشقت  
زیادتی می نمودالبته یک هفته قبل از ورود او بنای بستن بازارها و کوچه ها  
واستقبال بود تا وارد شد البته تاده هزار نفس که او را تا قم پیش باز کردند  
وباین احترام وارد شد ولی دید که در مجلس مثل سابق فرمانفرمائی و تحکم  
ی فعل ومایشائی ندارد توسط ؟ او قبول نمیشود احکام او اجرا نمیشود

رشوه و برطیل های پنجهزار تومانی دیده نمیشود اسناد جمیعاً بتمر عدلیه میرسد اعانه و وجوه بر ؟ که سالهای دور و دراز بود که سالی ده پانزده هزار تومان وارد خانه می شد حال سیصد دینار نماید از اوقاف بود که اقلّاً سالی ده پانزده هزار تومان ایامی می بردند حال وزارت اوقاف تصرف نموده یکدینار بدرد ایشان نمیخورد و قس علی هذا ایشان دیدند شجر امید ثمر یاس میدهد و دایما روزگار نوید یاس ایرادتی بر مجلس وارد آوردند که اینها با قانون شرع مطابق نیست و باید در مجلس چند نفر علما باشند که ارای و کلاء را اگر موافق شرع دیدند امضاء بنمایند آنوقت در مقام اجرا برود و اگر موجب شرع نیست قابل افشاء نیست تا چه رسد باجری مثلاً بر مشروبات مالیات بستن و بر ملا فروختن خلاف شرع بر نمک که مهر فاطمه زهرا است مالیات بستن بدعتست و بدعت حرام و از این قبیل ایرادات اهل مجلس دیدند باید ایشان را ساکت نمود و چارهء نیست قرار گذاردند که ماهی پانصد تومان باقا بدهند که آقا در خانه براحت مشغول مباحثه و مطالعه خود باشند ولی خیر کفاف کی دهد

ص ۴۴۱

این باده ها بمستی ما آقا درس سربنای اجرای مقاصد خود گذاردند و با سفارت روس باب مراوده گشادند و خیال رفتن حضرت عبدالعظیم داشتند چند نفر مجاهدین معقول رفتند منزل ایشان و مقاصد سری ایشانرا جهری ؟ بایشان اظهار کردند و گفتند اقا اولاً شما اولاد رسولید دوم عالمید سوم

بواسطه این مشروطه صدمه دیده اید گو که ثمرهم برده اید ولی ملت میل ندارد که حق

شمارا ابطال نموده خود را در تعداد مردمان پاس؟ احسان ندار محسوب دارید حال جهت اتمام حجت امیدیم بشما بگوئیم که نکنید کاریکه ملت مجبور شوند وبا شما معامله شوم؟ نمایند ما بجهت رضا خدا وتحصیل نام نیک ازاین قصد سوء شما گذشتیم اگر باز شما از قصد خود نگذیرید ثمره خوش نمی برید مختارید اقا هم قسم ها وپاره تعهد ها میکند و حضرات میروند باز آقا سید عبدالله از نیت خود بر نگشته به نجف پاره بد گوئی از این پارلمنت وپاره بدعتها و تنوع؟ معصیتها و جهر فسق وفجور ها می نویسند و در ضمن فساد عقیده پاره از وکلاء که یکی از آنها تقی زاده بود یکی وحیدالملک و یکی نواب و آن چند؟ نفریکه بر صلاح پولتیک انکلیس صحبت میکردند در این ضمن نوشته از آخوند ملا کاظم از نجف رسید که پاره از وکلاء که بفساد عقیده معروفند وجود آنها در مجلس حرام والبته آنها را خارج کنید در میان تمام علمای ایران از هر شهری یکی منتخب کنید واز میان تمام منتخبین به حکم شور واکثریت آراء سه نفر را معین نمائید که در مجلس به نشینند و عضویت داشته باشند که پاره خلاف شرعها نشود و چند نفر آقایان را بواسطه کبر سن واشتغال بمشاغل جهت خود آنها را

ص ۴۴۲

آنها را ازاین زحمت معاف دارید مثل آقا نجفی در اصفهان وچند نفسی دیگر امثال او باری این نوشته آخوند که رسید باعث معلوم گردید واز آن گذشته



باز هم آمد و شد آقا سید عبدالله را بسفارت روس مطلع شدند چنانچه خود حقیر روزی در نظمیه بودم اقا حسن خان سرهنگ قزاقی نه که در حقیقت مشروطه خواه بود و در راه مشروطه خواهی از هستی خود ساقط گشت حتی پسر بیست ساله او را در مقابل رویش بگلوله از پا افتاد و علاوه از آنها گودر قزاق خانه بحسن کفری معروف است ولی نزد اهل ایمان بایمان و عرفان موصوف است و با حقیر دوست و آشنا بود دیدم خیلی بهم می پیچد و گاه فحش میدهد بدون اسم و خیلی در هم است چون بعد از استقرار مشروطه اختیار نظمیه با یفرم خان شد و یفرم خان از رشت تا طهران با این حسن خان همسفر وهم خیال بودند بعد از اینکه نظمیه را بایشان سپردند و اختیار پولیس و جاندارم بدست ایشان بوده حسن خان را معاون نظمیه قرار داد که الان هم بحال خود باقی و معازن نظمیه هست حقیر گمان کردم که واقعه رخ داده یا نقص ونکسی ؟ در اردوی یفرم خان پیدا شده و آنوقت یفرم خان در زنجان با حضرات شاه سوند مشغول بزد و خورد بود جویا شدم که شمارا چه شده و چه تازه رخ داده که این قدر شما را پریشان کرده ستر نمود و اظهاری نکرد دید من دیگر سئوالی نکردم گمان تکدرم کرده گفت انسان از کدام نفس اطمینان پیدا کند و از چه اشخاصی یقین حاصل کند حقیر گمان نمودم که شاید یکی از دوستان با او بد رفتاری کرده اند بر حیرت و کدورتهم افزود باز جویا شدم که دیگر از کدام خطا دیدید چون

ص ۴۴۳

بواسطه آنکه آقا احمد علی خان در نبودن یفرم خان ؟ نظمیه با ایشان بود

بواسطه وجود ایشان در نظمیة خیلی از دوستان عضویت دارند باز خیال توجه بانها نمود ذکر کرد و دخلی باحباب ندارد به بین از آقاسید عبدالله وحاجی محمد تقی بنک دار مشروطه خواه تر وملت پرست تر دیگر سراغ داری گفتم اینها صدمه خوردند ولی فایده هم بردند آقا سید عبدالله معروف است که شش کرور مکتت دارد قبل از مشروطه که خود من دیده بودم که مال سواری آقا سید عبدالله یایک الاغ سفید وزینی؟ بود که سالها مرکوب آقاسید عبدالله بود واین اواخر الاغ قاطر شده بود جزاین بود که عرض شد گفت نه گفتم کالسکه ودرشکه متعدد واسب سی وپنج راس در طویله اورا من خودم دیدم اگر اندوخته شش کروری بی اصل باشد یا ؟ اسکناس دروغ باشد مااین حد را که بعین الیقین دیدیم نهایت درتخریب مجلس گرفتار شدن وذلت کشیدن اوهم حرفی ندارم وحق شاهد است که من از شخص آقاسید عبدالله گله ندارم بلکه مداح اوهمستم که در حق احباءالله تاامروزاهانت نکرده بلکه بقدر امکان اعانت کرده واز خداوند برای اوعزت و خیر؟ بودن عاقبت اورا می طلبم ولی اورا باتقوی وباتدین وافعال اورا صرف خلوص نمیدانم وهکذا حاجی محمد تقی بنک دار خیلی زحمت کشید ودر هشت ماه گرفتاری در حبس باغ شاه نهایت سختی دیدند ولی اوهم خالصاً لوجه الله نبود بواسطه همین مشروطه دارای همه خیر؟ شد قبل از مشروطه جز قرض به بانک روس هیچ نداشت وجز صدای طلب کار وملاقات تحصیل دار بانک نه چیزی میدید

نه چیزی میدید و نه صدائی می شنید از برکت همین مشروطه الان صاحب عمارت بیست هزار تومانی شده و اقلأً صد هزار تومان مکنت بهم زده حقیر او را دارای نیت خالص و عمل ؟ نمیدانم حال بگوئید چه شده اظهار نمود

بما را پورت دادند که دیشب را آقا سید عبدالله و حاجی محمد تقی هر دو در سفارت روس بودند و شب را ماندند و جرئت بیرون آمدن نکردند بواسطه آنکه ده هزار تومان اسکناس همراه داشتند ولی صبح هر دو با اسکناسها بیرون رفتند حقیر گفتم میشود که این خبر بی اصل باشد گفت کلیه اظهار؟ همین اعمال را وارد ولی این فقره از بدو ورود و تا خروج آنها را تمام میگویند و نشانی اسکناسها را هم میدهد که تمام صد تومانی بود پنجاه ورقه بحاجی محمد تقی دادند و پنجاه ورقه به آقا سید عبدالله و تحقیق هم کردند استنطاق او صحیح بوده حقیر هم واقعات تعجب کرده از هم جدا شدیم بقدریکماه از آن مقدمه نگذشت که در شب نهم رجب ۱۳۲۸ تقریباً یک ساعت

نیم از شب گذشته چهار نفر وارد خانه آقا سید عبد الله می شوند با لباس نظام بسبب لباسها کاردی یک نفر آنها در خانه می ایستد یکنفر در صحن خانه بیرونی او دونفر از پله ها بالا میروند در صورتی که آقاسید عبدالله با پیراهن تنها پوشیده و پشت بدیوار داده بود با چند نفر از همساده گان خود مشغول بصحبت بوده آن دونفر بدون سؤال و جواب یا سلام و علیک مضرهای ده تیر را روبه آقاسید عبدالله کرده یکی سه تیر و یکی چهار تیر به بان سید بیچاره میزنند که تمام آن هفت گلوله از پشت سراو بیرون رفته که غسل میگفت چهارده سوراخ در جسد او شمردم و بعداز

هفت تیرباو زدن از پله ها برمیگردند وبا دونفر میان حیات واز ؟  
خانه بیرون میروند درب شمس العماره کالسکه حاضر بوده می نشینند  
ومیروند والی یومنا بد نفسی گرفتار نشده که بگویند قاتل آقاسید  
عبدالله است با آنکه ده دوازده روز تعطیل کلی شد وتمام بازارها  
بستند وهمه خلق در مدرسه مروی بقدر یکماه مقیم بودند وخرجهم حاجی  
محمد تقی بنک دار میداد وتمام قاتل آقا سید عبدالله را میخواستند  
واز همراهی های حاجی محمد تقی را که دیدم وایستادگی او مذاکر آقاحسن  
خان معاون نظمیہ یادم آمد وبر صدق مطلب ایشان افزود وپاره  
قرائن دیگر بدست آمده محقق شد همین اتفاق ها میان آنها  
بوده باری پارهءرا اعتقاد اینست که باعث قتل ومحرک آن  
قتل را تقی زاده میدانستند در مقام تقاص برادرها تقی  
زاده بواسطه حکم جناب آخوند وانزجار نفوس وخوف ازکشته شدن  
بهانه نمود که من علیم وباید سه ماهه بروم فرنگستان جهت معالجه  
اهل مجلس هم بجهات چند صلاح در حرکت او دیده اورا روانه  
نمودند واو رفت ولی شهرت دارد که فرنگستان نرفته وتبریز رفته؟  
فقره دیگر که محل خوف جمعی شد و رشته خورد خورد طناب شد فقره  
قتل عدل ظهر؟ بود در کاروانسرای حاجی ملا علی وقتا غروب  
آفتاب در خیابان لاله زار بان جرئت و جسارت شرح آن  
واقعات از این قرار است و واقعاً موجب تعجب بسیار است وآن

از این قرار میباشد هشت یا نه روز از حکایت قتل آقا سید عبدالله گذشته بود که ظهر یکی از روسای امنیه که همان لباسهای رسمی مثل سوارهای کارت آمده بود در سرای حاجی ملاعلی و در حجره؟ یکی از تجار ترک و نهار خواسته بود صاحب حجره چلو کبابی طلبید آنشخص غذا خورده میاید سر حوض که دست و دهن بشوید دیگری بهمان لباس و که لباس مجاهدی باشد میاید مقابل او و بدون سؤال و جواب مضررا حواله او کرده چهار تیر به بشکم و پهلوی او زده و از همان راه که آمده بود برگشته نکسی جو یا شد که آن قاتل که بود و برای چه همان کشته شدن آن شخص شد و دیگر هیچ معلوم نشد و فقره دیگر که از این عجیب تراست این است که تقی زاده را خواهر زاده بود میرزا علی محمد خان نام و جوان رشید متهوری بود که اغلب پشت گرمی تقی زاده بوسطه؟ خواهر زاده اش بود که او جوان بزنی بود و نفوس از او خوف داشتند و ریاست مخزن با او بود چند روزی از رفتن تقی زاده نگذشته بود که عصری میرزا محمد علی خان و میرزا اسمعیل خان نام که او هم یکی از مجاهدین قلدر بود و او هم نمره همان میرزا محمد علی خان بود در همان قهوه خانه معروف بکافه نشسته با هم چاهی و قهوه و بستنی خورده بر خواسته؟ در ب قهوه خانه با دونفر دیگر که از دوستان ایشان بوده در کالسکه نشسته سر خیابان لاله زار غروب شده یا نشده میان آن بحبوحه آمد و شد خلق چهار نفر دست بمضر و در و کاب کالسکه سوار شده

وبامضرآن چهار نفر را می زنند که هر کدام سه چهار گلوله خورده بودند میرزا علی محمد خان سرتیر تلف میشود ولی میرزا اسماعیل خان رمقی داشته با کالسکه چی میگوید

تند برو نظمی و من اینهارا شناختم یا خود آنها می شنوند یا کسی بانها خبر میدهد مجدد خود را بکالسکه رسانید باز دو تیر بکله او میزنند و عمل او را میگذرند؟ این مقدمه هم مثل مقدمات قبل مسکوت عنه گذارده شد و ذکر آنها یا قاتل آنها برده نشد و مردمان را خوف گرفت و معلوم شد که هر کس هر کس را بکشد کشته و هر نفسی هر چه بکند کرده نه مکافات در کار است

و نه مجازات نه مسئولیتی در میان هست و نه مواخذه خیلی اسباب خوف و توحش؟ خلق شد و از قبل عرض شد میان وزراء و وکلاء هم اغلب مثل ملانصرالدین هر عضوی از اعضایشان بکاری مشغول بوده دسته باپارتی های روس که بی تقوی بودند و چاپلوس معیت داشتند وهم شور بودند پاره با معاونین و بادنجان دورقاب چین انگلیس که وطن فروشان نوع کشکی؟ بودند با انگلیس؟ معاضد و معاهد بودند بحدیکه وکلاء و وزراء دودسته شده علی روس الاشهاد با هم ضدیت و مخاصمه می نمودند باین معنی که پاره که از مواجب خوارهای روس بودند و مطیع امر آقاسید عبدالله می گفتند که که بامشروطه هستیم ولی مشروطه مشروعه و هر چه خلاف قانون شرع است

نبايست اجرانمود واسم اين طبقه روس دوست اسم خود را اعتداليون گذاردند و طبقه ديگر كه طرف كير؟ دولت انگليس بودند ميگفتند كه دولتي كه مشروطه

شد وماليات بنحومشروطه ميگيرند بايد تمام امور بنحو قانون باشد ولوبا قران مطابق

ص ۴۴۸

مطابق نباشد واسم خود را انقلابيون گذاردند باندازه كه ديگر ابا و اعتنائی؟ هم از اين اسم نداشتند بحديکه در جرايد می نوشتند كه رای اعتداليون چه وسليقه انقلابيون چيست ملاحظه نمودم كه اثر کلمة الله در عالم چه ميکند در اين اوقات آنچه الواح بافتخار هريك از احباءالله نازلشده كه ذكر ايران و ايرانيان در آن بود مي فرمودند اگر از نفاق كناره كردند اولياي امور و بحبل اتفاق متمسك شوند توفيق وتأييد آنها را مدد ميکند وبر آبادی و وسعت خلق افزوده ميشود والاء دچار انقلابات ميشوند ودر لوح ديگر بعنوان ديگر ولي همين مطلب و کمتر لوحی زيارتشد كه ذكر انقلاب در آن لوح نباشد حال ملاحظه ميشود كه فقط از برای اشراق شمس كلمه انقلاب؟ ازفم مشيت مالک المبدء وامئاب؟ طبقه در عالم پيدا ميشوند كه نام خود را انقلابيون ميگذارند ديگر اتفاق بسيار بزرگی كه افتاد كشتن امين الملك بود و شرح آن واقعه از اين قرار بود كه اين؟ امين الملك پسر بزرگ وزير بقايا؟ بود كه از خوانين يزد بودند ودر تبريز در زمان ولي عهدي مرحوم مبرور مظفرالدين شاه در خدمتگذاري او بودند و وقتی بطهران آمدند برای سلطنت خيلي پريشان؟

وبی مکنت بودند ولی در سلطنت مظفرالدین شاه صاحب همه چیز شدند  
باندازهء که هر چه بتصورشان نیامد دارا شدند و در زمان محمد علی میرزا  
وزارت دربار را بوزیر بقایا دادند و وزارت پست را بامین الملک  
پسر ایشان و این پسر و پدر معروف شدند بمستبد ولی مدد الی امد نفسی ؟  
نه از پدر دیده شد و نه از پسر ولی در مجلسهم آمد و شدی نمیکردند پدر که از

ص ۴۴۹

از مرض فلج زمین گیر بود و پسر هم از وفور مال و کسرت ؟ منال و غرور جوانی  
بعیش و گذران بنحو کامرانی روزگار میگذرانید خورد خورد بواسطه الجنس مع  
الجنس یمیلون ؟ باامیر بهادر پسر حاجی علی قلی خان امیراسعد طرح رفاقت و دوستی  
انداخته شد و باهم مجلسها و محفلهها نشستند تا روزی در فرح آباد امین الملک  
ضیافتی از امیر بهادر میکند و انواع ملزومات عیش از مشروبات  
و فواحش و قمار و مطرب حاضر ساخته شب را هم ضمیمه روز نموده و در همان  
فرح آباد میمانند و آنشب را قمار می کنند که بقدر هزار تومانی امین الملک  
از امیر بهادر می برد و رفته رفته کویا بواسطه راه داشتن با تاج السلطنه دختر  
ناصرالدین شاه رقابتی در میان آنها پیدا میشود فردا روز متفرق میشوند  
یکساعت از شب گذشته چهار نفر مجاهد میروند در منزل امین الملک  
باسم آنکه پاکتی از سردار جهت امین الملک آورده ایم امین الملک بطمع  
برد شب قبل که شاید باز مجلسی برپا شده یا باطمینان دوستی با سردار از  
خلوت بیرون آمده که کسب خبر کند دونفر از مجاهدین چهار تیر مضر باو



زده او را میکشند و مراجعت میکنند که باسم استبداد او را کشتند  
و حرف ختم شد ولی باعث همان اعمال مذکور شب قبل بود و خون او هم  
مثل سایر خونها مسکوت عنه ماند و از جمله کارهایی که واقعا عقل مات  
و خیال مبهوت میماند فقره پارک میرزا علی اصغر خان است و آن  
واقعه پارک میرزا علی اصغر خان صدر اعظم و خرابی آن از این قرار است که بعد از  
ورود ستارخان که سردار ملی بود و باقر خان که سالار ملی بود بطهران

ص ۴۵۰

بطهران بعد از آنکه پارهء تا زنجان با استقبال آنها رفتند و پارهء تا  
قزوین و یوم ورود تا سه فرسنگی طهران طبقه طبقه تجار و اصناف  
واعیان و ارکان چادرها زدند و تشریفات چیدند و با احترامی  
آنها را وارد کردند که گاهی ناصرالدین شاه این دستگاه راننده بود  
لدی الورد هم از جانب پارلمنت خانه وزیر مخصوص که صاحب  
اختیار باشد تازه سپه دار خریده بود و هنوز خالی بود برای ورود آنها  
آنجا را معین کردند و چند روزی هم برسم میهمانی مجلس خرج  
میکرد چون ستارخان سیصد سوار همراه داشت که تمام خود را  
موجد و مؤسس مشروطه میدانستند و خیلی منت بر سر خلق  
طهران داشتند و نشده با آنها حرف بزنند یکی ازلال باشی  
بود و یکی آبدار باشی و یکی قهوه چی باشی و یکی تفنگ دار باشی و یکی  
میراخور باشی و یکی دلاک باشی و یکی مهتر باشی خلاصه این پانصد نفر

تماماً باشی بودند خرج برخسته ؟ شد واستعفا؟ داد مجلس صلاح در این دیدند که مقرری جهت حضرات معین نمایند و خرج آنها را بدست خودشان بدهند باغ شه آباد خارج شهر را به باقرخان دادند و پارک صدراعظم که متعلق بارباب جمشید بود بستارخان واز برای سوارهای آنها هر کدام ماهی نه تومان مقرر داشتند واز برای ستارخان ماهی پانصد تومان واز برای باقرخان ماهی چهارصد و حضرات از یکدیگر جدا شده عر کدام مشغول بعیش ونوش ؟ ؟ هرگز ندیده بلکه بمخیله آنها نرسیده چنانچه ملت هم گمان این گونه هواپرسی وبوالهوسی در حق آنها نمی بردند خلاصه چون در حقیقت اینهادرواقعه تبریز خیلی صدمه دیدند دوست

نمیدارم که ذکر سوئی از آنها بشود و در دفتر روزگار بماند مدتی امر بهمین نحو که

ص ۴۵۱

که مذکور شد گذشت وقتی که اینگونه اتفاقات افتاد وقتلهای متحیرانه واقع شد و در مدرسه مروی هم خلق مجتمع بودند وقایل آقاسید عبدالله را میخواستند دسته اعتدالیون باهم اتفاقی کردند و عهد اخوتی بستند که ماباید اموراتی که خلاف قانون شریعت است موقوف کنیم من جمله یفرم خان ارمنی چه را باید در مملکت اسلام فرمان ده باشد آرامنه ویهود چرا باید علنی شراب و عرق بفروشند بهائی چرا باید میان مسلمین نفاق کند و کسی متعرض آنها نشود و باعث قتل آقاسید عبدالله بشوند وبجهت محمد علی میرزا اعانه جمع کنند واز

این قبیل خیالات خیلی داشتند سردار محی که برادر زاده سردار منصور بود و مجاهدین ترک در اداره او بود با ستارخان و باقر خان و ضرغام الدوله بختیاری که او هم بر قابت با حاجی علی قلی خان برادر خود با آنها مع شده بود و سپه دار که نصر السلطنه باشد متهد؟ و متفق شدند که مقاصد خود را اجرا دارند و در جراید هم ذکر اتحاد را کردند ولی سپه دار را اسم نبردند و شب هم رفتند در مدرسه مروی و بعد از بیست روز ختم آقاسید عبدالله را بر چیدند و بانها اطمینان دادند که ما از سر قاتل اقا نخواهیم گذشت شما بروید بازارها را باز کنید و بکار و کسب مشغول باشید حضراتهم فردا بازارها را باز نموده بکسب مشغول شد از آنطرف لایحه آقایان جدیدالعهد باداره های جرائد دادند و تعرض نمودند که ولایتی که نظمیه دارد و مدعی به نظم میباشد قاتل آقا سید عبدالله از خانه آقا سید عبدالله بیاید تا جنب شمس العماره واز دو یاسه قراول خانه بگذرند و احدی متعرض آنها نشود یعنی چه پس وجود و کون

ص ۴۵۲

و کون نظمیه برای چه میباشد اگر قاتل امین الملک را گرفته بودند این اتفاقات نمیافتاد و قدری سخت از نظمیه ؟ کرده بودند وزراء دیدند که آن عهد اخوت دوشب و این لایحه ها قدر خوش رایحه نیست صلاح در این دیده شد که بجهت اصلاح پاره از مفساد مجاهدین ترک سلاح نمایند و به یفرم خان ماموریت بدهند که هر کس اطاعت کرد که فبها و الا قهراً؟ اسلحه آنها را بگیرند یفرم خان هم اعلانی کرد و بدیوارها

چسبانید که هر کس تایوم غره شهر شعبان اسلحه خود را به نظمیہ نیاورد یا برسم فروش  
وجه

بگیرد و یا برسم امانت گذارد و قبض نگیرد در تعداد مخالفین ملت محسوب است  
و به قوه جبریہ از او گرفته میشود چون صبح کشته؟ شد بتمام سفراء اعلان کرد که من  
بحکم ملت مامورم که اسلحه مجاهدین را بگیرم و تاظهر؟ مهلت آنهاست باآنکه تمام از  
وجه ملت خریداری شده معذک بقیمت امروز وجه آنها ملت میدهد  
و اگر طالب فروش نیستند برسم امانت نزد هر تاجریکه میخواهند  
باطلاع نظمیہ بگذارند هر وقت خواستند از طهران بروند بازبانهها رد میشود  
و اگر اطاعت امر مجلس را نکردند و بناشد بقوه جبریہ گرفته شود شاید زد خوردی  
بشود و قتلی واقع شود دولت روس حق بهانه ندارد که هنوز مملکت ایران  
دارای امنیت نشده اینها خود موجب امنیت است ولو هزار قتل نفس  
بشود و اما از آنطرف حضرات مجاهدین ملاحظه نمودند که اگر اسلحه نداشته باشند  
مثل ماری هستند که دندان ندارند و کسی از آنها نمیترسد تماماً رفتند در پارک  
و پناه بستارخان بردند از آنطرف خود ستارخان دید که اگر نوکرهای  
او اسلحه نداشته باشند مردم از آنها حساب نمی برند همچنین باقرخان بهم چنین

ص ۴۵۳

سردار محیی دید که اگر مجاهدین اسلحه نداشته باشند دیگر رشد؟ او بخرج مردم  
نمی رود تمام اجزای خود را فرستادند در پارک نزد ستارخان و آنها مصمم شدند از برای  
نزاع ولی سردار محیی نرفت در پارک و ضرغام السلطنه هم نرفت در پارک

ولی ستارخان و باقر خان و تمام ملبوسین بلباس مجاهدین تمام در پارک جمع شده مستعد نزاع و جنگ بودند حضرات سفراء غیر از روس وانگریز؟ که نرفتند تماماً رفتند و آنچه لازمه نصیحت بود کردند بخصوص سفارت عثمانی که شخصی از رشت کرمان؟ اظهار کرد که من در پارک بودم سفیر عثمانی آنقدر در موعظه و نصیحت آنها سعی و مبالغه کرد که بگریه رسید و ستارخان هم خجالت کشید و گفت چشم اسلحه خود را میدهم و اگر هم حقیقت نداشت در ظاهر قبول کرد و بنا بود که باصلاح بگذرد که ناگاه از درب پارک حاجی محمد تقی بنک دار با جمعی از کسبه بازار وارد شد و اظهار نمود که مبادا شما را خوف بگیرد تمام ملت حامی شماست و ما بازار هارا بستیم و آمدهیم خدمت شما و اگر اذن بدهید الان پارک را پراز ادم میکنیم از استماع این حرف ستارخان مغرور شده بسفراء جواب داد سفرا بیرون آمدند که ما حریف نشدیم خود میدانید سفیر روس هم به مجلس پرتست؟ کرده بود که بهر قسم که صلاح مملکت خود را میدانید رفتار کنید ولی اگر از ۲۴ ساعت نزاع شما زیادتر طول بکشد من لابداً برای حفظ و حراست خود و تبعه خود قزاق وارد میکنم اهل مجلس

ص ۴۵۴

مجلس متفکر که ایا چه بشود یفرم خان میگوید لازم نیست شما بیست و سه ساعت را بانها تخفیف بدهید من یکساعته این فساد را میکنم

حضرات اهل مجلس بفرستاده سفارت میگویند هر چه با قانون درست میاید بکند خودم در میدان توپ خانه بودم که یفرم خان سوار شد با یک عده از بختیاری و یک عده جاندارم ویک عده توپ چی و دو اراده توپ مسلسل ویک زوج صندوق که جويا شده گفتند بانب است یک دستگاه دیگر ریده؟ که هیچ ندیده بودم جويا شدم گفتند خزینه نفت است باری رفتند در صورتی که دوساعت بغروب مانده بود که از میدان توپخانه آنها روانه شدند حقیر در آن نزدیکی هادوستی داشتم مبشرالملک رفتم منزل او هنوز قلیان برای حقیر نیاورده بود صدای تفنگی آمده تاغروبی خورد خورد صدا زیاد تر می شد غروبی صدای تفنگ به توپ مبدل شد و یکساعت ونیم از شب گذشته تمام صداها قطع شد صبح که برای تحقیق بیرون آمدم معلوم شد که اول حضرات بختیاری اطراف پارک را محاصره کرده ولی سبقت در جنگ از آنطرف شده بوده زیرا اینها در پشت دیوار واز درون باغ بی خبر بودند ولی آنها در درخت ها پنهان شده و آنها را خوب میدیدند از طرف مجاهدین سبقت می شود و سه نفر بختیاری کشته میشود وچند جاندارم هم کشته میشود یفرم خان ملاحظه میکند که آنها در باندى وآنهم غیر مشهود وایها در پسی و تمام مرعی

به درب پارک بسته و بفاصله نیم ساعت چنان آن درب را سوزانیده بود که جز خاکستر آن اثری از در باقی نبود و داخل شده توپ را بان عمارت می بندد حضرات ملاحظه میکنند که اگر بگلوله کشته نشویم زیر حوار؟ خواهیم مرد بیرون آمده تمام تسلیم میشوند فقط یک پارچه از پارچه های گلوله توپ به زانوی ستارخان خورده اوبی پا میشود؟ بقیه تماماً هر چه زنده بودند گرفتار شدند ستارخان و باقرخان را در کالسکه نشانده تحت الحفظ بخانه صمصام السلطنه بختیاری و بقیه مجاهدین و غیره چه از تجار و چه از کسبه و چه تماشائی تمام جلب به نظمیه میشوند و آنچه محقق شد از طرف یفرم خان سی و دونفر تلف شده بودند که یکی از آنها میرزا محمد خان نام بود از خوانین محترم بختیاری که قوم خیلی نزدیک امیر اسعد بود و جنازه او را با احترام فوق العاده بردند بحضرت عبدالعظیم ولی داخلین باغ معلوم نشد چه قدر کشته شدند ولی از مسلمات و محققات است که آنها دو سه مقابل اینها کشته شدند ولی صدائی بلند نشد که پارهء جرئت اظهار نکردند پارهء هم غریب بودند و صاحب عزائی نداشتند لذا معلوم نشد همین قدر شنیده شد که در قبرستان حسن آباد دو سه روز مشغول حفر قبر و دفن اجساد بودند سردار محیی از شنیدن این خبر رفت در سفارت عثمانی متحصن شد سپه دار هم در همان شمیرانات که بود ماند و دیگر کمتر به شهر آمد و شد نمود ولی به نظمیه اعلان کرد که شنیده شد شما مامور گرفتن اسلحه هستید

اگر انحصار به شهر دارد که هیچ واگر راجع بخارج شهر هم هست سیصد چهل قبضه تفنگ و مضر در منزل من موجود است بفرستم و شنیده شد که خواستند واو فرستاده ضرغام السلطنه هم فرار آرفت در کهریزک که بلکه اورا هم بگیرند بعد مطمئن شد که کسی متعرض او نمیشود مراجعت نمود و عجاله انقلابیون از اعتدالیون جلو افتادند ولی باز هم در فکر خودند و ابداً در خیال تعمیر مملکت وآسایش رعیت نیستند و همان حکایت رشوه و تملق وفجار گوئی؟ واز اولیا امور ورضاخونی؟ آنهاست وبس چنانچه الیوم که سر خرمن است ونان در یکقران بود صد دینار گران کردند وجهت؟ میگویند که هفتصد تومان بلدیة از خباز ها گرفته واذن بیست ودوشاهی داده با آنکه عید صیام است و باعتقاد کافه عوام ماه خداست وتمام مهمان خدایند به نقد که میزبان نان آنها را بشکلی کرده که اقلاباید دوساعت درب دکان خباز معطل شد تا نان گرفت بهم چنین گوشت از همه بالاتر حکایت آب است که آنرا هم بلدیة تصرف کرده وکوچه هست در طهران آب ماهی دو دفعه ان سالی دو دفعه شده اینقدر برای آسایش خلق کار دیدند واما برای خودشان ومواجب های اجزایشان چنان کار میکنند که که هزار هزار بیسمارک حیران میماند چنانچه قرار گذاردند هر باریکه وارد دروازه طهران میشود الاغی پنج شاهی وقاطری دو عباسی و شتری ده شاهی بگیرند خواه تبرسه؟ بارشان باشد خواه کاه و همین پول الیوم که وقت میوه وتربار؟ است یومیه روزی هزار تومان عایدی می برند از برای تریاک



یکمن پانزده هزار یکمن نوزده تومان و دو هزار گمرک میگیرند که بهر لوله سه مثقالی  
ورقه می چسبانند و سه شاهی وجه میگیرند مشروبات جوهری که بطر آنرا نه دوبر؟؟  
سی شاهی ارمنی و یهودی و مجوس میفروختند حال بطری هست تمردارد؟ و دو  
هزار صد دینار میفروشدند که کاغذی روی چسبانیدند و بطری ده شاهی  
یا سه عباسی میگیرند و این؟ را حساب کردند روزی هفتصد تومان میشود  
نمک تبریزی سه شاهی و چهار عباسی کردند و آنها که اهل حسابند سالی دوازده  
کرور فایده آنرا سنجیدند در عدلیه قرار تمبر باسناد گذاردند عریضه میدهید و تظلم  
میکنید باید یکهزار دویست دینار بدهید تمر بعریضه شما بچسبانند نمسک؟ ماهیانه  
یا وقف نامحه؟ با صورت حساب شمارا می شمارند ده کلمه صد دینار  
میگیرند تمر میچسبانند احکام صادر شده صد تومانی پنجهزار می گیرند تمر می  
چسبانند

معامله میکنند سند آنرا می برند عدلیه صد تومانی دوهزار میگیرند تمر می چسبانند  
این فقره از هم صاحبان علم ریاضی سالی دوازده کرور فایده و عایدی آنرا دیدند  
با تمام این تفاسل صاحبان حقوق را میگویند تومانی دوهزار امسال میبایست که؟  
میدهند آنهم اگر است و اما مواجب سوار و سرباز و جاندارم سه ماه و چهار ماه  
مواجبشان مانده و نمیدهند و هیچ کس نیست که به پرسد ای وکلای محترم  
وای وزرای مکرم این پولها کجاست و بخرج کی میخورد ابداً این گونه صحبت ها در  
در کار نیست خداوند تفضلی فرماید و به هیکل بی روح ایران بید  
قدرت روح جدیدی بدهد ولی این چند روزه خداوند سؤال کنندهء  
خداوند مبعوث فرموده بلکه چندین نفس و آن نفوس هم از

نفوسهم از همین بی اعتدالی ها وعدم دادرسی های وزراء بیدار شدند و آن تفصیل از این قرار است و اساس آن نفوس ؟ موجب است ؟ کیفیت نایب حسین کاشانی که رشید سلطان ورامینی مرقوم شد ؟ خورد خورد جزئی کلی ؟ شده و؟ فتنه کوچک و بزرگ شد که گفته اند سر چشمه شاید گرفتن به بیل چه پر شد نشاید گذشتن به پیل آن رشید سلطانی که که ذکر شد که آمد در طهران و تقریباًشش ماه در طهران ماند و نزد هر اداره مظلوم شد و ابداً احدی بداد او نرسید و از تمام ادارات مایوس و نا امید شد رفت در ورامین و دستی بلند کرد و آنچه از حکومت باو تعدی شده بود جبران کرد و حکومت را بیرون کرد رفته رفته با تحریک دیگران بود یا از تعدیات بی پایان هر روز او را معینی ویاوری تازه پیدا شد و از ان وجوهات که باسم مالیات از خلق میگرفت و به مردم میداد سواری گرد او جمع شد و دل او قوت گرفت بورامین و ایوان کیف تسلط پیدا کرد باندازه که سوار و مستحفظین که از جانب دولت در ایوان کیف بودند بسرکردگی سید علی خان نام آنها را گرفته خواستند یراق از آنها بگیرند آنها گفتند ما مطیع شما میشویم و رفتند در عده آنها خلاصه بعد ازانی که خورد خورد صاحب

یک جمعیتی و تدارکی شد محمد اسماعیل خان که از جمله اکابر واعیان مازندران بود با رشید سلطان همراهی کرد استعدادی باو رسانید دید خلق باو همراهی میکنند و کافه خلق از وضع این مشروطه مغلوطه منزجر و شاکی میباشند وقت را غنیمت دانسته رفت در دماوند و اندوخته بهم کرد و با تدارک و استعداد آمد در سر راه مازندران و کدار دوک را گرفت و راه عبور خلق مسدود شد در طهران تدارکی دیدند و سوار و پیاده معین شد و رفتند و بعد از قتل عده مغلوبانه مراجعت کردند و مجدداً رشید سلطان به مجلس نوشت که روزنامهء بدست آمد که ما را به بهتان یاغی بودن و طاغی شبان؟ متهم کردند و نسبت حمایت و دوستی محمد علی میرزا بما دادند؟ من تکلیف خود را چنین دیدم که مجدداً مطالب و مقاصد خود را بمجلس مقدسیکه میدانم هیچ ثمری از او مرتب نمیشود چنانچه ششماه معطل شدم و دیدم که ابداً در فکر خلاصی خلق و جبران ماسبق نیستند ولی باز عرض میکنم که گویا اهل مجلس و وزراء جز مواجب گزاف بردن و بارهای سنگین بدوش رعیت بیچاره گذاردن دیگر ابداً رسم مشروطه و قوانین مشروطه را دارا نشده باشند خوب است که از جناب وزیر معارف استفسار فرمائید که آیا این روزنامه نویسهها آنچه دلشان میخواهد

قبيله خودشان هست مينويسند آيا تو كه وزير معارفي آن پريشان  
گوئي آنها را ملاحظه ميكني و اجازه طبع ميدهي يا نديده هر غلطي كه ميخواهند  
بدون اذن و اجازه تو طبع ميكنند اگر ملاحظه ميكني كه آنها را از  
اين غلط ها ممانعت نميكني واگر ملاحظه نكرده پيوسته قول ميگيري و  
بانها امتياز ميدهي پس تو چه كردي كه حكام هاي قبل چه كردند  
و روزنامه نگارها بخيال خود گمان مداخل افتادند و گمان كردند  
كه ماهم مثل ديگران براي آنها پول ميفرستيم كه از ما تعريف  
بيجا بكنند چنانچه ديديم كه چه پول از خلق گرفتند و تعريفهاي  
بي اصل كردند باري از اين سؤال از وزير معارف بشما؟ عرض  
ميكنم كه ما از محمد علي ميرزا و هر كس هوا خواه او هست بيزاريم و خداوند  
فرصت ندهد بانكه از مشروطه انكار داشته باشد ولي ما مشروطه  
ميخواهيم كه رسم داشته باشد نه اسم مشروطه ميخواهيم كه خلق آسوده  
باشند نه هر بي پدري و بي اصلي كه پارتی دارد فوراً بدون  
علم وبدون استحقاق ماوزير شود يا امير و حاكم شود يا رئيس اگر چنانچه  
آن مشروطه هست ما تمام خادميم و مطيع واگر اين مشروطه حالیه  
هست كه در میان است خير ابدانه مطيعيم ونه فرمان بر ونه  
مالیات بده فقط خواستم كه مرام و مقصود خود را بشما معلوم كنم

که ما پول نمیدهیم که مردم بدون استحقاق صرف هواهای نفسانی خود کنند و مثل وزرائی که خود شما میدانید بواسطه چند روز در

ص ۴۶۱

اطاق وزارت مالیه نشستن صاحب یک کرور مال شدن باشد ما خود میتوانیم آنچه بعرق جبین و کد یمین تحصیل میکنم صرف خود بکنم و به هر بی اصل و نسبی ندهیم و عبث برادران ما را مامور به دعوا نکنید که خون آنها بگردن شماست نه ماها خداوند شاهد است که هر فشنگی که ازدهان تفنگ ماها بیرون میاید محض مدافعه میباشد نه مخاصمه باقی والسلام از جانب فدائی برادران رشید سلطان بعد از رسیدن این پاکت در عوض آنکه در حقیقت رسیدگی نمایند و بعرض او رسیدگی نمایند و یک نفر آدم تجربه کرده کار آزموده نیک خواه از هر کار آگاه را بفرستند که بلکه رفع این فساد بشود و کار بلجاج و عناد نکشد و خون پانصد یا پنج هزار نفس ریخته نشود شاهزاده جوان بی تجربه که پسر مرحوم سپه سالار بود و ملقب بامیراعظم مامور نمودند که شما بروید و رفع اینکار را بکنید و در عوض حکومت مازندران و استرآباد هم با خود شما باشد ایشانهم با نهایت جلادت و رشادت بلکه به تهور روانه شد با چهار هزار قشون از سواره و پیاده و چهار اراده توپ بعد از انی که روبرو شدند رشید سلطان سه نفر را میفرستد نزد امیر اعظم که حضرات او را ملاقات کند و خطی هم نوشته بوده

که ای حضرت والا بدون جهت شما راضی بقتل مسلمانان نشوید من نوکر پدر شما بودم و نمک پدر شما را خورده ام و دوست نمیدارم که بدون جهت نسبت بشما بی احترامی نشود و بی جهت مسلمان کشته شود ما که با شما

ص ۴۶۲

که باشما مخالفت و مغایرتی نداریم شما تشریف بیاورید منزل همشیره خودتان بنده هم هستم آقای میرزا محمد خان اعظم الدوله هم تشریف دارند آقای آقا اسمعیل خانهم تشریف دارند مطالب خود را اظهار میداریم هر چه صلاح دانستید همان قسم رفتار میشود من همیشه نوکر بودم و فرمان بر بازهم باید خدمت کنم شما که همیشه حاکم بودید و فرمان ده چگونه راضی شدید شخصی که خودتان او را و برادر او را خوب میشناسید سال قبل در محضر شما با بنی؟ اعمام شما حق کنار نشستن و بایست میان مجلس با قلمدان و لوله کاغذ به نشیند و هر چه بانها امر بفرمائید بنویسند حال که وضع ایران تغییر یافته به بینیم که اینها چه خدمت به ملت و مملکت نمودند که حال یکی وزیر مالیه میشود و یکی وزیر جنگ و از حضرت عالی چه نا خدمتی و چه خیانتی ظاهر شده که باید در تحت فرمان آنها باشید دیگر فقره مستشارالدوله بچه قانون و کدام قاعده باید کمپانی خالصه مختاریت داشته باشند و بر خلاف رای وزراء ایشان حکومت معین کند و قس علی هذا خیلی عرایض داریم آن سه نفر پاکت را برداشته میاینند نزد امیراعظم از قضا یک نفر از اهل اردو بانها میرسد چون آنها برای صلح و آشتی میامدند و دستی برای مخالفت و مصادرت دراز

نکردند او آنرا باعث رشادت خود دانسته همراه میروند تا حضور امیر اعظم اظهار میکند که من اینهارا گرفتم امیراعظم امر بقتل میکند آنها عرض میکنند جناب امیر ما قاصدیم و پاکت جهت شما آوردیم شما فکر نمیکنید که ما سه نفر مرده ایم یا چلاقیم که یک نفر ما سه نفر را بگیرد و از این

ص ۴۶۳

قبیل عرایض خیلی کردند تعجب در این است که بسمع قبول آن شاهزاده عظیم الشان تربیت شد نرسید و امر نمود که آنها را بدرخت به بندند و بعد اول خودشان و بعد اهل اردو آن سه نفر را تیرباران کرده بعد آنها را امر کرد روی مال انداخته دور اردو می گردانند و بعد سر آنها را بریده سر چوب بلندی نصب میکنند این خبر که بگوش رشید سلطان واعظم الدوله واسمعیل خان میرسد خیلی افسرده میشوند که ما بدون جهت سه نفر را بکشتن دادیم و نمیدانستیم که این جوان اینقدر بی تجربه و بی تربیت است هر زن دهقانی میداند که رسول کشتنی نیست و این شاهزاده نفهمید حال دیگر باید با او بطریق مخاصمه باورفتار کرد خلاصه امیراعظم متهورانه بر سر آنها تاخت میآورد بدون قانون جنگی و اطلاع از قضا رشید سلطان در حمام بوده و خبر میشود بدون پیراهن سوار میشود و همراهی های خود را میگوید که فرار کند و هر چه هم دارید بگذارید حضرات چنان فرار میکنند که حضرات بگرد آنها هم نمیرسیدند وارد اردوی آنها که شد واردوی

بی صاحب دیده ویکنفر مانع وراذع در کار نیست و حال سرباز و سوار گرسنه که بدیهیست که چه میکنند بالاخص که بختیاریهم باشد خلاصه چنان گرم چپاول بودند که گویا تفنگ هارا نیز زمین گذارده بودند طرف مقابل که آنها را مشغول به بردن چپاول میکند که اطراف آنها را مثل حلقه انگشتر گرفته و چنان آنها را

ص ۴۶۴

آنها را به باد گلوله می گیرند که آه از نهاد امیر بر میاید ولی با آنها همه کشتار دست از آن غارت ویغما بر نمیدارند خود امیر باز رشادتی بخرج داده با دویست سوار ترک آنها را عقب میکند تا آنها را مجدداً میدواند که آنها کدارلدک را به تصرف امیر داده میروند در امامزاده هاشم و سنگر می بندند و چند نفری در آن سنگرها گذارده و خود از طرف دیگر بر کشته پلی که در آن حوالی روی رودخانه بوده پل را خراب میکنند و بعد از خرابی عقب اردورا گرفته و بهر اندازه که ممکن بوده آدم میکشد اما شاهزاده بخیال آنکه او در امام زاده هاشم است توپ بام زاده می بندد و یکطرف امام زاده را خراب میکند وقتی ملتفت میشود که هیچ کس در امام زاده نیست اراده مراجعت میکند می بیند خدا بدهد برکت دیگر از اردو نیمی جهت اوباقی نمانده و پیوسته هم از هر گوشه گلوله میبارد نیت



میکنند بمقام محفوظ برود بانجا که میرسد ملاحظه میشود که پلهم  
خراب شده خلاصه خود امیر با عده قلیلی بهر طریقی که بوده از  
آب میگذرد و یکسر وارد مراد آباد عم خود عین الدوله میشود  
واز آنطرف هر سرباز و سوار کشته شده که شده وهرچه  
هم بدست آنها گرفتار شده بعد از دوشبانه روز ؟ بدون  
قوت و غذا رشید سلطان قدغن میکند که مبادا یکی از آنها

ص ۴۶۵

که بدست آوردید بکشید تمام را باید بیاورید نزد من هرکدام را که  
بردند یراق آنها را می گرفت ونان و آذوقه چند فرسنگ بانها داده  
روانه کرد ولی یک شخص با اطلاعی صحبت میکرد که در بیابان چه  
مقدار اجساد آن بیچاره ها در بیابانها ریخته باری آنچه رفته بودند  
تقریباً یک ثلث آنها تلف شده یا فرار کرده که اثری از آنها نیست  
و مجدداً در تدارک تاسیس اردو هستند که بروند ولی آنچه شنیده میشود آنها  
استعدادی خوب بهم بسته اند و بعلاوه محلی هست که بقول فردوسی  
لشگر سلم و طور در آنجا گم شده و کمتر کسی از طریق جنگ بان جا  
فایق آمده و بعلاوه از شدت بد رفتاری تمام امرا و وزراء و وکلاء  
خلق به غلبه آنها مایلند چنانچه در وقت ورود همین سپه دار و همین  
حاجی علی قلی خان خلق طهران بورود آنها راغب ؟ بودند و آنچه مفهوم  
میشود یفرم خان هم از رفتن بطرف آنها ابا دارد اینکه از فقره مازندران

که به نقد در تصرف آنهاست تا بعد هرچه صورت گرفت مرقوم  
میشود واما مقدمه؟ نایب حسین تفصیل ازاین قراراست که بعد از  
آنمقدمه که مرقوم شد که مجاهدینی که قصد گرفتن او را کردند و او  
جمعی را کشت و آتش فتنه مشتعل شد وبقدر صد هزارتومان  
ضرر بملت فقیر ایران خورد وبقدر دویست هزار تومان از  
اموال رعیت بیچاره بغارت و تاراج رفت نایب حسین  
فرار کرد علاوه از آنکه او را تعاقب کنند بلکه دست گیر شود

۴۶۶

گیر شود رفتند رعیت غارت نمودند و رعیت قمصر خیلی از ظلم و تعدی  
و بی ناموسی حضرات بختیاری نموده بودند باری نایب حسین از کاشان  
فرار نموده رفت روی اردستان و از آنجا به نائین و از آنجا به انارک  
و از قرار معلوم در اردستان چندان مداخلی نکرد باندازهء که اجزا و  
اتباع او بگذرد گرفته و رفت روی بانارک و در انارک از قرار  
معلوم در انارک ظلم زیادی کرده و مدخل و افری نموده متجاوز  
از صد هزار تومان از آنجا گرفته انتظام الملک پسر سهام الدوله  
که جوان تریاکی معطل بی پولی بود ولی بواسطه آنکه پسر  
سهام الدوله بود و پاره از سوارهای پدرش که رعیت  
و ساربان او بودند و سراغ پولی هم نزد نایب حسین کرده  
بودند بطمع پول همراه او شده و بانایب حسین مراجعت

بکاشان کرده خلق کاشان هم بجهت چند که اقلأز  
نایب حسین گله نداشتند بلکه رضامندی داشتند و ثانی  
از حضرات بختیاری که بجهت گرفتاری نایب حسین رفته بودند  
وبعد از فرار نایب حسین ماند؟ بودند و تعدیات فوق  
العاده از آنها دیده بودند و ثالث از خوف نایب حسین  
را استقبال کردند خیلی مفصل و بعد از ورود چراغبانی کردند  
ولدی الورود نایب نایب حکومت کاشان که ؟ روانه  
طهران گردید و نایب حسین رفت در مقر حکومت نشست و تمام دوائر

ص ۴۶۷

را از قبیل عدلیه و نظمیه و نمک و انحصار تریاک و غیره را جمیعاً معاف کرده  
و بخصوص منشی زاده که از مجاهدین بود و رئیس نظمیه بود او را حبس نمود و بقیه  
مرخص کرده که و خود مشغول نظم و نسق شهر شد و تمام اجزاء و اعوان خود را  
یکان یکان همه را لقب داده مثل زمان استبداد که همه لقب سلطنتی  
می گرفتند اولقب اسلامی داد مثلاً مظفرالدین شاه پسر خود را سالارالدوله کرد  
لقب داد او سالار اسلام و عضد اسلام ظهیر الاسلام و قس علی هده و علاوه  
از لقب آنها دادن به طهران تلگراف کرد که ان پسر من که در آنجا حبس  
میباشد برسد این تلگراف روانه نمائید والا ما ناچار بطرف  
طهران خواهیم آمد و شما دچار مشکلات عظیمه خواهید شد و امضاء او  
امیر اسلام بود و شنیده شد که سکه هم زده بوده حضرات وزراء

در تدارک قشون فرستادن افتادند حاجی علی قلی خان نوشت بحضرات  
بنی اعمام خود مثل سردار جنگ و سردار اشجع و سایرین اعمام  
خود نوشت و تلگرافهم کرد که شما که خیال آمدن بطهران دارید  
زودتر؟ حرکت کنید و در کاشان نایب حسین را گرفته همراه  
بیاورید که خدمت بزرگی بملت نمودید و این خدمت موجب  
ازدیاد احترامات شما و جالب بسی ترقیات است حضراتهم  
شش صد سوار برداشته روانه میشوند و بتاخت خود را بکاشان  
میرسانند خبر بنایب حسین میرسد اوهم سوارهای خود را میگوید  
که شماها هم در سنگر های خود رفته نگذارید نزدیک شهر بیایند

ص ۴۶۸

بیایند حضرات اتباع نایب حسین بر باروهای شهر سنگرهای  
خود برآمده منتظر که از حضرات تقدم بجویند ملاحظه میکنند که  
حضرات میخواهند به یرش وارد شوند حضرات چند گلوله طرف  
آنها می اندزند حضرات ملتفت میشوند که طرف مقابل  
بیدار است و مشغول کارلذا حضرات قدری عقب نشسته  
که در تدارک تدبیری بشوند از آنطرف نایب حسین یا  
از خوف خدا یا از خوف جان ملا حبیب الله را واسطه  
میکند که باطهران صحبت کند ملا حبیب الله که یکی از  
نفوس خیلی بد ذات کاشان بود و کراراً او مرا؟

بهر قسم وهراسم بطیقه بهائی صدمه زده بود وخیلی ازار و  
اذیت کرده بود در آنوقت نیک نفسی نموده وبوزراء  
تلگراف میکند که نایب حسین مرا وکالت داده هرچه  
در حق او رای بدهم او اطاعت کند ومن بشما عرض میکنم  
که اوبد کرده شما اورا عفوبفرمائید و من ضامن میشوم که از این  
بعد خطائی از او ظاهر نشود بشرط آنکه شماهم اورا عفو کنید و  
یک خدمتی باو رجوع نمائید که در تعداد خدمت گذاران باشد  
ولوقره سورانی کاشان به یزد باشد اوهم ترک اسلحه نموده هم خلق کاشان  
آسوده میشوند وهم قتل نفس نمیشود هم خسارت بخزینه ملت نمیخورد  
هم بهانه بدست همسایگان نماید وازاین قبیل خیلی صحبت کرده بود

ص ۴۶۹

آخر الامر بعد از پانصد کلمه حرف حسابی قانونی همه کس پسند  
جوابی که باو دادند وزرای منزّه عن الخطاء یا از نتایج افکار خودشان  
یا از ثمرات وکلائی که یا بواسطه نایب حسین از کاشان صرف نظر  
کردیم باز ملا حبیب الله تلگراف کرد که بر اطفال بی پدر و پیرهای سالخورده  
ترحم کنید که؟ مقداری اطفال صغیر بی پدر و چه بسیار از معمرین بی پسر  
میشوند و خداوند از چنین کاری رضا مندی نخواهد داشت جواب باو  
ندادند اوهم فوری میرود مسجد بالای منبر و خلق را گرد خود جمع کرده  
حضرات وکلاء و وزراء از کاشان صرف نظر کردند معلوم میشود که این

مشت رعیت کاشان باید بدست بختیاری ها یا غیر بختیاری گرفتار  
واسیر شویم زیرا که من اینگونه تلگراف کردم و ایشان اینگونه جواب  
دادند شما هرچه تکلیف خود را میدانید رفتار نمائید آنها میگویند ما که  
مجتهد نیستیم و رای نداریم شما بگوئید که تکلیف خلق چیست میگوید شما که  
با ملت مخالفت ندارید گفتند ابداً چه مخالفت که مالیات را  
دو مرتبه و سه مرتبه دادیم آنچه تحمیلات بر ما کردند متحمل شدیم  
و هر روز هم بدعت تازه و اجحافات بی اندازه میکنند و ما  
حاضر هستیم ملا حبیب الله میگوید در این صورت پس بختیاری و قشون  
برای چه دور کاشان را محاصره کرده اند میگویند که نایب حسین را  
شماها نگاه داشتید و بدولت نمیدهید میگویند ابدانایب حسین  
در مقر حکومت نشسته و همه کس او را می بینند چه مدخلیتی بما دارد

ص ۴۷۰

مدخلیتی بما دارد ملا حبیب الله میگوید ایا اینها که گلوله میاندازند  
بشماها صدمه و آفتی و ضرر و خسارتی وارد میاید یانه میگویند  
البته تا صد نفر از ما ها کشته نشویم یکی از تبعه نایب کشته نمی شود  
میگوید در این صورت بموجب حکم خدا دفاع واجب است و باید  
از خود دفع ضرر را بکنید بهر نحو که بتوانید اگر در جهت دفع ضرر  
از خود کشته شدید بهشت میروید و اگر بکشید بهشت میروید بعد از  
استماع این بیانات زن و مرد عزم بر زدن کردند و مصمم زدن شدند

وآن محله که در تصرف بختیاری بود احاطه کرده خیلی کشته شدند  
ولی آخر الامر غلبه بر خلق کاشان بوده و از قراری که شهرت  
دارد متجاوز از پنجاه نفر بختیاری کشته میشود حتی شش نفر از خوانین  
و بزرگان آنها در آن هنگامه کشته میشوند و یکی از آن شش نفر  
برادر بیچاره ضرغام الدوله بوده که یکی در بادامک؟ کشته شده بود  
و یکی هم در این جا حضرات بختیاری عقب نشسته و طلب معاونت  
نمودند از طهران دو اراده توپ شریپل با فشنگ و توپ  
چی بانیست؟ در گاری گذارده فرستادند توپها که وارد میشود  
سفرائی که در کاشان بودند از روس و انگریز؟ هر دو مانع  
میشوند که اگر چنانچه نایب حسین در محلی بود که جز خود او  
و اتباع او در آن محل نبود و ضرر باحدی جز خود آنها  
وارد نمیامد ما حرفی نداشتیم ولی این توپ شما صد نفر را

ص ۴۷۱

میکشد شاید یکی از تبعه نایب کشته بشود یا نشود خلاصه ما امروز ده یا پانزده  
است که حضرات بختیاری اطراف کاشان را گرفته اند و معروف است  
که؟ را پر کرده اند و از اذوقه هم مانع هستند ولی ما امروز که ۱۹ شهر  
شوال ۱۳۲۸؟ است هنوز نه کاشانی ها آسوده شدند که معلوم شود رهبر؟  
خصمی ندارند و نه حضرات مطمئن شدند که ما کار خود را صورت دادیم  
فقط رای صائب وزراء ملت پرست و نوع پرستان

مملکت آباد کن و وکلای محترم که جز برای آسایش موکلین خود قدم بر نمیدارند و غیر از تکمیل قانون مشروبات ؟ نطق نمی کند لیلاً و نههاراً بتمام همت در ترویج قانونند و راحت فردی از افراد؟ ملت را بر راحت جمهور منتخبین ترجیح میدهند این قدر ثمر بخشیده که الان بیست روز است که پست دولتی که در هر دولت غیر متمدن پنج ساعت تعویق آن موجب عار و ننگ است نه از طرف کاشان بطهران رسیده و نه از طهران یا انطرف کاشان رفته بلکه بالاتر از این تلگرافهم همین حال را پیدا کرده چنانچه شخصی از عراق بخودمن خط نوشته بود جواب آن چون خط او نرسیده بود و حقیر پوسته خودم ؟ باونرسیده تلگراف میکند می بیند جواب نرسید از شدت نگرانی سوار شده چون در حمایت دولت انگلیس بود بحمد الله بسلامت رسید معلوم شد که علاوه از آنکه خط ایشان نرسیده بود تلگراف اوهم نرسیده بود و امنیت این خط بمقامی رسید که یکی از غلامهای پست

ص ۴۷۲

غلامها پست از امنیت راه تعریف میکرد و از صحت عمل اداره پست و مذکور نمود که غلام حامل پست که قرار است از شیراز تا طهران پنج یا شش نقطه عوض شود من از اباده این پست را آوردم تا طهران و هفت مرتبه دزد کاری مرا رسیدگی و سرکشی کرد و هر کدام هر چه بنظر او اردند؟ بردند دفعه هفتم چوپان بود که با چماق دست آمد درگاری



و آنچه بیشتر گشت کمتر یافت دیگر چیزی نبود که به برد یک دفتر دیگر مسطوره پارچه مانده بود آنرا هم او برد که کیسه توتون چیق میشود خلاصه از مقصد دور شدم مراد این بود که نفوسی که رسیدند بمقصد خود که پارلمنت صحیح عاقل پسند باشد و رسیدند به زمانی که به چشم خود دیدند که در حقیقت برادریست؟ و در واقع برابری آن وقت دلشان به حسرت و ارزوی نفوس بسوزد که در ظرف بیست ماه؟ که که مجلس مقدس شور برقرار شد و مخل و مانع و رادعی جهت آن نبود تمام ملت حسرت آنرا داشتند که به بینند این مجلس و این و کلاء یک امری که پنجهزار دینار فایده بحال ملت داشته باشد کردند یانه ندیدند بلدی که در هر ماه بقدرسی هزار تومان موجب خور است و بقدر هفتاد یا هشتاد هزار تومان محل دارد قانونی و اقلماً ماهی ده هزار تومان دخل بی قانونی شرف .. بر .. بی ناموس بباراز؟ فیل؟ رشوه میخواند و میگیرند چنانچه از یک صنف خباز که به همت جناب ظهیر الدوله کشف شد گرفته بودند معذک حسرت آنرا یگور بردیم که یک کوچه

ص ۴۷۳

از کوچه های طهران از خاک روبه دانی خلاص شود که نشد بلکه چراغهایی که در زمان استبداد آن صنیع حضرت معروف نسب کرده بود بلدی کند و برد نظمیه با آنکه تمام خلق چشمشان به نظمیه روشن است که رئیس آن موسیویفرم خان است و مسلم

مسلمین از اوانزجار دارند که ارمنی است و میان خود و خدا باید حرف زد  
وانصاف را از دست نباید در ابتدای ورود و تاسیس و اداره قسمتی زد؟؟  
رفتار کرد که موجب امیدواری تمام خلق شد ولی رفته رفته او که نتوانست  
خلق ایران را مثل خود کند ولی خلق ایران بسرعت هرچه تمام تر  
اورا مثل خود کردند چنانچه در ابتدا خیلی نزدیک رسیده بود  
که دزدی متروک شود والان در کاروانسراها دزدی میشود تا چه رسد  
بازارها چنانچه در سرای حاجب الدوله سقف حجره یکی از پارسیان را  
سوراخ نمودند و مجری آهنی را بردند و ابدآکسی در مقام تجسس برنیامد تا  
چه رسد بموجب قانون باید وجه اورا بدهند باری به نقد خیلی امورات  
درهم و برهم و هرج و مرج واحدی در فکر اصلاح حال مملکت و رعیت  
نیست و بالفرض هم اگر در هر صد نفری یکنفر یا دونفر پیدا شوند رای آنها  
اجرا نمیشود بلکه اصغا نمیشود بموجب النادر کالمعدوم چنانچه در میان  
منتخبین مجلس در میان این صد یا صد و ده پانزده نفس دوسه نفر هستند  
که میان خود و خدا کافه خلق طهران بر علم و دیانت و انصاف  
ومروت آنها شهادت میدهند و دست تهمت هر مفتر کذابی

ص ۴۷۴

هر کذابی از دامن تقدیس آنها کوتاه و نارساست یکی آقا سید نصرالله  
سادت اخویست یکی آقا شیخ حسین یزدیست و یکی حاجی شیخ الرئیس  
و یکی آقا میرزا ابراهیم خان ولی رای و سلیقه و نیک و طریقه چهار

چهار نفر معدوم صرف در میان یکصد و ده بیست نفر که  
که تمام شیاد تمام اخاذ تمام کلاش چنانچه یک نفر از آنها وکیل  
الرعایای منتخب کردستان در وقت تنگی گندم ایشان داوطلب  
شدند که من جنس از خارج مثل همدان و توابع آن وارد میکنم  
وهفتصد و سی و نه هزار تومان وجه از وزارت مالیه گرفت  
که جنس بیاورد بقدر ششصد هزار تومان بقول خود اش جنس  
وارد کرده آنهم بهر قیمتی که خود او خواسته و صدوسی و نه هزار تومان آنرا  
خورده و اجزای خود اوفسق او را بروز دادند و ابد؟ قوه حس  
یا قوه جزا در کار نیست که حساب او را بکشند و اقلأً اگر مجازات  
نمیکنند صدوسی و نه هزار تومان که امروز برای هزار تومان آن محتاج  
و مستحق هستند بگیرند یکی دیگر از واقعات این اوقات واقعه حقوق  
خواهان است که اسم خود را فایده رسان ملت گذاردند  
کیفیت طبقه حقوق خواهان و اجتماع ایشان در مسجد جمعه از این قرار است  
که جمعیت زیادی بقدر پانصد نفر در مسجد جمعه معتکف شدند  
که تمام مواجب خور دولت بودند اباً ام جذاً و حرفشان  
این است که ماها هر کدام پنجهزار و چهار هزار و سه هزار و دو هزار

ص ۴۷۵

از زمان فتحعلی شاه تا مظفرالدین شاه داشتیم و هر ساله بانداک  
کسرو کم بود هر کدام بیکار بودیم می بردیم و هر کدام کار داشتیم که علاوه

هم میبردیم تا آنکه دولت مشروطه شد و منتخبین نشسته و در اصلاح امور نظر دقت نموده تیولات را تحت؟ محلی کردند موجب و مرسوم را جرح و تعدیل کردند از برای هر نفسی تقریباً ده یک آنرا یا ده دو آنرا باقی گذارده باقی را قطع کردند و هر کس امد حرفی بگوید یا ایرادی بنماید جواب دادند که دولت مقروض است و باید تدارک ادای دین باشیم و آخر الامر روزیکه محمد علی میرزا آمد به به مجلس در مجلس باو اظهار کردند که بحمدالله دخل و خرج ایرانرا نه به برکت قانون و دفع بی قانونی درست کرده و مطابق نمودیم و بعد از خرج معین معلوم که بقشون و اربابان حقوق بطریقی که معین شده سالی هفت کرور هم باید بخزانة دولت وارد شود که بزودی از زیر بار مذلت و ننگ قرض بیرون آئیم حال ملاحظه میشود که علاوه از آن مالیاتی که ان روز در مجلس سنجیدند اگر دو مقابل نشده بطریق حتم یک ونیم شده نمک و تریاک و مشروبات و باری ده شاهی دروازه و تمر عدلیه و باری سه هزار از انگور گرفتن محققا و مسلما ده تومانی یا پانزده تومانی شده این از جهت دخل مالیاتی و اما از خرج و بعد از تصویب مجلس وصحه مجلس آنچه معین شده حال سه سال است بصاحبان حقوق نرسیده مگر نفوسی که بستگی بوزیر و امیر و وکیل داشته

ص ۴۷۶

و وکیل داشته اند حال بعد از سه سال که صاحبان حقوق در

مقام مطالبه بر آمدند تومانی پنجهزار براة صادر شده آنرهم که میخواهیم بگیریم پارهءرا باید تومانی دو هزار فروخت وپارهء تومانی سه هزار عریضه بمجلس دادیم رجوع بوزیر داخله کردند از وزیر داخله علت را جویا میشویم میگوید مسئول وزیر مالیه است او میگوید سالی هفده کرور مواجب خور اجزای ادارات بر خرج آنروز افزوده شده ویکی نمی پرسد که جناب وزیر فلان جوان که بسته شما یا امثال شماست ماهی صدوپنجاه تومان مواجب برای چه باید به نزد فلان جوان که طرف میل فلان وزیر یا فلان وکیل است ماهی پانصد تومان مواجب برای چه میبرد شما در قانون اساسی خود نوشته اید در فصل ششم که احدی از کار خود خلع نمیشود مگر آنکه استعفا بدهد یاازاو خطائی دیده شود دوهزار نفر شاهزاده یا غیر شاهزاده که پارتی کسی نیستند وبستگی بکسی ندارند و استعفاهم ندادند خطائی هم نکردند جز آنکه ریش دارند چرا آنها باید از کار خلع باشند در صورتی که ماهی ده تومان مواجب داشتند وحال جوان بی تجربه کاریازموده امتحان نداده در رزم؟ ماهی سیصد وپانصد به برد که که این در بزم خوب امتحان داده ما حاضریم که ضامن بدهیم که باهمین مواجب معین که مجلس امضاء کرده تمام ادارات را بهتر و پاکیزه تر بگردانیم واین هفده کرور صرفه ملت باشد ودر خزینه ملت جمع شود وازاین جهت اسم خودرا صرفه خواه ملت گذاردند والان که یوم

که یوم ۲۶ شهر شوال ۱۳۲۸ میباشد بقدر ده روزاست که بقول خودشان از دست مخلوق در خانه خالق پناه آوردند و تا بحال که کسی بداد آنها نرسیده و مشکل است که آخر هم کسی بداد آنها برسد هنوز هنگامه نایب حسین و رشید سلطان و حقوق خواهان در میان است که خبردادند در یزد اجتماعی نمودند هر دم از این باغ بری میرسد تازه تراز تازه تری میرسد واقعه یزد واجتماع خلق و خراب کردن انجمن ایالتی و ریختن در نظمیة از این قرار است که آنچه در خطوط مرقوم بود این است که در انجمن ایالتی جمعی را از بلوکات یزد به مجلس دعوت کرده بودند و آنحضرت روزی تلگراف میکند به مجلس شور طهران که ما مردمانی هستیم رعیت و باید زراعت امر معیشت خود را بگذرانیم و تا امروز هم مصدر امری نبودیم که علم رشوه خوری را بلد باشیم تکلیف ما چیست و گذران ما از کجا و سرکار ما با کیست جواب آنها را مجلس داده بود که هنوز برای شما مواجب و مرسوم معین نشده آنها میگویند که هر وقت وکلای طهران بدون مواجب مجلس رفتند و نوکری مفت کردند ما هم میکنیم و مجلس را میگذارند و میروند به بلوکات منزل خودهاشان بساط مجلس نکست؟ پیدا میکند مقارن ان ضعف رئیس نظمیة مامور بگرفتن صادرات از قبیل نمک و تریاک و راه داری بای ده شاهی و مشروبات میشود اهل یزد میگویند که ابدأماً زیرا این بار گران نمیرویم چرا که اگر مملکت ما مشروطه هست